



نیز جندک + رفیکلا + وقت یقین

کتابخانه مسجد اعظم قم
تاریخ ثبت ۱۳۹۱

رقب کتابخانه مسجد اعظم قم
اهدائی مرحوم آیت الله
خوید محسنی اراکی شعبان ۱۳۹۱

منوچهری

Farhang Manouchehri

Dictionnaire Complet



مقدمه

۹۳۶۱ تاریخ الفهرست ۲۶ جلد

فرهنگ منوچهری

Farhang Menu-Tchêhri

Dictionnaire Complet. Persan—Français

مقدمه تاریخ و الفهرست ۲۶ جلد

مقدمه

Farhang-Ménu-Tehéni

فرهنگ منوچهری برای تقدیم خدمت بایان وطن عزیز و نوپا و کان وطن ترتیب و تالیف یک لغت کاملی به فارسی و فرانسه بر حسب امر و تشویق حضرت مستطاب اجل عالی آقای آقامیرزا احمدخان (صنیع السلطنه) داده است که تاکنون نه بلسان فارسی و نه بزبان فرانسه لغتی بدین کاملی و بدیعی تالیف نشده است. این لغت باستانی معانی لغوی که بوجه مثال ذکر شده است دارای یازده هزار لغات ممتاز است. با اضافه ۲۰۰ مثال که لغات آن جزو این شماره نیامده است. و تمام این مثالها هم یا از هیئت جدید و یا از ادبیات فرانسوی گرفته شده است.

کتابی که فرهنگ منوچهری از آنها استفاده و اقتباس کرده است :

پروژه Bergé، پرنس الکساندر هنجری Le Prince Alexandre Handjerie، کازیه A Gazier و پتی لاروس است Petit Larousse.

مسیو آدلف برژه در تالیف لغت فارسی به فرانسه خود رعایت عواطف و ادبیات ایرانی را در مثالهای آن کتاب کرده. و در شرح اسامی شهرهای ایران شرحی مبسوط از طبایع سیاسی و ادبی و تاریخی و طبیعی آن به فرانسه ذکر کرده. با اضافه لغات فارسی را هم چنانچه دقت شود اغلب از فرس قدیم ما خود داشته. و بالغاتی که در مثالهای آن ذکر کرده است دارای (۶۵۰۰) لغت فرانسه است.

و لکن فرهنگ منوچهری با اقتباس و استفاده از سبک لغت برژه (Bergé) که هر شخص مبتدی بزبان ایرانی و فرانسوی تواند استفاده های کلی از آن لغت نماید در تالیف خود رعایت نکات ذیل را کرده است.

اولا لغت هزار لغت مختلفه اصطلاحی از طبی و طبیعی و غیره بقدر کفایت بر آن افزوده است. و در مثالهای آنها رعایت اصطلاحات ادبی و هیئت و مکالمه به فرانسه را که موجب استفاده هر ایرانی تواند شد کرده است. و در تشریح بعضی مثالها جهد کافی مبذول داشته است. با اضافه اقسام معانی هر لغت فرانسه را به فارسی در موقع خود خیلی بیش از آنچه در برژه (Bergé) است توضیح داده است. امیدم آنست که تقدیم این خدمت بمعارف مطبوع طبع عموم دانشمندان و معلمین بلسان فارسی و فرانسه واقع گردیده. و اگر قصوری در آن بینند به بخشایش کریمانه خود صرف نظر فرمایند و چون یکنانه قصد از این تالیف که مسیو آدلف برژه M. Adolphe Bergé بوجه اختصار زمینه آنرا چیده. و نظر بانکه چون این سبک خیلی بدیع است و بهر نوع اسباب سهولت را فراهم آورده است حتی القوه این بوده که در تکمیل آن کوشیده باشد که شاید بقدر کفایت تواند خدمتی بایان نوع خود کرده باشد.

(منوچهرنوری)



تاریخ ۲۹ برج قوس توشقان نیل ۱۳۳۴

ضمیمه

وزارت معارف و اوقاف

اداره انطباعات

دایره مراسلات

نمره ۱۷۰۸

کتاب لغت فارسی به فرانسه موسوم

به فرهنگ منوچهری تالیف آقای منوچهر خان

نوری در وزارت معارف ملاحظه شد

الحق آقای منوچهر خان در تالیف و جمع

آوری لغات آن زحمت بسیار کشیده.

و با سلوب مرغوب و طرز مطلوب آنرا

مرتب و مدون نموده وزارت معارف

محض تقریظ اظهار و برای تشویق او

حق الطبع آنرا در تحت نمره (۵۴) دفتر

مخصوص اداره تقشیر کل و انطباعات رسماً

محفوظ و بخود مؤلف اختصاص میدهد که

کسی بدون اجازه ایشان نمی تواند اقدام

بطبع آن نماید.

محل مهر و امضاء وزارت معارف

فهرست لغت کامل فارسی به فرانسه
Farhang
Ménu-Tchéhri
 Dictionnaire Complet Persan — Français

1

↑ Première lettre de l'Alphabet.
 آب Père.

آب Eau. Un des quatre
 Eléments des anciens

|| Eau Elementaire آب اصلی
 naturelle آب طبیعی

آب چشمه Eau de fontaine آب چشمه سار

Eau de puits آب چاه
 Eau Claire آب تاب

Bonne آب تاب
 Eau bonne à boire آب خوشمزه

Eau Cou- آب یخ
 rante آب جاری

Eau Saillissante آب فواره
 Eau Bourbeuse آب گلآلود

Eau légère آب بدبو (متن)
 Eau Puante آب خوشکوار

Goutte d'eau آب قطره
 Réfus. ابا

Habité, Cultivé, Peuplé.
 آباد amélérer (fig.).
 آباد کردن édifier, bâtir (fig.);
 peupler.

2

آبادان Peuplé, Riche
 || Cette province est fort riche
 ایالت آبادان پر نعمتی است.

آبادانی Population, Richesse.

آبادی پذیر Populeux.

آبادی جدید Répeuplement.

آبادی یافتن se repeupler, s'enrichir.

آب از دیده چون سیلاب فرو باریدن
 répandre des larmes.

آب ابا عن جد De père en fils.

آب افشانی Aspersion.

آب ابا کردن refuser, nier, renoncer.
 ابان Octobre.

آب انبار Citerne.

آب ابکنین Hydromel, Oxymel.

آب اجداد Parents. (On dit) Nos
 pères; pour dire. Nos ancêtres.

آب بازی کردن se baigner.

آب بخود کشیدن درخت Intus—

3

آب

Sueption.

|| Les Plantes se nourrissent et
 croissent par Intus — Sueption

نباتات تغذیه میکنند و بزرگ میشوند بواسطه جذب کردن
 و آب بخود کشیدن.

آب بینی در دماغ کفی Reniflement.

آب بینی در دماغ کشیدن rénifier.

ابتداء Commencement.

ابتداء D'abord, au commence-
 ment, Premièrement.

ابتداء در امری کردن Le Commen-
 cer; Mettre la main (au travail,
 —à l'ouvrage).

ابتداء کردن commencer.

ابتداء کننده جنگ Agresseur.

اكثر Courtaudé.

ابتلاء لقب S'adonner.

اقتیاع Acquisition, Achat.

اقتیاع کردن acheter.

آب پز کردن cuire.

آب جو Bière.

آب جوساختن brasser.

آب چینه Source.

آب خاکستر آلود Lessive.

آب بخار Vapeurs fulgineuses.

آب بخار Vapeur; Affection
 hypocondriques et hystérique.

آب بخار ملتهبه Fuorles.

آب بخورش Sauce.

آب بخوری Licou, Licol.

— 9 —

آب

Eternité, Perpétuité.

ابدا Bien et Beau, ou, Bel et
 bien, Colin tampon (Adv.); — à
 jamais, Toujours.

آب یاری کردن — آب دادن
 arroser, abreuver.

آبدار Succulent, Plein de suc;
 l'eau des pierres précieuses;
 Aqueux, Juteux; Vert.

|| Cet arbre est encore vert

این درخت هنوز آبدار است.

آبداری Sérosité.

|| Un sang pleine de sérosité

دم گیسو آلوده.

ابداع کردن innover, inventer.

ابد لا باء A jamais, Toujours, à
 perpétuité; Aux Siècles des siècles,
 Dans tous les siècles des
 siècles, Dans toute l'éternité;
 Eternellement.

ابد الدهر Continuëment; de
 temps fort long; Jamais; Aux
 siècles des siècles, dans tous les
 siècles des siècles, dans toute
 l'éternité.

آبدان Bain.

|| L'Appartement destiné pour se
 baigner; Baignoire حمام — کرمایه.

آب در باد آمیختن couper le vin.

آبدست Purification, Abolution.

Aiguille. ابره.

|| *Le trou d'une aiguille.* سم الابره.
 ابرهای خورده پیدا شدن
 meler.

Dalot. آبریز کشتی

Soie. ابریشم

|| *Soie apprêtée* ابریشم پرداخته
Soie torse ابریشم بافتن

filer de la soie ابریشم بافته
Des étoffes de soie. لباس حریریه

Soie écrue. ابریشم خام

Soyeux. ابریشمدار

Strasse. ابریشم ریزه

Filoselle. ابریشم کممایه

Aiguière. ابریق

Outil. ابزار

|| *Outils de Labourage.* ابزار فلاحه
 Femme grosse, Femme
 enceinte.

concevoir. آستن شدن

Cataracte. آب سفید مروارید (جشم)

Cascade; Chûte d'eau; Ga-
 zouillement, Murmure.

Cataracte. آبشار رود

|| *Les Cataractes du Nil.* شلاله‌های نیل

Cascatelle. آبشار کوچک

dégeler. آب شدن

Eau Limpide. آب شفاف و خالص

Pilote. آب شناس

Annulation. ابطال

evincer. ابطال حق ملکیت کردن

abolir, amuler, abroger. ابطال کردن

Gargarisme. آب غرغره

Du Verjus. آب غوره

foment, entretenir;
 faire durer.

confirmer, continuer,
 perpétuer.

consacrer. ابقای ذکر کردن

remettre. ابقای کماکان داشتن

se réfranchir. آب کسر و نقصان یافتن

Couloire, Passoire. آبکش

pomper, puiser avec
 une pompe.

Muet. ابکم

|| *Muet de naissance* ابکم مادر زاد
*Cette petite fille, est sourde et
 muette* این دختر کوچک اصم و ابکم است

Bouillon, Soupe. آبگوشت

Gélée. آبگوشت سرد

Pressis. آبگوشت عصاره کشیده

Consommé. آبگوشت مقوی

Vèrre. آبگینه

Vitré. آبگینه دار

saluer; faire ses
 complimens par lettre.

faire parvenir, com-
 muniquer.

Panache. ابلق کلاه

Imbécile, Ignorant, Benêt, ابله

Niais, Sot, Naïf, Nigaud, Pécote,

Simple, Stupide.

D'Eternelle prospérité. ابد فرجام

Salive. آب دهان

saliver. آب دهان آوردن

Bave. آب دهان حیوان

Bayer. آب دهان ریختن

Baveux. آب دهان ریزنده

Eternele, Perpétuel. ابدی

Immortel, Eternel. ابدی البقا

Immortel. ابدی الدوام

Immortel. ابدی الذکر

Éternité. ابدیت

Nuage. ابر

|| *La verité dissipe les Nuages*

نور حقیقت غمام سهو و خطارا رفع میکند

On distingue quatre sorte de Nuage:

1^o Les Cumulus, 2^o Les Cirrus,

3^o Les Nimbus, 4^o Les Stratus

چهار قسم

ابر تعیین کرده اند: اول ابر سفید دوم ابرهای دانه

دانه که غالباً تغییر هوا را نشان میدهند سیم ابرهای

ضخیم خاکستری یا سیاه رنگ که حامل باران است

چهارم طولانی و افقی که غالباً بر آن برف میبارد

و اغلب در طلوع و غروب آفتاب بنظر میآید.

conduire l'eau. آبر جاری کردن

Justes. ابرار

Apparoi, Représentation. ابراز

montrer du

Courage.

se déboutonner, ma-

nifester, apparoir, faire appa-

raître de son pouvoir; découvrir.

exhiber; rendre notoire; pro-
 duire; remettre devant les yeux;

représenter, remonter.

|| *exhiber ses titres* استاذی را ابراز کردن

Impulsion (fig.); Instance,

Sollicitation pressante; Obstina-

tion, Tenacité.

|| *Instances réitérées.* ابرامات متعاقبه

Exhorter; faire des

Instances.

Temps couvert, Ciel

couvert.

Truité. ابرش

Ladre, Lépreux. ابرص

ابر مظلم که سطح هوا را فرا گرفته

Brouée, Bruine, Bruillard, Brume.

Nébuleux, Nuageux. ابر نیک

|| *Depuis deux siècles environ*

les Astronomes ont constaté l'exis-

tence d'une sorte de Nébulosité

aplatis qui enveloppe notre soleil.

قریب دو قرن است که منجمین ثابت کرده اند وجود

ابری را که مسطح و از هر طرف لافافه مانند شمس

ما را احاطه کرده است.

soureux; Limbe. ابرو

Honneur, Réputation. (ابروی) آبرو

Taroupe. ابرو پیوسته

Sourciller. ابرو جنبانیدن

enfler. آب رودخانه طغیان کردن

Honnête. آبرو مند

|| *Un amour-propre naïf.*

حب نفس الیهانه .

آله Petite Vérole; Enlèvement; Cloche; Bourgeon (fig.); Echauffure, Hydatide, Variole.

المهانه Innocemment, Sottement, Niaisement.

آله Marqué de la petite vérole.

آله Bourgeonné.

آله Petite vérole volante.

آله Maladie vénérienne, ou mal vénérien.

آله vacciner.

آله Cow-Pox. (Caupox).

آله Varicelle.

البیس Diable, Satan.

البیس Satanique; De Satan.

|| *Esprit Satanique.* عقل شیطانی

آب Jus de Citron.

آب Août.

آب Mensture.

آب Oxyerat.

آب Eau distillé.

Il dégèle. (یوف یا یخ) آب میشود

ابن Eils.

|| *Favori, Confident.* این الموقت

ابنا Enfants; Arrière petits fils.

ابن الارض Cosmopolite.

ابن البلد Citoyen.

ابن البلد طهران Enfants de Téhéran.

ابن البلدیه Naturalité.

Frères. ابناء ابوالبشر

Nos semblables. ابناء جنس ما

Enfants de Ténébres. ابناء ظلمات

Enfants de lumière. ابناء نور

Prochains. ابناء نوع

|| *Aimez-vous, vos prochains comme*

vous même. ابناء نوع خودتان را مثل خودتان محبت کنید .

Cousin. ابن عم

|| *Cousins Maternels,* خالوزاده

Cousins Paternels, عمزاده

Cousin germain. همزاده تنی

Saumure. آب نمک زده

Ebène. آبنوس

Sphinx. (Monstre fabuleux). ابو لهول

Brillant, Eclat, Lustre; آب و تاب

Eau; Fleur du teint, Fraicheur;

Poliement, Poli.

fourbir, lustrer, polir, ranimer, raviver un tableau.

|| *La Danse ranime le teint.*

رقص موجب نشاط رنگ و رو است .

L'Email des dents. آب و تاب دندان

se faner (fig.). آب و تاب رفتن

Enluminure (fig.). آب و تاب عاریتی

آب و شیه . نباتات و میوه جات

Verdeur, Sève.

Tisane. آب و عصاره گیاه های طبوخته

Atmosphère, Climat. آب و هوا

Pouce. ابهام

|| (Fig.), on dit, que quelqu'un

se mordra les pouces d'avoir dit ou fait quelque chose, Pour dire, qu'il s'en repentira. انگشت ندامت و افسوس بدندان گزیدن .

Orteil. ابهام پا

Amphibologie. ابهام کلام

Elévation, Magnanimité. ابلت

Aquatique; Bleu, Claire; آبی

Séreux, Aqueux.

|| *Humeur sérieuse* خلط آبی *Ce sirope*

est très clair. فلان دپ بغایت آبی است

Arrosement. آبیاری

Eau à la glace; jus. آب یخ

Doyen. اتابک

Domestiques. اتباع

|| *Attachés à la légation.* اتباع سفارت

Cour. اتباع و حشم سلطانی

|| *Cour Royale.* خدم و حشم سلطانی

Monde. اتباع و لواحق

Concorde, Union, Affinité,

Alliance, Concert (fig.); Réunion,

Réconciliation.

|| *Concert d'Opinions.* اتحاد کلم و آرا

Homophonie. اتحاد اصوات

Ensemble. اتحاد الحان و نعمات

Inhérence. اتحاد انفکاک ناپذیر

Consubstantialité. اتحاد جوهر

Incorporation. اتحاد در جسم

Concorde, اتحاد زوجیت و اخوت

Bonne intelligence (fig.); Union

Conjugale, Fraternelle.

|| *Accord, Consentement;* اتحاد قلبی

Union d'esprit, Conformité de Volonté.

Concorde. اتحاد قلوب

conspirer. اتحاد کردن

Equipollence. اتحاد معنا

Fusion. اتحاد و اختلاط

Fédération, اتحاد و هم پیمانی دول

Confédération.

se réunir. اتحاد یافتن

se fonder. اتحاد اساس و مبتانی کردن

associer, prendre pour avoir part.

plaider un fait, un moyen.

siéger; résider d'habitude.

Capacité, Contenance; Etendue, Continence.

|| *Connaitre la continence d'une*

vasc. شناختن اساع و گنجایش ظرفی را

s'élargir. اتساع یافتن

Feu. Un des quatre élément qui, est chaud. Incendie.

|| *Feu élémentaire* عنصر آتش *Feu dé-*

vorant آتش ضیا دار *Feu clair* آتش پر خور

souffler le feu آتش کردن *faire du feu* آتش بازی

Feu d'artifice آتش را یوف کردن *Feu très-Vif* آتش زدن

incendier آتش تند و تیز .

Feu.—se dit aussi des Météores enflammés, de la foudre et des éclaires.

|| *Le feu du ciel est tombé à*

Antique. (آثار قدیم) اثر.
Affirmation, Preuve. اثبات.
valoire. اثبات استحقاق کردن.
faire preuve de noblesse. اثبات اصالت کردن.
Délibératif. اثبات بالبحث.
Démonstratif. اثبات بالبرهان.
Turbe; Enquête par turbe. اثبات بتواتر.
justifier; innocenter. اثبات بیگناهی کردن.
Justificatif. اثبات بیگناهی کننده.
Rôle. اثبات تعیین و تشخیص.
réprouver. اثبات تالویه کردن.
اثبات حال را بارائه دادن کردن.
démontrer.
vérifier. اثبات حقیقت کردن.
justifier. اثبات درستی کردن.
prendre acte. اثبات دلیل کردن.
Persuasible. اثبات ساز.
Preuve. اثبات صحت حداب.
اثبات قدر و مزیت خود را کردن.
se faire valoir.
اثبات قضیه با متناقضیه مقابله.
Reduction.
اثبات کردن.
avérer, prouver; constater, démontrer; établir.
censurer un livre. اثبات مردودیه کردن.
trionpher. اثبات مزیت و تفضل کردن.
rétracter, اثبات نا درستی کردن.

déclarer la fausseté.
figurer; faire figure, paraître avec avantage; signaler. اثبات نام و شهرت کردن.
comparaître. se produire, se montrer, se faire connaître. اثبات وجود کردن.
Démonstration, marque, témoignage; effet, erres (fig.); Impression, Institution; Ombre, Pied, piste, Teinture, Trace, Véstige, Signe. اثر.
suivre la bête à la piste بر اثر حیوان.
On a perdu la piste de la bête. On n'y voit pas la moindre ombre de difficulté. اثر اقل اشکال هم دیده نمیشود.
Les ecoles, les Hopitaux sont des institutions utiles. مدارس و امراضخانهها از اثر مفید اند.
marcher sur les erres de quelqu'un. بر اثر فلان رهسپار شدن.
Cal (ou) Calus. اثر استخوان شکسته.
Rudiment. اثر اولیه.
Voie. اثر جای کالسه.
Brûlure. اثر حرق.
ressentir. اثر رساندن آهیا بهمدیگر.
Résentiment, réssouvenir. اثر رنج.
marquer. اثر زخم زدن.
Enchantement. اثر سحر.
Réssentiment. اثر عله.
Plagiat. اثر فروش دیگران باسم خود.
Véstige. اثر قدم.
Agir. اثر کردن.

Institution. اثر موضوع.
Pinçon. اثر نشکنج.
Ressentiment. اثر وجع.
Péché. آثم.
Pécheur. آثم.
Milieu; Intervalle. اثاء.
Accéptation, Approbation. اجابت.
exaucer, ouïr. اجابت کردن.
|| saigneur, daigner ouïr les prières de votre peuple. یارب متعال دعا و مناجات عبادت را بسم قبول اصفا فرما.
Oui. اجاب کرده.
Location, Loyer. اجاره.
Sous-Bail. اجاره از مستاجر.
Bail. اجاره خط.
Censière. اجاره دار.
louer. (کرفتن) اجاره کردن.
Cheptelier. اجاره کننده حیوان.
fiéfler. اجاره مالکانه کردن.
Permission, Pouvoir, liberté de. اجازت.
autoriser, permettre. اجازت دادن.
Force, Contrainte. اجبار.
tyranniser, astreindre, contraindre, nécessiter. اجبار کردن.
Réunion, Rassemblement, Jonction; Société, Union, Assemblage, Concours; Affluence de monde, Rencontre, Social. اجتماع.
tenir séance; s'assembler. اجتماع انجمنی کردن.
Ralliement. اجتماع جیش و عساکر.

Rencontre des voyelles. اجتماع حروف عله.
Concentration. اجتماع در یک مرکز.
Convergence. اجتماع در یک نقطه.
Congestion. اجتماع رطوبت و بلم.
Deux contraires ne peuvent subsister ensemble. اجتماع ضدین محال است.
coïncider, concourir, se rencontrer, recueillir, réjoindre. اجتماع کردن.
s'attrouper. اجتماع کردن گروه ناس.
Calendes. اجتماع کشیشان قریه.
Synalèphe. اجتماع کلمتین.
Attroupement. اجتماع ناس.
Conglobation. اجتماع و ربط دلائل.
joindre, se trouver ensemble, se rencontrer; se rassembler. اجتماع یافتن.
Contumace. اجتماع از محاکمه.
disconvenir. اجتماع از موافقت و همدمی نمودن.
s'eloigner, se départir de son devoir; esquiver; éviter, fuir, reculer; parer, sauver. اجتماع کردن.
Soin, Effort. اجتماع.
Probabilisme. اجتماع احتمالی.
Aspiration. اجتماع.
moléster, vexer. اجتماع کردن.
Ancêtre, Prédecesseur. اجداد.
Réttribution, Salaire; Récompense. اجر.

Gros. اجمالا

|| raconter une histoire en gros.

تاریخی را اجمالا قصه کردن.

résumer; réduire son avis, abréger; dépouiller un compte.

Rélévé de compte. اجمال محاسبه

Béllissime; Très-beau. اجمل

Ecuëllés. اجناس اوانی و ظروف

Pélléterie. اجناس پوستینها

Fruitage. اجناس فواکه

Volaille. اجناس ماکیان و جوجه ها

Draperie. اجناس ماهوتی

Herbage. اجناس نباتات

Etranger; Profane. (fig.). اجنبی

Creux. اجوف

Gagne-denier, Journalier, Manouvrier. اجیر

stipendier. اجیر داشتن

Tournevis. آچار

planer. احاطه عقل کردن

assiéger (fig.); enfermer, environner, cerner, entourer; embrasser (fig.); ceindre, enclore, envelopper, inventer, circonscrire, enceindre.

|| envelopper l'ennemie de toutes parts. دشمن را از اطراف احاطه کردن

Cher, Favori; Bien aimé. احب

Immersion. احتجاب

|| Immersion de la lune dans l'ombre de la terre. احتجاب قمر در ظل کوه ارض

Pétition de principe. احتجاج بمناسبت منازعه فوہا

plaider un fait, un moyen.

Circospection, Rétenue, Discretion; Précaution, Réserve.

s'observer. احتراز از خود کردن

éviter; se donner de garde, se précautionner, obvier.

|| Prenez-garde à cette pierre, elle vous fera tomber. از این سنگ احتراز کنید که شمارا خواهد انداخت.

se garder, se garer, se préserver.

احتراز واجتناب از حضور در مجمعی

se bannir.

Combustion, Déflagration. احتراق

Honneur, Respect, Révérence, Egard, Cour, Crédit; Estime, le cas; Vénération.

respecter, estimer, vénérer; porter honneur.

honorar; avoir égard, avoir considération.

Splendeur, Magnificence, Pompe.

Accaparement.

accaparer.

Apparence, Probabilité, Vraisemblance, Probable, Vraisemblable, Possibilité.

|| Il est probable. احتمال دارد

Futur contingent. احتمال مستقبل

Rétribution légitime. اجر حلال

Tuile, Brique. آجر

Accomplissement, exécution. اجرا

Effectué. اجرا شده

accomplir, effectuer, exécuter, exercer un charge;

mettre en pratique, mettre en

exécution; remplir, tenir; satis-

faire à; observer, pratiquer.

|| Il faut tenir les traités.

معاهدات را مجری باید داشت.

manœuvrer. اجرا کردن صنایع غریبه

Exécuté. اجرا کرده

Principe. اجرام بسیطه

Corpuscules. (جرم دقیق) اجرام دقیقه

اجرای حکم عقوبت در حق مقسری

passer condamnation.

dominer, اجرای حکومت کردن

commander.

اجرای رسم تشریفات کردن

solemniser.

rendre la justice, exercer la justice.

faire acte d'héritier.

اجرای عمل وراثت کردن

faire l'acquit de sa charge.

disposer. اجرای مرام کردن

préluder. اجرای مقدمات لحن کردن

révancher. اجرای مکافات کردن

اجرای وظیفه و کار خود را کردن

faire son devoir.

Tuileau. آجر باره

Tuilier, Briquetier. آجرین

Briqueterie, Tuilerie. آجرین خانه

Rétribution, Salaire, Loyer. اجرت

Gagiste. اجرت خوار

salarier, récompenser. اجرت دادن

Naulage. اجرت سفینه

Abatage. اجرت قطع درخت

Pension. اجرة مسکن و طعام

Entretien. اجرة معاش مستخدم

Semaine. اجرت هفتگی

|| Cet ouvrier recevra demain sa

semaine. فلان عمله فردا اجرت هفتگی را

دریافت خواهد کرد.

Journée. اجرت بومیه

stratifier. اجزای را تو بر تو داخل کردن

Membres. اجزای بنا

Quadrature, اجزای درونی ساعت

Cadrature.

اجزای شیئی را از هم تفکیک کردن

démontrer.

Parties d'oraison. اجزای کلام

اجزای مختلفه جهت ترتیب دادن دواها

Droque. ورنگها و ترکیبات شیمیائی

Mort naturelle, Heure. اجل

Beau ou bel (elle). اجلاف

Heure. اجل مسمی

Mort violente. اجل معلق

Grande réunion. اجماع

Abrégé, Résumé, Dépou-

illement; Extraire un livre.

احتیاج (حاجت) Besoin, Indigence, Grand pauvreté; Nécessité, Indispensable; Contrainte.

|| *La Nécessité d'aimer Dieu.*

احتیاج بهشق الهی .

احتیاط Circonspection, Rétenue, Discretion, Précaution, Prudence.

احتیاط par Précaution.

احتیاط در امور Ménagement.

احتیاط غیر کافی Demi-Mesure.

احتیاط contre-garder.

احجار ذوی الاشکال Empreintes.

احجار شجریه Emprintes.

احجار کریمه Pierreries.

احد Un, Unité.

|| *Dieu est un, et aussi la religion est une.* خدا یکی است، دین الهی یکی است.

احداث Création (fig.).

احداث الفاظ Néologie.

احداث ترویرات کردن incidenter.

احداث دعوا بر مدعی Réconvention.

احدیت Unité.

|| *L'Unité de Dieu.* وحدانیت حضرت احدیت.

احسان Bien, Bienfait, Bonté, Gratuit, Bienfaisance.

احسانا Gratuitement.

احسان خیر و برکت bénir; faire prospérer.

احسان دیده Rédevable (fig.).

احسان کردن (فرمودن) concéder, accorder, octroyer; conférer, donner; faire don, faire grâce à

quelqu'un; gratifier; remettre; combler de bienfait.

احسان کرده Concédé.

احسان ناشناس Ingrat.

احسان و اعطای برات کردن breveter.

احسن Béllissime; Très-Beau, Fin;

Meilleur, Mieux, Superbe.

احشا Entrailles, Fréssures.

احصا dénombrer, nombrer, compter, recenser.

احصائیه Statistique.

احضار Ajournement.

احضار بمحضردیوان Citation.

احضار بمحکمه کردن traduire devant le juge; citer en justice.

احضار ثانویه کردن représenter.

احضار حکم ثانویه بموجب حکم عدالت Réassignation.

احضار appeler, citer, mander quelqu'un; faire venir.

احضار نجبابجنتك Arrière ban.

احقاق حق Rédrèssement.

احقاق حق کردن rédresser des griefs.

احکام Actes.

احکام ربانیه Jugements de Dieu.

احکام مرعیه Lois.

|| *Les lois de la société.* احکام مرعیه معاشرت.

احکام شرعیه رابقه و قاهره مانع از اجرا

faire rébellion à justice.

احکام مکرره Réitéré, Géminé.

اختام Droit positif.

احمال و اقال Bagage.

احمق Balourd (e), Benêt; Niais, Sot; Bête; Bœuf, Buche, Crétin, Dadais, Dupe; Fol (ou) Fou, Crédule; Imbécile, Idiot.

احمقانه Sottement.

احمق خود بین Fat.

احوال (حال) Santé, Etat; Circonstances.

احوال جهان Ici-Bas.

احیا Réstauration, Réparation; Rétablissement.

احیانا de Fois à autre, de Temps en temps; Quelquefois.

اخ Frère.

آخ Ah!

اخبار (خبر) Nouvelles; Indication, Rapport, Récit, Témoignage, Bruits.

|| *Bruits vagues.* اخبار بی اساس.

اخبار کردن avertir, rapporter.

اخبار ماهیانه Rapport mensuel.

اخبار نامه Notification, Billet.

اخبار نامه احوال هر روزه Bulletin.

اختتام Fin, Conclusion.

اختر Etoile, Astre.

|| *Etoile polaire.* ستاره قطب.

اختر صبح Etoiles fixes.

اختر نوابه Etoile bénigne et maligne

اختر سعد و شوم .

اختراع Découverte, Invention,

Innovation.

اختراعات Concetti.

اختراع کردن inventer, innover, imaginer, découvrir.

اختراع نمودن s'aviser.

اختر ذودنب Comète.

|| *Les Comètes de 1,472 et 1,739 parcouraient en un jour 42° et 120°, Celle du 1,843 parcourait*

550,000 mètres par seconde. ذودنب

های ۱۴۷۲ و ۱۷۳۹ در یکروز از ۴۰ تا ۱۲۰ درجه طی میکردند ولی ذودنب ۱۸۴۳ در هر دقیقه طی ۵۵۰۰۰۰ هزار متر طی میکرد.

اختر شناس Astrologue.

اختری Astrale.

اختصار Abréviation, Briéveté.

اختصاص Propriété, Particularité.

اختصاص دادن spécialiser.

اختلاج Convulsion, Spasme.

اختلاج چشم Papillotage.

اختلاج عضلات و کین Craquètement.

اختلاج قلب Applaudissement; Battement de Cœur.

اختلاج و جنبش اعصاب Tréssaillement.

اختلاجی Spasmodique.

اختلاط Complication, Assemblage, Désordre; Embrouillement, Trouble, Révolution.

|| *Embrouillement d'affaires.*

اختلاط امور .

اختلاف Variété, Désaccord; Opinions contraires; Brouillerie; Désunion, Dissension; Inégalité,

Opposition, Contrariété; Variation, Changement.

|| *La Variation des témoins* اختلافی بیانات و تقریرات.

اختلاف الوان Bigarrure.

اختلاف داشتن contraster.

اختلاف در عقاید Antilogie.

اختلاف مراتب لون Nuance.

اختلاف مقدار Incommensurabilité.

اختلاف نظام Irrégularité.

اختلال Désordre, Confusion, Dérangement, Dérèglement, Trouble, Billebaude; Révolution.

|| *La trouble des sens, de la voix.*

اختلال حواس یا صدا.

اختلال حال Déroute (fig.).

اختلال دماغ Aliénation d'esprit; Une folie entière.

اختلال سیر و حرکت Perturbation.

اختلال عقل Egarement d'esprit; Aliénation d'esprit.

اختلال ناس Emeute.

اختلال نظام الفاظ Transposition.

اختن tirer le sabre; hongrer.

اختناق Suffocation, Etouffement; Perte de respiration.

اختناق رحم Suffocation de matrice, Hystérique, Passion, ou, Affection hystérique.

اخته Cheval hongre; (Châtré).

اخته Châtré.

اخته کردن châtrer.

اختیار Choix, Élection; Spontanéité, Volonté.

|| (prov.) *De deux maux, il faut éviter le pire.* اختیار الامور الشرین

اختیار کردن adopter, choisir, elire, trier.

اختیاری Spontané, libre, Volontaire.

|| *Mouvement spontané.* حرکت اختیاری

اختیار یکی از دو طرف کردن opter.

اخته Prise, Réception.

اخته اطوار غریبه نمودن se singulariser.

اخته سیورسات Réquisition.

اخته کردن contracter, extraire, intercèpter, pincer, prendre, recevoir, saisir, tirer, recueillir, toucher.

|| *Je lui ai fait une telle somme.*

فلان مبلغ را از او قبض دریافت کردم

اخته و ضبط ثانویه کردن ressaisir, reprendre.

اخته و ضبط کردن se rendre maître; enlever.

آخر Autre.

آخر Bout (le); la Fin; Le Dernier; Terme, Queue, Extrême.

اخراج Exclusion.

اخراج بلد Ban, Exile; Déportation.

اخراج بلد کردن déporter, exclure.

اخراج فضلات از مسامات بدن Transpiration.

اخراج نمودن از جانی یا منصب و عظمی

dégoter.

اخراج وطن کردن dépayser.

آخر الامر Au bout du Compte, tout considéré, Après tout; Enfin.

آخر الکلام Ultimatum.

آخر الوقت Extrémité; Le dernier moment, Dernière heure.

آخرت L'autre monde, Le siècle futur, La vie future.

آخر خزان Arrière saison.

آخر روز Tard.

آخر صف Sère-file.

آخر کار Evénement, Finalement; à la fin; Enfin.

|| *La Fin Couronne l'œuvre.*

آخر کار تاج کار است - یا (شاهنامه آخرش خوش است)

اخصر Vert.

اخطار کردن به مدیگر s'entr'avertir.

اخطار مانبه Eveil.

احفاء Récellement; Recélé.

اخش Nyctalope.

اخرگر Braise.

اخلاص Sincérité, Dévouement.

|| *Je suis votre très-Dévoué.*

اخلاص کیش شما هستم.

اخلاص کاری Sincérité, Candeur, Franchise.

اخلاف و اعقاب Nos Neveux.

اخلاق Mœurs.

اخلاق را تباه کردن démoraliser; rendre immorale, corrompre les mœurs.

اخلاقی Moral.

اخلال Entrave, Obstacle.

اخلاهی هوا Vague de l'air.

اخوت Confraternité.

آخور Ecurie, Crèche, Râtelier.

آخوند Maître.

آخری Dernier.

ادا Payement, ou, Paiement, Remboursement.

آداب Manières.

آداب پروری Honnêteté, Bien-séance.

ادات Article.

|| *Article féminin* ادات تانیث *Article masculin* ادات تذكیر *Article pluriel* ادات جمع.

ادات استدراک Adversatif.

ادات متمیزه Lettre Caractéristique.

ادات اشاره و تعجب Admiratif.

ادات وصل Copulatif.

ادات وصل و عطف Conjonctif.

اداره Economie, Maniement (fig.); Administration; Régime, Gouvernement.

|| *Administration de l'instruction publique* وزارت علوم و معارف *L'Administration des affaires étrangères.*

Administration de finance وزارت مالیه *Administration de la guerre* وزارت جنگ

Administration des travaux publics وزارت فواید عامه

Administration intérieure. وزارت داخله

Bureau de monnai de Police. اداره نظاميه.
de Télégraphe et poste. پستخانه و تلگرافخانه.

Gestion. اداره امور.

Consistoire. اداره امور متعلق بمذهب و رهبانان.

Ménage; Gouvernement domestique. اداره اهل و عيال.

Personnel. اداره ثبت.

Amirauté. اداره بحريه.

Chancellerie. اداره دولتي.

Chambre Criminelle. اداره قطع مراعات و حنايات.

administrer, gouverner, régir; commander; conduire, gérer; manier (fig.); ménager, mener, diriger.

|| manier des affaires publiques.

امور عامه را اداره کردن.

menager; conduire avec adresse.

régir; administrer sous l'autorité de la justice.

acquitter, payer, s'acquitter, concevoir; faire observer, mettre en pratique; rembourser, remplir, rendoubler, satisfaire à...

|| satisfaire à son devoir. تکليف خود.

faire ce qui est de son devoir. پayer sa dette. قرض خود را ادا کردن.

ادا کردن پول.

Menue peuple, bas peuple. ادائي ناس.

Soute. ادای بقیه حساب.

solder. ادای بقیه حساب کردن.

Solde. ادای بقیه دین.

Défrai. ادای جیره و علیق.

rémunérer. ادای حق کردن.

satisfaire des ouvriers. ادای حق مزد و عملجات را کردن.

vicarier. ادای خدمت نیابت کردن.

Amortissement. ادای دین.

Réviement, Virement. ادای دین بروحه تقاص.

fêter. ادای رسم عید کردن.

Expression. ادای سخن.

exprimer. ادای سخن کردن.

porter témoignage. ادای شهادت کردن.

Prestation. ادای قسم.

enoncer. ادای مرام کردن.

bonifier; faire bon, suppléer. ادای قصان کردن.

Décence, Bienséance, Honnêteté extérieure; Modestie, Pudeur, Pudicité, Chasteté, Sagesse, Politesse, Civilité; Bonne education.

Adversité, Infortune, Malheur, Disgrâce. اداوار.

Mauvais succès. اداوار بخت.

nourrir (fig.). ادب آموختن.

Moral. ادبی.

Dysurie. اداوار با زحمت و اشکال.

Pissement de sang. اداوار دم.

Sens, Intelligence. ادراك.

Inscrutable, Impénétrable. ادراك و فهم نکردنی.

Complainte, Réclamation; Sollicitation; Poursuite, Prétention. ادعا.

prétendre, se piquer; demander, s'arroger; agir, poursuivre en justice; revendiquer.

|| agir criminellement. ادعای جرم و جنایت.

agir civilement. ادعای حقوق کردن.

Conclusions. ادعا و دعوی در دیوانخانه عدلیه.

Vœux, Subaits. ادعیه خیریه.

contracter. ادغام کردن.

Nonparielle. ادق دقیق.

Noir, Livide, Meurtri; Noirâtre; Gris tourdille.

Homme. آدم.

Bravache. آدم با باد و بروت.

Béotien (cien.). آدم بطیبتی.

Bris-Tout. آدم بی دست و پا.

Casseur de raquettes. آدم پر قوت.

Orang-outang. آدم جنگلی.

Cannibale, Anthropophage. آدمخوار.

Comédien. آدم دور و و معلق.

Crésus. آدم دولتمند.

Cul de plomb. آدم زحمت کش.

achever. آدم زخم داری را تمام کردن.

Sapajou. آدم زشت.

Brunet. آدم سیاه چرده.

Dégaineur. آدم شرور.

Colosse. آدم صورت بزرگ.

Bravache. آدم غراب.

Cochon. آدم کثیف.

Terrorisme. آدم کش.

Courtaud (e). آدم کوتاه قد.

Criquet. آدم کوتاه قد و لاغر.

Humain. آدمی.

Nature humaine. آدمیت.

Bas; Moindre, Moins Considérable. ادنا.

Instruments, Outils; Attirail. ادوات (ادات).

Armes. ادوات حربیه.

ادویه مستعمله و مخصوص بامراض ریوی Pulmonaire.

Condiment. ادویه و چاشنی غذاها.

Minime, Noir. آدم.

Brave, Honnête, Modeste, Pudique; Homme d'un esprit; Cultivé, Lettré; Rhéteur.

|| Discours pudique. Un homme savant et docte. استاد کامل و ادیب فاضل.

Réspectueux, Respectueusement, Pudiquement, Modestement, Décemment.

Modeste, pudeur, Sage Chaste. ادبیه.

Psalmodie. اذان صلاة.

Anticipation. اذان قبل از وقت.

Mars. آذر.

37
 Novembre. آذر ماه.
 Obéissance. اذعان.
 Autorisation; Licet, Permis-
 sion; Pouvoir, Liberté de;
 Oreille; L'organe de l'Ouïe.
 Licence. اذن سفاقت.
 Renvoi. اذن عودت.
 donner carte
 blanche. اذن معافیت از خدمت ۶ ماهه موقتاً.
 Congé de semestre.
 Obéissance. اذن نامه.
 Auditif. اذنی.
 Passion, Souffrance; Gêne,
 Torture, Question; Vexation,
 Tourment, En peine.
 Procédure extra-
 ordinaire. اذیت غیرمالوف.
 martyriser, tourmen-
 ter, nuire, obséder, bourreler,
 insulter, taquiner.
 Ornant. آرا.
 آراء متحده را مختلف و متشقت کردن
 départager.
 Char, Véhicule. ارایه.
 Bruits, un faux bruit.
 || Les Colporteurs de fausses nou-
 velles. خبر اواجیف.
 Volonté, Dévouement.
 Intention, Volonté; Plaisir,
 Consentement;
 || Volonté efficace اراده قوی التأثير

Volonté absolu. اراده مطلق.
 Vellété. اراده بیمال.
 Arbitre; Franc arbitre:
 اراده جزئی.
 La Lie de peuple,
 Le petit peuple, le bas peuple
 (fig.); Racaille, Canaille.
 ارادل و او باش.
 Crapule.
 Equipement. آراستگی.
 Emménagement.
 آراستگی متاع خانه.
 s'ajuster, atourner, orner,
 parer, attifer, décorer, douer,
 enrichir, enjoliver, étoffer, garnir,
 embellir, pourvoir, munir.
 coiffer. آراستن سر مکلاه.
 Ajourné, Décoré, Doué,
 Equipée, Fourni, Garni, Orné,
 Paré.
 se couronner, s'orner,
 s'embellir.
 Nitreux. اراضی و میاه شور و زار.
 Immobilité, Paix, Calme,
 Silence, Rêlache, Répos, Délas-
 sement, Station, Tranquillité,
 trêve (fig.); Tranquille, Len-
 tement.
 || Après tant de travail, il faut
 du délassement. پس از آنقدر زحمت و تعب
 آرام لازم است.
 tranquilliser. آرام دادن.
 Inquiet. آرام ربا.
 Aisé, Commode.
 آرام ساز.
 Accoisement, Aise, Com-
 modité; Calme (fig.); Tranquillité;

38
 Repos. آرامش دریا.
 Calme, Bonace.
 rasseoir. آرامش یافتن.
 Incommode, Facheux,
 Inquiétant. آرام فرسا.
 tranquilliser. آرام کردن.
 Pacificateur. آرام کننده آشوب.
 Répos, Station; Le tom-
 beau (fig.). آرامگاه.
 Ancrage; Port sur la
 rivière, Relâche.
 se modérer, se calmer.
 se remettre, se rassurer,
 se calmer. آرام گرفتن.
 s'apaiser. آرامی پذیرفتن.
 Sécurité; La Sérénité
 de l'esprit, de l'âme.
 Toilette, Parement, or-
 nement, Parure, Embellissement,
 Enjolivement.
 embellir. آرایش کردن.
 Pavois. آرایش کشتی.
 Décorateur. آرایشگر.
 Bureau. آرباب قلم.
 Astucieux. آرباب مکیدت.
 Cohérence, Liaison, Conne-
 xion; Consolidation.
 Intimité. ارتباط صمیمی.
 Contexture, Contin-
 uité. ارتباط کلام.
 Emigration. ارتحال.
 Apostasie. ارتداد.

Ondulation. ارتعاش.
 Jectigation. ارتعاش نبض.
 Exaltation, Elévation;
 Exhaussement, Dignité, Relève-
 ment. ارتفاع.
 Elévation, ou, Elé-
 vation du pôle. ارتفاع قطب.
 monter en garde. ارتفاع بمراتب و درجات عالیه نمودن.
 Héritage. ارث.
 Patrimoine. ارث والدین.
 Distingué, Chéri; Noble;
 Respectable, Respectueux. ارجمند.
 Noblement. ارجمندانه.
 Honneur. ارجمندی.
 Farine, Mouture, Céréale.
 Farineux. آرد آلود.
 enfariner. آرد آلود کردن.
 Blanc-bourgeois. آرد برنج.
 Farine sableux. آرد رمل آلود.
 Artichaut. آردشاهی.
 Farinier. آردفروش.
 Canard. اردک.
 || Canard privé. مرغابی خانگی.
 moudre. آرد کردن.
 Moulu. آرد کرده.
 Canette. اردک ماده.
 Camp. اردو.
 camper. اردو زدن.
 décamper, déloger. اردو کوچ کردن.
 Camp. اردوگاه.

Aril. اردی بهشت
Cèdre. (Arbre odorifé-
rant).
Victoilles. ارزاق
à bon Marché, à bon
Compte.
à meilleur Compte.
le bon Marché.
condescendre, ac-
corder, octroyer, concéder; con-
sentir; daigner, souffrir, tolérer.
Prix, Valeur.
évaluation, estimer, taxer.
Mil, Millet.
Envie, Désire, Volonté,
Souhait.
Tendant. آرزو بخشا
appéter, souhaiter.
souhaiter, (مند بودن)
désirer.
Aspirant. آرزو کش
Désireux. آرزو مند
Vœux, Souhaits. آرزوهای قلبی
Sommeil. آرزوی خواب
On dit (fig.); Que le sommeil
est le frère, est l'image de la mort.
النوم تمثال الموت.
coûter, valoir. آرزیدن
Envoi. ارسال
Coudée. ارض
edifier (fig.). ارهاد بخیر کردن

Vocation. ارهاد کننده ربانی بطریقی
Primogéniture. ارشدیت
Climat, Région, Pays; Fond,
Lieu, Monde, Contrée, Sol; Terrain
(ou) Terrein; Terre, Terroir,
Univers.
le Feu, l'Air, l'Eau et la
Terre, sont des quatre éléments.
عناصر اربعه عبارتند از آتش و هوا و ماء و ارض
Chemin sous terre. طریق تحت ارض
Le globe de la terre ou Terrestre
Les deux pôles de la terre. کره ارض
La Terre tourne autour
du Soleil à 365 jours et tourne
autour d'elle-même à 24 heures.
کره ارض در هر ۲۴ روز و کثرتی بدور شمس
Le Diamètre de la terre est de 12731 Kilomètres.
قطر کره ارض (۱۲۷۳۱) کیلومتر است
de la terre est 40,000,000 Mètres.
La terre Mesure 510 Millions de
Kil. Carrés; Dont 126,740,000
seulement sont du domaine de la
terre ferme, le reste appartenant
à l'océan. دور محیط ارض چهل میلیون متر
است. و اندازه اش ۵۱۰ میلیون کیلو متر مربع است. که
(۱۲۶۷۴۰۰۰۰) مترش فقط محل ارض یابس است
La volume de la terre est d'environ 1,000
Milliards de Kil. cubes حجم زمین
La Terre pèse 78 fois la lune, 520/05

fois l'Europe; 11,5 fois l'Asie,
113,5 fois l'Amérique; 17,5 fois
l'Afrique, et 242 fois Persan. وزن
زمین ۷۸ برابر ماه است (۵۴,۵) اروپا است (۱۱,۵)
آسیا است (۱۳,۵) آمریکا (۱۷,۵) آفریقا و ۲۴۲ برابر
ارض بازر. Lieu désert. خاک ایران است
Lieu inhabité. ارض غیر مسکون
Lieu de récréation. تفرجگاه. Lieu où l'on
rend la Justice. عدالتخانه
Rizièrre. ارض برنج کاری
Terrain tardif. ارض بطینتی الایات
Terre végétale, Ter-
re franche, ou, Terreau.
Terrestre. ارضی
Orgue. ارغنون
Arbre de Judée. ارغوان
Pourpre. ارغوانی رنگ
Tablature. ارقام الحان و نواها
Galanterie, Offrande, Pa-
raguante, Don, Cadeau; Le Pré-
sent.
Inertie, Paix, Calme,
Silence, Radoucissement; Tran-
quillité (fig.).
Bonace, Calme. آرمیدگی دریا
rasseoir. آرمیدگی ذهن آوردن
se tranquilliser, tomber,
cesser, discontinuer, se goberger,
demeurer, s'arrêter, calmer, ap-
aiser, accoiser.
Calme, Tranquille, Déla-

ssé, Inerte; Pacifique, Paisible,
Radouci.
Tempéré, Modéré (fig.);
Posé, Sage.
Coude. آرنج
Meneur. آرنده
Mânes, Brucolaque,
Revenant. ارواح اجوات
Esprito. ارواح حیوانیه
Esprits célestes. ارواح سماویه
Esprits immondes. ارواح نجسه
Anges de lumières. ارواح نورانیه
Bouffée, Rapport, Rot. آروغ
roter. آروغ زدن
Plane, Scie. آرم
Trépan. آرم جراح
trépaner. آرم زدن
scier. آرم کشیدن
Tranchet. آرم کفشگر
Oui. آری
Trône. آریکه
Trône éclatant de pierres.
تخت مرصع و منکال بجواهرات
A, Par; De chez, De, Depuis,
De Dessus, Du.
Il a déserté la bataille depuis
hier matin. از دیروز صبح از جنگ فرار کرد
Convoitise, Avarice, Avidité;
Soif (fig.).
repêcher. از آب بیرون کشیدن
Hydrophobe. از آب خائف و ترسان

از اثاث البيت خالی و عاری کردن
demeubler.

آزاد Arbitre, Franc (che.), Libre.

آزاد از آسیب Inattaquable.

آزاد از تصنع Naïf, Naturel, sans apprêt, Sans fard.

آزاد شدن se délivrer; dénuer (fig.);

آزاد کردن affranchir, exempter; rendre exempte, lâcher, décharger, délivrer.

آزادگی Affranchissement, Exemption, Franchise, Immunité; Liberté, Libertés.

|| par le traité, on leur doit conserver leurs Libertés. بملاحظه

معاهده بایستی رعایت آزادی خودشان را بنمایند.

آزادگی ذهن Liberté d'esprit.

آزاد ماهی Carpe (Poisson).

آزاده Exempté, Libre, Libéral, Délivré.

آزاده سری Allodialité, Indépendance.

آزادی Délivrance, Esort, Liberté.

آزار Douleur, Offense, Réprimande, Répréhension, Insulte, Injure, Vexation.

آزار رسان Offenseur.

آزار رسانیدن offenser.

آزار کردن réprimander, gêner, incommoder.

آزار کشیدن pâtir, souffrir; avoir de mal.

از استحقاق و غایتی بمیراث دور شده
Indigne.

از آشیانه در آوردن dénicher.

از اعتبار ساقط کردن décréditer.

از آله بکارت Défloration.

از آن de là.

از آنجا که Comme, Parceque, vu que.

از آنجمله Nommement; Avec désignation, Par le nom; Notamment, Particulièrement, Spécialement, Surtout, Principalement;

از آن زمان Sur tout.

از آن زمان dès-lors, dès ce temps-là.

از آن زمان du moment que.

از آن زمان dès-lors, dès ce moment là, dès ce temps-là.

از آن سو de là, de ce lieu-là,

از آنجا par-ci, par-là,

از آنجا pour, La Cause, Car.

از آنجا که à cause que, par ce que.

از آنجا که à l'Avenir.

از آنجا که par-ci, par-là,

از آنجا که En divers endroits.

از آنجا که à cause que, par ce que.

از آنجا که à l'Avenir.

از آنجا که par-ci, par-là,

از آنجا که En divers endroits.

از آنجا که à cause que, par ce que.

از آنجا که à l'Avenir.

از آنجا که par-ci, par-là,

از آنجا که En divers endroits.

از آنجا که à cause que, par ce que.

از آنجا که à l'Avenir.

از آنجا که par-ci, par-là,

از آنجا که En divers endroits.

از آنجا که à cause que, par ce que.

از آنجا که à l'Avenir.

از آنجا که par-ci, par-là,

از آنجا که En divers endroits.

از بدو آغاز او Ab ovo, dès le Commencement, dès l'origine.

از بدو طفولیت dès le berceau, dès l'enfance.

از برای استحكام و تقويت à l'Appui de.

از برك خالی و برهنه شدن se dépouiller; quitter.

از بستر برخاستن se relever, se lever du lit.

از بسته بپاکت در آوردن dépaqueter, defaire; développer un paquet.

از بسکه Comme, Parce que, Vu que.

از بهمتی پیداشده Extatique.

از بهر Attendu, Vu, En egard, En.

از بهر آن Pourquoi.

از بهر آنکه Afin que (ou) de,

از بهر آنکه D'Autant que, Parceque, Car,

از بهر آنکه à cause que, par ce que, Comme,

از بهر آنکه Vu que, Pour.

از بهر گذشتن و عدم شرعیه لا قبول داشتن forclorre.

از بیخ برکنندگی Extirpation.

از بیخ و بن برکنندن déraciner,

از بیرون Dehors.

از بیرون آینده Extrinsèque.

از بیم De peur.

از بیم آنکه De peur de (ou) que.

از پائین par bas, En dessous,

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از پائین par dessous.

از برده خفا رخ نمودن transpirer (fig.).

از برواز مرغ فال زنی Ornithomance, ou, Ornithomancie.

از پوست برهنه کردن ecaler.

از پهلو de Côté.

از پی خراب کردن saper.

از پی رسیدن ratteindre.

از پیشترین زمان de toute éternité.

از تخم کتان الیاف ریشتن tiller, teiller.

از ترس اینکه مبادا de crainte de,

از ترس اینکه مبادا (ou) que.

از ترس بنهان شدن se terror.

از تصرف دست کشیدن déguerpir.

از تصرف کف بد نمودن délaisser.

از تملک ملکی دست کشیدن se désapproprier.

از تنگنا خارج شدن déboucher.

از ته بریدن ecourter.

از تهت آزاد و بری کردن sauver, excuser, justifier.

از قفل و بسته شدن se débarrasser.

از جا بیرون کردن ôter.

از جا جستن rebondir.

از جانب de par, Au nom de, par l'Autorité de.

از جانب شرع خبر دادن intimer.

از جانبی بجانب دیگر De part en part, D'un Côté à l'autre.

از جان و دل Ardemment; avec

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

از جان و دل Ardeur, Chèrement, Tendrement,

Cordialement, Intimement.
 respirer. از جان و دل آرزو داشتن.
 désirer ardemment.
 از جای بلند خراب شدن و ریختن.
 déjucher.
 از جایش جدا شدن.
 se démentir, se déjoindre.
 از جایش جدا کردن.
 déboiter.
 از جسمی بجسم دیگر ریختن.
 transfuser, transvaser.
 از جلا و یراقی افتادن.
 se dépolir.
 از جنس ورم دوی.
 Flegmoneux.
 از جوف زمین برخواستن.
 Souterrain.
 از جهت دیگر.
 D'Ailleurs, D'un autre principe, D'une autre cause.
 Eventuellement, از جهة ظهور حادثه.
 par événement.
 از جهة. ك.
 Per Obitum.
 از جهة میراث خواری.
 Héritairement.
 از چرك پاك کردن.
 débarbouiller, dégrasser.
 از چشمه بیرون آمدن.
 sourdre.
 از چنگال در آوردن.
 dépendre, décrocher.
 از چه راه.
 D'où, Par où.
 از چیز گزیده گرفته یکقطعه بکرایه دادن.
 relouer.
 از حال بدتر به بدترین.
 De Mal en pis, de pis en pis.
 از حدادب تجاوز یافتن.
 se licencier.
 از حد اعتدال تجاوز کردن.
 outrer.

از حد تجاوز کردن.
 passer la mesure (fig.); excéder, outre-passer.
 از حد تجاوز یافتن.
 s'émanciper.
 از حساب کم کردن.
 précompter.
 از حفظ.
 Par cœur, Par mémoire.
 از حفظ داشتن.
 se recorder.
 از حفظ کردن.
 apprendre par cœur.
 از حلیه زینت عاری کردن.
 dégarnir.
 از خانه بیرون کردن.
 déloger.
 از خدمت بازداشتن.
 suspendre.
 از خواب بیدار شدن.
 se réveiller, s'éveiller.
 از خواب بیدار کردن.
 réveiller, éveiller.
 از خوابگاه برخاستن.
 se lever.
 از دحام.
 Amas, Confusion, Involuntion, Foule.
 از دریا بیرون کشیدن.
 pêcher.
 از دست رفتن.
 échapper.
 از دل و جان آرزو مند و خواهان بودن.
 ambitionner.
 از دل و جان دوستی کردن.
 chérir, aimer tendrement.
 از دماغ گذشتن.
 décapier.
 ازدواج.
 Hymen, Hyménée, Mariage.
 ازدو سر.
 Doublement.
 از دهان خیاوا کردن.
 saliver.
 از دهان کف افشاندن.
 écumer.
 از دیاد.
 Multiplication, Redoublement, Accroissement, Augmen-

tation, Renouvellement.
 از دیار راندن.
 reléguer, exiler, confiner.
 از دیار طرد و اخراج کردن.
 déporter, bannir.
 از دین خارج کردن.
 excommunier.
 از راه دریا ازول عسکر بساحل.
 Descente.
 از راه دور گردانیدن.
 écartier, détourner.
 از راه راست.
 en Droiture; Directement.
 از راه راست منحرف شدن.
 se fourvoyer (fig.).
 از راه غیر مستقیم.
 Indirectement; de Bricole, par Bricole.
 از راه کج.
 à la Traverse.
 از راه مستقیم بجاده ضلالت انداختن.
 suborner; séduire.
 از رتبه اصالت ساقط شده.
 Dérogeance.
 از ردگی دل.
 Indisposition.
 از درد grever, léser; faire tort, blesser; donner atteinte, offenser, Insulter.
 از رده.
 Molesté.
 از رده دل کردن.
 choquer (fig.); offenser.
 از رده دل گشتن.
 s'offenser, se piquer, se fâcher.
 از رده شدن.
 se blesser; se faire du mal.

از رده شده.
 Gêner.
 از رده gêner, molester, vexer, tourmenter, malmener, maltraiter, offenser, infester, incommoder, travailler, causer de la peine.
 || Cette fièvre l'a fort travaillé.
 تب بکلی او را آزرده کرده است.
 از روق.
 Rouan.
 از روق.
 Vénération, Respect, Révérence, Modestie, Honnêteté, Chasteté, Décence, Bienséance.
 از رمانه.
 Décent.
 از روغن و دهن پاك کردن.
 dégraisser.
 از روی احصاف.
 Consciencieusement.
 از روی بی احتیاطی.
 à corps perdu.
 از روی بی عقلی حرف زدن.
 déraisonner.
 از روی بی میلی.
 à contre Cœur.
 از روی بی میلی بوسیدن.
 bouquer.
 از روی جبر و ناچاری.
 contre-Cœur.
 از روی چیزهای طبیعی نقاشی کردن.
 dessiner d'après nature.
 از روی حق و عدالت.
 à bon Droit.
 از روی صداقت و پاکدلی.
 à Cœur ouvert.
 از روی کرم و احسان.
 de Grâce.
 از روی محبت خواستن.
 affectionner.
 از روی نکاح خویشاوندی بستن.
 s'allier.
 از زبان بزبان نقل کرده.
 Oral.

abjurer. از کفر روگردانیدن.
canarder. از زمین کاه تیر یکی انداختن.
rogner. از کناره سائیدن.
Depuis quand. از کی.
désamhourber. از کل بیرون کشیدن.
debourber. از کل پاک ساختن.
dépoter. از کلدان در آوردن.
désaveugler. از کراهی در آوردن.
blanchir (fig.). از گناه پاک کردن.
Nèfle. از کیل.
Eternité. ازل.
dégraisser. از لکه روغن پاک و منظم ساختن.
dérader. از لکه راه حرکت کردن.
Infini, Eternel. ازلی.
Eternité. ازلیت.
Antiquité, Ancienneté. ازمان قدیمه.
Essai, Epreuve, Expérience, Examen, Pratique, Tentative. آزمایش حذاقت.
Apprentissage. آزمایش کردن.
expérimenter, éprouver, essayer. *|| voulez-vous essayer de faire cela? ||*
آیا میخواهید تجربه کنید اینرا؟
dénicher. از محل اقامت کریستن.
Depuis peu. از مدت قبل قبل.
Misanthropie. از مردم رمدگی.
Misanthrope. از مردم گریزان.
transpirer. از مسامات بدن چرک خارج کردن.
désenivrer, dessouler. از مستی خلاص کردن.
désinfatuer. از مفتونیت و شیفگی آزاد کردن.
déranger. از مقام و محلش خارج کردن.
exporter. از مملکت به خارج بردن.
àpre, Insatiable, Avide. از آمدن.

refondre. از سر نو بقالب ریستن.
redifier, rebâtir. از سر نو بنیان کردن.
ravoir. از سر نو تحصیل کردن.
renaitre. از سر نو تکتون یافتن.
renaitre, régénérer. از سر نو زائیدن.
reverdir. از سر نو ظاهر شدن.
ramagrir. از سر نو لاغر کردن.
se décoller. از سر شمش پاک شدن.
décanoniser. از سلسله مقدسین اخراج کردن.
Triplement. از سه جهت.
papillonner. از شاخه بشاخه پریدن.
sevrer. از شیر خوری واداشتن.
s'égarer. از صدد دور شدن.
se désentêter. از صرافت افتادن.
à Cœur ouvert, Sensiblement. از صمیم قلب.
décaisser. از صندوق در آوردن.
de Part en part. از طرفی بطرف دیگر.
Réciproque. از طرفین.
transfuser, transvaser, soutirer. از ظرفی بطرف دیگر ریستن.
deshabituer, désaccoutumer. از عادت باز داشتن.
quitter le commerce du monde. از علائق دنیویه منقطع شدن.
parvenir. از عهده بیرون آمدن.
se tirer d'affaires. از عهده کار بر آمدن.
crever de graisse. از فریبی چاک شدن.
enrager de douleur (fig.). از فرط وجع دیوانه شدن.
pourfendre. از فرق سرتامیان دوبا بدو نیم کردن.
désappointer. از قهرست خارج کردن.
philosopher. از فلسوفی حرف زدن.

Irreprochable. از زیاننداری میجویان میرا ویری.
se débarrasser. از زحمت و تنگنای خلاص شدن.
Originellement, dès l'Origine. از زمان پیشین.
Aventurier. از مزمره اوباهی.
amasser. از زمین بشد کردن.
surgir. از زمین در آمدن.
ramasser. از زمین کشیدن.
élargir. از زندان آزاد کردن.
sortir. از زندان استخلاص یافتن.
par Dessous, de Dessous. از زیر.
déparer. از زینت و پیرایش خالی کردن.
dérivier. از ساحل دریا دور شدن.
désensorceler. از سحر و الوهون خلاص کردن.
désertier. از سر بازی گریستن.
de fond en Comble. از سر خفتن.
Ab irrato. از سر خفتن.
à l'Appétit. از سر دویغ.
désemplir. از سر ظرفی خالی کردن.
transir. از سرما یخی کردن.
grelotter. از سرما لرزیدن.
de Nouveau, de Rechef, de Neuf. از سر نو.
rajuster, raccommoder. از سر نو اصلاح کردن.
revenir, retourner, renouveler, refaire, recommencer. از سر نو آغاز کردن.
rallumer. از سر نو فروختن.
rapprendre. از سر نو آگاهی یافتن.
remplir. از سر نو آبیافتن.
regagner. از سر نو اندوختن.
reboucher, reliaer. از سر نو بستن.

Avidement آزمندانه
Avidité, Insatiabilité آزمندی
convoiter آزمندی نمودن
experimenter, tâter, tenter, essayer, éprouver آزمودن
débusquer آزمودن دور کردن
démunir از مہمات خالی کردن
à Travers, au Travers, au Milieu, par le Milieu از میان برداشتن
ôter از میان برداشتن
Originaire از نژاد فلان
se refuser از انقض خود دریغ کردن
contre-tirer از نقش نازہ نقش بر کشیدن
dérailler از نور انداختن
Dégénéré از نوعیت اصلی تغییر شکل داده
Profectif از نیاکان یا وراثت عیدہ
Conjoint از وواج
Quitté از وواج و عیاقہ
acquitter از وواج و ارستہ کردن
exhérer, déshériter از وراثت ساقط کردن
Depuis از وقت
de longue Main, Depuis long-temps از وقت دور و دور از
Dès lors از وقتیکہ
Fleurs (زهر) از هار
de tout Point, Totalelement, Parfaitement از هر جهت
de toutes Parts از هر طرف
bailler (fig.); s'entr'ouvrir, se déjoindre از هم جدا شدن
décomposer, déjoindre, démêler, désassembler, dé-

sincorporer, distraire, prélever, séparer.
la fortune, la mort, l'absence, les a séparés بخت و مرگ و غیبت آنها را از هم جدا کرده است
Distraction جدائی
échapper از یاد رفتن
Davantage, Plus از بد
déposséder, enlever از بد تصرف خارج کردن
ébogner از یک چشم کور ساختن
transpercer از یک سو تا بد یک سو سوراخ کردن
être redevable à quelqu'un از یک کسی معنون بودن
Je lui en suis redevable من زیر ملت او هستم
Dragon از در
fondement, Cause, Motif اساس
se fonder اساس کاری را بنیاد کردن
Fable اساطیر
Mythologie اساطیر اولین
Facile آسان
faciliter, simplifier آسان کردن
Mollèsse, Liberté, Facilité, Elégance, Simplicité, Commodité, Aisance آسانی
Défaite آسانی رواج
Repos, Tranquillité, Calme آسایش
Paix, Concorde آسایش حال
Repos, Tranquillité d'esprit آسایش خاطر
endormir آسایش کردن
Cheval, Etalon, Cheval entier اسب
désarmer اسباب خیز را معطل کردن

prémunir اسباب حفظ و پاسداری را آماده کردن
Commodité اسباب سهولت
Cap-de-more اسب از دق چشم کہ سرویالش سیاه باشد
Manège اسب آموزشی
Coursier اسب باد پیمای
Bouleux, Porte-choux, Sommier اسب بارکش
Mazette اسب باریک اندام
Haridelle اسب بد اندام
Orillard اسب بزرگ گوش
Ensellé اسب بست پشت
Cheval tigre اسب پلنگ جردہ
Cheval effilé اسب تہی قفا
Destrier اسب جنگی
Estrac اسب خرده تن
Courbatu اسب درماندہ یا
Hippopotame اسب دریائی
Cheval souffleur اسب دمزن
Cours اسب دوانی
Déridé اسب لکام برداشته
voltiger اسب را بیدان جولان و تکاپور اندن
estrapasser اسب را بی تاب کردن
panser un cheval اسب را تیمار کردن
enharnacher, harnacher, seller اسب را زین و یراق کردن
acheminer اسب را سواری آموختن
efflanquer اسب را لاغر کردن
Coureur اسب راه وار
Cavalier اسب سوار
Cavecé اسب سیہر
Solbatu اسب شباری
Criquet اسب ضعیف

relayer اسب عوض کردن
Jointé اسب شیر متناسب ناهموار
Maquignon اسب فروش
Maquignonage اسب فروشی
Panard اسب کج پا
Bidet اسب کوچک
Miroité اسب کھری نشانہ دار
Roussin اسب نر
Boute-en-train اسب تر تحشی
Poulain اسب نوزاد
Hebdomadaire اسبوعی
Sainfoin اسبوس
est, il y, a است
Bourgeois, Docteur, Expert, Habile, Maître, Précepteur, Savant
à force de forge on devient forgeron تا کارکنی استاد نمیشوی (بزرگ آہن گویی شخص آہنگر می شود)
Châteur استاد آہنگر
Bravement, Habilement, Adroitement, Finement, Industrieusement, Préceptoral استادانہ
Balancier استاد ترازو ساز
Habilissime استادترین
Bandagiste استاد خصیہ بند
Agronome استاد علم برزگری
Criblier استاد غربال ساز
Artifice, Industrie, Dextérité (fig.); Habileté, Maîtrise, Préceptoral استادی
Seuil, Pas آستان
Seuil, Mausolée d'un santou آستانہ
Être à Soi استاد

Changeement, Echange, استبدال
 Gros, Epais, Grossier, استبر
 Lustrine, استبرق
 Tabis, استبرق موجدار
 Accomplissement, Achève-
 ment, استتمام
 Distinction, Différence, Ex-
 ception, استثناء
 Abonnement, استجاره
 Altération, Métamorphose,
 Réduction, Transformation, Trans-
 mutation, Révivification,
 || Transmutation métallique.
 استحاله معدنیات
 Impossibilité méta-
 physique, استحاله ازجهه نفس
 Sanguification, استحاله بخون
 Vitriifiable, استحاله بصورت زجاج
 Volatilisation, استحاله به بخار
 Transmutabilité, استحاله پذیری
 Spiritualisation, استحاله پذیری اجسام پروح
 Transsubstantiation, استحاله جوهر
 Impossibilité physique, استحاله طبیعی
 Impossibilité morale, استحاله عادی
 Carnification, استحاله عظم بلحم
 Ossification, استحاله یایی بصورت عظم
 Information, Avis, استحضار
 Dédaigneux, استحقار آمیز
 Abaissement, Humilité, استحقار نفس
 Mérite, Habilité, Aptitude, استحقاق
 Prescription, استحقاق بصرف آوردی بر وقت معین
 Initiative, استحقاق بر تقدم در رای

Voix, استحقاق بر رای
 || la Voix passive, le Droit d'être
 élu, حق مختاریت
 Collation, استحقاق توجیه
 Séance, استحقاق جانشینی
 Compétence, استحقاق دارنده حکم و قضا
 Confirmation, Consolidation,
 Etablissement, Renforcement,
 Solidarité, Solidité, Stabilité,
 Affermissement,
 Ouvrage, استحکامات خارجی
 Contrevallation, استحکامات دائری
 Défense, استحکامات قلمه می
 Interroger; prendre des
 renseignements, chercher à sa-
 voir, استخراج
 extraire, prédire, cal-
 culer, استخراج
 Pronostic, استخراج مستقبلات
 || Heureux pronostic, استخراج سعید
 Déblai, Dégagement, استخلاص
 Substitution, استخلاف وارث
 Os, استخوان
 Arc sourcilier, استخوان ابرو
 eclisser, استخوان پندنهادن
 Squellette, استخوان بندی
 Péroné, استخوان یرونی ساق
 Esquille, استخوان پاره
 Carié, استخوان پوسیده
 Orfraie, Huard, Ossif-
 rage, استخوان خوار
 Osseux, استخواندار
 déboîter, dé- استخوان را از بند کاهش جدا کردن

mettre, disloquer, luxer.
 Fracturé, استخوان شکسته
 Pariétal, استخوان قفا
 Cuboïde, استخوان قوزک
 Hyoïde, استخوان واقع در قاعده زبان
 Ossements, استخوانهای مردگان
 Conclusions, Requête, Sol-
 licitation, Prière, Demande,
 requérir, demander, Im-
 plorer, declamer, solliciter ses
 juges, استدعا کردن
 raisonner, استدلال کردن
 Mulet, استر
 Doublure, آستر
 Commodité, Délassement,
 Repos, Récréation, Relâche,
 Campos, استراحت از کار
 se reposer, استراحت کردن
 Muletier, استربران
 Relaxation des Nerfs, استرخای اعصاب
 Restitution, Répétition, استرداد
 Réméré, استرداد میع
 dédoubler, آستر را بیرون آوردن
 redoubler, doubler, (کردن) آستر زدن
 Mule, استرماده
 Hydropisie, استسقا
 Leucophlegmatie, استسقاء بلغمی
 Hydrophthalmie, استسقاء چشم
 Hydrocèle, استسقاء خصیه
 Hydrocephale, استسقاء دماغ
 Ascite, استسقاء زیر شکم
 Anasarque, استسقاء لحمی
 Hydromphale, استسقاء تاقی

Tympanite, (درجی، طبلی) استسقاء یا بس
 Ressuage, Liqation, استسقا
 Approbation, Suffrage, استصواب
 Moyens, Pouvoir, Possibi-
 lité, Portée, فوق طاقت نکرده
 || On ne doit rien entreprendre
 au delà de sa portée, حق تکلیف
 Prolongement, Expansion,
 Allongement, استطاله
 Métaphore, Allégorie; Péri-
 phrase, استعاره
 Métaphorique, استعاری
 Recours, استعانت
 Admiration, استعجاب
 Précipitation, Célérité, Vi-
 tesse, Expédition, Diligence,
 Aptitude, Disposition, Inc-
 lination, Capacité, استعداد
 Sociabilité, استعداد بشدن
 Fragilité, استعداد شکست
 Esprit, استعداد طبیعی
 Elaboration, استعداد تفسیح پذیری
 Abdication, Démission, Ré-
 signation, استعفا
 Emploi, Usage, Consom-
 mation, استعمال
 Trope, استعمال بوجه مجاز
 Bureaucratie (cie), استعمال تسلط بطور بد
 ménager, manier, user;
 se servir de..., faire usage de...,
 mettre en œuvre, s'aider,
 Consommateur, استعمال کننده

Néologue. استعمال کننده الفاظ جدیده
Cours. استعمال نرخ و مظنه بولها
Recours. استغاثه
Hyperbole. استغراق
Distraction. استغراق ذهن
Satisfaction. استغفار
|| *Dieu me pardonne, Dieu m'en garde!* استغفر الله
Indifférence. استغناء قلب
Connaissance. استقاده
Surabondance. استغاثه
Ouverture; Prise d'une for-
teresse, Etrene. استغاث
Vomissement. استغراق
Demande; Information, Per-
quisition. استفسار
interroger, demander,
questionner. استفسار کردن
Information; Interrogation
dubitative. استفسام
Interrogatif. استفسامی
|| *Particule interrogative.* ادات استفسام
Droiture, Rectitude, Equité,
Justice. استقامه
|| *Droiture d'intention* مدتی نیت *Agir*
avec droiture. باستقامت رفتار کردن
Anticipation, Avance. استقدام وقت
Affermissement, Assiette,
Demeure, Raffermissment.
|| *Cela n'est pas à demeure.*
فلان قابل استغراق نیست
Emprunt. استغراض
Essore, Indépendance, Li-

berté; Position indépendante.
Verre. استکان
Orgueil. استکبار
Haine, Aversion, Répu-
gnance. استکراه
Accomplissement, Acheve-
ment. استکمال
Audience. استماع
Caresse, Flatterie. استماله
Continuation, Demeure,
Durée, Permanence. استمرار
Maintenue. استمرار وقت تصرفی
Extrait. استنباط
deviner, recueillir. استنباط کردن
conclure, concevoir. استنباط نمودن
transcrire. استنبیخ کردن
Interrogatoire. استطاق
récuser. استکافی کردن
Ferme, Assuré, Solide,
Fort; Mâle (fig.); Vigoureux,
Stable.
|| *Homme décidé.* استوار اندیش
serrer. استوار بستن
porter; poser, être sou-
tenu. استوار بودن
affermir, assurer; baser
(fig.); fonder, étayer, fortifier,
rassurer, resserrer (fig.).
Consistance, Fermeté, For-
ce, Solidité, Hauteur, Renforce-
ment, Solidarité, Stabilité.
|| *Fermeté de style.* استواری انشا
se confirmer. استواری پذیرفتن

Aplomb (fig.). استواری ذهن
|| *La tête manque d'aplomb.*
عقل و مدرکش فاقد رسوخ و متانت است
Assurance, Hardiesse. استواری قلب
Cylindre, Rouleau. استوانه
Cylindrique. استوانه شکل
Raillerie, Risée, Moquerie,
Plaisanterie, Dérision. استهزاء
se moquer, railler, ri-
diculiser. استهزاء کردن
Consommation. استهلاك
Victoire, Invasion. استیلا
Obsession. استیلاي شیطان
Manche. آستین
Lion. اسد
Lionne. اسده
Mystère, Secret. (دینی) اسرار خفیه قدرت
Prodigalité. اسراف
dissiper, faire dégât,
ravager, gaspiller, prodiguer.
|| *La Prodigalité et l'avarice sont*
les deux extrêmes. اسراف و امساك دو
افراط متقابل الاخواته
Seraphin. اسرافیل
Ischurie. اسرابول
Bas, Humble, Inférieur; plus
Bas, le plus Bas.
l'Enfer. اسفل الساقین
Epinards (des). اسفنج
Bonne-dame; Arroche.
Eponge, Infusion. اسفنج
infuser. اسفنج کردن
Spongieux, Poreux. اسفنجی

Elision. اسقاط
Fausse, Couche. اسقاط جنین
Apocope. اسقاط حرف آخر
Evêque, Prelat. اسقف
Episcopal. اسقفی
Episcopat. اسقفیت
Motus, Paix, Silence, Chute.
Echelle. اسکله
Ancêtres, Ascendants, Pré-
décésseurs. اسلاف
Arme. (سلاح) اسلحه
faire des armes. اسلحه بکار بردن
Air, Manière, Façon, Cara-
ctère, Contenance, Mine, Forme,
Guise, Modification, Sorte, Mode.
modifier. اسلوب دادن
Nom; Nom propre. اسم (اسماء) اسم
|| *Au nom de Dieu l'inaccessible*
le très-saint. اسم الله الامنع الاقدس
Signaler son nom. اسمش را تغییر دادن
Changer son nom. اسمش را شهرت دادن
Pronom démonstratif. اسم اشاره
Ciel. آسمان
Baldaquin. آسمانه
Céleste. آسمانی
|| *les corps Céleste.* اجرام فلکیه
influences Célestes. فلکیه
ou figure Célestes. صورت فلکیه
Célestes. و تلك آسمانی
Azur. آسمانی آبی
Diminutif. اسم تصغیر
Comparatif, Superlatif. اسم تفخیر

آسی

69 Collectif. اسم جامع
Appellatif, Terme généri-
que.
Noirâtre, Rembruni, Brun.
Univoque. اسم عام
Concret. اسم عین
Abstrait. اسم معنا
Participe passif. اسم مفعول
Substantif. اسم موصوف
dénommer. اسمی را بطریق آوردن
Sublime, Haut. استا
Accusation, Imputation. اسناد
Inculpation. اسناد تهمت
s'entr'accuser. اسناد تهمت بهمدیگر دادن
Calomnie. اسناد دروغ
Anthropologie. اسناد صفت خالق به مخلوق
Agacé. استان مضربه
Pis, plus Mal, plus Désavan-
tageusement. اسوه
Noir. اسود
Repos, Tranquillité; Paix
(fig.); Calme, Silence.
calmer. آسودگی بخشیدن
se reposer. آسودن
Calme, Tranquille. آسوده
se calmer. آسوده شدن
dépiquer, pacifier, tran-
quilliser, soustraire.
cours de Ventre, flux de
Ventre; Diarrhée.
Dysenterie. اسهال خونی
flux Hépatique. اسهال کبدی
Moulin;—Asie. آسیا
Moulin à eau آسیاب
آسیای بادی vent.
Meunier. آسیابان

Asiatique. آسیای
Avarie, Choc, Heurt; Secousse
(fig.); Tort, Préjudice, Malheur,
Détriment.
la colique lui a donné de
violentes Secousses. وجع قوائج مودث آسیب
و مدمات شدید او شده است
Désastre. آسیب دهر
heurter, choquer. (زدن) آسیب رسانیدن
Captif; Esclave (fig.);
Prisonnier de guerre. اسیر
racheter. اسیر را بگرفتن فدیه خلاص کردن
Sensuel, Voluptueux. اسیر شهوت
captiver. اسیر کردن
Potage. آش
Note, Marque, Geste, Signal,
Signe, Avis. اشاره
Symbolique. اشاره
Point interrogant (?). اشاره استفهام
Point d'exclamation (!). اشاره تعجب
Déclaration. اشاعه
boire. آشامیدن
s'absorber. آشامیده شدن
Saturation. اشباع
saturer. اشباع کردن
Insatiable. اشباع ناپذیر
Cuisinier. آشپز
Cuisine. آشپز خانه
Fougon. آشپز خانه کشتی
faire la cuisine. آشپزی کردن
Incertitude; Obscurcissement,
Obscurité (fig.); Doute, Erreur;
Quiproquo. اشتباه کلام
Amphibologie. اشتداد
Force, Violence. اشتداد
Paroxysme. اشتداد مرض

71 Chameau. اشتراک
Part. اشتراک
Occupation. اشتغال
Etymologie, Dérivation. اشتقاق
Etymologique. اشتقاقی
quereller. اشتغال کردن
Appétit, Goût. اشتها
ouvrir l'Appétit. اشتها را بگشایند
Cours, Vogue (fig.); Renom-
mée, Célébrité. افتخار
dégouter. اشتها را بردن
Paix. آشتی
à l'Amiable. آشتی از روی
accorder. آشتی بخشیدن
se raccomoder. آشتی پذیرفتن
Aspiration (fig.); Déman-
geaison, Désire, Envie, Volonté.
Je désire avoir une entrevue avec
vous. اشتیاق ملاقات دارم
Affection, Amour, Inclina-
tion. اشتیاق درون
réconcilier. آشتی دادن
Réconcilié. آشتی یافته
Personnes, Gens. اشخاص
Atroce, Enorme, Excessif. اشد
Mortifiant. اشد من الموت
Pire. اشر
Magnats. (g-n). اشراف
Pâtisserie. آش رشته
pâtisser. آش رشته پختن
Illustrissime. اشراف
Hymnée. اشعار الهی
Délire (fig.); Egarement
d'esprit, Aliénation d'esprit, En-
chantement, Fureur; Inquiétude,
Trouble. آشفتگی

fasciner (fig.); agiter, se
révolter, troubler; s'affoler.
Affolé, Fasciné, Enchanté,
Eperdu. آشفته
ahurir. آشفته کردن
Apparent; Clair, Evident,
Manifeste, Eclairci, Explicite,
Exprès, Notoire; en titre d'Of-
fice; Visible. آشکارا
Ouvrement. آشکارا
crier. آشکارا از باندرازی کردن
se déclarer, se manifes-
ter; se faire connaître, éclater.
Difficulté. اشکال
faire naître des difficultés.
تولید و اظهار کردن مشکلات
Questionnaire. اشکنبه گر
Larmes, Pleurs. اشک
pleurnicher. اشک دروغی افشاندن
Connu, Ami, Connaissant. آشنا
Amitié, Connaissance, Ha-
bitude. آشنائی
Trouble, Brouillerie, Désor-
dre; Tracas; Mouvement (fig.);
Confusion, Révolte. آشوب
Aire, Nid. آشیانه
Aire des aigles. آشیانه عقابها
airer. آشیانه خلود را ساختن
Guépier. آشیانه زنبورها
nicher. آشیانه ساختن
Fourmilière. آشیانه مور
polluer, profaner. آشیای مبارکه را پلید ساختن
Naissance, Noblesse. اصالت
Emanation, Publication. اصدار
Persévérance, Persistance. اصرار
insister, persister, s'opi-
کردن

nâtrer, s'obstiner. *اصول*
 insister, appuyer. *اصول*
 Ecurie. *اصول*
 Terme technique. *اصول*
 Termes techniques. *اصول*
 de la philosophie. *اصول*
 T. Techn. de la mathématique. *اصول*
 T. de palais; Style de palais. *اصول*
 T. de vénérie. *اصول*
 il. de la grammaire. *اصول*
 Canologie. *اصول*
 Gallicisme. *اصول*
 Hellénisme. *اصول*
 Audience. *اصول*
 entendre; prêter l'oreille; prêter attention; écouter, avoir attention. *اصول*
 Jaune, Pâle, Blonde. *اصول*
 Blondin, Rousseau. *اصول*
 Basé (fig.); Etat, Fond; Fondement (fig.); Cause, Motif, Naissance, Race, Extraction, Origine, Racine, Principe. *اصول*
 La Racine d'un arbre. *اصول*
 Auenement, Nullement; Goutte; Point du tout, la Moindre, Point, Rien du tout. *اصول*
 Réformation, Correction, Conciliation, Rénovation. *اصول*
 recorriger. *اصول*
 ajuster; retoucher. *اصول*
 Réglisse. *اصول*
 Mieux. *اصول*
 Gentilhomme, Noble. *اصول*

Souche. *اصول*
 Archetype du monde. *اصول*
 Thème. *اصول*
 Racine. *اصول*
 le Tout. *اصول*
 Radical (fig.); Primitif, Primordial, Original, Fondamental, Elémentaire, Cardinal, Originel. *اصول*
 Sourde. *اصول*
 Espèces, Sortes, Corporation d'artisans. *اصول*
 Principes, Sources, Système. *اصول*
 Principe de la religion. *اصول*
 Politique. *اصول*
 Ferme, Solide, de bonne Provenance. *اصول*
 Agitation, Anxiété, Commotion (fig.); Emotion, Altération; Trouble. *اصول*
 Subornation, Séduction. *اصول*
 Perte, Ruine, Désolation, Destruction, Subversion. *اصول*
 Perte totale. *اصول*
 désolation. *اصول*
 Obéissance, Soumission. *اصول*
 obéir. *اصول*
 désobéir. *اصول*
 se rendre. *اصول*
 les ennemis se sont rendus. *اصول*
 Chambre. *اصول*
 Chambre à coucher. *اصول*
 Chambre haute, Chambre basse. *اصول*
 Chambre meublée. *اصول*
 Chambre à louer. *اصول*
 robe de Chambre. *اصول*

de chambre. *اصول*
 Parloir. *اصول*
 Cabine. *اصول*
 Secrétaire. *اصول*
 Réfectoire. *اصول*
 Cabinet. *اصول*
 Chauffoir. *اصول*
 Prolongation. *اصول*
 Alentours. *اصول*
 Circuit, Entours, Environs. *اصول*
 éteindre. *اصول*
 Jeunesse. *اصول*
 Information, Renseignement; Intelligence, Compréhension, Connaissance; Su. *اصول*
 avertir, Prévenir, Informer. *اصول*
 être informé, être averti; apprendre. *اصول*
 Evacuation. *اصول*
 Satin. *اصول*
 Ayidit. *اصول*
 Repos, Tranquillité; Assurance, Quiétude, Sécurité. *اصول*
 en vue de Tranquilliser, de rassurer. *اصول*
 Ataraxie. *اصول*
 Prolixité, longueur d'un discours. *اصول*
 Manières. *اصول*
 repasser. *اصول*
 Odeurs. *اصول*
 Déclaration, Témoignage. *اصول*
 se soumettre aux *اصول*

ordres. *اصول*
 se remettre, s'en remettre, se rapporter. *اصول*
 recevoir, se soumettre. *اصول*
 guider. *اصول*
 admonester, admoneter. *اصول*
 complaire. *اصول*
 faire mine de. *اصول*
 se prélasser. *اصول*
 très-Clair, très-Evident. *اصول*
 C'est plus Clair que le soleil. *اصول*
 Renvoi, Répétition, Répercussion. *اصول*
 Pacification. *اصول*
 Secours. *اصول*
 demander secours. *اصول*
 secours divin. *اصول*
 la pitié envers les malheureux. *اصول*
 Secours d'argent. *اصول*
 Prix, Crédit, Autorité, Pouvoir, Considération, Estime, Réputation. *اصول*
 en Egard. *اصول*
 les grandeurs de ce monde, les Honneurs, les dignités. *اصول*
 considérer, estimer; faire cas, faire état. *اصول*
 Je ne fais pas un grand cas de cet homme. *اصول*
 ne pas tenir compte de..., (fig.); ne faire point cas de. *اصول*

77
 اعتدال Egalité, Modération, Pon-
 dération.
 اعتدال adoucir.
 اعتدال پذیرفتن se modérer.
 اعتدال شب و روز Equinoxe.
 اعتذار Excuse.
 اعتراض Censure, Correction, Répré-
 hension, Contradiction, Objec-
 tion, Opposition, Obstacle.
 اعتراضات معلوله Remontrances par
 écrit, Remontrances raisonnées.
 اعتراف Aveu, Confesse, Confession.
 اعتراف بخطا Reconnaissance; Confes-
 sion d'une faute.
 اعتراف نفس Amour-propre.
 اعتزال Schisme, Séparation, Abandon.
 اعتصاب Grève, Otage.
 اعتقاد Confiance, Foi, Sentiment.
 اعتقاد بتجدد روح Spiritualisme.
 اعتقاد الناس Voix publique, Voix du
 peuple; le Sentiment général,
 l'Opinion commune.
 اعتقاد واثق Persuasion, Ferme cro-
 yance.
 اعتماد Foi, Croyance, Crédit, Con-
 fiance.
 اعتماد داشتن se fier.
 اعتماد نامه Lettre de créance.
 اعتماد نکردن se défier.
 اعتماد نمودن croire.
 اعتنا Attention.
 اعجاب العجيب Extraordinaire.
 اعجوبه Merveille, Miracle; Phéno-
 mène (fig.).
 اعجوبه در خلقت Monstrueux.
 اعجوبه دهر Prodige.

اعداد ثابتة Constantes.
 اعداد معلومه Données.
 اعراب Déclinaison, Cas.
 اعراب Boiteux (euse).
 امر Bien-aimé.
 امزاز Honneur, Respect.
 اعشار Fraction décimale.
 اعصاب نخاعی Nerfs rachidiens.
 اعضا Membres.
 اعضا و اجزای درونی Entrailles.
 اعضای حرکت Organes locomoteurs.
 اعضای حواس Organes de sens.
 اعضای داخلی حیوانات Tripailles.
 اعطای روح Vivification.
 اعظم Principal, Plus grand, plus
 illustre, Plus puissant.
 اعقاب Descendants.
 اعلا Beau, Bon, Excellent, Fin,
 Haut, Eminent, Sublime, Meilleur,
 Mieux, Prééminent, le Premier,
 Sommité, Souverain, Suprême,
 Superbe, Supérieur, Transcendant.
 اعلا الاعلا Superbe, Souverain, Sup-
 rême, le Premier, Le plus Ex-
 cellent, Merveilleux, à Merveil-
 le, Meilleur, Excellentissime.
 اعلام Avis, Information; Dire, Ré-
 féré.
 اعلام حال Rapport.
 اعلام داشتن informer.
 اعلام شرعی Sentence.
 اعلام کننده Crieur.
 اعلان Publication, Déclaration.
 اعلان خبر بر کوچه و آویخته
 Pancarte; Pla-
 card.
 اعلان رسمی Déclaration officielle.

اعلان کردن signifier; faire à savoir,
 reveler, découvrir, publier; ma-
 nifester, déclarer, expliquer, dé-
 noncer.
 اعلان کننده déclarateur.
 اعلان نامه تألیف و ظهور Prospectus.
 اعلیحضرت Sire, Sa Majesté.
 اعم Universel; en Général.
 اعمار جدید Reppeuplement.
 اعمال شجاعت آمیز Bravoures.
 اعمال و کردار عجیبه Course.
 احواج Travers (fig.); Bizarrerie;
 Guingois (fig.); Anfractuosité, Si-
 nuosité.
 اعا Ennuque.
 آغاز Commencement, Premier,
 l'Ouverture, Entrée.
 آغاز بر خاشکاری Aggression.
 آغاز جنگ کردن engager le Combat.
 آغاز دشنام یکدیگر کردن en venir aux Rep-
 roches.
 آغاز زد و خورد یکدیگر کردن en venir aux
 Prises.
 آغاز زنده داری یکدیگر کردن en venir aux
 Menaces.
 آغاز سخن کردن prendre la Parole, com-
 mencer à parler.
 آغاز کار Prélude.
 آغاز کردن commencer à..., prendre
 à..., préluder à..., se mettre à...;
 entamer.
 اهانیم ثلاثه Trinité.
 اغتشاش Désordre, Confusion, Déran-
 gement; Désarroi, Tronble, Rébe-
 llion, Emeute.
 اغتشاش کننده Démagogue.

Vues indirectes.
 افرات Outrance.
 آفشتن pétrir.
 آفشته شدن s'humecter, tremper.
 افغال کردن séduire.
 آغل Berceuil, Bergerie, Etable, Pare.
 اغلب Supérieur; la Plupart, la
 Majeure partie; Fréquent, Abon-
 dant, Nombreux, Ordinairement.
 || la plupart du temps. اغلب اوقات
 اشما Asphyxie.
 اغماض Tolérance, Condescendance.
 Déférence, Complaisance.
 اغماض و عفو عمومی Amnistie.
 اغوا Incitation, Instigation, Induc-
 tion, Suggestion, Séduction, Su-
 bornation, Tentation.
 آغوش Sein, Embrassement.
 اف Fi.
 افاده مراد بشرح حال کردن périphraser.
 افاده مراد بطریق الفاظ کردن s'exprimer
 pompeusement.
 افاده مراد نمودن s'exprimer.
 افاضه نور حق گننده Justifiant.
 افاقه Convalescence.
 افاک Calomniateur, Imposteur.
 آفت Ravage (fig.); Malheur, Dé-
 sastre, Calamité, Avarie, Dom-
 mage, Mal.
 آفتاب Soleil.
 || la lumière et la chaleur est
 inséparable du Soleil. نور و حرارت لا ینفک
 le cours du Soleil. از آفتاب است
 le disque du Soleil. قرص آفتاب
 le lever, le coucher du Soleil.
 طلوع و غروب آفتاب le mouvement du

Créature, Créé.

|| les Créatures animées, et les Créatures inanimées. مخلوقات ذوی الارواح و مخلوقات بی روح. la plus noble des Créatures des la terre sont du genre d'humain. اشرف مخلوقات ارضیه نوع انسان. l'homme est une Créature la plus intellectuelle de toute les autre vivant. انسان از مخلوقات است که مدبر کتر. la puissance de Dieu éclate dans les plus viles Créatures. پروردگار عالم است یعنی رحمت مبسوطه اش عالی و دانی را مستفیض مینماید.

Récréé.

Applaudissement, Approbation, Bravo.

Création.

applaudir.

Augmentation, Accroissement, Agrandissement.

|| Accroissement de la rivière.

افزایش آب رودخانه

Amplification.

rehausser, augmenter, profiter, monter, croître, multiplier, amplifier.

Augmenté, Plus.

en Outre, de Plus; Davantage; par Dessus.

Immodérément.

enchérir (fig.); redoubler.

Enchère.

Corruption, Intrigues, Oppression.

|| un tel est Intrigant d'esprit d'humain.

فلان فاسدکننده عقل بشری است.

Licol, ou, Licou.

débrider.

enchevêtrer.

Fable.

Roman.

Romancier, Fabuliste.

Romanesque, Romanesquement.

Couronne, Diadème.

couronner.

faner, congeler.

glacer.

déchevêtrer.

Absinthe.

Regret.

déplorer, regretter.

Regrettable.

Enchantement, Incantation, Sorcellerie, Sort, Paroles Magiques.

enchanter, ensorceller.

Sortilège.

Magicien, Nécromancien, Nécromant.

Grimoire.

Divulgation.

saupoudrer, répandre, départir, parsemer, semer, éparpiller, asperger, écartier, disperser, épandre.

s'épandre.

presser, exprimer.

Excellent, Mieux, Prééminent; le Premier.

Camard, Camus.

Verbes pronominaux.

Soleil autour de son axe. حرکت شمس. Eclipse de Soleil. خسوف. Le Soleil est à présent au Taureau qui est un des douze signe du Zodiaque. حاله شمس در برج ثور است که یکی از برج ۱۲ کانه است.

Le Soleil est en son apogée, ni en son périgée. شمس در اوج است نه در ادراج. exposer quelque chose au Soleil. در معرض شمس گسترانیدن.

Le Soleil est un Million 300 Mile fois plus grand que la terre, et (1,032) fois plus grand que Jupiter. شمس ۱,۰۰۰,۰۰۰ دفعه بزرگتر است از زمین و (۱,۰۳۲) دفعه بزرگتر است از مشتری.

Le Soleil, s'étend autour du globe Solaire, s'étend une sorte d'atmosphère lumineuse qui s'élève jusqu'à 1,800 lieues; c'est une couche peut transparente de gaz d'une couleur rosée. در تمام اطراف کره شمسی گسترده شده است از جو فضایی که مرتفع میشود تا (۱,۸۰۰) فرسنگ در فضا و این جو فضایی یک طبقه است کمی شفاف از بخار برنگ سرخ.

Le Soleil me donne dans la vue. آفتاب چشمم میزند.

Héliognostiques. (g-n).

héliotrope, herbe aux Verrues, Tournessol; petite Tente.

Aiguière.

Abaissement, Chute, Humilité, Soumission, Saut.

|| Soumission à la volonté de Dieu.

افتادگی بتقدیر قادر متعال

s'abandonner.

افتادگی نمودن بتقدیر قادر متعال à la Providence.

choir, tomber, crouler, dé-

choir, échoir, résulter, trébucher,

venir.

|| je mettrai à la dolerie, je croyais que le bon billet me devait venir. می گذاشتم اگر بقیه میداشتم که بیلت اعلا بایستی بر من بیفتد.

Versant.

Gloire, Renommée.

Démon (fig.).

Calomnie, Imposture, Médisance.

disance.

|| pourquoi, avez-vous Calomnié à cet homme?

چرا باین شخص افترا زده اید.

Imposture manifeste.

sacrer, blasphémer.

controuner, calomnier.

Séparation, Eloignement.

Endommagé.

se blesser, souffrir.

Illustrissime; très-Illustre, très-Puissant.

célébrer, exalter; Leyer.

élever, exalter.

Excès, Exagération, Extré-

mité.

Beaucoup, Extrêmement, Fort.

outrepasser la mesure;

outrer, exagérer.

attiser, allumer.

Créateur.

|| Dieu est le Créateur de toute les êtres, et les prophètes aussi sont les manifestateurs des mots et des Bonnes caractères.

خدای تعالی خالق کل و مژگان انبیای الهی مظهر و خالق کلمات

و صفات رحمانیتند.

créer, faire, former, produire.

8588 Verbes reciproques
Verbes neutres
Faits et articles
Vipère.
Contrée, Monde, Horizon
jeter, renverser, rabattre
Faillite, Pauvreté, Banque
route.
Paralyse, Perclus
Opium.
Maître, Monsieur, Seigneur,
Sieur.
Mousseline
Damoiseau, Damoisel.
Acacia.
Institution, Occupation, Habi-
tation, Résidence, Séjour, Voyage.
Demeure
Produir des témoins
résider.
Demeure, Domicile, Habi-
tation, Manoir, Maison, Residen-
ce, Séjour, Gîte.
Fortune, Dignités, Honneurs,
Chance, Avancement, Arrivée,
Bonheur, Prospérité, Tendence,
Gloire stérile.
bonne
Fortune
Difforme (fig.); Pire
Imitation.
Puissance, Pouvoir, Autorité
Force.
Puissance tyrannique
Puissance sans bornes.
Puissance paternelle.

Solvabilité le Pouvoir.
imiter, suivre
Conjonction
Saturé et Ventus étudier
Partage
Tempérance
Abréviation
Nécessité, Indispensable, Exi-
gence, Demande
Cela requiert célérité, diligence
Requiert votre
H faudra.
exiger, vouloir, importer,
falloir, devoir.
Sollicitation, Effort, Soins
Diligence
enjamber
s'efforcer
Ancien, Antérieur, Prémi-
er, Principale.
Préalable
Aveu, Confession, Profession,
Déclaration.
faire Profession du foi, d'une
religion.
reconnaitre, avouer, con-
fesser.
très-Proche, plus Près
sous-Peu
Cognats.
Trachéates.
Aphélie.
Orient.

Asseoir.
au Moins
Brièvement
Strict nécessaire
Moins.
Climat, Région, Pays, Ciel.
Serein
Lainage
Hypostase (اقتنیم)
Hypostatique
Substances.
Vilenies, Paroles sales,
Injuriuses, Paroles déshonnêtes.
Impertinence.
l'Océan
Océan pacifique,
Océan indien.
Océan glacial arcti-
que et antarctique.
Union
Magnats (g-n)
Laboureur, Producteur.
Phagédénique, Rongeant;
Caustique
ulcères Phagédéniques
Grandissime, Grand, plus
Grand, Agé.
Acquisition
Contentement, Suffisance.
suffire, fournir
Fréquent, la Plupart, Ordi-
nairement.
Pluralité.
Honneur, Respect, Honnêteté.
Aversion, Dégout, Horreur.
Illustrissime, plus Noble.

Elixir.
Pierre philosophale.
Oxygène.
Mangeant
Chancre
Diadème
Couronné sep-
tentrionale et Couronné australe
(const.).
Perfectionnement, Accom-
plissement.
subvenir
à Présent, Maintenant; pour
le Présent, Présentement.
Strict, Rigoureux, Vif, In-
tense, Fort, Instant, Etroit, Fer-
me, Solide, Sévère.
Etroite amitié.
Etroitement, à la Rigueur,
Ferme, Fortement, Intime-
ment, à la dernière Rigueur, à
tout Rigueur, en Rigueur, Stric-
tement, Véhémentement, Vive-
ment, avec Vigueur, avec Ardeur.
Vivement
Savant, Instruit, Informé,
Avis, Attentif, Eveillé.
savoir.
voir, s'informer, s'instruire.
communiquer, dénoncer;
donner avis, informer, avertir,
instruire, faire part, faire savoir;
prévenir.
être au fait.
se mettre au fait de quelque
chose.

homme est au fait de cette chose.

این آدم از این کار مطلع است

entendre.

Conscience.

Pourvu que, Quand, Encore,

Si, Quoique, en Cas-que.

le Cas ayant.

à Peine.

Avenant.

Quoique, Bien que, Encore que.

Excepté, Si ce n'est, Ne que.

Génitoires.

ressorts Secrets.

Ustensiles.

Imprimerie.

Tonnelle.

Baudet.

Merci, Miséricorde !

demande Merci

Maintenant, Aprésant, Tout

de suit, Tout à l'heure, sur le

Champs, à l'Instant.

Tache (fig.); Alliage.

Nécessairement, de Nécessité,

sans Contredit, Absolument, Cer-

tainement, Indubitablement, As-

surement, sans Doute, en Effet.

Organe, Machine, Instrument,

Outil; Armes (fig.).

Vérin.

Compte-pas, Odo-

mètre.

Sourdine.

Moteur (fig.).

Semoir.

Seringue.

Appareille respiratoire.

Sourdine.

Recours.

Engin.

Incorporation, Réunion (fig.).

l'Incorporation d'une terre au

domaine.

Ferme.

Sextant.

Hydraulique.

Pièce.

Bienveillance, Faveur, Res-

pect, Amitié, Egard.

Faveur particulière.

avoir égard, avoir consi-

dération.

Favorisé.

mésestimer; rire (fig.).

Coïncidence, Jonction, Union,

Assemblage.

Bassinoire.

Grattoir.

Prière, Demande, Requête.

prier, réclamer,

implorer.

je conjure.

Accuplement.

Inflammation.

Liaison (fig.); Réunion.

se cicatrizer.

se reprendre, se rejoindre,

se réunir.

Orion.

Orion, c'est un Costellation.

البجاریکی از افلاک است

solliciter; faire des ins-

stances.

je l'en ai Sollicité avec toutes les

instances possible.

Somme toute; Enfin, Bref.

Alluvion.

à Présent; Actuellement,

Maintenant.

Choral (Ko.).

Dieu merci, Grâce à Dieu,

Grâce au Ciel.

Loup (Const.).

Location.

sous-affermier ou sous-

fermer.

Essentiel.

tout à l'Heure.

Azimet (Const.).

Lyre (Const.).

Mille.

Persée (Const.).

Million.

Milliard.

Accointance, Familiarité, Ha-

bitude, Expérience, Amitié.

acclimater.

s'humaniser.

fréquenter, se communi-

quer.

Millénaire.

faire naître des

soupons.

la conduite de cet homme à fait

naître des Supçons dans mon

esprit.

رفتار این آدم مرا بشبه انداخت

Prémotion.

Prédétermination.

Baigne (Const.).

Crible, Tamis.

Coupe (Const. Méridionale).

Sas.

Bègue.

Dieu.

plût à Dieu.

les attributs de

Dieu, est particulier, aux mani-

festateurs de Dieu.

Bravo ? Parfait.

Dieu me pardonne.

le bénédic-

tion et le don de Dieu est pour

tous.

Douleur, Souffrance, Mal-

Diamant.

Diamant brut et taillé.

Diamant brillant.

Diamant rose et jaune.

chaine de Diamans.

Carat.

Stras.

Triangle (Const.).

Dynastie.

Prune.

diaprer.

Diaprure.

Cerise aigre.

souiller, troubler, salir.

Pruneau.

Prunelle.

Révélation, Inspiration, Esprit,

Oracle.

93 *Révélation divine.* الامانة *les saints Manifestateurs ont eu des Révélation divine.* مظهر مقدس مظهر الهامات.
Muse. الهة
Céleste, Divin. الهة
le courroux Céleste. سخط وعقاب الهة
Théologiens. الهيون
Organique. الهية
chimie Organique. كيمياء الهية
à l'Infini, sans Fin. الى غير النهاية
Mais, Cependant, Quant à. اما
Prêt, Préparé, Apprêté. آماده
faire Branle bas. جنبك شدين
s'apprêter, se préparer, آماده شدن
se munir, s'ajuster. آماده شدن
Imminent. آماده ظهور
être sur son retour, être près de retourner. آماده بود و در جفت بودن
Symptôme, Principauté, Pre-jugé, Marque; Commendement; Gouvernement d'un province; Signe, Indice, Enseigne. علامه
Amirauté. امارة بحرية
Bouffissure, Boursouffure, Enflure, Tumeur, Grosseur. آماس
Exostose. آماس استخوان
Amphysème. آماس تن
Flegmon. آماس خوين
ouvrir un Abcès. آماس را شكافتن
Vomique. آماس ريه
Squirre. آماق
bouffir, enfler, boursouffler, آماس کردن
Stéatocèle, Varicocèle. آماس كيسه خايه
Pneumatose. آماس معده
Oedème. آماس رم

Corps de logis.
 Dure-mère.
 Pie-mère.
 Sûreté, Sécurité, la Merci, Grâce à moi.
 Nantissement, Dépôt, Consignation, Probité.
je remettrai ma maison chez-vous en Dépôt. خانه ام را برسم امانت بشما
 donner en Dépôt, déposer.
 Consignataire, Dépositaire.
 prendre en Dépôt.
 Sauf-conduit.
 Peuple.
les Peuples septentrionales. امم شرقيه
 Obéissance, Soumission.
 Conformement à; Soumet-tant.
 Probation, Epreuve, Examen, Creuset.
 tenter, essayer, éprouver, tâter, examiner.
voulez-vous essayer de l'or et de l'argent? آیا تفرق و طلا را امتحان میکنید؟
 Essai.
l'art des Essais فن امتحان معادن
 Allongement, Expansion, Extension, Longueur, Prolongation, Durée.
 Longévité.
 Continuité.
 Compatibilité, Coalition; Alliance (fig.).
 Nuance.

95 *Nuance douce, rude.* امتزاج الوان
 Sympathie.
 s'Entre-acte.
 Alliage.
 Incompatibilité.
 Marchandises.
 Soierie.
 Turgescence.
 Abstinence.
 Defaut.
 Eloignement; Antipathie.
 Aversion.
 Complaisance, Condescen-dance, Déférence.
 Acception, Distinction, Pré-férence, Prérrogative, Excellence, Privilege, Avantage.
 Pair, Egal, Semblable.
 Glorieux, Illustre.
 Secours, Assistance.
 Subside.
 arriver, venir, revenir.
 Relation.
 hanter.
 Ordre, Edit, Loi, Décret, Commendement, Affaire, Ordon-nance; Impératif.
Commendement verbal. امر شفاهی
Commendement par écrit. امر کتبی
vosre Ordre sera exécuté. امرکم مطاع
 Chose, Œuvre.
 Œuvre méritoire (fig.); noce.
 disposition impérative.
 Casuel, Fortuit, Accidentel;
 coup d'Aventur, coup d'Hasard.
 réassigner.
 faire raccommoder.
 coup d'Etat.
 Minutie.
 Absoute.
 absoudre, pardonner, passer.
 Pardonnable, Rémissible.
 statuer, ordonner, régler, vouloir, exiger, recommander, prescrire, commander, enjoindre, dominer.
 faire faire.
 Bagatelle, Vétile.
 Dictateur.
 Mandement.
 Aujourd'hui, ce Jour.
 Avarice, Abstinence, Parci-monie, Epargne.
 ce Soir, cette Nuit.
 Seing, Signature; exécution d'un Ordre.
 signer, déterminer, dé-cider, souscrire; parafer.
 Endosseur.
 Aval.
 Entrailles, Boyaux, Intestin.
 Intestin grêle.
 Possibilité.
c'est Possible. امکان دارد
 Impossibilité.
 Espoir, Espérance.
 Dictée, Orthographe.
 Bien-tenu.
 Propres.
 Cacographie.
 Neographie.

Sûreté, Tranquillité. امنیت (امن)
assurer; donner assurance. امنیت دادن
Bien-fonds. اموال غیر منقول
Succession, Hérité. اموال متروکه
Dépouilles. اموال مسلوبه
Marchandise de contre-
bande. اموال ممنوعه
apprendre, enseigner. آموختن
Marine. امور بحریه
Ménage. امور بینه
régir. امور مالی و اداره کردن
Maternel. امی
mêler, confondre; amalga-
mer (fig.). آمیختن
Espoire, Espérance. امید
|| *L'Espérance toute trompeuse
qu'elle est du moins sert-elle à nous
mener à la fin de la vie par un
chemin agréable.* امید اگرچه فریبده میباشد
fol Espoire. امید نا معقول

Esperanto. امید

|| *Esperanto estas la Internacia
Lingvo kiu es-
tas verkita de
D.L.L.Zamen-
hof en (1887);
Raj vastigita
en Teheran per
Sro Bahmen-
Schidani
en (1914).*



دکتر زامنهف

*Esperanto est une langue Inter-
nationale qui est fondé par D.L.*

*L. Zamenhof en (1887), et qui est
répandu a Téhéran par M. Bahmen-
Schidani en (1914).*

اسیرانو زبان بین المللی است که تألیف شده است
بواسطه دکتر زامنهف در (۱۸۸۷) و تعمیم یافته است
در طهران بواسطه بهمن شیدانی در (۱۹۱۴).

espérer, compter. امید داشتن

Expectative. امیدواری

Chef, Prince, Seigneur. امیر

Cavalcadour. امیر آخور

Amiral. امیرالبحر

Princesse. امیره

Seigneurial, Magistral. امیری

|| *titre Seigneurial.* عنوان امیری

fréquenter, hanter, voir,
pratiquer, s'associer, s'assortir,
s'accoster. آموختن

Sûr, Certain, Commissaire. امین

Délivreur. امین انبار

Econome. امین خرج

Cellérier. امین خرج معبد

Celà, Celle, Celui, Elle; Ins-
tant, Moment; Lui; Point.

Grenade. انار

Soute, Magasin, Grange, Dé-
pôt, Dépense, Cache.

|| *Soute aux poudres.* انبار باروت

Céllier. انبار آذوقه و ماکولات

Dépositair, Magasinier. انباردار

Charbonnier. انبار ذغال

Fenil. انبار غله

Canapsa, Bourses. انبان

Panetière. انبان چوبانها

Sac, Besace. انبان

Pincette, Tenailles. انبر

Developpement; Dilatation.

Extension, Relâchement; Gaieté;
bonne Humeur.

Beaucoup, Nombreux; Cons-
idérable; Touffu.

Alambic. انبیک

Attention, Vigilance. انتباه

Election, Choix, Sélection,
Triage.

choisir, élire, trier, re-
nommer.

colliger. انتخاب کردن جاهای متفرقه در کتاب

enlever, ôter. انتزاع کردن

Généalogie, Rapport, Relation.

Abolissement. اتساع

Diffusion, Développement,
Erection, Propagation, Suffusion.

Dissipation. انتشار بر هوا

Efflorescence. انتشار شور

Attente. انتظار

attendre. انتظار کشیدن

Ordre, Organisation.

être organisé. انتظام داشتن

Paraphimosis. انتفاخ قلفة

Emigration, Transfert, Trans-
mission.

être transporté. انتقال یافتن

Vengeance. انتقام

venger, se venger, se
revancher.

Fin, Terme. انتهاء

Voilà. آنجا

|| *Qu'il y, aille.* آنجا برود *Qu'ils y,
aillent.* برو آنجا *Vas-y.* که آنجا بروند

Conclusion, Bout, Fin, Résultat.

achever, finir; réaliser.

Levée. انجام مجلس

finir, terminer.

Attraction. انجذاب

Assemblée, Société, Réunion.

Conseil Sanitaire. انجمن حفظ الصحة

Veillée. انجمن شبانه اهل صنعت

Audience. انجمن عدالت

Figue. انجیر

Figuerie. انجیرستان

à la Pareille, Pareillement,
Semblablement.

de Manière que, de Sorte
que.

Baie. انجوشک

Ce que, Ce dont.

Changement, Déviation, In-
clinaison.

revirer. انحراف از راه راست یافتن

Indisposition, Incom-
modité.

Circonscription. انحصار

Chute (fig.); Décadence,
Déclin; Abaissement, Ralenti-
sment; Relâchement, Ravale-
ment (fig.). انحطاط

Vieillessement. سن

Appauvrissement. انحطاط غنا و ثروت

Discredit, Diminution.

Décomposition, Dissolution,
Résolution.

Désorganisation. انحلال ترکیب

Flexion. انحناء

jeter, lancer, tirer; ruer,
darder.

Mesure, Dimension.

Potence. اندازه بلندی

aller bien. اندازه بودن

ces souliers *me vont bien*. این کفشها برایم اندازه است.
Odomètre, Compte-pas, Pédomètre. اندازه کردن.
mesurer. اندازه کردن.
En, Dans, Dedans. اندر.
de mieux En mieux. به اندر به.
pis En pis. بد اندر بد.
Gynécée. اندرون.
Peu, Petit. اندک.
Peu à peu. اندک اندک.
Peu s'en est fallu. اندک مانده.
Peu ou prou. اندک یا بسیار.
enduire. (کردن) اندودن.
Chagrin, Peine, Affliction, Mélancolie, Tristesse, Condolérance. اندوه.
Pensée; Ombrage (fig.); Défiance, Soupçon, Méditation, Intention, Idée. اندیشه.
Anula-Campana, Aunée. اندرون.
Solitude; Reclusion. انزوا.
Habitue. عادت.
Homme. انسان.
l'Homme intérieur, l'Homme spirituel. انسان روحانی.
Humain. انسانی.
Humanité, Philanthropie. انسانیت.
avec Humanité. با انسانیت.
Inhumain. بی انسانیت.
Privé, Apprivoisé, Domestique. انسی.
Style, Rédaction; Confection, Composition, Construction. انشاء.
recomposer. انشاء ثانویه کردن.
rédiger. انشاء کردن.
improviser. انشاء شعر بالبداهه کردن.
rimer, versifier. انشاء شعر کردن.

Joie. شادی.
Joie immodérée. شادی فوق الاعمال.
Equité, Justice; Modération. انصاف.
Injustice. بی انصافی. Modération d'esprit. انصاف طبع.
en Vérité; Vraiment. انصافاً.
Retour, Conversion, Braquement. انصراف.
maintien de l'Ordre. انضباط.
Ajonction, Réunion. انضمام.
Intervenir. انضمام حکومت و امری.
Largesse, Libéralité, Bienfait, Récompense, Gratuit, Don, Présent. انعام.
Gratuitement. انعاماً.
Anéantissement, Extermination. انعدام.
Impuissance. انعدام رجلیت.
Fléchissement, Flexion, Déflexion, Braquement. انعطاف.
Inflexion. انعطاف صوت.
Conception. انعقاد نطفه.
Réverbération, Réfléchissement, Rejaillissement, Réflexion. انعکاس.
Répercussion. انعکاس بداخل.
Echo. (ko). انعکاس صوت.
répercuter, renvoyer. انعکاس یافتن.
Nez. انف.
Nez aquilin. انف منقاری. Nez retroussé. انف نوک برجسته.
Nez épaté. انف پهن. Nez pointu. انف باریک.
ou camard. - on dit (Prov. et fig.) donner sur le Nez. - on dit (Prov. et fig.) donner sur le Nez. - on dit (Prov. et fig.) donner sur le Nez.
à quelqu'un. - on dit (Prov. et fig.) donner sur le Nez. - on dit (Prov. et fig.) donner sur le Nez.
Envoi, Expédition. انقاد.
Dépense. انفاق.

Abstraction; Singularité. انفراد.
Séparation, Distinction, Divergence. انفراق.
Résiliation, Résolution, Dissolution, Rescision. انفساخ.
Dissection, Décision, Désunion. انفصال.
Utile, Profitable, Avantageux. انفع.
Indignation, Colère. انفعال.
Disgrâce. انفعال از مرحمت.
Luxation, Déboitement. انفعال عظم از جای خود.
Nez (fig.). انف کشتی.
Tabac à fumer, Tabac à priser. انفه.
Tabatière; Boite. انفه دان.
prendre du tabac par le nez. انفه کشیدن.
Constriction, Resserrement. انقباض.
extinction d'un Race, d'une Maison, d'une Branche, d'une Ligne, d'une Famille, d'une Dynastie; Fin. انقراض.
Subdivision. انقسام جزء مقبوم.
Subdivision. انقسام درجات.
Expiration. انقضا.
Détachement, Interception; Rupture, Interruption, Retranchement, Discontinuation. انقطاع.
Amputation, Mutilation. انقطاع عضو.
Etouffement. انقطاع نفس.
Révolution, Vicissitude; Mutabilité. انقلاب.
Ectropion. انقلاب جفن اسفل.
Obéissance, Soumission. انقیاد.
Refus, Negation, Désaveu. انکار.
refuser, nier; Renier, se

déporter, désavouer, dédire, dénier. انکار کردن.
Reniable. انکار نمودن.
Méconnaissance. انکار نمودن.
Tel (lle), Quelqu'un. آنکس.
Rupture, Déroute, Contrition, Abattement. انکسار.
Dévoilement. انکشاف.
Emersion. انکشاف کناره سبزه.
Dont. آنکه.
Facture. انکاره بار معموله.
estimer, juger. انکاشتن.
Doigt. انگشت.
le Pouce ou le gros Doigt. انگشت بزرگ.
l'Index. انگشت میانی.
l'Annulaire. انگشت حلقه.
l'Auriculaire. انگشت کوچک.
Bague. انگشتر.
Solitaire. انگشتر یک الماس.
Raisin. انگور.
vendanger. انگور چیدن.
Groseille. انگور فزنیکی.
Alors, en ce Temps-là. آنکه.
Lorsque, Quand, Tandisque, Pendant que. آنکه.
provoquer, inciter, exciter, stimuler. آنکه.
en moins de Rien, en très-peu de Temps. آنکه.
Dominoterie. انواع انقسام کاغذهای الوان جهت بازی.
Carabier. انواع حیوانات خزینک خواران.
Bouleversement, Renversement. انقلاب.
Dépression. انهدام.
Cri (fig.). آهین.
Il, Lui, Elle; Son. او.
Oisif, Vagabond; Inoccupé. آواره.

105
 errer. آواره شدن.
 Coureur. آواره کرد.
 Bruit, Son, Voix; Parole. آواز.
 le Sifflement des oies. آواز کردن.
 sonner, crier, claquer, appeler.
 croasser. آواز کردن زاغ.
 chanter. آواز خواندن.
 Vocal. آوازی.
 Soliloque. آوازی که کشیش میخواند.
 Argenterie. اوانی سیمین.
 Vaisselle. اوانی و ظروف غذا خوری.
 Vaurien. اویاش.
 Apogée. اوج.
 Atré, Cheminée, Foyer. آواقی.
 Sange. اوجی.
 Feuillage. اوراق شجر.
 le Défet. اوراق منتم کتاب.
 Abcés. اورام قرحیه.
 amener, donner, causer, procurer, faire, jeter, produire, introduire, porter, apporter.
 Trône. اورنگ.
 Silence, Chut! اوس.
 Ah! اولی.
 pester. اوقات تلخی کردن.
 dépiter. اوقات کسی را تلخ کردن.
 Premier, Premièrement, d'Abord; Commencement.
 Premièrement, en Premier lieu; au Commencement; Primo.
 Enfants. اولاد.
 Cousins issus de Ger-mains. اولاد این عم.
 d'Abord que, Dès que.
 Principalement. اولاً.

Unique. اول و آخر.
 Plus que de; Meilleur, il vaut Mieux; Préférable.
 Primaire. اولی.
 Privilège, Préférence, Amendement.
 Puissances, Ministères. اولیاء امور.
 de plus Important. اولترین کار.
 suspendre, pendre, appendre, accrocher, attacher.
 s'accrocher. آویخته شدن.
 Pendeloque. آویز گوشواره.
 Origan, Thym. آویشن.
 Soupier; Ouf, Ah! آه.
 empeser. آهار زدن.
 Peuple. اهالی.
 Ville. اهالی بلده.
 toute la Ville est allée au-de-
 vant de lui. تمام اهالی بلده با استقبال اورفته اند.
 Aborigènes. اهالی پیشین.
 Communes. اهالی دهات.
 Antipode. اهالی سمت قدم.
 Abaissement, Humiliation, Mépris. اهانت.
 mépriser; dédaigner, ra-
 vilir, rabaisser; rendre vil.
 Soin, Effort. اهتمام.
 soupirer après. آه حسرت کشیدن.
 Cils vibratils. اهداب مرتعشه.
 Satan, Diable, Démon. اهریمن.
 Satanique. اهریمنی.
 Douceur, Lenteur. آهستگی.
 Doux, Tendre, Doucement, Lentement, en Tapinois. آهسته.
 décanter. آهسته آهسته ریختن.
 Tout doux. آهسته تر.

107
 Chaux. آهک.
 Homme de; Habitan, Habile, Capable; Famille, Peuple.
 Homme de guerre. اهل حرب.
 Homme d'épée. اهل سیف.
 Homme de robe. اهل حرقه.
 Homme de métier. اهل حرفه.
 Ho. de bien. اهل خیر.
 Ho. d'honneur. اهل غیرت و شجاعت.
 Ho. de courage. اهل دقایت و...
 Ho. de génie et d'esprit. (Prov.) Ho. de sac et de corde. اهل کشتنی و آویختنی.
 des Gens instruits, guides. اهل بلد.
 Attentif, Clairvoyant, Pré-voyant. اهل بصیرت.
 Rhétoricien. اهل بیان.
 Anatomiste. اهل تشریح.
 Ethnique, Païen, Idolâtre. اهل جاهلیه.
 Géographe. اهل جغرافی.
 Delinquant. اهل جنایت.
 Avisé, Prudent. اهل حزم و بصیرت.
 Expert; Prud'-homme. اهل خبره.
 Insurgés ou Insurgens. اهل خروج.
 Exact, Régulier, Ponctuel. اهل دقت.
 Mondain. اهل دنیا.
 la figure de ce Monde passe. اموردنیا مثل ظل بی ثبات و دوام است.
 Sénateur. اهل دیوان امیان.
 Hypocrite. اهل ریا.
 Frugal, Ascète. اهل ریاضت.
 Légiste, Jurisconsulte. اهل شرع.
 Sceptique. اهل شک.
 Citadin. اهل شهر.
 Artisan. اهل صنعت.
 Empirique. اهل طب عملی.
 Chaste. اهل عفت.
 Généalogiste. اهل علم انسان.

Mécanicien. اهل علم حرواقال.
 Arithmétique. اهل علم حساب.
 Juriste. اهل علم شریعت.
 Chiromancien. اهل علم کف.
 Métaphysicien. اهل علم کلام.
 Botaniste. اهل علم نباتات.
 Théoricien. اهل علم نظری.
 Anarchiste. اهل فترت.
 Agricole. اهل فلاحت.
 Artiste, Professeur. اهل فن.
 Distillateur. اهل فن تصعید.
 Typographe. اهل فن طباعت.
 Négociateur. اهل فن مکالمات.
 Dialecticien. اهل فن مناظره.
 être en état, être à même de.
 Paroissien. اهل محله.
 Secte. اهل مذهب.
 Attractionnaire. اهل مذهب انجذاب.
 Pirrhonien ou Pyrrhonien. اهل مذهب شک.
 Industriel. اهل معرفت.
 Officier. اهل منصب.
 Logicien. اهل منطق.
 Domestique; Privé, Appri-voisé. اهلی.
 Habileté, Socialité, Capacité, Suffisance. اهلیت قایقه و خفیه.
 Mérite supérieure et obscure. اهل یتکبر.
 Citoyen. اهل یک شهر.
 Important. اهم.
 Insouciance, Nonchalance, Négligence; Paresse. اهمال.
 votre Insouciance est impardon-nable. اهمال و تغافل شما عفو نکردنی است.
 chipoter. اهمال کردن.

Fer. آهن
 || (Prov.) *il faut battre le Fer quand il est chaud.* آهن تا گرم است باید کوبید.
 Aimant. آهن ربا
 || *pierre d'Aimant.* حجر مغناطیس
 aimer. آهن ربا سودن
 Ferronnier. آهن فروش
 Intention. آهنگ
 Forgeron, Taillandier. آهنگر
 Ferronnerie. آهنگرخانه
 Taillerie. آهنگری
 entreprendre. آهنگ کار کردن
 Ferrugineux. آهنی
 Hola! آهو
 Gazelle. آهو
 Faon. (Fan). آهویچه
 Doléance, Complaintes. آه و ناله
 Biche. آهوی ماده
 Musc. آهوی مشکدار
 Hé! ای
 || *ô temps!* ای زمان
 Est-ce? آیا
 Hanter. آباب و ذهاب
 Mai. ایار
 Gouvernement, Préfecture, Province, Arrondissement, Département. ایالت
 Satrapie. ایالت نشین قدیم ایران
 Carrière. ایام حیات
 Jours. ایام عمر
 morte Saison. ایام کساد
 Signe, Miracle; Verset. آیت
 Amitié. اشتاق
 Création, Invention. ایجاد
 Néologie. ایجاد الفاظ
 recréer. ایجاد ثانویه کردن

Fantaisie. ایجاد خودسرانه
 Façon, Composition, Invention. ایجاد طبع
 créer, inventer, innover, imaginer. ایجاد کردن
 Création d'offices. ایجاد مناصب
 au Secours! ای داد و فریاد
 Citation, Objection. ایراد
 protester. ایراد گرفتن
 Perse. ایران
 Persan. ایرانی
 Dieu. ایزد
 être debout. ایستادن
 station bipède. ایستادن برندگان در روی دوبا
 Debout. ایستاده
 retenir. ایستادن
 Eux, Elles; Leur. ایشان
 Jonction. ایصال
 ajouter; faire arriver, percevoir. ایصال کردن
 de Même, Plus, Aussi, Encore. ایضا
 Accomplissement. ایفا
 s'acquitter d'une commission. ایفای مأموریت کردن
 s'acquitter de son devoir. ایفای وظیفه کردن
 Certitude. ایقان
 Embassadeur, Envoyé. ایلمبی
 Résident. ایلمبی کم رتبه
 Septembre. ایلول ماه
 Allusion, Allégorie. ایما
 Foi, Croyance. ایمان
 croire. ایمان آوردن
 Théisme. ایمان بالله
 Droitier. ایمن
 c'est Pourquoi; Celui-ci, Celle-

ci, Ceci.
 Ici, Voici, Cà, Là. اینجا
 Par-ci, Par-là. اینجا آنجا
 Ainsi; en cette Manière. اینچنین
 Présent, Aprésent, le temps Présent. اینحال
 Venant, Futur, Voyageur; Avenir, Ensuiuant.
 à Travers le, au Travers de. اینطرف
 Tel que, Si, à Tel point, Comme, Tant que, Autant que. اینقدر
 Voici, Voilà. اینک
 Salle; Belveder. ایوان
 Amphibologie. ابهام
 Holà! ای های
 Cérémonie, Coutume, Habitude, Eglise; Guise; Manière, Fa-

deuxième lettre de l'Alphabet.
 A, Avec, Par, à.
 A; Avec, à
 || *je vais Avec ton frère à la ville.* من با برادرت بشهر میروم.
 il me conduira. با احتشام او مرا همراهی خواهد کرد
 Considérément. با احتیاط
 coudoyer. با آرنج زدن
 à Bout. با اقبال
 Quand, Quoique. با آنکه
 Après tout. با آنچه
 Article, Chapitre d'un livre; Porte; -un des premiers noms de chef des Babis; fondé en 1260

con; Institut; Méthode, Mode, Ordinaire, Pratique, Usage, Règle, Religion.
 Hérésie. آئین باطل
 Apotheose. آئین تبلیغ شان یزدانی
 sacrer. آئین تقدیس را بجا آوردن
 Rubrique. آئین دیرین
 Dogme. آئین دین
 Hommage. آئین فرمانبری
 Rit. آئین مذهب
 Formalité. آئین معناد
 Fiançailles. آئین نامزدی
 Rituel. آئین نامه
 Législateur. آئین نهنده
 Miroir, Glace. آئینه
 Miroitier. آئینه فروش
 Miroiterie. آئینه فروشی

par «Seyyed Ali-Mohammed, dit le Bab». né à Chirase en 1235; Martyrisé à Taurise 28 Chaban 1,266 (1,820-1,850). fils de «Seyyed Mohammed-Reza».
 Papa. بابا
 Avisé. بابصیرت
 Camomille. بابونه
 || *Camomille officinalis.* بابونه شیرازی
 banner. بابارچه ضخیم کشیدن
 compasser. بابرکار اندازه گرفتن
 s'acculer. بابشت تکیه بجائی کردن
 carreler. بابشته های جویی و سنگی و غیره فرش کردن
 Cérémonial, en Cérémonie. باتشریفات

- بادنما Girouette.
 باد Vin.
 بادبان Badiane ou Anis-étoiles.
 بادبجان Melongène, Obergine.
 بادیه Désert.
 بار Bagage, Balle, Charge; Faix, Fardeau; Fois, Effet. (au propre et au fig.).
 باران Pluie.
 باران گذشته *|| l'Orage est passé.*
 باران آمدن pleuvoir.
 بارش میبارد *|| il Pleut à verse.*
 باران ریزه Bruine.
 باران کز Miroir, Fronton.
 بارتنک Plantain.
 بارخانه بسته بزرگ Ballot.
 بارخان (زیان) باردار Pâteux.
 بار درست کردن emballer, préparer les charges.
 بار دوم شیار کردن biner.
 بار دیگر Bis (se).
 بار دهن amarrer.
 بارق Resplendissant, Brillant, Luitant.
 بار که que Dieu bénisse.
 بارکشی Cargaison.
 بارکشی Chargement.
 بارگاه Cour, Palais.
 بارگیری Contenance.
 بارو Boulevard (d); Embrasure.
 بارونه Attirail.
 باروت poudre à Canon.
 باروت ریختن دو حربه آتشی amorcer.
 باری une Fois.—par une Fois, au Moins (adv.); un des noms de Dieu en Persan comme on dit.

- باش خورشید باری تعالی جل شانه
 باریکه Fin, Délicat, Subtil.
 باریکه ساختن amenuiser, sophistiquer, subtiliser.
 باریکی Subtilité.
 باز Faucon; de Nouveau, Encore.
 بازار Bourse, Marché.
 بازار کفش دوزها Cordonnerie.
 بازاری Public.
 باز افتادن retomber.
 باز آمدن revenir.
 باز وجود آمدن reparaitre.
 بازداشتن retenir.
 باز در آب فرو بردن retremper.
 باز دید Combinaison.
 باز کردن ouvrir.
 باز ملبس شدن revêtir.
 بازو Bras.
 بازو بند Amulette, Bracelet.
 بازو بند آهنی Brassard.
 بازی Jeu.
 بازیچه Colifichet, Joujou.
 بازیچه اطفال Bimbelot.
 بازیچه کودکان Babiol.
 بازیچه بازیچه jouer.
 بازی غایب شدنك Cache-cache; Colin-maillard.
 بازیگر تماشا خانه Acteur (trice).
 باسانی Aisement.
 باسط Etendu, Vaste.
 باسه کردن کتب را محکوم را می اجازه مصنف Contrefaçon.
 باسهولت tout Doux, Doucement.
 باشلق Capuchon.
 باشکوه Splendide.
 باشوق و هوس طلب نمودن affectionner.
- باسدا Sonore.
 باصر Clairvoyant, Perspicace.
 باصره Vue.
 باطمه جلب کردن appâter.
 باطل Vain, Faux.
 باطلای نمک Salant.
 باطل کردن abolir, abroger, annuler, casser.
 باطل نمودن biffer.
 باطمینان خاطر à l'Aise.
 باطن Intérieur, Intime; Caché.
 باطن en Secret.
 باطن با طابا corder.
 باعث Artisan; Cause, Motif, Occasion.
 باغ Jardin.
 باغبان Jardinier.
 باغچه Parterre, Jardin.
 بافایده Utilement.
 بافتن cordeler, cordonner; tisser, tresser, tricoter.
 باقلا Laceron, Laiteron; Phacéole, Fève.
 باقی qui Reste; Durable, Eternel; au Reste.
 باقی بودن معاش subsister.
 باقبل و قال شدید Bruyamment.
 باقیمانده Bout.
 باک Crainte, Peur.
 باکلاتون بافتن brocher.
 بال Aile; Cœur, Esprit, Ame.
 بال *|| avec un Cœur joyeux.*
 بالا Haut, Hauteur.
 بالانداختن bernier.
 بالاوش Capote, Casque, Pot.
 بالاوش سفری Casque.
 بالاوش عیال کشتی بجهت حفظ از باران Caban.

ci-Dessus. بالا تر از این
Coursage. بالاسه
Belveder, Balcon, Terrasse. بالا خانه
monter. بالا رفتن
trousser. بالا زدن
élever. بالا کشیدن
braser. بالاسیم
But à but. بالویه
Corssin, Oreiller. بالش
B-nin. باللف
Adulte; Majeur; qui Arrive, بالغ
qui Parvient à...
bander. بالغه بستن
Actuellement. بالفعل
bléser. بالکشت حرف زدن
Compartiment, Relative-ment. بالنسبه
Ballon. بالون
Elytres. بالی قدامی
grandir. بالیدن
Lousine. بالی
Consul. بالوز
Converture, Plafond, toit. بال
Constamment. بالامانات
Aimant. بالامحب
balustrer. بالامحور زیست دادن
Aube, grand Matin. بالامداد
à la Rescouisse. بالامداد
A-usant. بالامزه
Avenant. بالاملاحت
à Cor et à Cri. بالامتیای خند و سوسن و کوفتن
temporiser. بالانتظار فرست و وقت گذراندن
à l'Avenant. بالاندازه
Voix, Cri, Son. بالانک
Acclamation. بالانک دعا
appel. بالانک دعوت

Dame, Dame de haute volée, Princesses
Confiance. باور
avoir confiance, croire; ajouter foi.
Constant. باورفا
titiller. باهتزاز آوردن
Libidineux, Lascif. باهبرست
Luxe, Lasciveté. باهبرستی
Conjointement, par Conco- mitance. باهم
assortir. باهم امتزاج داشتن
s'entre-baiser. باهم بوسیدن
se coaliser. باهم پیمان بستن
accoupler, apparier. باهم دیگر جفت ساختن
coexister. باهم وجود داشتن
Tête baissée. باهنگ سر بازی
il Faut. باید
Tout beau. بایست
devoir, falloir. بایستن
Vendeur. باع
Tigre. ببر
amuser. بیوک و مکر گذراندن
bégayer. بیه نمودن طفل
Alerte! بیا
Idole. بت
Idolâtre. بت پرست
Idolâtrie. بت پرستی
chipoter. بتعویق انداختن
articuler. بتفصیل تقریر کردن
Pagode. بتکده
Arbrisseau; Bouquet sur les étoffes. بت
Autre-part. بجای دیگر
rétorquer. بجبر کردن
prendre à flagrant. بچشمه و جانت گرفتن

délit.
s'Aguerrir. بچنگ آوری مؤتمشدن
agiter. بجوش و خروش آوردن
pour le Coup, ce Coup. بجبهه ایندفعه
Afin-que, Afin de. بجبهه اینکه
Enfant, Garçon, Bambin; petit d'un animal. بچه
Ourson. بچه خر
allaiter. بچه شیر دادن
Aiglon. بچه عقاب
Rainette, Tétard. بچه قورباغه
Pigeonneau. بچه کبوتر
Corbillat, Cornillas. بچه کلاغ
Chaton. بچه گربه
Article, Controverse, Critique, Dispute, Objection. بحث
Aérologie. بحث در علم هوا
protester. بحث و ایراد گرفتن
Combat (fig.). بحث و گفتگو
Concourir. بحث و گفتگو کردن
adoucir. بجهت اعتدال آوردن
s'assoter. بجهت جنون عاشق شدن
parachever. بجهت کمال رسانیدن
Mer. بحر
Archipel. بحر الجزایر
Crise. بحران مرض
la Mer Caspienne. بحر خزر
la Méditerranée. بحر سفید
Pont Euxin. بحر خلیه
la Mer Erytrée. بحر قرمز
Océan pacifique. بحر محیط آرام
Océan Atlantique. بحر محیط اطلس
la mer Egée. بحر یونان
adjudger. بحکم شرع تسلیم کردن
Accidentel. بحکم قضا
Vapeur, Fumée. بخار

Cheminée. بخاری
Poêle. بخاری آهنی
abatter. بچنگ افکندن
Bonheur, Chance, Fo-tune. بخت
votre frère est Heureux; et votre Cousin est Malheureux. برادر شما خوشبخت است و برادر عموی شما بدبخت
Cauchemar. بچنگ
Heureux, Fortuné, Riche. بختیار
à louer. بخرج قبول کردن
avorter. بخران وزیان رسیدن
Distribution. بخش
Remission. بخشایش
Don, Présent, Cadeau, Etrenne, Pourboire; Pardon. بخش
distribuer. بخش کردن
Aigrir, Acharner, Exalter, Irriter, Animer. بخشیدن
rebuter. بخشونت رد کردن
donner, faire présent; pardonner. بخشیدن
risquer. بخطر انداختن
aligner, ranger. بخط مستقیم کشیدن
Avarice. بخل
Suffumigation, Fumigation. بخور افشانی
baigner. بخوردادن
Avare, Envieux. بخیل
Chétif; Mal; Mauvais, Laid, Vilain. بد
Disgrâcié, Malheureux, de Mauvais augure; ignoble, de Mauvaise provenance. بدامین
Mal intentionné. بداندیش
de Pis en Pis. بدتر از بدتر
d'un Mauvais naturel. بدخلق

Méchant, Médisant. بد زبان.
attraper, tromper. بدام آوردن
Commencement. بدایت
Malheureux. بد بخت
Malheureusement. بد بختانه
Malheur; Chute (fig.); Calamité. بد بختی
Pessimisme. بدبینی
barbouiller. بد حرف زدن
Harpie, Acariâtre. بد خو
Malévole, Malveillant. بدخواه
pleine Lune. بدر
Guide. بدرقه
reconduire, accompagner quel-
qu'un. کسی را بدرقه کردن
prendre congé, dire adieu. بدرود کردن
carreger, lou-
voyer. بدریا کج و معوج راه میموند
Aspic. بد زبان
Hérésie, Innovation. بدعت
savourer (fig.). بدقت خواندن
cochonner. بدکار کردن
condamner. بدگویی کردن
Echange; Factice, Faux. بدل
changer. بدل کردن
Corps. بدن
tarer. بدنام کردن
gruger. بدندان شکستن
à Boulevue. بدون اندیشه
de But en Blanc. بدون اندیشه و خیال
sans Cérémonie, point
de Cérémonie.
sans-Façon. بدون تعارف
Bagues-sauves. بدون خطر
Corps perdu. بدون فکر و تمیق
tout Courant. بدون مکت
à la Billebaude. بدون هیچ نظمی

Agreste. بدوی
Dette. بده
Débiteur. بده دار
avoir des dettes. بده داشتن
Nouveau, Rare. بدیع
au Lieu de. بدین
avec Cela. باین
Vu un tel état
des choses. بدین حالت
en vu d'une
telle circonstance. بدین صورت
à l'Improviste, sans Prépara-
tion, Inopinément.
Semeur. بذکر
Don. بذل
Accorder. بذل و عطا نمودن
Plaisanterie, bon Mot. بذله
Bouffon. بذله کو
A, à; Continent, Terre ferme;
Poitrine, Cœur, Mémoire; Fruit;
Sur, à Côté, Selon.
par Cœur. از بخواندن
la vaste
Continent d'Amérique. بر وسیع امریکا
absoudre. برائت ذمه برای کسی حاصل کردن
Egal, Ensemble; Vis-à-vis,
Opposé.
Egalité, Concomitance; برای
Traite, Bon du fise. برات
Transfert télégraphique. برات تلگرافی
Commodement. بر راحتی
Frère. برادر
Neveau, Nièce. برادرزاده
Beau-frère. برادرزن
Beau-frère. برادر شوهر
Frère aîné. برادر ماهر
Confraternité, Fraternité. برادری

s'ac ouder. بر آرج شکیه دادن
satiner. بر آق کردن
Proéminence; Bas-relief. برآمدگی
surv nir, surmonter. بر آمدن
Taillant. بران
évaluer; fixer le taux, estimer. بر آورد کردن
créer, élever enlever. بر آوردن
Pour, à Cause. برای
à Cause de moi préparez-vous?
apportez Pour moi
cette belle plume. بیاورد برای من این سر قلم قشنگ را
Pourquoi? برای چه
dispenser, dépenser, détruire. بر باد دادن
Luth. بر بطن
asservir. بر بقیه اطاعت در آوردن
ériger. بر پا کردن
Bastion, Tour; Signe du Zo-
dique.
les douzes signes du Zodiaques
sont: le Bélier, Tau-
reau, Gémeaux, Cancer, Lion, Vier-
ge, Balance, Scorpion, Sagittaire,
Capricorne, Verseau et les pois-
sons. حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله،
میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت.
Relief. برجستگی
Anévrisme. برجستگی رک
Papille. برجستگی روی زبان
Beffroi. برج کلبه
amasser, rassembler. برچیدن
apitoyer. برحم آوردن
se lever, paraître. برخاستن
le vent Commença à souffler,
et il fait froid. باد شروع کرد بوزیدن (برخاست) و سرد شد

se ventrouiller, se ventrer. بر خاك غلطیدن
Contre, Contraire, au Con-
traire. برخلاف
à contre-Cœur. برخلاف میل و رضا
comprendre. بر خوردن
Froid. بر د
pendre. بر دار کشیدن
élever, enlever, ôter. (ورود شتن) برداشتن
Soulève cette pièce d'or de dix
franc, et achetez pour moi une
paire de botine chez le cordonnier.
بردار این سکه طلای ده فرانکی را و بخر برای من یک جفت
بوتین از کفش دوز
ôtez cette recette et por-
tez à mon cher ami; Bahmen.
بردار این عریضه را و ببر برای دوست عزیزم بمن
Desservez cette table et portez à
la cuisine. بردار این سفره را و ببر ب مطبخ
Tolérant. بردبار
porter, emmener, gagner, remporter.
Jeux de hasard d'une partie
d'échecs était plus de cinquante to-
mans. برد و باخت یک دست بازی شطرنج افزون
از پنجاه تومان بود
brasiller. بر روی آتش سرخ کردن
à Bras, à force de Bras. بر روی دستها
Massue. برز
lever, enlever. برزدن
Laboureur, Agriculteur. برزگر
à l'Antique. بر رسم دیرین
Coupage, Coupe. برش
s'élever, monter. بر شدن
faire banqueroute, faillite. بر شکستن
Lèpre. برص
de bon Cœur. برضا و رغبت

Conformement, en Confor-
mité. *برطبق*
Séparément, à Part. *برطرف*
au Contraire, à l'Inverse. *برعکس*
actionner. *برعلیه فلان دعوا راندن*
assumer, se charger. *برعهده گرفتن*
Neige. *برف*
neiger. *برف باریدن*
Eclair, Foudre; Clarté. *برق*
constituer. *برقرار کردن*
chatoyer. *برق زدن و درخشیدن*
Paratonnerre. *برقگیر*
bénédictio de Dieu; *برکت*
abondance de Bien. *برک*
Feuille d'une plante, d'un
arbre. *برگ*
ramener. *برگردانیدن*
choisir, élire. *برگزیدن*
retourner, revenir; refluer. *برگشتن*
Pétale. *برگ گل*
En. Selon, Contingence. *بر مقتضای وقت و حال*
Riz; — Bronze, Laiton. *برنج*
Cape. *برنس*
monter sur. *برنشین*
billebarrer. *برنگهای مختلف و ناجور در آوردن*
Affectueusement. *بروجه اشتیاق*
Froid, Froideur. *برودت*
Agneau. *بره*
Argument, Preuve. *برهان*
sans Dessus dessous. *برهم*
contrevenir. *برهمزدن*
Nudité. *برهنگی*
Nu. *برهنه*
dévaliser. *برهنه کردن*
Exempte de...

Agrèste, Rustique, Sauvage. *برس*
Territorial. *برقاری*
Indisputable. *برری از معارضه*
Innocent; Quitte. *برری الذمه*
|| se disculper, prouver sa non-
culpabilité de toutes tâches. *بر خود را از هر عیبی کردن*
rôtir. *بریان کردن*
Avant-coureur. *برید*
couper, trancher. *بریدن*
Haut. *برین*
Cabron, Chèvre. *بز*
Marchand' d'Indiennes. *بزاز*
Bouquin. *بزر*
âgé, Grand, Puissant. *بزرگ*
Oreillard. *بزرگ گوش*
Grandeur, Magnificence. *بزرگواری*
Cabri. *بزغاله*
Chevreuil. *برکوهی*
Assemblée, Banquet. *بزم*
Bique, Chèvre. *بز ماده*
Bal. *بزم شادی*
Bouc. *بزنر*
Coup-Gorge. *بزنگاه دزدان*
accélérer. *بزودی کار را ز پیش بردن*
cloître. *بزور داخل معبد کردن*
amortir. *بزور شکستن*
Péché, Faute. *بزیه*
Assez, Suffisant. *بسی*
alarguer. *بسیاحل دربار ارمی کردن*
aborder, arriver. *بسیاحل رسیدن*
c'est Assez. *بسی است*
Natte, Tapis. *بساط*
Bravoure, Courage. *بسال*
Jardin, Potager. *بستان*
Lit.

s'aliter. *بستر شدن*
associer, attacher, clore, cou-
dre, condrier; Boucher, conclure,
lier. *بستن*
Pansement. *بستن زخم*
Glacé. *بستی*
Baratte. *بستو*
Band, Bandage. *بسته*
Colis. *بسته بار تجارتمی*
terminer, achever; amener
à une solution. *بسر بردن*
trotter. *بسرعت حرکت کردن*
acharner. *بسرکینه آوردن*
Extension. *بسط*
réatifier. *بسماعت جاودانی رسانیدن*
toaster. *بسلامتی نوشیدن*
achever, terminer. *بسر کردن*
Boucherie. *بسملکاه*
Beaucoup, Plus, Plusieurs,
Souvent. *بسی*
Beaucoup, Abondant, Trop.
Colossal. *بسیار بزرگ*
Abondance. *بسیاری*
Affluence. *بسیاری نام*
apparat de Voyage; Prépa-
ration. *بشارت*
Vraie et bonne nouvelle. *بشدت اشتیاق*
Ardeamment. *بشدت تکان دادن*
saccader. *بشر*
Homme, genre Humain. *بشرط اینکه منفی باشد*
en Confidence. *بشرط*
Surpeau, Epiderme. *بشقاب*
Assiette, Plat. *بشهادت آوردن*
brifer. *بشهرت تمام نمودن*
accréditer, autoriser (fig.).

authentifier. *بصحت و تصدیق حکومت معتبر نمودن*
Cil, Yeux. *بصر*
Bulbe. *بصل*
Attentif. *بصیر*
Clairvoyance, Perspicacité,
Intelligence. *بصیرت*
Confort; Capital, Fortune. *بضاعت*
Canard. *بط*
Oisif, Désœuvré. *بطال*
Oisiveté, Paresse. *بطالت*
|| Notre vie s'est écoulée en vain.
صورت ما بطالت گذشت
s'acclimater. *بطبیعت اقلیمی الفت یافتن*
araser. *بطراز واحد ترا آوردن*
Bouteille. *بطری*
D'autant-mieux. *بطریق اولی*
Conforme. *بطریق خوب ترست شده*
Violence. *بطش*
Vanité, Mensonge. *بطلان*
Atrophie, Consomption. *بطلان بدل مایه تحمل*
affriander, allecher. *بطلمع آوردن*
Abdomène, Ventre. *بطن*
Abdomène proprement-
dit. *بطن حقیقی*
Abdomène post. *بطن کاذب*
à Contre-Cœur. *بطور بی میلی*
en Confusion. *بطور بی نظمی*
Bonnement. *بطور حقیقی*
Sourdement. *بطور حقیقی*
Autrement. *بطور دیگر*
Piteusement. *بطور درقت انگیز*
Bredi-breda, Cahin-
caha, Couci-Couci; en Courant.
Convenablement. *بطور شایسته و سزاوار*
Plaisamment. *بطور شوخی*
Bravement.

Assidément. بطور مداومت.
à Claire-voie. بطور مشبك
Confusément. بطور مفشوش
Bénignement. بطور ملاطفت و نوازش
à Coup-sûr. بطور یقین
se convaincre. بطور یقین علم و اطلاع بهم رسانیدن
Inactif. بطور بی حرکت
Avenue (fig.). بطور رسیده
Eloignement. بعد
Résurrection. بعث
en Courant. حمله و شتاب
à, Après. بعد
Distance, Eloignement. بعد
Ci-après; Dorénavant, En-
suite, Après cela. بعد از این
après-Soupée. بعد از شام
après-Midi; Relevée. بعد از ظهر
après-Dinée. بعد از نهار
Partie; Quelqu'un, Cer-
tain, Quelques-uns. بعضی
Eloigné, Loin, Lointaine, Long. بعد
en Original. بهینه
Extrêmement. بغایت بسیار
Court, Crac; sans Préparation,
tout à Coup. بوقت
s'arroger. بغصب ربودن
Animosité. بغض
Aisselle. بغل
Axillaire. بغلی
s'arroger. بغیر حق ادعا کردن
agacer. بغیظ آوردن
Conformément. بمطابق
Aisément. بمراحت
adopter. بمقررنده قبول کردن
appauvrir. بمقررتلا کردن
Affermissement, Permanence. بقا

Marchand de légumes et
d'autre comestibles. بفال
roucouler, rocouler. بقیغو کردن کبوتر
Autant. بقدر
Passablement. بقدر کفایت
à Mesure que, à Fur
et à Mesure. بقدر و اندازه
Autant que. بقدریکه
Vache. بقره
affirmer. بقلم دادن
Mausolée. بقعه
alarmer. بقلق و اضطراب آوردن
Fève. بقله
Aise. بقناعت
Activement. بقوت عمل
faire faux Band. بقول خود و فاکتور کردن
brouiller. بقهر انداختن
à Recoulons. بقهقرا
le Reste; Reliquat, Restant. بقیه
Baron. بک (بیک)
utiliser. بکار انداختن
appliquer, apporter. بکار بردن
Virginité, Pucelage. بکاره
ouvrer. بکار و ورز نمودن
Nièrge, Pucella. بکر
baisotter. بکرات بوسیدن
Bien et beau, ou Bel et bien;
de fond en Comble. بکلی
border. بکنار ساحل و همسایر شدن
allégoriser. بکنایه تفسیر کردن
Gouverneur. بکلیبرک
auriculaire. بکوش خود شنیدن
reluquer. بکوشه چشم نگاه کردن
Sans. بلا
Calamité, Malheur, Peine. بلاه
sans Contredit. بلاخره

Stupidité. بلادت
Eloquence. بلاغه
Cresson. بلاق اونی
Rossignol. بلبل
Cité, Ville; Guide. بلد
Caille. بلدرچین
Civil. بلدی
avalér, consumer. بلعیدن
Phlégmatische. بلغمی مزاج
Peut-être. بلکه
Haut, Elévé. بلند
élérer. بلند کردن
Ambitieux. بلند نظر
Hauteur, Elévation. بلندی
Cristal. بلور
Cristalline. بلورک چشم
Chêne, Gland. بلوط
Majorité. بلوغ
Canton; District, Circuit, Ar-
rondissement. بلوک
Oui; sans Doute, Certes. بلی
Billet. بلیط
Billet de loterie. بلیط لاتاری
Eloquent. بلیغ
le pis aller. بلیه
Basse. بم
aboucher. بمحاجه واداشتن
Chiquet à chiquet. بمرو
contracter. بمرو و تحصیل کردن
de Fil en aiguille. بمرو در دهور
aventurer. بمعرض خطر انداختن
Affirmer. بمقاطعه دادن
arriver. بمقصد رسیدن
se réüssir. بمقصد نایل شدن
en Conséquence. بموجب
Contractuelle. بموجب قرارداد و شرط نامه

ment.
à-Propos. بموقع
Subtilement. بمهارت
se balancer (fig.). بمیزان عقل سنجیدن
Spontanément. بمیل
Assise, Batiement; Construction;
Edifice. بنا
Architecte. بنا
en Conséquence. بنابر
Par, Parceque, à Cause que. بنابر آنکه
Ainsi; Partant. بنابر این
avoir en vue de... بناداشتن
asseoir, baser; construire. بنا کردن
Rotonde. بنای مدور
Fille. (بنات) بنت
Lien, Nœud; Stance. بند
Article, Articulation. بند استخوان
Phalange. بند انگشت
port de Mer. (بنادر) بندر
Crique. بندر کوچک
Tambour, Tympan. بن درون گوش
Bretelle. بند شلوار
Ceinturon. بند شمشیر
lier. بند کردن
Dévouement, Service, Servi-
tude. بندگی
Alvéole. بن دندان
Esclave, Serviteur. (بندها) بنده
je suis votre Serviteur dévoué. بخدمت من شاهانم
ajuster. بنشانه قراول رفتن
se souvenir. بنظر داشتن
avoir l'air; sembler. بنظر درآمدن
Violet. بنفش
Violette. بنفشه
alterner. بنوبه کار کردن

Bagage, Malle.
les Fils.
Base, Fondement.
les Hommes.
Edifice, Construction.
Odeur.
Hémorroïdes.
torréfier.
être, devenir.
être dans le cas de.
Alezan, Roux.
Tourmente.
Borax.
Natte de paille.
Baiser.
embrasser, donner un
baiser.
baiser, embrasser.
Creuset, بوتله
Sac, petit Paquet.
Clairon, Cor, Corne.
Coq d'Inde, Dindon.
Urine.
Hibou.
Odeur, Parfum.
exhaler une odeur.
à; Bon; Coing.
Prix, Valeur; — un des noms de
Mirza Hossein-Ali-Nuri, fils de
Mirza Abbas-Nuri; fondateur de
la secte Baha'i, nommé Baha-ol-
lah. né à Téhéran, 1^{er} jour de
Moharram 1233, mort à Akka en
10^{er} jour de Géméaux 1309 (1817-1892).
bonchérir, enchérir.
Brave; Courageux; Vaillant.

Printemps.
Cause, Prétexte, Motif; Couleur
(fig.).
Amendement.
accéder.
Calomnie.
de Mieux en mieux.
améliorer, bonifier.
acculer.
Joie, Gaieté.
à Tâtons.
Sort; Pour, à Cause.
Mars (Planète).
Portion, Partie; Usufruit.
Heureux, Participant.
Paradis.
s'aboucher.
conjoindre.
s'articuler.
s'entre-donner.
soulever (fig.).
Aucunement; Colin tampon,
point d'affaire.
Brute ou Bête brute; Bête,
Animal, Quadrupède.
Bestial.
Superlatif-de.
Belle, Précieuse, Brillante.
Sans.
Désert.
Désert, Déserteur, Sauvage.
aliéner.
Avanie.
se remémorer.
Anonyme.
Blanc, Blancheur.
Albugineux.

affronter.
le pis Aller.
Explication, Exposé, Expo-
sition, Renseignement.
décrire.
exprimer, expliquer, décrire.
démontrer.
Inadvertance.
Effronté, Ehonté.
braver.
à Crédit.
Audace.
affronter.
Maison; Vers, com-
posé de deux hémistiches.
s'affaiblir.
Cabinet d'aisances, Com-
modités.
Rustaud, Rustre.
sans Contrainte.
Infortuné, Pauvre.
stériliser.
Aridité.
Apathie.
sans-Gêne.
Racine.
tamiser.
privé de Sens.
s'évanouir, perdre con-
naissance.
Extase.
Saule.
Eveillé.
veiller.
s'éveiller.
éveiller.

Réveil.
Drapeau, Pavillon.
retirer le drapeau,
amener le pavillon.
hisser le pavillon.
Sauf pleureur.
Amovible.
Barbare, Bourreau, Cruel,
Inhumain.
Cruellement.
Bannière, Cornette, Enseigne,
Drapeau.
Cornette.
l'Extérieur, Hors, Dehors,
Outre.
rejaillir, saillir.
sortir, s'en aller.
chasser.
retirer.
Ennuï.
|| Dieu ne se soucie guère de ces
gens. خداوند از این فرقه بیزار است.
assiéger, assommer, ennuyer.
Blèche.
Vingt.
Vingtième.
Acéphale.
Acéphale (fig.).
|| secte Acéphale.
le Plus, Beaucoup, Davantage.
d'Autant-plus.
Effronté, Ehonté.
Constant.
Bois, Bosquet, Buisson; Bo-
cage, Forêt.
Taillis.
Brandé.

Achat, Vente. بیع
Badaud, Ehonte, Effronté. یغانه
Avance, Arrhes. بیعانه دادن
avancer. بیعانه کردن
vendre. بیع کردن
Bonasse. بیغل و هوش
amateur. بیغوغ ساختن
Agitation. بیغوغادی
Badaud, Inaction. بیکار
se calmer. بیکار اکتادن
Oisiveté. بیکارگی
chomer. بیکار کردن
en Bloc. بیکیاری
bornoyer. بیکی چشم نگریستن
Etranger, Inconnu. بیگانه
Blanc (fig.); Innocent. بیگناه
Bêche, Pelle. بیل
Crainte, Peur. بیم
Originalement. بیمثل و مانند
Audace. بیمحایا

Platitude. بیحرکتی
cocher. بی مصرف بودن
Absurde. بی معنی
à contre-Temps. بی موقع
Assurance, Consolidation, Couverture. بیمه
assurer. بیمه کردن
Satiété. بی میلی
Intervalle. بین
Entre, Parmi, au Milieu. بین
Voyant. بینا
Biscornue. بی نظم
Nez. بینی
Veuf, Neuve. بیوه
Veuve; Femme veuve. بیوه زن
Beau (fig.). بیبوده
Babil. بیبوده گوئی
Etourdi; privé de Raison. بیهوش
perdre connaissance. بیهوش شدن
Syncope. بیهوشی

ب

troisième lettre de l'Alphabet.
Pied. پا
Alganon. پابند
Soulier, Pantoufle. پایوش
persécuter. پایوش شدن
Van. پاتینی
Jupe. پاجین
Patte. پاچه
Récompense, Rétribution, Revanche. پاداش
Monarque, Empereur, Roi. پادشاه

Bézorad. پادزهر
Linge, Morceau, Pièce. پارچه
Toile. پارچه علفی
Mercier. پارچه فروش
Pardessus. پارچه سو
l'Année dernière, Passée. پارسال
Contre-Poids. پارسانک
Persan. پارسی
Pare. پارک
Balai. پارو
Rame. پاروی کشنی
Morceau, Pièce, Coupon. پارو

déchirer, déchiqueter. باره باره کردن
se déchirer. باره شدن
Château. باره تان
trépigner. باره زمین زدن
Veille. باره
patrouiller. باره سبانی کردن
Repartie. باره پاسخ جووانه
conserver, maintenir. باره داشتن
Talon. باره پاشنه پا
répandre, semer. باره پاشیدن
Propre, Pur. پاک
Paquet. پاکت
Chaste, Vertueux, Pur. پاک دامن
Candide. پاک طینت
nettoyer, purifier. پاک کردن
Abstergif. پاک کننده
Honnêteté. پاک گوهری
Bien, Bon; Pur. پاکیزه
déterger. پاکیزه کردن
Bardelle, Bât. بالان
Bourrelleur. بالان دوز
Paletot. باتو
Extrait de pomme. بالوده سبب
Exterminé, Détruit, Anéanti. بالمال
Quinze. پانزده
Cinq cents. پانصد
Fin, Terme, Extrémité; Bord. پایان
Capitale. پایتخت
Ferme, Stable, Constant. پایدار
Automne. پائیز
Degré, Marche. پایگاه
Antichambre. پایگاه خانه
Rang, Dignité; Support. پایه
Piédestal. پایه مجسمه
guetter, observer. پایدیدن
Fond, Pied; Bas, Sous, en. پائین

De sous. پائین
descendre. پائین رفتن
brasiller, cuire. پختن
Père. پدر
Parrain. پدر تعمیدی
Parricide. پدرکشی
Paternel. پدری
Public, Manifeste. پدید
apparaître, paraître. پدید آمدن
accepter, agréer, admettre. پذیرفتن
Susceptible. پذیرفتنی
Plume d'aile, Aile. پر
Plein, Rempli. پر
Scandaleux. پرافتضاح
dispenser, répandre. پراکندن
fuser. پراکندن شدن
Volant. پرن
Paranthèse (). پراکنش
s'élancer. پرتاب کردن
Rayon, Lumière. پرنو
Haie. پرچین
bouehonner, le chiffonner, river. پرچین کردن
Plumeux. پردار
Rideau, Voile. پرده
Store. پرده جلوی پنجره
Conjonctive. پرده سفید چشم
désaveugler. پرده غفلت را برداشتن
Adorateur. پرست
Serviteur, Servante. پرستار
Hirondelle. پرستو
adorer, servir. پرستیدن
Demande, Information, Question. پرسش
Adiante. پرسیا و شان
Plamet. پرکلام

141
Compas. برگار
Pantographe. برگار مهندسی
Duvet. بر مرغ
Signifiant. بر معنی
Velu. بر مو
Crainte, Frayeur. بر ورا
Papillon. بر وانه
Plumage. بر و بال
Dieu. بر و رتکار
confire, élever, nourrir, sustenter. بر و روغن
Rais. بر و جریخ
Abstinence, Jeûne, Régime. بر و هیز
Continent. بر و هیز گار
Fée. بر و ی
voler. بر و بدن
Dispersé, Troublé, Affligé, Malheureux. بر و نشان
Accommodage. بر و زش
flétrir, faner. بر و زمرده شدن
Investigation. بر و و هیش
Après, Donc, Ensuite. بر و پس از
Depuis, Dès. بر و پس از
Pécule. بر و پس از انداز
Bas, Vil. بر و پست
Mamelle, Sein, Teton. بر و پستان
Pistache. بر و پسته
Bassesse. بر و پستی
Fils. بر و سر
rendre. بر و پس دادن
Lendemain, Surlendemain. بر و پس فردا
Ruelle. بر و پس کوچه
reprendre. بر و پس گرفتن
agrée, approuver, louer, plaire. بر و پسندیدن
Appui, Dos, Protecteur, Soutien. بر و پشت

adossier. پشت دادن
Laine, Poil. پشم
Etain. پشم پرداخته
Pelu. پشم دار
Toison. پشم کوسفند
se éepentir. پشیمان شدن
Componetion; Regret, Repentir; Remords. پشیمانی
Pont. پل
Léopard. پلنگ
Contamination. پلیدی
Coton. پنبه
Ouate. پنبه زده شده
Cinq. پنج
Quintuple. پنج برابر
Œil-de-Bœuf. پنجره بیضی
Fenêtrage. پنجره ها
Quint. پنج یک
Furtif. پنهان
offusquer, celer, taire, cacher. پنهان کردن
Fromage. پنیر
Pietre. پوج
Cosse, Ecorce; Peau; Tégument. پوست
Dépouille. پوست انداخته
Gousse. پوست دانه
peler. پوست کنیدن
Pelure. پوست میوه
Pelisse. پوستین
Fourreur, Pelletier. پوستین دوز
pourrir. پوسیدن
Couverture. پوش
faire couvrir, cacher. پوشانیدن
Affublement, Revêtement. پوشش
couvrir, vêtir, cacher. پوشیدن
Monnaie. پول

143
Flanc, Côté. پهلو
Athlète, Champion, Héros, Guerrier. پهلوان
gaucher. چپ
Large, Largeur. پهلو
étendre. پهن کردن
voleter. پنبای بال زدن
Fantassin; Marche à pied; Pédestre. پیاده
Bulbe; Oignon. پیاز
Ciboule. پیاز تازه
Verre, Coupe. پیاله
Nouvelle. پیام
Robinet; Convulsion, Douleur; Tire-Bouchon. پیچ
tortiller. پیچاندن
Contorsion, Distorsion. پیچش عضو
alarmer. پیچ و تاب آوردن
Anxiété. پیچ و تاب درون
plier, tordre. پیچیدن
dénatter. پیچیده را کشودن
apparaître. پیدا شدن
découvrir. پیدا کردن
Vieux, Vieillard. پیر
orner. پیراستن
Circuit, Contour, Alentour. پیرامون
Chemise. پیراهن
Cotte-de mailles. پیراهن آهنین
Toilette. پیرایش
Agrès. پیرایش کشتی

accéder, suivre. پیروی نمودن
Vieillesse. پیری
Avant, Vis-à-vis. پیش
préméditer. پیش از وقت ملاحظه کردن
prévoir. پیش از وقوع دانستن
se projeter. پیش آمدن
Front. پیشانی
Précurseur. پیش آهنگ
Chambellan. پیش خدمت خاصه
Précoce. پیشرس
Prématurité. پیشرسی
Serviette, Tablier. پیشکیر
Chef, Coryphée. پیشوا
Rencontre. پیشواز
Art, Métier. پیشه
mander. پیام فرستادن
Prophète. پیغمبر
Coureur, Messenger, Estafette. پیک
Flèche. پیکان
Figure, Forme. پیکر
Cocon. پیله
Traité, Engagement, Pacte. پیمان
Gobelet, Muid. پیمانه
Savetier. پیمه دوز
Joindre. پیوستن
Continuellement, Toujours. پیوسته
Lien, Liaison. پیوند
lier, attacher, greffer. پیوند کردن
Graisse, Suif. پیه
Saindoux. پیه آب شده خوک

quatrième lettre de l'Alphabet. چهارمیه

Ardeur, Patience, Pouvoir. تاب
supporter, résister. تاب آوردن

تابستان Été.	تأثیر consumer, détruire
تابش Chaleur.	تأثیر Consommateur.
تابع Protégé, Sujet; Ressortissant.	تأثیر vaporiser.
Subalterne, Subordonné, Vassal.	تبدیل Changement, Permutation.
Cercueil, Sarcophage.	تبدیل reversible.
retrousser.	تبدیل قیافه déguiser.
Impression (fig.); Supériorité.	تبدیل Prodigalité.
réagir.	تبر Hache.
Couronné.	تبر Bénédiction.
Monarque, Souverain.	تبر morfondre.
Marchand, Négociant.	تبر Fécitiant.
gloper à cheval; piller.	تبسم Sourire.
Délai, Retard.	تبسم sourire.
différer, suspendre.	تبر Remarque.
Correction, Puniton.	تبعت Sujétion.
rembourser.	تبعد Eloignement.
Excursion, Pillage.	تب Synoque.
Toile d'Araignée.	تب Colline.
Débandade.	تتمه Achèvement, Fin, Reste.
Date, Histoire.	تجارة Commerce, Négoce.
Obscur, Sombre.	تجارة Peausserie.
Nouveauté.	تجاوز Transgression.
Nouveau, Récent.	تجاوز passer outre; transgresser.
ragailardir.	تجدید ravitailler.
fouetter.	تجدید renouveler.
luire, tordre, tisser.	تجدید هوا Ventilation.
Consolidation, Raffermissement.	تجربه Epreuve, Expérience.
souligner.	تجربه essayer.
Méditation, Pensée.	تجرد Isolement, Solitude.
Douceur, Lenteur.	تجزیه Analyse.
Secours.	تجزیه قسمتی از يك دولت Sécession.
Fièvre.	تجسس Information, Recherche.
Famille, Tribu, Branche, Ex- traction.	تجسم Corporification, Incarnation, Carnation.
Consumption, Corruption, Ruine.	تجلی Epiphanie; Révélation.
	تجمل Atour-parure; Pompe, Splen-

147	deur.	تبعیت Bénédiction, Salut.
	Affiquet.	تعبير Etonnement.
	Approbation, Permission.	تخت Siège. Trône.
	équiper.	تخت خواب سفری Lit de sangle.
	Littéral.	تختگاه Catafalque.
	Textuel.	تخته Ais; Planche.
	Inférieur.	تخته شستی نقاشی Palette.
	asservir.	تخته فرش کردن carreler.
	Sous-Cutané.	تخته کف اتاق Plancher.
	Pétrification.	تخفیف دادن alléguer.
	Ecrit, Ecriture.	تخلخل Raréfaction.
	Aguerrir.	تخم Grain.
	exhorter, instiguer, ex- citer à...	تخم افشانی Semaille.
	Anagramme, Métaplasme.	تخم حشرات Couvain.
	Excitation, Incitation, Ins- tigation.	تخم کاشتن semer.
	Eloge, Applaudissement, Ap- probation.	تخم گذاشتن pondre.
	Acquisition.	تخم مرغ Œuf.
	percevoir, apprendre, acquérir, accueillir, gagner.	تخمین کردن calculer, conjecturer.
	Cadeau, Don, Présent.	تخمین وزن کردن soupeser.
	Affront, Injure, Mépris, Outrage	تخويف Intimidation.
	vilipender.	تدارك compenser, pourvoir, ré- parer.
	Vérification.	تدیر Mesure, Disposition, Direc- tion, Discernement.
	Certes; Vraiment.	تدریج Gradation.
	Avéré, Certain, Vrai.	تدهین کردن oindre.
	comporter, supporter, to- lérer, subir.	تذکره Passeport, Lettre, Mémo- randum.
	ne pouvoir sentir.	تذهیب کردن dorer.
	Changement, Translation.	ترا Humide, Mouillé.
	volatiliser.	ترازو Balance.
	Incineration.	ترازوی دراهم Ajustoir.
	spiritualiser.	تراش taillader.
	Percepteur.	تراشه Copeau.
		تراشیدن barbifier, gratter, polir, raser, tailler.

accumuler. تراکم نمودن
Radis, Raifort. تراب
Discipline, Education, Instruc-
tion. تربیت
élever, morigéner, styler. تربیت کردن
Pédagogie. تربیت کودکان
Arrangement, Disposition, Ordre. ترتیب
accommoder. ترتیب دادن غذا
dessaisonner. ترتیب کشت و اهرمزدن
Drogman, Interprète, Amen-
de, Traducteur. ترجمان
Traduction, Version. ترجمه
traduire. ترجمه کردن
Intraduisible. ترجمه نشدنی
Préférence. ترجیح
Refrain. ترجیع بند
Pitié, Miséricorde. ترحم
Irrésolution. تردّد
tergiverser. تردید کردن
Peur, Crainte. ترس
effrayer, terrifier. ترسانیدن
Peureux; Poltron. ترسو
avoir peur, craindre, frémir, redouter.
Acerbe, Acide, Aigre. ترش
Diapédèse. ترشح خون
transsuder, sécréter, suinter.
ترشح کردن
s'aigrir. ترش شدن
Oseille. ترشک
Aigreur. ترشی
Vanne. ترعه
Clavicule. ترقوه
Progrès. ترقی
promouvoir. ترقی دادن

Abandon, Relâchement, Renonciation, Suppression. ترك
Abnégation. ترك اراده
se désapproprier. ترك تملك کردن
abdiquer. ترك حقوق کردن
se désaccoutumer. ترك عادت کردن
omettre, délaisser, résigner. ترك کردن
Assemblage, Composition, Taille; Synthèse. ترکیب
Complexion. ترکیب بدن
crever, se rompre. ترکیدن
Orange. ترنج
Fredon. ترنم
Poireau. ترو
Galimatias. ترهات
Alexipharmaque; Contre-poison. تریاق
paner. ترید کردن
Augmentation, Accroissement. تزاید
Hypocrisie, Tracasserie. تزویر
Egalité. تساوی
Chapelet. تسبیح
priser. تسعیر کردن
apaiser, calmer. تسکین دادن
désaltérer. تسکین عطش دادن
avoir du pouvoir, dominer. تسلط داشتن
apaiser, consoler. تسلی دادن
Livraison; Reddition. تسلیم
se résigner. تسلیم شدن
remettre. تسلیم کردن
Assimilation, Allégorie; Parabole. تشبیه
discerner, déterminer. تشخیص دادن
Anatomie. تشریح
Ovation. تشریفات
Radiation. تشعشع

remercier. تشکر کردن
Paillasse. تشک کاه
Soif. تشنگی
Désordre, Trouble. تشویش
faire désirer. تشویق کردن
Renforcement. تشدید
s'entre-choquer, tamponner. تصادم کردن
corriger, rectifier. تصحیح کردن
Embarras, Peine, Souci. تصدیع
tarabuster. تصدیع دادن
Confirmation, Approbation; Certificat. تصدیق
Prévention. تصدیق بلا تصور
assurer, attester, certifier, ratifier. تصدیق کردن
gérer, gouverner. تصرف کردن
préciser. تصریح کردن
Diminution. تصغیر
apurer. تصفیه حساب کردن
affiner, purifier, dépurér, raffiner. تصفیه کردن
résoudre, déterminer. تصمیم کردن
Imagination, Supposition. تصور
Gravure, Image, Portrait, Tableau. تصویر
Humilité, Supplication, Soumission; Abaissement. تضرع
Restriction. تنصیق
Tyrannie. تطاول
Comparaison. Confrontation. تطبیق
Equilibre. تعادل
poursuivre, pourchasser. تعاقب کردن
Enonciation, Expression, Explication, Description. تعبیر
Contre-Vérité. تعبیر بعکس

Onirocritie. تعبیر خواب
s'étonner, admirer. تعجب کردن
Hâte, Promptitude. تعجیل
se hâter, se presser. تعجیل نمودن
Polygamie. تعدّد زوجات
Abus, Tyrannie, Injustice. تعدی
Mitigation, Modification, Egalisation. تعدیل
Tourment, Punition. تعذیب
Réprimande. تعذیر
Injustice, Opposition. تعرض
Allusion, Signe. تعریض
Description, Explication. تعریف
Condoléance; Deuil; Cérémonie funèbre. تعزیه
Fanatisme, Opiniâtreté. تعصب
Vacances. تعطیل
Grandeur, Fierté. تعظیم
Respect, Vénération. تعظیم
Dépendance, Connexité. تعلّق
Incurie, Insouciance, Négligence, Nonchalance. تغلّ
Instruction, Enseignement. تعلیم
Martingale, Rotin. تعلیمی
raccorder, réparer, restaurer. تعمیر کردن
Irréparable. تعمیر ناپذیر
Garantie, Pacte, Promesse. تمهید
sonder. تعیین عمق کردن
designer, établir, Fixer. تعیین کردن
Préfixion. تعیین موعّد
Terrine. تغار
Négligence. تغافل
Changement, Alteration. تغییر
reformer. تغییر دادن
se raviser. تغییر رای دادن

تغییر کردن convertir; varier.
 تغییر ناپذیر Immuable, Invariable.
 تغییر زود دادن abâtardir.
 تغییر نوع دادن dénaturer.
 تغییر هیئت دادن déformer.
 تنف Salive.
 تفاخر Ostentation.
 تفاوت Différence.
 تحقیق Enquête, Examen, Information.
 تحقیق کردن requérir.
 تحقیق Enquête, Perquisition, Recherche.
 تفرج کردن se promener.
 تفرقه Scission.
 تفریح Réjouissance, Plaisance.
 تفریق کردن déprendre, détacher; séparer.
 تفریق نظایر کردن désappareiller.
 تفسیر Explication, Commentaire, Paraphrase.
 تفصیل Détail.
 تفهیم Information.
 تفکر Méditation, Réflexion.
 تف کردن conspuer, cracher.
 تفنگ Fusil.
 تفنگچی Armurier, Fusilier, Mousquetaire.
 تف و تاب هوا Hale.
 تفویض کردن confier, conférer.
 تقارب Rapprochement.
 تقاطع شعاع Réfraction.
 تقدس Sanctification.
 تقدم Antériorité, Priorité, Préseance, Primauté.
 تقدیر Prééminence.

تقدیر Prédestination, Providence.
 تقرب Approche, Proximité.
 تقریباً Quasi; Presque.
 تقریر دعوی کردن plaidoyer.
 تقسیم Division, Partage, Répartition.
 تقسیم کردن subdiviser.
 تقصیر Défaut, Faute.
 تقطیع شعر کردن scander.
 تقلب Changement, Fraude.
 تقلید Imitation; Rôle, Contrefaction, Reproduction.
 تقلید کردن singer.
 تقوی Piété.
 تقویت بخشیدن réconforter.
 تقویت کردن renforcer.
 تقویم Almanache, Calendrier.
 تکان دادن secouer, pousser, remuer.
 تکبر Fierté, Orgueil.
 تکتک Seul, Séparement, Isolément.
 تکذیب کردن démentir, rétracter.
 تکرار Répétition.
 تکرار مترادفات Pléonasme.
 تکریم کردن honorer, respecter, révéler.
 تکلم Langage, Discours, Conversation.
 تکلیف Devoir.
 تکلیف فوق الطاقه Surtaux.
 تکه Bouton.
 تکمیل Achèvement, Perfectionnement.
 تکه تکه کردن démembrer.
 تکیه Appui.
 تل Colline.
 تلاش Effort, Soins.
 تلاطم Agitation.

155 تلاقی se récupérer.
 تلخ Amer.
 تلخکامی پس از نوش Déboire.
 تلخی Amertume.
 تلفاف Caresse, Faveur, Cajolerie.
 تلف Perte, Ruine.
 تلف شدن périr.
 تلفظ کردن prononcer.
 تلقین کردن endoctriner.
 تلهگراف Télégraphe.
 تلو Contenu.
 تله Piège.
 تله موش Ratière.
 تماس Contact.
 تماشا Promenade, Spectacle.
 تمام Fin, Complet, Entier, Totalité.
 تمام کردن achever, finir.
 تمبر Timbre.
 تمتع Jouissance.
 تمثال Effigie.
 تمجید کردن préconiser, vanter.
 تمرد Désobéissance, Résistance.
 تمرکز دادن concentrer.
 تمساح Crocodile.
 تمسك Obligation, Lettre de change; Cédule.
 تملق Flatterie, Adulation.
 تمنا Prière, Vœu, Souhait, Sollicitation.
 تمنا کردن prier, supplier, solliciter.
 تموج Agitation.
 تهید Arrangement, Disposition.
 تمیز Net, Propre.
 تمیز ندانی Indiscernable.
 تن Corps.
 تناسب Symétrie.

تناسخ Métempsychose.
 تناسل Génital.
 تناسلی Sexuel.
 تناقض بین دو قانون Antinomie.
 تناول Nourriture.
 تناول کردن manger.
 تنباکو Tabac à fumer.
 تنبل Cagniard, Fainéant, Paresseux.
 تن بی گوشت Carcasse.
 تنبیه کردن punir, rosser.
 تن دروری نمودن se dodiner, se dorloter.
 تنخواه Somme, Numéraire.
 تند Vite, Rapide, Prompt; Rance.
 تندباد Rafale.
 تندخو Rigoureux.
 تندوست Bien-Portant.
 تند نویسی Tachéographie, Tachygraphie.
 تند و تیز Drastique, Brusque.
 تنزل از قیمت Rabais.
 تنزل کردن descendre, déchoir, périliter.
 تنزیل Décompte, Déduction, Soustraction.
 تنزیل مبلغ کردن escompter.
 تنعم Prospérité.
 تنفر Aversion, Dégoût, Répugnance.
 تنفر داشتن abhorrer.
 تنگ (زنه) Jupon.
 تنگ Fiole, Etroit.
 تنگ Carafe.
 تنگ بستن emballer.
 تنگ چرمی Ventrière.
 تنگدستی نمودن s'épargner.
 تنگدل Affligé, Triste.
 تنگ ساختن étrécir, rétrécir.
 تنگای Indigence.

- Détroit. تنگه
Asthme. تنگی نفس
Tandour. تنور
Embonpoint. تنومند
Isolé, Seul. تنها
Tige, Tronc. تنه دخت
amincir, filer. تینیدن
Suite, Continuité; Public. تواتر
Humilité, Soumission; Salut. تواضع
Assortiment, Convenance. توافق
Syncretisme. توافق مذاهب مختلفه
engendrer. توالد تناسل کردن
Jumeau. توأم
Forcé. توان
Fort, Solvable. توانا
enforcer. توانائی افزودن
conforter, fortifier. توانائی بخشیدن
pouvoir. توانستن
Riche, Opulent. توانگر
Résipiscence, Pénitence. توبه
Abatage (itage); Réproche. توبیخ
apostropher, chapitrer. توبیخ کردن
Canon. توب
Recueillement. توجه یاطن
Unité. توحید
Bloc, Masse, Tas. توده
Département, Distribution. توزیع
Taloche. توسری
Méditation, Entremise. توسط
Elargissement, Dilatation, Expansion. توسعه
Subsistance. توشه
Recommandation. توصیه
Description, Louange. توصیف
Dissimulation, Ruse. توطیه
multiplier, augmenter. توفیر کردن
- prier. توقم کردن
Délai, Attent. توقف
honorer, respecter. توقیر کردن
Séquestration, Détention, Saisie, Suspension. توقیف
Confiance. توکل
Naissance. تولد
Pennage. (طیور) تولک
enrhumer. تولید زکام کردن
exculserer. تولید فرجه کردن
reproduire. تولید کردن
Imagination, Doute. توهم
Rêverie. توهمات
affoiblir. توهین کردن
menacer. تهدید کردن
Soupçon, Accusation. تهمت
Félicitation, Salutation. تهنیت
Témérité. تهور
Vide. تهی
Insolvable. تهی دست
Préparatif. تهیه
Pèrche, Poutre. تیر
décocher. تیر انداختن
Archer, Tirailleur. تیر انداز
Tir. تیر اندازی
Archet. تیر کمان
Obscur; Palet. تیره
ternir. تیره ساختن
aiguiser, affiler. تیز کردن
Hache. تیشه
Rasoir. تیغ
Pansage. تیمار اسب
étriller un cheval. تیمار کردن اسب
Bon augure. تبین
Domaine donné en usufruit. تبول
Gelinotte. تبهو

ث

cinquième lettre de l'Alphabet.

- Fixe, Ferme, Constant, Etabli. ثابت
confirmer, prouver. ثابت کردن
Etoile fixe. ثابته
Second. ثانی
Secondement. ثانیاً
Seconde. ثانیه
Constance, Persévérance. ثبت
inscrire, enregistrer. ثبت کردن
Ressources. ثروت

- Pléiades. ثریا
Renard. ثعلب
Frontière. ثغر
Résidu. ثقل
Orifice. ثقبه
Lourd, Pesant. ثقیل
Ternaire. ثلاثی
Tierçon. ثلث یسمانه
Fruit. ثمر
Eloge, Louange. ثنا
Vêtement, Habit. ثوب
Taureau. ثور

ج

sixième lettre de l'Alphabet.

- Lieu, Endroit. جا
transposer, remplacer. جا بجا کردن
Sorcellerie. جادو
Sorcier (ère). جادوگر
Sentier. جاده باریک
balayer. جاروب کردن
Ruissolant. جاری
couler. جاری شدن
Espion. جاسوس
Sédentaire. جالس
s'asseoir. جالس شدن
Ferme, Solide. جامد
Synoptique. جامع در جدول
Universalité. جامعیت
Rasade. جام لبریز

- Habit, Robe. جامه
se dévêtir. جامه افکندن
costumer. جامه پوشانیدن
Porte-manteau. جامه دان
âme. جان
mourir, vivifier, soupiner. جان دادن
Lieutenant; Remplaçant. جانشین
se succéder. جانشین بکدیگر شدن
Animal, Bête. جانور
Criminel. جانی
Eternel. جاودان
Eternel, Eternité. جاوید
Dignité, Place. جاه
Laborieux. جامد
Ignorant. جاهل
Permis, Légitime. جایز

- 161
 Habitacion, Siège, Séjour.
 Emplacement.
 Fort, Puissant.
 Pusillanime.
 Force, Vexation, Violence.
 Algèbre.
 Fatalistes.
 Montagne.
 Lâcheté.
 Manteau, Tunique.
 Aïeul.
 Exprès, Sérieusement.
 Divisé, Séparé.
 Paroi.
 quitter.
 retrancher, abstraire.
 Séparément, à Part.
 Guerre, Dispute, Combat.
 Capricorne.
 Sérieux.
 Moderne, Nouveau, Récent.
 Récemment.
 Attraction.
 absorber.
 Aspiration.
 Courage, Bravoure.
 Blessure, Pus.
 Chirurgicale (gique).
 Gale.
 Psorophthalmie.
 Rogue.
 Scabieux.
 Cloche, Clochette.
 Gorgée.
 buvotter.
 Etincelle, Parcelle.
- Corps, Disque, Globe.
 Crime, Délit.
 Corpuscule.
 Courageux, Hardi.
 Coulant, Courant.
 Arpent.
 Amende.
 Excepté, Hormis; en Outre.
 Partie, Portion.
 Récompense; Pénalité.
 Pénal.
 Aliquote.
 réintégrer.
 Molécule.
 Aliquante.
 Partiel. (siel).
 Reflux.
 Résolution, Décision.
 Portefeuille.
 Partie, Peu.
 ile.
 Insulaire.
 Capitation.
 Témérité, Hardiesse, Cou-
 rage, Audace.
 oser.
 chercher; quérir.
 sauter.
 Soubressaut, Sursaut.
 bondir, sautiller.
 Ponton.
 Corps.
 Charnel.
 Gros, Gras, Corpulent.
 Boite, Carquois.
 Persil.

- 163
 Chouette.
 Injustice, Vexation.
 Endurant.
 Tyran.
 apparier.
 désapparier.
 Ruade.
 Paupière.
 Futile, Frivole, Incohérent.
 Aigrette.
 Foie.
 Résplendissant.
 Abandon, Emigration.
 Bourreau.
 polir.
 Grandeur, Gloire.
 Transmigration.
 Peau, Cuir, Volume, Tome.
 Agile, Prompt.
 Pellicule.
 Cutané.
 Répression.
 Clair, Poli, Résplendissant.
 Gilet.
 Inanimé.
 Coût, Copulation.
 Communauté, Réunion, Asse-
 mblée.
 Faculté.
 Beauté.
 Crâne, Pariétal.
 Foule, Multitude; Contraction,
 Totalité; Pluriel.
 tasser.
 Vendredi.
 Foire.
- Phrase; Somme, Totalité.
 Congélation.
 République.
 Républicain.
 Tout.
 en Tout, Entirement.
 Beau.
 Farfadet, Esprit, Génie, Ange.
 Funèbre, Cadavre, Brancard.
 Crime, Pêché.
 Côté, Partie.
 Mobile, Remuant.
 brandiller, branler, ébranler,
 mouvoir.
 Fluctuation.
 se trémousser.
 Paradis.
 Sexe, Genre, Sorte, Espèce,
 Qualité.
 Beau sexe.
 Générique.
 Guerre.
 Duel.
 Forêt, Futaie.
 Antarctique.
 Foli, Fureur.
 Fœtus.
 Embryologie.
 Ruisseau, Fleuve.
 Orge.
 Réponse.
 réciter, répliquer, ré-
 pondre.
 Jeune.
 rajeunir.
 Bienfaisance, Munificence.

165
 جوان نوسیده Ephèbe.
 جوانه Bourgeon; Pousse; Rejeton.
 جوانی Adolescence.
 جواهر تراش Lapidaire.
 جوجه Poulet.
 جوجه‌تیمی Porc-épic.
 جود Générosité.
 جور Oppression, Tyrannie.
 جوراب Bas.
 جوزا Gémeaux. (S. Zque).
 جوش Ebullition.
 جوش‌خوردن souder.
 جوشن Cuirasse.
 جوشیدن bouillir.
 جوع Faim.
 جوف Intérieur.
 جولان Mouvement, Promenade.
 جوهر Substance; Quintessence.

جوهرید Salicine.
 جوهردار Spiritueux.
 جوی Fleuve, Rivière.
 جوی کوچک Rigole.
 جوییدن broyer, piler, casser, croquer, ronger.
 جهاد Croisade.
 جهان Monde.
 جهت Raison; Orientation.
 جهد Effort, Peine, Travail.
 جهنم Enfer.
 جهنمی Infernal.
 جهیدن sauter.
 جهین Troussseau.
 جیب Poche.
 جیب‌چرمی Sacoche.
 حیوه Vif-argent, Mercure.
 حیوه‌بشت‌آئینه Tain.

چ

چ septième lettre de l'Alphabet
 چابک Agile, Prompt; Véloce.
 چابکی Diligence.
 چاپار Courier.
 چاپارخانه Station.
 چاپ‌کردن imprimer, lithographie.
 چاپلوسی Câlin.
 چادر Tente.
 چادرزدن camper.
 چارزایو Quadruple.
 چارچوبه Cadre.
 چاردرست Quadrumane.
 چاره Moyen, Remède.
 چاشت خوردن diner.

چاشنی Gustation, Piston.
 چاق شدن engraisser.
 چاقو Canif, Jambette.
 چاقو نیزکن Rémoleur.
 چاک Déchiré.
 چاکری Servile.
 چالاک Svelte.
 چانه Mâchoire, Menton.
 چاه Puits, Fosse.
 چاه زین‌خندان Fossette.
 چای Thé.
 چپ Gauche; Sèneestre.
 چپر Balustrade.
 چپی Pipe.

167
 چتر Parassol, Visière.
 چترباران Parapluie.
 چترزنانه Ombrelle.
 چرا Pourquoi?
 چراغ Lampe, Lumière.
 چراغ کشتن éteindre la bougie.
 چرا کردن Pâtre, Pâture, Repâtre.
 چرب Gras.
 چرت‌زدن faire la méridienne.
 چرتکه Bureau.
 چرخ Machine, Roue.
 چرخ ریسمان Rouet.
 چرخ‌زدن tourner, toupiller, tourner.
 چرک Crasse, Ordure, Saleté.
 چرک‌آلود کردن encrasser.
 چرک‌راکرفتن nettoyer.
 چرک‌کردن suppurar, tacher.
 چرم Cuir.
 چرم‌به کفش Semelle.
 چرم‌گر Tanneur.
 چسبانیدن adapter, coller, joindre.
 چست و چالاک Fretillant, Preste.
 چشم Œil.
 چشم‌بندی Prestige.
 چشم‌پزیدن ciller, papilloter.
 چشم‌پوشیدن compatir.
 چشم‌داشتن attendre, espérer.
 چشم‌را خیره کردن éblouir.
 چشم‌کشادن dessiller.
 چشمه Fontaine, Source.
 چشیدن goûter.
 چغندر Betterave.
 چغته Treille.
 چکانیدن instiller.
 چکش Marteau.
 چکمه Botte.

چکیدن dégoutter, découler.
 چگونه Comment?
 چلیگر Serrurier.
 چلیک Tonneau.
 چماق Trique.
 چمچه Gamelle.
 چمن Gazon, Prairie, Pelouse.
 چنار Platane.
 چنان Comme, Ainsi.
 چنانچه Ainsi que, Quoique.
 چنین Spirale.
 چند Combien?, Plusieurs, Quelques-uns.
 چندان Tant, Autant, Plus, Plusieurs.
 چندانکه Aussitôt que, Autant que.
 چندین Tant, Autant; Quantième.
 چنگ Griffes, Ongles.
 چنگال Fourchette.
 چنگال سه‌دندانه Trident.
 چنگ‌زدن s'Agriffer.
 چوب Bâton, Canne.
 چوب‌بر Plumeau.
 چوب‌بنه Bouchon.
 چوب‌دست Verge.
 چوب‌سندل Sandal.
 چوبان Berger, Pâtre.
 چوکان Battoir, Raquette.
 چون Puisque; Comme, Ainsi.
 چونکه Lorsque.
 چه Quel, Que, Quoi?
 چهار Quatre.
 چهارسوق Carrefour.
 چهارم Quatrième.
 چهارده Quatorze.
 چهاردهم Quatorzième.
 چهاردهمین Quatorzièmement.

169

Visage, Figure. **چهره**
 Rubicond. **چهره سرخ رنک**
 Quarante. **چهل**
 Quarantième. **چهلیم**
 Quarantiemement. **چهلیمین**
 Indienne. **جیت**
 cueillir, entasser; tondre. **چیدن**
 Courageux. **جیره**

Adroit. **چیره دست**
 Objet. **چیز**
 Quelque chose, Peu. **چیزی**
 Froncement. **چین چین**
 plisser. **چین دادن**
 Jabot. **چینه دان**
 Porcelaine, Faïence. **چینی**

ح

huitième lettre de l'Alphabet. **ح**
 Portier. **حاجب**
 Nécessité, Besoin. **حاجت**
 Cigogne. **حاجی لک لک**
 Evénement, Accident, Incident. **حادثه**
 Méaventure. **حادثه موحظه**
 Expert, Habile. **حاذق**
 Torride. **حار**
 Gardien. **حارس**
 Désavouer, Nier. **حاشا کردن**
 Marge. **حاشیه**
 Post-Scriptum. **حاشیه پراگذا**
 Annotateur. **حاشیه نویس**
 Total. **حاصل جمع**
 Acquérir, Recueillir, Obtenir. **حاصل کردن**
 Prêt, Présent, Assistant. **حاضر**
 Riposte. **حاضر جوابی**
 Accort, Serviable. **حاضر خدمت**
 Prévenance. **حاضر خدمتی**
 Gardien, Conservateur, Sauvage. **حافظ**
 Mémoire. **حافظه**
 Gouverneur. **حاکم**

Satrape. **حاکم مستبد**
 Etat, Position, Situation. **حال**
 Déjà, Maintenant, Présent. **حالا**
 Etat, Circonstance. **حالت**
 Occurrence. **حالت اتفاقیه**
 Ignominie. **حالت افتضاح**
 Agonie. **حالت نزع**
 Statu quo. **حال حاضره**
 Actuellement, Présentement. **حالیا**
 Porteur. **حامل**
 Garde des sceaux. **حامل مهر سلطان**
 Chevalier. **حامل نشان افتخار**
 Enceinte. **حامله**
 Tutélaire. **حامی**
 Voile. **حایل**
 Amour, Attachement, Affection. **حُب**
 Prison. **حبس**
 Ischurie. **حبس البول**
 incarcérer, enfermer. **حبس کردن**
 Grènerie. **حبوبات فروشی**
 Grain, Pilule. **حب**
 Amant, Aimé, Amoureux. **حبیب**
 Jusqu'à, Jusqu'à ce que... **حَتّی**
 Rideau, Voile. **حجاب**

171

Démasquer. **حجاب برداشتن**
 Diaphragme, Péricarde. **حجاب حاجز**
 Sculpter. **حجاری کردن**
 Document. **حجت**
 Pierre. **حجر**
 Dendrite. **حجر شجره**
 Boutique, Chambre, Magasin. **حجره**
 Densité. **حجم (اجسام)**
 Limite. **حد**
 Forgeron. **حدّاد**
 Protubérance. **حدبه**
 Confins. **حدود**
 Mezzo-Termié. **حدوسط**
 Aphorisme, Légende, Nouvelle, Tradition. **حدیث**
 Savoir faire. **حذاقت**
 Précaution. **حذر**
 Obvier. **حذر کردن**
 retrancher, supprimer. **حذف کردن**
 Chaleur, Calorique. **حرارت**
 Sacré, vénérable. **حرام**
 Illégitime, vaurien. **حرامزاده**
 Brigand, Partisan. **حرامی**
 Caméléon. **حربا**
 Convoitise, avidité, Cupidité; Rapacité. **حرم**
 Lettre, mot. **حرف**
 Préposition. **حرف جر**
 Terminaison. **حرف زاید**
 parler. **حرف زدن**
 Art, Métier; Gagne-pain. **حرفه**
 Ischion, Coxal. **حرقه**
 Mouvement, Locomotion, Action. **حرکت**
 Diastole. **حرکت انبساطیه**
 Systole. **حرکت انقباضی قلب**

contrevenir. **حرکت بخلاف کردن**
 monvoir. **حرکت دادن**
 Saccade. **حرکت شدید**
 Déception, Mécompt, Malheur. **حرمان**
 Révérence, Respect, Vénération. **حرمت**
 Avide; Rapace. **حریص**
 Ami, Compagnon. **حریف**
 Incendié, Allumé; incendie, Flamme. **حریق**
 Discretion. **حزم**
 Affligé, Triste, Mélancolique. **حزین**
 Sens, Sensation; Tact. **حس**
 Compte. **حساب**
 Comput. **حساب تقویم**
 Chronologie. **حساب تواریخ**
 Sensible, Sensitif. **حساس**
 Quantité, Valeur, Mesure, Manière; Suivant. **حسب**
 Jalousie, Envie. **حسد**
 Soupir; Malheur, Calamité. **حسرت**
 Beauté, Elégance. **حسن**
 Euphémisme. **حسن تعبیر**
 Bon naturel, Bonnes mœurs. **حسن خلق**
 Assentiment. **حسن قبول**
 Disert. **حسن ناطقه**
 Envieux. **حسود**
 Ressemblément, Réunion. **حشر**
 Insecte. **حشره**
 Splendeur, Faste, Pompe. **حشمت**
 Redondance. **حشو**
 Fort, Forteresse, Citadelle, Château, Rempart. **حصار**
 Pétéchies. **حصبه**
 Quote part; Portion, Lot. **حصه**
 Acquisition, Résultat. **حصول**

- 173
 Natte. حصیر
 Présence, Majesté, Excellence, Altesse. حضرت
 Périgée. حسیض
 Plaisir, Jouissance, Ravissement. حظ
 complaire, jouir. حظ کردن
 Excavation. حفر
 fouiller. حفر کردن
 Cavité. حفره
 Orbite. حفره چشم
 Conservation; Mémoire. حفظ
 Vérité. حق
 Etablage. حق اصطبل
 Péager, Transit. حق العور
 avoir Droit. حق داشتن
 Jongleur, Joueur de gobelets; Prestidigitateur. حقه بار
 Humble, Misérable, Méprisé. حقیر
 Réalité, Vérité. حقیقت
 Réellement, Effectivement. حقیقتاً
 Réel. حقیقی
 Graveur. حکاک
 Xylographe. حکاک روی چوب
 Histoire, Récit, Conte, Anecdote. حکایت
 Tragédie. حکایت فاجعه انگیز
 narrer, raconter. حکایت کردن
 Arbitre. حکم
 Conséquence, Ordre, Loi; Jugement, Somation. حکم
 Sommer. حکم تسلیم کردن
 Dictateur. حکمران مطلق
 commander. حکم کردن
 Savoir, Science; Philosophie. حکمت
 remanier. حله و اصلاح کردن
- Judicature; Gouvernement, Autorité, Pouvoir.
 Oligarchie. حکومت ارباب نفوذ
 Démocratie. (ci). حکومت جمهورناس
 maîtriser, gouverner. حکومت کردن
 Monarchie. حکومت منفرد
 Gynécocratie. (ci). حکومت نسوان
 Prurit. حکه
 Sage; Philosophe, Médecin. حکیم
 Déchiffrement. حل
 Cardeur. حلاج
 Suavité. حلاوت
 Limace (con). حلزون
 Gosier, Gorge. حلق
 Anneau, Cercle. حلقه
 Guttural. حلقی
 détremper, dissoudre, résoudre. حل کردن
 Indéchiffrable. حل نشدنی
 Bénin, Doux, Humain. حلیم
 Chamarrure, Ornement. حلیه
 Porte-faix. حمال
 Etuve, Bain. حمام
 Etuviste, Baigneur. حمامی
 protéger, défendre; patronner, sauvegarder. حمایت کردن
 Grossesse; Charge, Fardeau. حمل
 Bélier (S. Zoque). حمل
 Attaque, Offensif. حمله
 Quinte. حمله سرفه
 Zèle, Ardeur, Courage. حمیت
 Pharynx. حنجره
 Palatal. حنکی
 embaumer. حنوط کردن
 Apôtre. حواری
 Sensibilité. حواس

- Rescription. حواله
 ordonnancer. حواله دادن
 Environs, Alentours. حوالی
 Contrée. حوزه
 Misanthropie. حوشیه
 Gésier, Estomac. حوصله
 Bassin, Citerne, Réservoir. حوض
 Pourtour. حول وحوش
 Vivant, Vif. حی
 Pudeur, Honte; Timidité. حیا
 Préexistence. حیات قبل
 revivre. حیات نو دادن
- Stupeur, Stupéfaction. حیرت
 Menstrues. حیض
 Contur. Lieu. حیطه
 Dommage. حیف
 Truc (fig.). حيله
 Captateur, Rusé. حيله باز
 Stratagème. حيله حکی
 Temps, Moment, Epoque, Heure. حین
 Zoologie. حیوان شناسی
 Monstre. حیوان عجیب الخلقه
 Animal raisonnable. حیوان ناطق
 Sarigue. حیوان کبیه دار

خ

- neuvième lettre de l'Alphabet.
 Scélérat. خائن
 Cachet, Sceau. خاتم
 Fin, Conclusion. خاتمه
 Epiphonème. خاتمه کلام
 Croix. خاج
 Insidieux. خادع
 Serviteur, Domestique, Servent. خادم
 Epine, Ronce. خار
 Pierre dure. خارا
 Hérisson. خارپشت
 Extérieur, Externe. خارج
 Quotient. خارج قسمت
 Extrinsèque. خارجی
 Acanthacé. خاردار
 Epiniars. خار زار
 Grattelle. خاروش
 Prodigeux. خارق العاده
 Esturgeon. خارماهی
- démanger. خاریدن
 Trésorier, Caissier. خازن
 Propre, Pur; Notable. خاص
 Propriété. خاصیت
 Cœur; Esprit; Pensée; Idée. خاطر
 tranquilliser. خاطر جمع کردن
 Réminiscence. خاطره
 Terre, Poussière. خاک
 Sciure. خاک آره
 Pelle. خاک انداز
 terrasser. خاک برداشتن
 Globe terrestre. خاکدان
 Méprisé, Vil. خاکسار
 Cendre. خاکستر
 Cinération. خاکستری سازی
 Gris. خاکستری رنگ
 Terreux. خاکی
 Amphibie. خاکی و آبی
 Signe, Marque, Envie; Oncle. خال
 Pur, Sincère. خالص

177
 Apanage. خالصه
 Créateur. خالق
 tatouer. خال کوبیدن
 Tante. خاله
 Vide. خالی
 Pneumatique. خالی کننده هوا
 Cru. خام
 se taire. خاموش شدن
 éteindre. خاموش کردن
 Inextinguible. خاموش نشدنی
 Famille, Dynastie. خاندان
 Hospice, Couvent. خانقاه
 Madame. خانم
 Mademoiselle. خانم کوچک
 Maison. خانه
 Alvéole. خانه زنبور
 Traître. خائن
 Epididyme. خایه
 Châtreur. خایه کش
 Castration. خایه کشی
 Ennuque. خایه کشیده
 Perversion. خیانت
 Boulanger. خیابان
 Malignité. 'خبیث طینت
 avertir, informer, prévenir. خبر دادن
 Pain. خبز
 Aberration. خط
 Méchant, Vilain, Ignoble. خبیث
 Trappu; Ramassé. خپله
 achever, finir. ختم کردن
 circonscire. ختم کردن
 rougir. خجالت کشیدن
 Honte, Confusion. خجلت
 Dieu; Maître. خدا
 Timoré. 'خدا ترس
 Indévoit. 'خدا نشناس

Tromperie, Imposture. خدمه
 Service. خدمت اداره
 servir. خدمت کردن
 Flèche. خندنگ
 Prince. خدیو
 Faiblesse, Impuissance. خذلان
 Vagabond. خذله
 âne. خر
 Quincaillerie. خر آزی
 Ruine, Ruiné, Dévasté. خراب
 Ivrogne. خراباتی
 demolir, détruire. خراب کردن
 bouleverser, ravager. خراب و ویران کردن
 Décombres, Débris, Désert. خرابه
 Délabrement. خرابی حال
 Tribut. خراج
 Tributaire. خراجگذار
 Ecorchure, Egratignure. خراش
 égratigner, racler. خراشیدن
 Tourneur. خراط
 se carrer, se panader, se pavaner. خرامیدن
 Melon d'eau. خریزه
 Dépense, Frais. خرج
 Pourvoyeur. خرج یار
 dépenser. خرج کردن
 Bissac. خرجین
 Ecrevisse. خرچنگ
 râler, ronfler. 'خر خر کردن
 Raison. خرد
 Montarde. خردل
 Sage, Raisonnable. خردمند
 Ours. خرس
 Lamantin. خرس دریائی
 Content. 'خرسند
 Trompe. 'خرطوم

179
 abêtir. خرف کردن
 Tabernacle, Tente. خرگاه
 Lapin, Lièvre. خرگوش
 Hase. خرگوش ماده
 Agréable, Joyeux. خرم
 Datte. 'خرما
 égayer. 'خرمی بخشیدن
 Sortie, Apparition. خروج
 Coq. خروس
 Chapon. خروس اخته
 s'agiter. خروشدن
 Achat. خرید
 acheter. خریدن
 Commerce, Trafic. خرید و فروش
 trafiquer. خرید و فروش کردن
 Bourse; Carte géographique. خریده
 Automne. خزان
 Trésor, Fisc. خزانه
 Trésorier. خزانه دار
 Trésorerie. خزانه داری
 Rampant, Reptile. خزنده
 ramper, grimper. خزیدن
 Laitue. خس
 Griffie-tort; Préjudice; Perte, Dommage. خسارت
 dormir. 'خسیدن
 Mesquinerie. 'خست
 Las, Fatigue; Rendu. خسته
 Royalement. خسروانه
 Balayure, Broussailles. خس و خاشاک
 Eclips. 'خسوف
 Avare. خسیس
 Brique. خشت
 Pavot. خشخاش
 Aride, Sec. 'خشك
 dessécher, épuiser, tarir, 'خشکانیدن

sécher.
 Siccatif. 'خشك کننده
 Sécheresse; Siccité. 'خشکی
 Colère. خشم
 Abirato. خشم آمیز
 s'effarier, s'irriter. خشکین شدن
 Rude. خشن
 Content, Satisfait. 'خشنود
 Nature, Qualité, Mérite. خصلت
 Querreleur, Ennemi; Antagoniste, Adversaire. خصم
 Surtout, Particulièrement. 'خصوصاً
 Intimité particulière. 'خصوصیت
 Querelle, Dispute. 'خصومت
 Testicule. 'خصبه
 Ligne, Ecriture; Raie; Tiret. خط
 Ligne méridienne. خط استوا
 Ligne curbe. خط نصف النهار
 Ligne perpendiculaire. خط متوازی
 Ligne de démarcation. خط معرود
 Erreur, Faute. خطا
 Allocution. خطاب
 apostropher. خطاب کردن
 Oraison. خطابه
 Barbarisme. خطای سخن
 Radiation. خط 'بطلان
 biffer, radier, raturer. خط 'بطلان کشیدن
 Harangue. خطبه
 Déclamation. خطبه خوانی
 Péril. خطر
 aligner. خط راست کشیدن
 Dangereux; Scabreux (fig.). خطرناک
 Parcours. خط سیر
 Griffonage. خط شوریده
 Sécante. خط قاطع

rayer خط کشیدن
Dangereux, Périlleux خطر
dormir خفتن
Suffocation خفه
étrangler, étouffer, suffoquer خفه کردن
Suffocant خفه کننده
Caché خفی
en Secret خفتا
Léger خفیف
délivrer, affranchir, élargir, relever خلاص کردن
Quittance خلاصنامه
Résumé خلاصه
Rachat خلاصی بقدره
Contradiction, Opposition خلاف
Amont خلافی مصب نهر
Créateur خلاق
Cure-Dents حلال
Eternité خلد
Pituite خط
Glaire خط لاج
pratiquer خطه و آمیزش کردن
désarmer ختم اسلحه کردن
Successeur, Fils خلف
Postérieur خفی
Créature; Hommes, Peuple, Nation خلق
Humeur, Caractère خلق
nuire خلل رسانیدن
Vacuité خلو
Cabinet, Boudoir خلوتخانه
Candeur, Sincérité خلوص
Assortissant خلیق
Courbe خم
surplomber خم بودن
bombarder خمپاره باریدن

Epacte خمسه مسترقه
incliner, pencher, ployer خم کردن
bailler خمیازه کشیدن
Annclure, Flexion خمیدگی
se courber, se plier خمیدن
Pâte, Levain خمیر
empâter خمیر آلود کردن
Scrofules ختازیر
Androgyne, Hermaprodite خشی
Poignard خنجر
Fossé خندق
Ris خنده
Drôle خنده آور
Affable خنده رو
Hilarité خنده رویی
rire خندیدن
Froid, Tempéré, Frais خنک
Habitue, Caractère خو
Sommeil, Songe خواب
endormir, faire coucher; rendormir خواباندن
Hypnotique خواب آور
Rebours خواب بارچه
rêver خواب دیدن
roupiller خواب رفتن
Dortoir, Chambre à coucher خوابگاه
Grabat خوابگاه چرکین
dormir, se coucher خوابیدن
Monsieur, Maître, Emuque خوابه
Méprisable خوار
Brigueur خواستکار
vouloir, demander, désirer خواستن
lire; chanter; appeler خواندن
Lecteur; Chanteur خواننده
Soit خواه

Sœur خواهر
Nièce خواهر زاده
vouloir, désirer خواهش کردن
Bon, Bien خوب
Fier خوددین
Amour-propre خودپرستی
Egoïste خودپرست
Egoïsme خودپسندی
se plotonner خود را جمع کردن
Despotique, Capricieux خودرای
Arbitraire خودرایی
Suicide خودکشی
Fastueux خودنما
Nourriture خوراک
valise خورجین
triturer, concasser, écraser خورد ساختن
manger خوردن
Petit, Subtil خورده
Chère; Aliment; Ragoût خورش
Soleil خورشید
Estiomène خورنده
Agréable خوش آینده
Joyeux, Gai خوشدل
Joli, Revenant خوشگل
Savoureux خوشمزه
Honnête, Probe خوش معامله
Civil, Courtois, Poli خوش منش
satisfaire خوشنود کردن

dixième lettre de l'Alphabet.

Pelade داء الثعلب

entrer داخل شدن

importer داخل کردن اموال بمملکت اصلی

Calligraphel خوش نویس
Enchanté, Content, Satisfait خوشوقت
Epi, Grappe خوشه
Périlleux, Timide, Redoutable خوفناک
Cochon, Porc خوک
Porcher خوک جران
Sang خون
ensanglanter خون آلود کردن
Sanguinaire خونخوار
Sang-froid خون سردی
Pore خوی
Parent, Proche خویش
apparenter خویشاوندی پیدا کردن
Avenue, Allée خیابان
Concombre خیار
Rédhibition خیار غبن
Tailleur خیاط
Imagination, Fantôme خیال
révasser خیال واهی کردن
Trahison, Prévarication خیانت
trahir خیانت کردن
Bon, Bien; le Bien, Non خیر
Charitable خیر
Berlue خیرگی چشم
Malveillant, Opiniâtre خبره
Charrue خیش
Beaucoup, Trop, Très خیلی
Reculé خیلی قدیم
Tante خیمه

Interne, Citérieur داخلی

Justice, Exécution, Judiciaire داد

Doléance دادخواهی

donner, remettre, fournir دادن

185
دار Maison, Habitation.
دارالانشاء Secrétariat.
دارالتجاره Comptoir.
دارالفنون Polytechnique.
دارچین Cannelle.
دارنده Bien-Tenant.
دو زن Bigame.
داروی 'مسکن Palliatif.
داس Serpette-Faucille.
داستان Histoire, Conte, Fable, Roman.
داشتن avoir, posséder.
داعی Pétitionnaire.
داغ Estampille, Fonticule, Stigmate.
داغ صورت Balafre.
داغ گذاردن cautériser.
دافع تب Fébrifuge.
دافعه Répulsion.
دالان Vestibule.
دام Filet, Lacet, Traquet, Panneau; Rets, Tirasse, Trappe.
داماد Gendre.
دام طیور Pantière.
دامن Basque, Pan.
دام نهادن pannauter.
دانا Instruit, Sage, Savant.
دانای Science.
دانستن savoir, connaître, s'apercevoir.
دانش Savoir, Science, Connaissance.
دانش فروش Pédanterie.
دانشور Savant, Lettré.
دانه Grain, Graine; Pépin.
دانه درآسیاب کردن engrener.
داوطلب Réciplendaire.
دایره Cercle; Appartement.

دایم Continuel, Permanent.
دایماً Continuellement, Toujours.
دایه Nourrice.
دب Cynosure (const.).
دباغ Tanneur.
دباغت Corroi.
دبافی کردن tanner.
دبستان Lycée, Ecole, Collège.
دیر Clerc, Commis; Rédacteur, Gérant; Scribe.
دختر Fille.
دخل Rente, Revenu.
دخول Entrée, Revenu.
دخیل Intime, Familier.
در Porte; En, Dans.
درآج Francolin.
دراز Long.
دراز کشیدن s'étendre, se coucher.
درآمدن entrer, sortir.
در انجام à l'Issue, à la Sortie.
درآوردن produire.
درایه bon Sens; Jugement, Sain.
دراینجا Céans.
در اینصورت dans ce Sens.
دربار Audience; Cour princière.
دربان Portier.
درب بزرگ معبد Portail.
دربدر Vagabond, Fainéant.
دربسترماندن s'aliter.
دربستن Lier, attacher.
دربسته گرفتن empoigner.
دربیش Devant, en Présence.
دربی هم آمدن s'entre-suivre.
در جوال کردن ensacher.
درجه Degré.
درجه حرارت Température.

درحاشیه نوشتن apostiller.
در حساب پذیرفتن allouer.
درخت Arbre.
درخت خرما Palmier.
درخت زبان گنجشک Frêne.
درخت قهوه Cafier.
درخت مو Cep. (sè).
درخشان Flamboyant, Brillant, Eclatant, Pétillant.
درخشنده Lumineux, Brillant.
درخشیدن briller, luire; scintiller.
در خلال این احوال Là-dessus, sur cela.
در خواب بودن sommeiller.
درخواستن demander, désirer.
درخور Convenable.
در خیال بودن se soucier.
درد Lie.
درد چشم Ophthalmie.
درد خناق Angine.
در دفتر ثبت کردن inventorier.
در دفتر زندان قید کردن écrouer.
درد فلج Hémiplégie, ou Hémiplexie.
دردناک Dououreux, souffrant.
دردن ارضا کردن soussigner.
دردز Couture.
دردز 'جمجمه Suture.
درس Leçon, Etude.
درست Vrai, Valable.
درس تقلید Rôle.
درس خواندن apprendre.
درس دادن enseigner.
درس دین دادن catéchiser.
درشت dur, Grossier.
درشت خوئی Incivilité.
درشت منش Balourd.
درشتی Dureté, Sévérité.

دشمنه Cocher.
دشمن Alène.
دشو Potentiel.
دشمنی نهادن embarquer.
دشمنی کردن concevoir, sentir.
دشویدن dépasser.
درمان Médicament, Remède.
درماندگی Faiblesse.
درمانده Portrait, Langoureux.
درمانده کردن outrer.
در محضر عدالت حاضر شدن comparaître.
درنده Féroce, Rapace.
درنگ Retard, Délai.
درو Moisson, Récolte.
دروازه Porte, Porte cochère.
دروود Salut.
دروغ Mensonge; Prétendu.
دروغگو Menteur.
دروگر Faucheur.
درون L'Intérieur; Dedans.
درویش Moine; Pauvre.
دره Vallée, Défilé, Val.
درهم Monnaie.
دریا Mer.
دریاچه Lac.
درواقف کردن devinar, comprendre, concevoir; recouvrer.
دریچه Soupape; Valve.
دریچه نهانی Poterne.
دریدن déchirer, rompre.
دریغ Réfus.
دروغزه کردن gueuser, mendier.
دزد Voleur, Assassin.
دزد یائی Forban, Pirate.
دزد مضامین Plagiaire.
دزدی Vol.

189 دعا
دست Main.
دستار Turban.
دست انداختن persifier.
دست اندازیده Rampe.
دست آویز Motif, Argument.
دستخط Manuscrit.
دست جویزی کردن attenter.
دست راست Dextre; à Droite.
دسترس Abordable.
دست زدن tâter.
دستک Solivo.
دستکش Gant.
دستگیری Concours.
دستمال Mouchoir; Essuie-main.
دستمال کردن Cravate.
دست و پا زدن se démener.
دستور Contrôle; Autorisation, Lavement.
دستور العمل Instruction.
دسته قلم Porte-Plume.
دسته کردن batteler, grouper.
دسته هاوون Pilon.
دستیاری Aide, Appui, Secours, Assistance.
دشت Désert.
دشتی Agreste, Rustique, Sauvage.
دشمن Ennemi.
دشمن خارجیان xénophobe.
دشمنی Hostile.
دشمنی نمودن haïr.
دشنام Injure, Invective.
دشنام کردن galvauder, injurier, gronder.
دشته Cimenterre.
دشوار difficile.
دعا کردن prier.

Procès; Prétention, Réclamation, Demande; Querelle.
دعوت Indiction, Invitation.
دعوت به نازعه Défi.
دعوت کردن évoquer.
دعوی کردن se pourvoir.
دغدغه trouble d'Esprit, Confusion.
دغل Vice, Défaut.
دغلبازی Baratterie.
دفاتر و اسناد قدیمه Archives.
دفتر Cahier, Régistre, Catalogue, Bureau, Inventaire, Liste; Rôle.
دفتر اموات Nécrologe.
دفترخانه Chancellerie.
دفتر دار Secrétaire, Chef des archives.
دفع Impulsion, Rejet.
دفع آماس Désenflure.
دفع جوع Assouvissement.
دفع ذکام کردن désenrhumer.
دفع سحر کردن désenchanter.
دفع کردن éloigner, chasser, dissiper.
دفع ملال کردن désennuyer.
دفعه Foies.
دفعه en une Foie, Subitement.
دفن Inhumation; Enterrement.
دفن کردن enterrer, enfouir, ensevelir.
دق Etisie.
دق الباب کردن frapper à la porte.
دقت Soin, Précision, Exactitude.
دقیق Fin, Subtil; Scrupuleux.
دقیقه Minute.
دکان Boutique.
دکان داری کردن achalander.
دکمه Bouton.
دل Cœur.
دل آزرده کردن désobliger.

191 دمع
دلاک Barbier.
دلال Courtier.
دالالت Indication, Direction.
دلا له Appareilleuse, marieuse.
دلاور Courageux, Brave.
دلایوز Ravissant.
دلدرختن plaindre.
دلبر Joli, Beau, Belle.
دلبرسته Attaché.
دلبرسته به لایق دنیوی Mondain.
دلبرند Attrayant.
دلشک Triste, Peiné, Contrit.
دلخواه Gré.
دلخوشی Contentement, Joie, Satisfaction.
دلربا Agacant, Ravissant, Séduisant, Sémillant.
دلربائی Appas.
دلشکستگی Affliction.
دلشفتگی Infatuation.
دلشفتن allécher.
دلغریب Amant (te).
دلغین Dauphin.
دلکش Gentil.
دلکشا Charmant, Agréable.
دلنوازی Complaisance.
دلو Cruche, Seau; Verseau (S.Zque).
دلیل Preuve, Argument.
دم Moment, Soufflet.
دم Queue.
دماغ Nez.
دماغ Cerveau.
دماغه Promontoire, Cap.
دماغی Céphalique, Cérébral.
دمع Larme.
دمعی Lacrymal.

Pustule, Ulcère.
دم ماهی Bat.
دموی Sanguin.
دمیدن Souffler.
دندان Dent.
دندان ساز Dentiste.
دندانها Alluchon.
دنده Côte.
دنیا Monde.
دنیوی Temporel.
دوا Médicament, Remède.
دواء عصبی Névritique.
دواء قاطع خون Hémostatique.
دواء ممرق Escarotiques.
دواء منضج Maturatif.
دواب Bétail.
دوات Ecier.
دواخانه Pharmacie.
دوا فروش Apothicaire, Pharmacien.
دوام Durée, Continuation, Prolongation.
دوای جگر Aigremoine.
دوای مایع Potion.
دو باره تزویج کردن convoler.
دو باره شک کردن refouler.
دو بدو Adoué, Accouplé, Apparié.
دوبا Bipède.
دوختن coudre.
دود Fumée.
دود دادن encenser.
دود زدن (ماهی) saurer.
دودمان Famille, Maison.
دودمان سلاطین Dynastie.
دوده Suie.
دور Siècle, Cercle; Fortune; Autour, Période, Périphérie.

- 193
Loin, Eloigné. دور
Temps. دوران
Longue-vue; Telescope; Pres-
byte. دوربین
Hélioscope. دوربین آفتاب نما
Panorama, Paysage. دورنما
Cycle, Cercle; Période; Tour,
Circuit; Périmètre. دوره
Circonvallation. دوره استحکامات
Orbulaire. دوری
Excentricité. دوری از مرکز
l'Enfer. دوزخ
aimer. دوست داشتن
Amitié. دوستی
Matelas. دوشک
traire. دوشیدن
Fuseau; Quenouille; Quille. دوک
Richesse, Fortune; Gouver-
nement, Puissance, Empire. دولت
Bienveillant. دولتمخواه
Ambigue. دومعنا
Planisphere. دونیم کره
mi-Partie. دونیمه
courir. دویدن
Village. ده
Gueule; Bouche. دهان
Mors. دهانه
Buccal. دهانی
Décuple. ده چندان
Temps, Siècle. دهر
Athée. دهری
Décennal. دهساله
- Effroi; Surprise, Embarras. دهشت
Villageois, Paysan. دهقان
Décagone. دهکوشه
Tambour. دهل
Vestibule. دهلیز
Onguent, Pommade. دهن
bayer. دهن کشادن
Oléagineux. دهنی
Hier. دی
Pays, Contré. دیار
Préface. دیباچه
Vue. دیدار
voir. دیدن
Flanquant. دیده بان
Couvent, Monastère. دیو
tarder. دیر آمدن
retarder. دیر کردن
Ancien. دیرینه
Casserole, Chaudière, Marmite. دیک
Trépied. دیک دان
Autre, Autrui. دیگر
contrefaire. دیگرگون کردن
Géant. دیلاق
Dette, Redevance. دین
Croyance, Religion, Foi. دین
Religieux, Dévot. دین پرست
Dévotion, Piété. دینداری
Diable; Génie; Démon. دیو
Mur. دیوار
Fou, Maniaque. دیوانه
raffoler. دیوانه چیزی بودن
Cocu. دیوث

- 195
196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
841
842
843
844
845
846
847
848
849
850
851
852
853
854
855
856
857
858
859
860
861
862
863
864
865
866
867
868
869
870
871
872
873
874
875
876
877
878
879
880
881
882
883
884
885
886
887
888
889
890
891
892
893
894
895
896
897
898
899
900
901
902
903
904
905
906
907
908
909
910
911
912
913
914
915
916
917
918
919
920
921
922
923
924
925
926
927
928
929
930
931
932
933
934
935
936
937
938
939
940
941
942
943
944
945
946
947
948
949
950
951
952
953
954
955
956
957
958
959
960
961
962
963
964
965
966
967
968
969
970
971
972
973
974
975
976
977
978
979
980
981
982
983
984
985
986
987
988
989
990
991
992
993
994
995
996
997
998
999
1000

- 196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
841
842
843
844
845
846
847
848
849
850
851
852
853
854
855
856
857
858
859
860
861
862
863
864
865
866
867
868
869
870
871
872
873
874
875
876
877
878
879
880
881
882
883
884
885
886
887
888
889
890
891
892
893
894
895
896
897
898
899
900
901
902
903
904
905
906
907
908
909
910
911
912
913
914
915
916
917
918
919
920
921
922
923
924
925
926
927
928
929
930
931
932
933
934
935
936
937
938
939
940
941
942
943
944
945
946
947
948
949
950
951
952
953
954
955
956
957
958
959
960
961
962
963
964
965
966
967
968
969
970
971
972
973
974
975
976
977
978
979
980
981
982
983
984
985
986
987
988
989
990
991
992
993
994
995
996
997
998
999
1000

- 196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
82

197
 expulser, chasser, repousser.
 راوی Narrateur.
 راه Chemin, route, voie, règle,
 Moyen.
 راه انداختن acheminer.
 راهب Clerc, Moine.
 راهدار Barrager.
 راهداری Octroi.
 راهداری پل Pontonnage.
 راه دخلی spéculer.
 راهگذر Passage, Trajet.
 راهنامه Itinéraire.
 راهنما Guide.
 رأی Suffrage; opinion, Conseil, vote.
 رایة Drapeau.
 رأی دادن opiner.
 رئیس روحانی Pontife.
 رب Maître, Seigneur.
 ربا Usure.
 رباب Harpe, Guitare.
 رباخوار Usurier.
 رباط Ligament.
 رباعی Quatrain, Quaternaire.
 ربح Profit, Bénédiction, Intérêt; Lou-
 cre, Gain.
 ربط Lien, Jonction, Union, Rapport.
 ربع Le Quart.
 ربودن ravir, arracher, enlever.
 ربه Belle-fille.
 ربع Printenps.
 ربی Printanier.
 رجاء Espoir, Prière.
 رجعت بعد از مرگ Palingénésie.
 رجعت کردن retrograder.
 رجوع باستانی Pourvoi.
 رجیم Lapidé; Tué.

Rive.
 رحلت Migration, voyage, Route,
 départ.
 رحم Compassion, Pitié.
 رحم Matrice, Utérus.
 رحمان Miséricordieux, Dieu.
 رحمت Clémence, miséricorde, Pitié.
 رحمی Hystérique.
 رحیم Clément, Miséricordieux.
 رخ Visage; Condor.
 رخت Habillement; Vêtements, Ef-
 fets.
 رخصت Permission, Autorisation.
 رخت Fente, Crevasse; trouée.
 رخته بستن calfeutrer.
 رخته کردن ébrécher, trouer.
 رد Restitution; Piste.
 رد با گرفتن rapister.
 رد جواب بجواب Duplique.
 رد کردن rendre, restituer.
 ردیف دندانها Dentier.
 رد Raisin.
 رذائق Dieu.
 رزق Provision, vivres.
 رزق رزقی Ration.
 رژه Gond.
 رساله Mission, Légation; Lettre,
 missive.
 رساله Opuscule.
 رسانیدن faire parvenir, transmettre,
 envoyer.
 رستگار Délivré, Libre.
 رستگاری Salut, Délivrance.
 رستن délivrer; croître.
 رسم Habitude, Usage, Coutume,
 Loi.

Officiallement.
 رسماً اخبار کردن notifier.
 رسماً بنا Ichnographie.
 رسماً تقدیس Inauguration.
 رسم کردن projeter, tracer.
 رسم معناد Formalité.
 رسمی Officiel, Habituel, Solennel.
 رسماً sanctionner.
 رسماً Cordé.
 رسماً Funambule.
 رسماً Infâme, Déshonoré.
 رسماً tympaniser.
 رسماً Impudicité; Esclandre; Op-
 probre.
 رسوب Sédiment.
 رسوخ Solidité, Stabilité.
 رسیدن atteindre, arriver, parvenir,
 recevoir; mûrir.
 رستن tramer, filer.
 رشحه Goutte.
 رشك Jalousie.
 رشوه خوار Vénal (fig.).
 رشوه خوردن griveler.
 رصدخانه Observatoire.
 رصین Fort, Solide.
 رضا Consentement, Permission.
 رضوان Paradis.
 رطوبت Humidité.
 رطیل Tarentule.
 رعای Hémorragie.
 رعایت کردن observer, respecter.
 رعد Tonnerre.
 رعد آسا Tonnant.
 رعنا Beau, Tendre.
 رعیت Sujets.
 رغبت Désir.

Aversion, Dépit.
 رفاه Traquillité, Repos.
 رفاه حال Bien-être.
 رفتار Marche; Conduite.
 رفتن aller, marcher, partir.
 رفع بدنامی کردن réhabiliter.
 رفق Bienveillance, Douceur.
 رفو Rapiécetage.
 رفو Racommodeur.
 رفیع Haut, élevé, Eminent.
 رفیق Camarade; ami; Confrère.
 رقابت کردن rivaliser.
 رقاص Danseur.
 رقاص ساعت Balancier.
 رقبه Cou, Nuque.
 رقت Finesse; Douceur, Délicatesse.
 رقت خیز Pathétique.
 رقص دویدو Quadrille.
 رقص کردن danser.
 رقه Billet.
 رقمه Signé.
 رقیب Compétiteur, Contendant,
 Surveillant, Rival.
 رقیبت Captivité, Esclavage, Ser-
 vitude.
 رقیق Menue, Mince, Fin, Subtil.
 رقیق القلب Passible; Pitoyable.
 رگ Veine.
 رگستان Mammaire.
 رگ زبوزبان Ranulaire.
 رگ معدن Filon.
 رم Frayeur, Crainte.
 رمال Devin, Sorcier, Magicien.
 رمز Enigme.
 رموك Rétif.
 رمه Troupeau.

Essaim ریه زنبور
Chagrin, Douleur; Offense. رنج
Manœuvre. رنجبر
souffrir; être disposé, avoir la colique. رنجور کردن
s'affliger, se chagriner, se fâcher. رنجیدن
Vaurien, Vagabond. رند
Cosmopolite. رندلامکان
Rabot, varlope. رنده نجاری
Couleur; Teinte. رنگ
Bigarré. رنگارنگ
enluminer. رنگ آمیز کردن
Pâleur. رنگ بریدگی
Pâlir. رنگ بریدن
peindre, Teindre. رنگ زدن
Outremer. رنگ کبود
Coloré. رنگین
Visage, surface.-sus. رو
Portique. رواق
Nef. رواق کلیسا
Allant, Coulant. روان
s'en aller. روانه شدن
Récit, Relation, Conte, Histoire. روایت
Renard. روباه
Voile. روبند
Taie. روبوش زبر کوشی
âme; Mânes. روح
Paraclet. روح القدس
Spirituel, Sentimental. روحانی
animer, raviver. روح بخشیدن
Dévisager. روخرا شدن
Rivière, Fleuve. رود
Intestin, Boyau. روده
Duodénum. روده اشامشر

Jour. روز
Nyctalope. روزگور
Temps, Epoque; Existence. روزگار
Temporaire. روزگاری
Journal, Gazette. روزنامه
Jeûne. روزه
Diurne. روزی
Coureuse, Garce. روسی
Rustique, Rural, Villageois. روستائی
Démarche. روش
Serein; Clair. روشن
éclairer, allumer. روشن کردن
Beurre, Huile. روغن
Oleum ricini. روغن جیراغ
Huile de Sésame. روغن کنجد
Onction. روغن مالی
Exorable. رؤف
Garance. دوناس
Eclat, Splendeur; Beauté. رونق
Zinc. روی
appliquer, apposer, superposer. رویم گذاشتن
être délivré. رها شدن
abandonner, élargir. رها کردن
échapper. رها یافتن
Conducteur. رهبر
Bandit. رهن
Gage. رهن
redresser. رهنمائی کردن
Hypocrisie. ریا
Pouvoir; Patronage. ریاست
Macération, Abstinence. ریاضت
Grimace, Affectation. ریاکاری
l'atience ou Parelle. ریاس
Basilic. ریحان
répandre, verser. ریختن

stercoraire. ریدن
Effusion. ریزش
Décantation ou Décantage. ریزش آهسته
Effluence. ریزش بیابی
Fragment, Menu, Miette. ریزه
fracasser, brésiller. ریزه ریزه کردن
Tête; Chef, Président. رئیس
Câble, Corde. ریسمان

se moquer de quelqu'un. ریشخند کردن
Radicule, Racine, Radical. ریشه
Sable, Arène. ریک
Poudrier. ریکدان
Grève. ریکستان
Rhubarbe. ریوند
Pulmonaire. ربوی

ز

treizième et quatorzième lettre de l'Alphabet. ز
Vitriol. زاج
Pays Natal. زاد و بوم
Lamentation, tristesse. زاد
Semeur. زارع
Pie. زاغ
Sangsue. زالو
Genou. زانو
Femme, adultère. زانیه
Encoignure, Angle, coin; Cellule; Monastère. زاویه
Angle aigu. زاویه حاده
Angle droit. زاویه قائمه
Angle Obtus. زاویه منفرجه
Abstème; Moine, Ermite. زاهد
Superflu. زاید
Indicible, Ineffable. زاید الوصف
Visiteur; Pèlerin. زائر
ternir. زایل کردن
Langue. زبان
Bègue. زبانگیر
Flamme. زبانه
Languette. زبانه نر ازو

Pène. زبانۀ قفل
Lingual. زبانی
Dessus. زبر
Topaze, Chrysolite. زبرجد
Haute-lutte. زبردستانه
Faible. زیون
Verre. زجاج
tourmenter, molester, châtier. زجر کردن
Saturne. زحل
Peine, Fatigue. زحمت
Blessure, Taillade. زخم
Estafilade. زخم چهره
blesser. زخم زدن
battre, frapper; taper. زدن
Or. زر
Girafe; Caméléopard. زرافه
Brocart d'or. زربفت
Jaune, Pâle. زرد
Abricot, Alberge. زردالو
Blême, Pâle, Blond. زرد چرده
Jaunâtre. زرد قام
Carotte. زردکی
Epine-vinette. زرشک

205
Bijoutier, Orfèvre. زکری
Orfèvrerie. زکری
Habito, Dégagé, Intelligent. زکری
Orpiment. زرنج
Doré. زرنج
Laid, Difforme. زشت رو
défigurer. زشت رو ساختن
Déplorablement. زشتکارانه
Safran. زعفران
Opinion, avis. زعم
Charbon. زغال
Rhume. زکام
Vertueux, Perspicace. زکی
Verrue. زکلی
Tremblement de terre. زلزله
Rênes (fig.). زمام
Temps, Epoque, âge, Moment. زمان
Temps, Siècle, Epoque. زمانه
âcre. زمخت
Emeraude. زمرد
Murmure, Modulation douce. زمزمه
Hiver. زمستان
hiverner. زمسترا گذراندن
Sol, Terre, Pays. زمین
Clairière. زمین بی درخت
Guéret. زمین شیار کرده
Terrestre. زمینی
Femme, Epouse. زن
Adultère, Fornicateur. زنا
Rabat. زنار
Putasserie. زنا کاری
Béguéule. زن بدخو
Guépe. زنبور
Abeille. زنبور مسل
Bourriche, Panier, corbeille. زنبیل
Gingembre. زنجیل

Cygale. زنجیره
Chaîne. زنجیر
déchaîner. زنجیر کشودن
Galon, Tresse. زنجیره
Menton. زنج
Cubitus. زنداسفل
Radius. زنداعلی
Geôle, Prison, Cachor. زندان
Emprisonné. زندانی
Vie. زندگانی
Immortalité. زندگانی جاوید
Dameret. زنددوست
vivant, vif. زنده
ressusciter. زنده ساختن
Pimbèche. زن سلیطه
Devineresse. زن فالگیر
Clochette; Nielle; Sonnerie. زنگ
Rouille. زنگ فلز
Déclin, Décadence, Fin, Terme. زوال
Inadmissibilité, Indéfectibilité. زوال ناپذیری
Paire; couple, Epoux. زوج
Conjugal. زوجی
vite; de bonne Heure; tôt. زود
Plutôt. زودتر
Emporté. زود خشم
Célérité, Promptitude. زودی
Force, Violence. زور
Ténésme. زورپیچ
Bateau. زورق
Pubis. زهار
Cagoterie. زهد فروشی
Poison. زهر
Ricanement. زهزختد
Empoisonné; Vénéneux. زهرناک
Fiel. زهره

Vénus. زهره
Augmentation. زیاد
surhausser. زیاد بلند کردن
Surabondance, Surplus. زیادتی
surcroître. زیاد کردن
sur vivre. زیاده از دیگری زنده ماندن
surcharger. زیاده از قوه کار کردن
Pèlerinage. زیارت
Dommage, Préjudice, Tort, Mal. زیان
Bienséant, Convenant, Agréable. زینده
Joyau; Pompon. زیب و زیور
Olivier, Olive. زیتون
Horoscope. زیج ولادت
Sous, Dessous. زیر
Car, Parce que. زیرا
Caleçon. زیرجامه

Jarret. زیر زانو
Casemate, Souterrain, Cave. زیر زمین
bas-Ventre. زیر شکم
Habile, Apte. زیرك
Hypogastre. زیر نافی
bousculer, détruire, exterminer, anéantir. زیر و زیر کردن
Cumin. زیره
Selle. زین
Housse. زین پوش
enjolivement, parure, ornement. زینت
parer, embellir, orner. زینت کردن
Sellier. زینساز
Ornement. زیور
Rosée, Aiguail (é-ga-ïe). زاله
Terrible, Féroce. زیان

س

quinzième lettre de l'Alphabet.
limer, polir, frotter. سائیدن
précédent, antérieur. سابق
Jadis, autrefois, précédemment. سابقاً
Antériorité, Priorité, Antécédent. سابقه
Plaine. ساحت
Nécromancien, Magicien, Sorcier. ساحر
Plage, Rivage, Bord. ساحل
faire. ساختن
Incomplexe, Simple, Uni. ساده
Bonnement. ساده دلانه

Bonhomie, Naïveté. ساده دلی
Imberbe. ساده رو
Bonasse, Niais. ساده لوح
Sansonet. سار
Chamelier. ساران
Voleur. سارق
Salutaire: Salubre. سازگار
Clair, Evident, Concluant. ساطع
Couperet. ساطور
Heure; Horloge, Montre, Pendule. ساعت
Cadran. ساعت آفتاب
Sablier. سادت رملی
Horloger. ساعت ساز

Réveille-matin. ساعت ششمه در
 Horaire. ساعتی
 Laborieux; Studieux. ساعی
 Tasse, Coupe. ساغر
 Jambe. ساق پا
 Echanson. ساقی
 Silencieux. ساکت
 Inerte (fig.); Pacifique, Tran-
 quille; Habitant. ساکن
 Riverain. ساکن ساحل
 An, Année. سال
 Salade. سالاد
 Vieillard. سالخورده
 Sain; bien Portant. سالم
 Papelard, Tartufe. سالوس
 Annuaire. سالنامه
 Terme, Limite, Contrée. سامان
 Revue, Manière, Mode; Parade. سان
 Concept; Evénements, Acci-
 dents. سانحه
 Interrogateur; Mendiant. سایل
 Ombre. سایه
 obombrer. سایه انداختن
 Index. سیاه
 Septuple. سیاهی
 Cause, Motif, Raison. سبب
 Vannerie. سبد بافی
 Vert, Lorient. سبز
 Légume. سبزی آلات
 Bestial. سببی
 précéder, devancer, an-
 ticiper. سبقت گرفتن
 Style. سبک
 Léger. سبک
 Moustache. سبک
 Son. سبوس

Louange. سپاس
 Troupe, Armée. سپاه
 Soldat. سپاهی
 Bouclier. سپر
 Après, ensuite, derrière. سپس
 Sébeste. سپستان
 Ciel, Soleil. سپهر
 Etoile. ستاره
 Sabéisme. ستاره پرستی
 Voile. ستر
 Oppression, Tyrannie. ستم
 Exacteur. ستمکار
 Extorsion. ستمکاری
 grever, léser. ستم کردن
 louer. ستودن
 Quadrupède, Mulet. ستور
 Colonne, Pilier. ستون
 Rachis, Colonne ver-
 tébrale. ستون فقرات
 Altercation, Contestation; Dis-
 pute. ستیز
 Adoration, Genuflexion. سجده
 Rhythme, Prose rimée. سجع
 Protocole, Edit. سجل
 Magie, Sorcellerie. سحر
 Matineux. سحر خیز
 l'Aurore. سحر گاه
 Générosité. سخاوت
 Dur, Fort; Grièvement, Roide. سخت
 étreindre. سخت بستن
 rendourcir. سخت کردن
 Consistance, Dureté, Rudesse. سختی
 Parole, Discours. سخن
 Commérage, Cancan. سخن چینی
 Ultimatum. سخن واهین
 Bien-disant. سخنور

Mur, Muraille, Digue. سد
 Alizier. سدر
 Barrière. سد معبر
 Cap, Tête; Cime; Chef. سر
 Secret, Mysère. سر
 Totalement. سراپا
 Etouffé, Stupéfait. سرایمه
 Abrupt. سرایشیب
 Eminent, Illustre. سرافراز
 exceller. سرآمد بودن
 Fin. سرانجام
 Palais, Maison, Hôtel, Sérail. سرای
 Contagion. سرایت
 chanter. سراییدن
 Caserne. سر بازخانه
 décapiter. سر بریدن
 Couvert, Caché. سرپینه
 chiquaner quelqu'un. سر بر گذاشتن
 Mamelon. سرپستان
 Paume de la Main. سرپنجه
 Coiffe, Couvercle. سرپوش
 Caporal. سر جوقه
 Source. سرچشمه
 Frontière, Limite. سرحد
 Rouge. سرخ
 Rougeole. سرخک
 rôti, rissoler. سرخ کردن
 Ivre. سر خوش
 Froid. سرد
 Caveau. سرداب
 Redingote. سرداری بی چین
 raffraichir. سرد ساختن
 Poignet. سردست
 Campement d'été. سردسیر
 Refroidissement. سردی
 arriver, survenir, apparaitre. سرزدن

Réprimande, Réproche, Ob-
 jurgation, Remontrance. سرزنش
 Chapiteau. سرستون
 Tempérament, Naturel. سرشت
 Habileté, Connaissance, Ex-
 périence. سرشته
 Larme. سرشک
 Cancer. سرطان
 vitesse, Promptitude, Emp-
 ressement, Vélacité. سرعت
 Moucheron. سرقبیل
 Toux. سرفه
 tousser. سرفه کردن
 Vol; Spoliation. سرقت
 Péculet. سرقت اموال بیت المال
 Surintendant, Chef d'entre-
 prise. سرکار
 Indocile, opiniâtre. سرکش
 Vinaigre. سرکه
 Accident, aventure. سرگذشت
 Eturdi, Stupéfait. سرگردان
 vaguer. سرگردان بودن
 Fumier; Crottin. سرکین
 se refroidir. سرما خوردن
 Engelure, Broussure. سرما زدگی
 Onglée. سرما زدگی سر انگشتان
 Capital, Fonds. سرمایه
 Capitaliste. سرمایه دار
 Eternel. سرمدی
 Clairon. سرنا
 Renversé. سرنگون
 subvertir. سرنگون ساختن
 baisser. سر نهادن
 Cypres. سرو
 Chant, Chanson, Cantique. سرود
 Maître. سرور

- 213
 Joye, Allégresse. سرور
 Relation, Rapport. سروکار
 Genièvre. سروکوهی
 Tenue. سر و وضع
 Trône. سریر
 Colle d'amidon. سریش
 Rapide, Prompt. سریع
 Communicatif. سریم‌السراییه
 Digne, Convenable. سزا
 Faible, Mou. ضعیف
 Barguineur. سست‌اندیشه
 Superficie, Surface; Plan. سطح
 Parllélogramme, Rectangle. سطح‌قائم‌الزوايا
 Polygone. سطح‌کثیر‌الاضلاع
 Superficiel. سطحی
 Ligne. سطر
 Tire-Ligne. سطرآرا
 Puissance, Vigueur. سطوت
 Félicité, Bonheur. سعادت
 Béatitude. سعادت ابدی
 Heureux. سعادتمند
 Effort, Soin; Diligence. سعی
 Heureux, Fortuné. سعید
 tâcher. سعی کردن
 Ambassade, Légation, Mission. سفارت
 Commission, Consigne. سفارش
 recommander. سفارش کردن
 Tuile. سفال
 Sottise, Bêtise. سفاقت
 Ferme, Solide. سفت
 Voyage. سفر
 pulvériser. سفوف‌ساختن
 Blanc. سفید
 blanchir. سفید کردن
- L'Aube du jour. صبح
 Embassadeur. سفیر
 Vaisseau, Navire. سفینه
 Fou, Insencé, Imbécile. سفیه
 avorter. سقط جنین کردن
 Toit. سقف
 Déchéance. سقوط
 Gouvernail. سکان
 Sphacèle. سکنه
 habiter. سکندداشتن
 Plate-Forme, Tertre. سکو
 Silence, Tranquillité; Réticence. سکوت
 se taire. سکوت کردن
 Repos; Séjour, Habitation. سکون
 Implacable. سکونت ناپذیر
 Chien. سگ
 Bichon. سگ‌بچه
 Castor. سگ‌بحری
 Barbet. سگ‌درازمو
 Basset. سگ‌شکاری
 Armes. سلاح
 Fils, Enfant, Descendant. سلاله
 Paix, Bon état, Salut. سلام
 Santé, Sécurité, Sûreté. سلامت
 déparer. سلب ذیبت کردن
 développer. سلب لغافه کردن
 Chaîne. سلسله
 Agnats.(ag-na). سلسله خویشان ازسوی مرد
 Filiation. سلسله‌نسل
 Prince, Souverain. سلطان
 Potentat. سلطان‌مستبد
 Pouvoir, Empire, Royauté, Règne; Souveraineté. سلطنت
 Devancier, Prédécesseur, Ancêtre. سلف

- Arrhement. سلف‌خیزی
 sans Défaut, sans Vice. سلیه
 Poison, Venin, Toxique. سم
 Générosité, Libéralité. سماحت
 Audition. سماع
 Sumac. سماع
 Chemin, Route; Côté. سمت
 Zénith. سمت‌الآراس
 Renette. سم‌تراش
 Périhélie. سمت‌شمس
 Solipède. سم‌دار
 Mortifère. سم‌قتال
 Salamandre. سمندر
 Zibeline. سمور
 âge. سن
 Séné. سنه مکی
 Emeri. سنباده
 Jacinthe. سنبل
 Valériane. سنبل‌الطیلب
 Puberté. سن‌بلوغ
 Epi; Vierge (S. Zoque.). سنبله
 Circoncision. سنت
 Timbales, Tympanon. ستور
 Ecureuil. سنجاب
 peser. سنجیدن
 Document. سند
 Enclume. سندان
 Sandaraque. سندروس
 Pierre. سنگ
 Meule de Moulin. سنگ‌آسیا
 Calamité. سنگ‌آهن‌ریا
 Quartz. سنگ‌بلوری
 Spongite, Pierre-ponce. سنگ‌پا
 breteller. سنگ‌تراشیدن
 Silex. سنگ‌چقماق
 Butor. سنگ‌خوار

- Rigide (fig.). سنگدل
 Barricade, Tranchée. سنگر
 Caillou. سنگریزه
 Onyx. سنگ‌سلیمانی
 Lourd. سنگین
 Façade; Copie. سواد
 Mal; Méchanceté. سوء
 Conduite répréhensible; Sévices. سوءرفتار
 Méfiance; Arrière-pensée; Suspicion. سوءظن
 Dispepsie. سوءهضم
 monter à cheval. سوارشدن
 Sertir. سوارکردن جواهرات
 séparer. سوا کردن
 Question, Demande, Prière. سؤال
 Excepté, Outre. سواى
 Sifflet. سوتک
 Déflagration. سوختگی
 embraser, enflammer, brûler. سوختن
 Aduste; Brûlé. سوخته
 Profit, Intérêt, Avantage. سود
 Marchand. سوداگر
 Atrabilaire. سوداوی
 Trou; Pertuis. سوراخ
 Narine. سوراخ بینی
 Chas. سوراخ سوزن
 forer, percer, perforer. سوراخ کردن
 Traineau. سورتمه
 incendier, allumer. سوزاندن
 Ferveur. سوزدل
 Ustion. سوزش
 Aiguille. سوزن
 Gonorrhée. سوزنک
 Scarabée. سوسک
 Léopard. سوسمار

217
Lis. سوسن
Don. سوغات
Marché. سوق
Instinct. سوق طبعی
Serment. سوگند
jurer. سوگند خوردن
assermenter. سوگند دادن
se parjurer. سوگند شکن
Lime. سوهان
Côté, Partie; Vers, à Côté. سوی
Egalité. سویه
Tricolore. سه رنگ
Facile. سهل
Négligence. سهل انگاری
Flèche; Parti; Portion. سهم
Terrible. سهمگین
Bévue; Négligence, Omission. سهو
Facilité. سهولت
Solidaire. سهیم در ضمانت
Voyageur. سیاح
Pérégrination. سیاحت بخارج
Pouvoir; Autorité. سیادت
Planète. سیاره
Politique; Châtiment. سیاست

Torrent; Nuage. سیال
Noir; Nègre. سیاه
Registre, Facture. سیاهه
Noirâtre. سیاه فام
Pomme. سیب
Pomme de terre, Patate. سیب زمینی
Topinambour. سیب زمینی ترشی
Broche. سیخ
Marche, Route, Voyage, Promenade, Ail. سیر
rassasier, souler. سیر کردن
Famélique, Insatiable. سیری ناپذیر
Serpolet. سیریسیر
Sabre. سیف
Siphon. سیفون
Torrent, Inondation. سیل
Physionomie. سیما
Vif-argent, Mercure. سیلاب
Magie blanche ou naturelle. سیما
Thorax, Poitrine, Thoracique. سینه
Bricole. سینه بند
se débrailler, se rengorger. سینه کشادن
Cachot, Oubliettes. سیه چال
Moricaud. سیه چرده

Buvant. شارب
Législateur; grand'Route. شارع
Pissoir; Pot de chambre. شاشدان
pisser, uriner. شاشیدن
Coureur. شاطر
Poète. شاعر
Médiateur. شافم
Reconnaissant. شار

seizième lettre de l'Alphabet.
Branche; Cornu.
ébrancher.
Pampre.
Joyeux, Gai.
Gai, Content.
Joie, Gaieté.

219
Elève, Ecolier, Apprenti. شاگرد
Soir, Souper. شام
Général, Universel. شامل
Odorat. شامه
Rang, Dignité. شان
Seize. شانزده
Peigne; Epaule. شانه
peigner. شانه کردن
Princ, Roi, Monarque, Souverain; Chah. شاه
Penne. شاهر
Royalisme. شاه پرست
Châtaigne. شاه بلوط
Fumeterre. شاه تره
Témoin oculaire. شاهد
Chanvre. شاه دانه
Chênevis. شاه دانه
Aorte. شاه رگ
Régicide. شاه کش
Convenable, Digne, Sortable. شایان
Peut-être, Probablement. شاید
Faculté; Convenance. شایستگی
expectant. شایسته امیدواری
Public. شایع
Nuit. شب
Jeunesse. شباب
Pasteur. شبان
Similitude, Ressemblance. شباهت
Chauve-Souris. شب پره
Fenouil, Anet. شبت
Noir, Obscur. شبرنگ
Noctambule, Somnambule. شب و خواب
Abside, Porche. شبستان
Bonsoir. شب شما بخیر
Bonnet de Nuit. شبکلاه

Réseau. شبکه
Plexus. شبکه اعصاب
Ronde. شبگردی
Insomnie. شب گیری
Serein, Rosée. شبنم
Ressemblance. شبه
Péninsule, Presqu'île. شبه جزیره
Doute. شبهه
Nocturne. شبی
Camisade. شبخون
Pou. شبش
Hâte. شتاب
se Hâter, se dépêcher. شتابن
Chameau. شتر
Malicieux. شتر گینه
Autruche. شتر مرغ
Injure, Invective. شتم
Brumal. شتوی
Brave, Courageux. شجاع
Vaillance, Intrépidité. شجاعت
Généalogie. شجره نامه
Sébacé. شحمی
Personne, Individu. شخص
Tiers. شخص ثالث
Personnalité. شخصیت
personnaliser. شخصیت دادن
Sévérité, Violence, Dureté; Recrudescence, Véhémence. شدت
être, devenir. شدن
Intense, Fort, Vif, Sévère; Violent, Dur; Sanglant. شدید
Sévèrement. شدیداً
Mal. Méchanceté. شر
Vin. شراب
Cabaret, Cave; Estaminet. شرابخانه
Bluette, Etincelle. شراره

- 221
 شربت Limonade, Sorbet.
 شربت‌دار Sommelier.
 شربت‌سبب Cidre.
 شربت نارنج Orangeade.
 شرب 'مدم' Crapule.
 شرح رسمی Note officielle.
 شرح کردن commenter, décrire, expliquer.
 شرط Condition, Clause.
 شرطنامه امان Capitulatin.
 شرعاً Juridiquement.
 شرعاً تصدیق کردن légaliser.
 شرعاً مقبول و معتبر کردن valider.
 شرعی Judiciaire.
 شرف Elévation, Grandeur, Honneur.
 شرقی Oriental.
 شرک Polythéisme, Paganisme.
 شرکت Association.
 شرکت در امانت Souscription.
 شرم Pudeur.
 شرمسار Honteux.
 شرمند Honteux, Confus.
 شرو شور Trouble, Commotion.
 شروع کردن commencer, entreprendre.
 شره Avidité, Gourmandise.
 شریر Malfaiteur, Méchant, Pervers, Polisson.
 شریک Associé, Compagnon.
 شریک الحکومة Co-état.
 شریک الملك Copropriétaire.
 شریک جنایت Complice.
 شست Pouce.
 شست‌ها Orteil.
 شستن 'aiguayer, laver; rincer.
 شش Poumon.
- شش Six.
 شش انگشت Sex-Digitaire.
 شش‌ماهه Semestre.
 شطرنج Jeu d'Echecs.
 شطرنجی Quadrillé.
 شعاع Rayon, Lumière, Clarté; Lueur.
 شعائر مذهبی Sacrement.
 شعر Poésie, Poème, Vers; Romance.
 شعری Capillaire.
 شعشعه گستره Irradiation.
 شعله Flamme.
 شعور Intelligence, Esprit.
 شغال Chacal.
 شغل Besogne, Travail, Ouvrage, Occupation, Affaire, Office.
 شفا Remède, Rétablissement.
 شفاعت Intercession.
 شفاعت نمودن intercéder.
 شفاف Transparent.
 شفتالو Péche.
 شفقت Compassion, Pitié, Bienveillance; Sollicitude.
 شفقت آنکس apitoyer.
 شفیع Intercesseur.
 شفیق Compatissant; Affectueux.
 شق Fente, Fissure; Espèce, Genre, Catégorie; Combinaison.
 شقیقه Tempe.
 شک Doute, Soupçon.
 شکار Chasse; Gibier; Proie.
 شکار را از مکانش راندن forlancer.
 شکاف Rainure, Sissure.
 شکاف بستن étouper.
 شکافتن inciser, scarifier, fendre.
 شکافته شدن s'entre-ouvrir.
 شکاک Sceptique.

- 223
 شکایت کردن se plaindre.
 شکر Reconnaissance, Gratitude.
 شکر Sucre.
 شکرخام Cassonade.
 شکست Perte, Défaite.
 شکست دادن vaincre.
 شکن briser, casser, rompre.
 شکست ناپذیر Inviolable.
 شکسته مال Malheureux.
 شکسته بند Médecin remboitant.
 شکسته زبان Bègue.
 شکستن s'ouvrir.
 شکل Forme, Figure, Image, Configuration.
 شکل قائم الزاویه Rectangle.
 شکل مربع الاضلاع Quadrilataire.
 شکل نه پهلو Ennéagone.
 شکم Abdomen, Ventre.
 شکم‌پرست Glouton, Gourmand.
 شکم‌دوش Dévoisement.
 شکم آکنده Pansu.
 شکنج Pli, Ride.
 شکنجه Torture.
 شکوفه باریدن défleurer.
 شکیب Patience.
 شکفت آوردن surprendre.
 شل 'مou, Faible.
 شلاق flageller, Fouetter.
 شلتاق Rixe, Tumulte.
 شلغم Rave.
 شلوار Pantalon.
 شلیک شادمانی Salve.
 شحات Raillerie.
 شمار کردن compter, nombrer.
 شمال Le Nord, Septentrion.
 شمالی Septentrional, Boréal, Arc-
- tique.
 شمردن supputer.
 شمس Soleil.
 شمس‌و قمری Luni-Solaire.
 شمسه Solaire.
 شمشیر Sabre.
 شمشیر بند Porte-Epée.
 شمع Bougie, Chandelle.
 شمعدان Chandelier.
 شمع کافوری Bougie de Stéarine.
 شمی Olfactif.
 شناختن pressentir, connaître, reconnaître, savoir.
 شناسایی Compréhension.
 شناسایی به اقسام چوبها Xylologie.
 شنا کردن Nager.
 شناور بودن surnager.
 شنبله Fenugrec.
 شنبه Samedi.
 شنبه زنانه Pélerine.
 شنیدن ouïr; entendre, écouter.
 شنیع Abject, Affreux, Abominable, Détestable, Infâme.
 شوخ Gai, Joyeux.
 شوخیت en Plaisantant, en Badinant.
 شوخ مشرب Egrillard, Vif, Eveillé, Gaillard.
 شوخ و شنگ Folâtre, Allégre, Agile, Gaie.
 شوخی کردن railler.
 شور Salé, Saumâtre.
 شوربا Bouillon, Soupe.
 شورش Billebaude, Confusion, Désordre.
 شورش طلب Révolutionnaire.
 شوره Salpêtre.

225
se révolter, mêler, Con-
fondre.
Déglingandé.
Désir.
Puissance, Force.
Mari, Epoux.
Marital.
témoigner.
Pressentiment.
Vigueur, Energie.
Miel; Présence.
Ville.
Publicité, Célébrité.
Urbain.
Lascif; Paillard, Débauché.
Concupiscence, Passion sen-
suelle.
Objet, Chose.
Labour, Cassaille.
Sillage.

défricher, jachérer, sillon-
ner.
Lion; Lait (du).
Tranchefile.
Nourrisson.
Seau à traire, Pot au Lait.
Poulpe.
Engrais.
Mélasse, Sirop.
Mucilage.
Doux, Sucré.
Urbanité, Gentillesse,
Grâce, Politesse.
Bonbon, Sucreries.
Vitre, Verre; Bouteille.
Satan, Diable, Démon.
Intrigue; Pétulance.
Manière, Allure.
hennir.

dix-septième lettre de
l'Alphabet.
Savon.
Compagnon, Ami; Maître,
Seigneur; Possesseur; Monsieur.
Privilégie.
Songe-creux.
Dignitaire.
Foncier; Terrien.
Rentier.
Compagne, Ami, Maitresse.
Ordre; Acte; Procédé.

émaner.
Sincère, Vraie, Parfait.
Foudre, Eclair.
Limpide, pur, Clair, Sin-
cère, Plat.
Sincérité du cœur.
Probe, Pieux, Vertueux.
Artisan, Ouvrier; Créateur.
Matin, Matinée.
Teinturier.
Matin, Aurore.
Bonjour.

227
tarder.
avoir patience; attendre.
Patient.
Garçon.
Relieur.
Société, Conversation, Li-
aison, Rapports.
s'entretenir, converser.
Justesse; Santé, bon Etat;
Validité.
Campagne, Plaine, Désert.
Sain, bien Portant; Entier,
Parfait, Correct, Véritable, Aut-
hentique, Spécieux.
Pierre, Rocher, Roc.
Voix; Son, Echo; Bruit.
Préséance.
Céphalalgie.
Fidélité, Sincérité; Amitié.
Vagissement.
Centuple.
Pectoral.
Centenaire.
Temporal.
Coquille; Huitre; Nacre de
perle; Test, Valve.
Ostracé.
Vérité, Sincérité, Franchise.
Véracité.
Aumône.
quêter (fig.).
Heurt, Coup; Malheur.
Pureté, Sincérité.
Clairement.
Changeur.
Banque.

conjuguer; dépenser.
Profit, Advantage.
Pur, Clair, Evident.
Difficile, Ardu; Pénible.
Ascension.
Ordre, Série, Rang.
Pureté, Agrément.
Péritoine.
Qualité, Attribut.
Page.
Rondelle.
Zéro.
Bile.
Pur, Clair; Choisi, Elu.
siffler.
Rigidité, Racornissement,
Dureté, Force, Vigueur.
bon Etat, Ordre, Organisation,
Paix.
Réfractaire.
Paix.
Pacifique.
transiger.
Crucifié; Croix.
Résine.
Cordialement.
Cordial, Sincère.
Art, Métier, Industrie, Pro-
fession.
Chaise.
Coffre, Caisse.
Cassette.
Ecrin.
Coffretier.
Manœuvre.

Corporation. منف
Idole, Image. منم
Pin. منوب
Apographe; Forme, Visage, صورت
Image, Portrait; Manière, Genre; Cas; Phase
Structure. صورت بنا
Caricature. صورت سخربه

Faux-semblant. صورت ظاهر قریب
Schéma. صورت فرضی
Astérisme, Constellation. صورت تویکه
Symbole. صورت مثالبه
Oiseleur. صیاد طایور
Voix, Son. صیت
Polisseur. صیقل

ض

dix-huitième lettre de l'Alphabet.

Garant. ضامن
admirer, perdre, égarer. ضایع کردن
Conservation, Maintien; Confiscation. ضبط
Inexpugnable. صیقل نکرده
Corpulence. ضخامت
Contraire, Opposé; Adversaire, Ennemi. ضد
Antiseptique. ضد عفونی
désinfecter. ضد عفونی کردن
Monnayeur. ضراب
Abaissement, Soumission. ضراحت
Adage. ضرب المثل
Coup. ضربت
pocher. ضرب زدن
Dommage, Mal. ضرر
nuire. ضرر رسانیدن
Nécessité, Besoin, Misère. ضرورت
Nécessaire, Forcé. ضروری

Faiblesse; Débilité. ضعیف
Faible, Infirme. ضعیف
Malsain. ضعیف العزاج
affaiblir. ضعیف کردن
Rabougri. ضعیف و پژمرده
Erreur, Egarement. ضلالت
Côte. ضلع
Homologue. ضلع متقابل
Contraction. ضم
Sinapisme. ضماد خردل
Caution, Garantie. ضمانت
Milieu, Intérieur. ضمن
Implicitement; par Parenthèse ضمناً
Ci-joint, Ci-près. ضمن آن
Esprit, Cœur; Pronom. ضمیر
Addition, Appendice; Supplément. ضمیمه
Lumière, Clarté. ضیاء
Fête, Festin, Régat. ضیافت
régaler. ضیافت کردن
Hôte, Cuvive. ضیف

dix-neuvième lettre de l'Alphabet.

Moulin. ماحونه
Palissade. طارمی
Obéissance, Consentement; Culte. طاعت
Peste, Epidémie. طاعون
Arcade, Coupole, Voûte. طاق
Force, Pouvoir. طاقت
Niche. طاقچه
Salon. طالار
Aspirant; Désire, Réclame. طالب
rechercher. طالب بودن
Candidat. طالب رتبه
Cantaloup. طالی
Bonheur. طالع
Paon (pan). طاوس
Peuplade, Nation; Bande. طایفه
Clique. طایفه اشار
Médecine, Science médicale. طب
Médecine, Art de guérir. طبابت
Cuisinier (ière). طبخ
Nature. طبع
Empirisme. طب عملی
Etage; Série, Catégorie. طبقه
Rez-de chaussée. طبقه تحتانی
classer, classier. طبقه بندی کردن
Sablière. طبقه رملی زمین
Rétine. طبقه شبکیه
Iris. طبقه عنبیه
Corné. طبقه قرنیه
Tambour; Timbale. طبل

ط

Médecin. طیب
Nature, Naturel; Qualité innée. طبیعت
Localité. طبیعت زمین
Physicien. طبیعی
Naturaliste. طبیعی دان
Pistolet, Revolver. طپانچه
fourrer avec force. طپاندن
Palpitation. طپش
palpiter. طپیدن
Rate. طحال
Radeau. طراد
Filon. طرار
Niveau, Forme, Manière. طراز
Fraicheur. طراوت
Joie, Gaieté. طرب
Manière, Tracé. طرح
Tactique. طرح جنگ
Estragon. طرخون
Attitude; Mode, Manière, Forme, Figure; Ton, Tournure. طرز
Côté, Partie. طرف
Anarchiste. طرفدار فترت
Partialité. طرفداری
Latéral. طرفی
Chemin, Route. طریق
Institut. طریقت
Nourriture, Aliment; Manger; Mêts, Répas. طعام
Proie. طعمه
Amorce. طعمه شکار
Blâme, Réproche. طعنه
Marque, Empreinte. طعرا

233

ظنbian Crue; Débordement; Plénitude; Rébellion, Emeute, Insurrection.
 ظنbian Réplétion.
 ظنbian regonfler.
 ظنbian Infant.
 ظنbian Infanticide.
 ظنbian Puérilité.
 ظنbian Parasite.
 ظنbian Or.
 ظنbian Divorce.
 ظنbian répudier.
 ظنbian Platine.
 ظنbian Avant-postes.
 ظنbian Quête, Demande, Réclamation.
 ظنbian Créancier, Postulant.
 ظنbian demander, exiger, insister, postuler.
 ظنbian Talisman.
 ظنbian Constellé.
 ظنbian Talc.
 ظنbian paraître, apparaître, se lever.
 ظنbian Avant-Garde; Eclaireurs.
 ظنbian Pompe.
 ظنbian Emphase.
 ظنbian Avidité.

ظنbian étrangler.
 ظنbian Résonnance.
 ظنbian Manière.
 ظنbian Perroquet.
 ظنbian Perruche.
 ظنbian Obéissance.
 ظنbian Volontairement.
 ظنbian Bongré malgré.
 ظنbian Orage; Inondation, Déluge, Tempête, Ouragan.
 ظنbian Collier.
 ظنbian Longueur, Longitude.
 ظنbian amplifier.
 ظنbian atermoyer.
 ظنbian Longévité.
 ظنbian Exubérance.
 ظنbian Intention, Dessein.
 ظنbian Ecurie.
 ظنbian Propreté, Pureté, Purification.
 ظنbian Agréable, Bon, Doux.
 ظنbian Oiseau.
 ظنbian parcourir.
 ظنbian Froc.
 ظنbian Argile.

ظ

ظ vingtième lettre de l'Alphabet.
 ظ Cruel, Tyran.
 ظ Appearance; Extérieur, Ostensible, Semblant.
 ظ Apparemment, Evidemment.

ظ démasquer, manifester.
 ظ paraître, apparaître; devenir ostensible; ressortir.
 ظ faire paraître.
 ظ Esprit, Finesse, Beauté.
 ظ Vase.

235

عاص Saladier.
 عاص Mignon; Ingénieux, Superfin.
 عاص Ténèbres.
 عاص Victoire, Triomphe.
 عاص Triomphal.
 عاص vaincre.
 عاص Tyrannie, Persécution, Vexation.

عاص détenir.
 عاص Opinion, Idée, Présomption.
 عاص soupçonner.
 عاص Dos.
 عاص Midi.
 عاص Dorsal, Spinal.
 عاص Apparition, Manifestation.
 عاص paraître, apparaître.
 عاص Aide, Protecteur.

ع

ع vingt-et unième lettre de l'Alphabet.
 ع Adorateur.
 ع Passant, Passager.
 ع Ivoire.
 ع Faible.
 ع manquer de force.
 ع Pratique; Habitude, Coutume.
 ع Ordinairement, Communément.
 ع Rubrique.
 ع Tic.
 ع Juste, Equitable.
 ع Usuel.
 ع Honte.
 ع Accident; Joue.
 ع Nu.
 ع dénuer, priver.
 ع le Prêt, l'Avance.
 ع Résolument.
 ع partir.
 ع Amoureux.
 ع Amans.
 ع Réfractaire; Rebelle.

ع se révolter, se soulever.
 ع Faveur, Bienveillance.
 ع Oisif.
 ع Salut, In'égrité; bonne Santé.
 ع Eucrasie.
 ع Conséquence, Fin, Terme.
 ع Imprévoyance.
 ع Sensé, Intelligent, Sage, Prudent; Judicieux.
 ع Monde, l'Univers.
 ع Savant, Docte.
 ع Antiquaire.
 ع Canoniste.
 ع Microcosme.
 ع Pédant.
 ع Haut, Elevé, Supérieur.
 ع Grand, Illustre.
 ع Général, Universel, Commun.
 ع Habité; Cultivé; Prospère; Riche.
 ع Facteur.
 ع Peuple; le Vulgaire.
 ع Trivial.
 ع retourner.
 ع Dévolu.

Censive. عایدی سالیانه ملکی بالله
Rémora. رماق
Adoration; Servitude, Esc-
lavage, Obéissance. عبادت
Vain, Inutil. بیهوده
Esclave, Serf. عبد
Pittoresque. هیئت انگیز
passer, traverser. عبور کردن
Refrognement. عبوس
rechigner, se refrognier. عبوس کردن
Blâme, Réproche, Semonce. عتاب
Seuil. عتبة
Etonnement, Merveille. عجب
Faiblesse. عجز
Sacrum. عجز
Incompréhensibilité. عجز از ادراک
Hâte, Empressement. عجله
Etonnant, Extraordinaire. عجیب
Justice, Equité. عدالت
Auditoire. عدالتخانه
Inimitié (cié). عدوت
Nombre, Compte, Calcul. عدد
Lentille. عدس
Objectif. عدسی دوربین
Justice, Equité. عدل
Néant, Manque, Non-existence. عدم
Incohérence. عدم ارتباط
Incompatibilité. عدم امتزاج
Indiscrétion. عدم بصیرت
Dépopulation. عدم معموریت
Impropiété. عدم مناسبت
Impassible. عذیم تاثیر
Châtiment, Peine, Tourment, Douleur. عذاب
damner. عذاب دوزخ دادن
s'excuser. عذرخواستن

Douceur. عذوبت
Chariot. عرابه
Charron. عرابه چی
Dispute, Rixe, Lutte. عریده
Toit; Palais; Trône; Ciel. عرش
Latitude; Présentation, Ex-
posé, Rapport; Largeur. عرض
présenter, exprimer, sou-
mettre. عرضه کردن
Intention, Projet. عرشه
proposer. عرضه کردن
Sueur; Eau de vie. عرق
Rhumatisme. عرق النس
Calotte. عرقچین
suer, transpirer. عرق کردن
distiller l'eau de vie. عرق کشیدن
Fiancée. عروس
Poupée. عروسک
Noce. عروسی
Large. عریض
Placet, Requête, Supplique, Petition. عریضه
Deuil. عزاء
Célibataire. عزب
Puissance, Force, Honneur, Gloire, Grandeur. عزت
Retraite. عزل
Vie retirée. عزلت
Erémétique. عزلت گزینی
déposer, destituer, révoquer. عزل کردن
Inamovible. عزل ناپذیر
Propos, Résolution, Entreprise. عزم
Cher, Rare, Précieux. عزیز
estimer. عزیز داشتن
Départ. عزیمت
Difficulté. عسرت

Miel. عسل
Salsepareille. عشب
Société; Plaisirs; Festin. عشرت
Dénai. عشری
Amour. عشق
Charité. عشق الهی
Coquetterie, Garanterie. عشق بازی
Erotique. عشقی
Bâton, Canne, Canine. عصا
Sceptre. عصای سلطنتی
Nerf. عصب
Névrologie. عصب شناسی
Temps. Epoque; Soir. عصر
Coccyx. عصص
Chasteté; Innocence. عصمت
Rébellion, Désobéissance. عصیان
Bras. عضد
Muscle. عضله
Biceps. عضله شاحدار
Myologie. عضله شناسی
Crotaphite. عضله صدغ
Membre. عضو
Mercure (S.Zoque). عطارد
offrir. عطارد کردن
Parfum. عطر
Vaporisateur. عطرباش
éternuer. عطسه کردن
Affection, Bonté. عطف
Don, Présent, Bienfait. عطیه
Os. عظام
Coronal. عظام جبهه
Ostéologie. عظام شناسی
Cuboïde. عظم کعب
Pommette. عظم گونه
Colossal. عظیم الجثه
Sérénissime. عظیم الشان

Croupissant. عفن
infecter. عفن کردن
Pardon, Amnistie. عفو
pardonner, excuser, absoudre. عفو کردن
Pourriture. عفونت
Irrémisable. عفونکردنی
Aigle. عقاب
Peine, Châtiment. عقاب
Talon; Dernière. عقب
remorquer. عقب چیزی بستن
Contrat, Pacte. عقد
se mésallier. عقد نکاح باغیر کفو بستن
Nœud. عقده
Scorpion (S.Zoque). عقرب
Panaris. (مرض انگشتان) عقربک
Aiguille de montre. عقربه
Raison, Esprit, Jugement, Intelligence. عقل
Dogme, Croyance, Foi. عقیده
Thèse. عقیده خاص
Agate, Cornaline. عقیق
Stérile. عقیم
Photographe. عکاس
Reflet. عکس
traiter. علاج کردن
Incurable, Inguérissable, Irrémédiable. علاج ناپذیر
Attachement, Parenté, Liaison. علاقه
Passementier. علاقه بند
Symptôme; Marque, Signe; Repère. علامت
Phénomène, Météore. علامت سماوی
Sympathie. علامت طبیعی
Virgule (,). علامت فاصله
Outre. علاوه
Maladie; Cause, Prétexte. علت

241
 علم نمون Priapisme.
 علم Herbe, Gerbe.
 علم Etendard, Drapeau.
 علم Science, Savoir, Instruction.
 علم احیاء Prénotion.
 علم احوال نفس Psychologie.
 علم اخلاق Ethique.
 علم ادبیات Littérature.
 علم ادوات و آلات فنی Technologie.
 علم الهی Théologie.
 علم انتظام عالم Cosmologie.
 علم باحوال شریان Artériologie.
 علم بصیر Optique.
 علم بی نهایت Omniscience.
 علم تدبیر منزل Economie domestique.
 علم تکوین عالم Cosmogonie.
 علم حر و الثقال Mécanique.
 علم جغرافی Géographie.
 علم حساب Mathématique.
 علم حفظ الصحة Hygiène, Analeptique.
 علم دوا سازی Pharmacopée.
 علم در Porter-drapeau, Porte-en-seigne.
 علم صرف Grammaire.
 علم فراست Physiognomonie.
 علم فلاح Agronomie.
 علم غیب Prescience.
 علم کیمیا Chimie.
 علم لشکر کشی Stratégie.
 علم مساحت Géodésie.
 علم موجودات متبقیه Paléontologie.
 علم نظری Théorie.
 علم هیئت عالم Cosmographie.
 علمی Didactique, Scientifique; Technique.
 علم یان کردن proclamer.

علم Proéminence, Hauteur, Elévation, Transcendance.
 علم Fourrage.
 علم ممانیت Magnanimité.
 علم ملیل Indisposé, Malade, Faible.
 علم ملیل المزاج Maladif, Valétudinaire.
 علم ملیم Savant, Erudit.
 علم مملات Palais; Monument.
 علم ممال بیت المال Financier.
 علم ممال Exprès.
 علم ممال Soutien.
 علم ممال Sciement.
 علم ممال Vie, âge.
 علم ممال Profondeur.
 علم ممال Tranvail, Action; Opération.
 علم ممال شکاف مثانه Kystiotomie.
 علم ممال عمل کردن agir; opérer.
 علم ممال حریق Pompier.
 علم ممال Oncle.
 علم ممال Perpendiculaire.
 علم ممال Profond.
 علم ممال Opiniâtreté.
 علم ممال Rènes.
 علم ممال Bonté, Faveur, Grâce.
 علم ممال Ambre gris.
 علم ممال Rossignol.
 علم ممال Elément.
 علم ممال Inclément, Rigueur, Violence, Force.
 علم ممال Bientôt.
 علم ممال عنق رحم Col.
 علم ممال Cervical, Jugulaire.
 علم ممال عنکبوت Araignée.
 علم ممال Epigraphe; Souscription, Titre, Adresse; Frontispice.
 علم ممال عنوان گذاشتن titrer.

علم Violent, Dur.
 علم عوام آلناس Populace.
 علم عوام فریبی Popularité.
 علم عوام فهم کردن populariser.
 علم عوام را بر طرف کردن débarrasser.
 علم عود Bois d'Aloès (esse).
 علم عود بوطن دادن rapatrier, réconcilier.
 علم عود فرنگی Aspalat.
 علم عوض کردن changer, substituer.
 علم عهد Promise, Convention; Temps, Epoque; Traité de paix.

علم vingt-deuxième lettre de l'Alphabet.
 علم غار Grotte, Caverne, Antre.
 علم غارت Course, Incursion, Irruption; Pillage, Dévastation, Invasion.
 علم غارت کردن infester, piller, dévaster.
 علم غارتگر Pillard.
 علم غاشیه Housse.
 علم غاصب Usurpateur.
 علم غافل Négligent, Inattentif.
 علم غافلا Négligement.
 علم غالب Vainqueur, Victorieux.
 علم غالباً Surtout; par Excellence.
 علم غالب شدن vaincre, surpasser.
 علم غامض Abstrus.
 علم غایب شدن être absent.
 علم غایت Bout, Extrémité; Terme; Borne, Limite.
 علم غایط Fécale, Excrément.
 علم غایط Etron.

علم پادشاهی pactiser.
 علم عهد Engagement, Obligation.
 علم عیار Aloi.
 علم عیار Fripon, Brigand; Séditieux.
 علم عیال Famille.
 علم عیان Clair, Evident.
 علم عیجو Epilogueur.
 علم عید فصح Pâque.
 علم عیش la Vie.
 علم عینک Lunettes.

علم غایط Malheur, Calamité.
 علم غبار Poussière.
 علم غان Fraude.
 علم غیان Affadissement.
 علم غدار Perfide, Trompeur.
 علم غداره باند Rapière.
 علم غدار Trahison, Fraude, Perfidie.
 علم غدر کردن léser.
 علم غده Ganglion, Glande.
 علم غدير Etang.
 علم غذا Aliment, Nourriture.
 علم غذای بعد از شام Souper.
 علم غراب Corbeau.
 علم غرب l'Ouest, le Couchant.
 علم غربال Crible, Sas.
 علم غربت Exil, Emigration.
 علم غرس Plantage, Plantation.
 علم غرض Intention, Désir.
 علم غرغر کردن grommeler, gronder.
 علم غرغر کردن se gargariser.

245

Entre-sol. غرق
Noyade; Naufrage, Submersion.
Gouffre, Abime. غرق شدن
sombre. غرق کردن
noyer, submerger.
Occident; le Couchier de soleil.
Orgueil; Outrecuidance.
Aubain; Etranger; Etrange: Inouï; Extraordinaire.
rugir, tonner. غروب
Naturel. غروب
Plongé, Submergé, Noyé, Naufragé.
Cri; Lamentation.
Alouette. غروب
faire l'abolition.
Evanouissement, Pâmoison, syncope غروب
Membrane. غروب
Ménage. غروب
Périoste. غروب
Albuginé. غروب
Sternum. غروب
envahir, usurper, spolier, غروب
R. mean. غروب
Chagrin, Tristesse. غروب
Colère, Courroux. غروب
Cartilage. غروب
Miséricordieux. غروب
Négligence, Inattention, Inadvertance. غروب
Inopinément. غروب
Clément. غروب
Fourreau, Gaine, Etui غروب
Serf, Exclave, Garçon. غروب
Page. غروب

Mousse. غروب
Victoire. غروب
Sensualité. غروب
prédominer, prévaloir; vaincre. غروب
Prépondérance. غروب
Faute, Erreur. غروب
Errata. غروب
roulant. غروب
Tumulte. غروب
Gros, Epais. غروب
Tristesse, Chagrin, Affliction. غروب
Délateur, Intrigant, Dénonciateur. غروب
Triste, Affligé. غروب
Simagrée. غروب
Attristé, Affligé. غروب
Attristé, Triste, Mélancolique, Piteux. غروب
Richesses. غروب
Chant. غروب
Agacerie, Minauderie. غروب
Bouton. غروب
Brebis. غروب
dormir. غروب
Endormi. غروب
Riche, Opulent. غروب
Butin. غروب
Trophée. غروب
Plongeur, Pêcheur. غروب
Bélier (S. Zoque.). غروب
Profondeur. غروب
Enquête, Perquisition, Recherche. غروب
scruter. غروب
Immersion. غروب

247

plonger. غروب
Bruit, Tumulte, Rumeur, Querelle; Tapage. غروب
Grenouille. غروب
Démon. غروب
Absence; Mystère. غروب
Absence, Médiance. غروب
Autre, Différent; Sans. غروب

Zèle, Ardeur; Jalousie. غروب
Officieux. غروب
Invraisemblable. غروب
Imperceptible, Invisible. غروب
Précaire. غروب
Insolite. غروب
Indéfini. غروب
Immeuble. غروب

vingt-troisième lettre de l'Alphabet.

Vainqueur, Victorieux, Triomphateur. فتح
Ouverture, Commencement. فتح
Languissant, Affaibli. فتح
Libertin. فتح
Immoral, Malhonnête. فتح
Adultère. فتح
Excellent, Précieux. فتح
pourrir. فتح
pervertir; scandaliser. فتح
Libertin. فتح
Public, Evident, Manifeste. فتح
Distance, Séparation. فتح
Savant, Lettre. فتح
Pauvreté, Misère, Besoin, Nécessité, Indigence. فتح
Augure, Présage. فتح
Auspice. فتح
Sorcier. فتح
Falot; Lanterne. فتح
Phare. فتح
Périssable; Vieux, Caduc. فتح

Utilité, Profit, Avantage. فایده
surpasser, vaincre. فایده
Ouverture, Enquête; Victoire. فتح
ouvrir; conquérir, remporter la victoire; triompher. فتح
Imprenable. فتح
Anarchie, Interrègne. فتح
Hernie. فتح
Désordre, Intrigue, Tumulte, Sédition. فتح
Turbulence. فتح
Décision. فتح
Générosité. فتح
Découragement; Torpeur. فتح
Débauche, Mœurs dépravées. فتح
Immoral, Obscène. فتح
Signification. فتح
Fémur. فتح
Crural. فتح
Honneur, Gloire. فتح
Rançon, Sacrifice. فتح
Large; Abondant. فتح
Conforme, Convenable. فتح
Fugard, Fuite. فتح

فراری Fugitif, Déserteur, Transfuge.
 فراست Phisionomie, Intelligence.
 فراش Couche-lit.
 فراش Valet de pied.
 فراغ Aliénation, Loisir, Repos.
 فراغت Incessible.
 فراق Séparation.
 فراموش کردن désapprendre, oublier.
 فراوان Abondant, Suffisant.
 فراوانی Foison.
 فراهم Collection, Réunion.
 فراهم آمدن se réunir, se rassembler.
 فراهم آوردن unir, réunir.
 فراهم کردن assembler, convoquer.
 فره Gras, Replet.
 فرج Fente, Crevasse; Gercure; Vulve.
 فرجام Fin, Résultat.
 فرجه کوچک Interstice.
 فرج Joie.
 فرج بشنیدن soulager.
 فرحناك کردن rasséréner.
 فرخنده Heureux.
 فرخنده سيما Avenant.
 فرد Impair; Un, Unique; Seul.
 فردا Demain.
 فرزانه Savant, Erudit, Docte.
 فرزاني Savoir, Sagesse, Prudence.
 فرزند Fils; Fille.
 فرزندان Filial.
 فرستادن susciter, envoyer, députer, expédier.
 فرسودن froter.
 فرسوده شدن s'élimer.
 فرش Tapis.
 فرشته Ange.
 فرش کردن tapisser.

فرست Occasion.
 فرش Précepte, Loi.
 فرض کردن supposer, admettre.
 فرضي Théorique; Schématique.
 فرط Excès.
 فرعی Secondaire.
 فرق Séparation, Division; Différence.
 فرمان Ordre, Royal, Ordonnance, Rescrit.
 فرمانبرداری Obéissance, Soumission.
 فرماندادن commander.
 فرمانش دادن ordonner, commander, recommander.
 فرمودن enjoindre, ordonner, décerner, commander.
 فرو بردن engloutir, ravalier.
 فروختن vendre.
 فرو بردن arriser, abaisser.
 فرو رفتگی Renforcement.
 فرو رفتن s'affaisser, crouler.
 فروشنده مال دیگران Stellionataire.
 فروغ Splendeur, Eclat.
 فرومایگی Servilité.
 فرومایه Bas, Vil.
 فرهنگ Raison, Intelligence; Prudence; Vertu; Art; Dictionnaire.
 فریاد Clameur; Cri; Plainte, Lamentation.
 فریب Tromperie; Illusion.
 فریب دادن attraper, circonvenir, séduire, tromper, duper, tricher.
 فرید Seul, Unique, Isolé.
 فزون Plus, Davantage.
 فزونی بها Hausse.
 فساد Dégât, Corruption.
 فساد دم Scorbut.

فسادناپذیر Impérissable.
 فساد ناپذیری Incorruption.
 فسق Libertinage.
 فسیح Large, Spacieux.
 فشار Passion, Compression, Pression.
 فشك Cartouche.
 فصاحت Eloquence.
 فصد Saignée.
 فصد کردن phlébotomiser, saigner.
 فصل Paragraphe; Chapitre; Différence; Saison.
 فضاحی Charivari.
 فضل Abondance, Science.
 فضله Excédent; Excrément.
 فضیحت Honte, Ignominie.
 فضیلت Science; Vertu.
 فطانت Intelligence, Sagacité.
 فطرت Création.
 فطری Inné.
 فعل Action, Acte; Œuvre; Verbe.
 فعل ماضی Prétérit.
 فعل و انفعال Réaction.
 فغان Cri, Gémissement, Lamentation.
 فقاع Bière.
 فقر Pauvreté, Indigence.
 فقره Vertèbre, Chapitre, Article.
 فقط Simply, Uniquement.
 فقیه Jurisconsulte.
 فک Mâchoire.
 فکر Pensée, Idée.
 فکر کردن penser, réfléchir.
 فکر مکنون Arrière-pensée.
 فکری Idéal.
 فکی Maxillaire.

فلاح Salut; Délivrance.
 فلاحت Culture.
 فلاحي Aratoire.
 فلاخن Fronde.
 فلان un Tel, Quelqu'un.
 فلانی Quidam (dane).
 فلس Obole, Monnaie.
 قلقل Poivre (du).
 قلقل فركی Piment.
 فلك Ciel.
 فلك التوابت Firmament.
 فلم مهبل Vulve.
 فن Artifice; Science; Art.
 فنا Néant; Mortalité, Corruption.
 فنا پذیرفتن dépérir.
 فن ادای مرام بحركت انگشتها Chiologie.
 فنا شدن périr.
 فن حفظ الصحة Diasostique.
 فندق Noisette.
 فن زاویه یسائی Goniométrie.
 فن مناظره Dialectique.
 فوت شدن mourir.
 فوت كتنده Souffleur.
 فوراً Immédiatement, Pressant.
 فوران Eruption.
 فوق الطبيعة Surnaturel.
 فهرست Répertoire.
 فهرست نغمات Gamme.
 فهم Intelligence, Esprit.
 فهم کردن concevoir, comprendre.
 فهمیدن comprendre, concevoir, s'apercevoir, devenir.
 فهم Intelligent, Instruit.
 فی Dans, En, Parmi, Pour, Sur.
 فیروز Heureux.
 فیروزه Turquoise.

253

Exploit, Heureux. فیروزی
Décision, Décret, Sentence. قیصل
achever, décider. فیصل دادن
Abondance; Grâce, Faveur; فیض

Aumône.

Fléphant. فیل

Philosophe. فیلسوفی

ق

vingt-quatrième lettre
de l'Alphabet.

Rectangulaire. قائم الزوایا

Couvercle. قاب

Torchon. قاب دستمال

Astringent, Constrigent, Restrignant. قابض

Habile, Capable. قابل

Réfrangible. قابل انکسار

Amovible. قابل عزل

Pénétrable, Perméable. قابل نفوذ

Habilité, Capacité. قابلیت

Miscibilité. قابلیت امتزاج

Fusibilité. قابلیت ذوب

Sage-femme. قابله

Pilori. قاب

Concierge. قابوچی

Homicide, Sicaire, Assassin. قاتل

Arçon. قاج

Contrebande. قاچاق

Puissant. قادر

tout-Puissant. قادر مطلق

Champignon. قارچ

Cuiller. قاشق

Messenger, Piéton. قاصد

Défectueux, Insuffisant. قاصر

Magistrat, Juge. قاضی

Totalité. قاطبه

Mulet. قاطر

Définitif, Abatteur; Péremptoire, Tranchant. قاطع

Maxime; Loi, Règle. قاعده

Ethmoïde. قاعده دماغ

Axiome. قاعده مسلم الثبوت

Rime. قافیه

Hermine. قاقم

Moule, Forme, Modèle. قالب

Taille, Stature. قامت

Content, Satisfait. قانع

Satisfaisant. قانع کننده

Gangrène. قانقره

Institut; Loi, Règle, Statut. قانون

Capitulaire. قانون نامه

Constitutionnel, Loyal. قانونی

Coactif. قاهر

Stable, Ferme, Constant. قایم

Turpitude. قباح

Coupole, Voûte. قبه

Tombeau, Tombe, Sépulture. قبر

Cimetière. قبرستان

Récépissé; Reçu. قبض

recevoir, prendre; confisquer. قبض کردن

Manche, Poignée. قبضه

Chez-auprès. قبل

Avant, Auparavant, Précé-

255

demment.

Boussole. قبله نما

consentir, accepter, obtempérer, acquiescer, agréer, adhérer; toper.

Vilain, Détestable, Hideux. قبیح
Espèce, Genre, Sorte, Catégorie. قبیل

Caste, Tribu. قبیله

Peson, Romaine. قبان

Délétère; Guerre, Combat. قتال

massacrer. قتل عام کردن

Bordel. قبحه خانه

Disette, Famine, Sécheresse. قحط

Destinée; Pouvoir, Puissance. قدر

Quantité, Mesure. قدر

Facultés, Bien, Puissance, Pouvoir, Force; Richesse. قدرت

Omnipotence. قدرت کامله

déprécier. قدر و قیمت را کم کردن

apprécier, estimer. قدر و قیمت نهادن

Sainteté. قدس

Sanctuaire. قدس الاقداس

Ordre, Défense. قدغن

Percalé. قدک

Pied; Pas. قدم

Pas à pas. قدم بقدم

Antiquité. قدمت

Podomètre, Compte-pas. قدم شمار

Ancien, Antique, Vieux. قدیم

Cognition; Parenté. قرابت

décider, reposer, situer. قرار دادن

Rongeur. قراضه

Sentinelle. قراول

Corps de garde. قراولخانه

pointer. قراول رفتن

256

Proximité, Voisinage. قرب

Sacrifice. قربان

Autel. قربانگاه

Plaie. قرحه

Carcinomeux (ulcère). قرحه سرطانیه

Hypopion. قرحه طبقه قرنیه

Disque. قرص

Dette. قرض

prêter. قرض دادن

Endetté. قرض دار

devoir. قرضدار بودن

devoir. قرض داشتن

prêter. قرض کردن

emprunter. قرض گرفتن

Scrutin. قرعه

ballotter; tirer au sort. قرعه انداختن

Cochenille, Kermès, Carmin. قرمز دانه

Quarantaine. قرنطین

Girofle; Eillet. قرنفل

Perdreau. قره بک

Proche, Parent. قریب

Vraisemblable. قریب الاحتمال

Joint, Attaché. قرین

Symétrie, Adminicule; Argument, Indice. قرینه

Contre-indication. قرینه متعالفه

Cruauté. قساوت قلب

Serment. قسم

jur. قسم خوردن

Parjure. قسم دروغ

Partage; Sorte. قسمت

répartir. قسمت کردن

Elégant. قشنگ

Armée. قشون

Boucher, Etalier. قصاب

Talion; Vengeance. قصاص

257
 Bourge. قصبه
 Trachée-artère. قصبه‌الریه
 Intention. قصد
 projeter. قصد کردن
 Château, Palais. قصر
 Détriment, Délit, Vice, Erreur. قصور
 Ode. قصیده
 Destin. قضا
 Verge. قضیب
 Accident, Malheur, Théorème. قضیه
 Syllogisme. قضیه منطقی
 Etoile polaire; Pôle. قطب
 Pôle Antarctique. قطب جنوبی
 Pôle Arctique. قطب شمالی
 Boussole. قطب‌نما
 Diamètre. قطر
 Goutte. قطره
 Interruption, Cassation, Section. قطع
 Précisément. قطعاً
 afféager. قطعاً باجاره دادن
 étancher. قطع جریان کردن
 amputer. قطع عضو کردن
 Ablation. قطع عضو
 découper, interrompre, couper, cesser; tronquer, mutiler. قطع کردن
 Morceau; Pièce; Tranche. قطعه
 Anabètes. قطعهای بر کزیده
 Précis. قطعی
 Nuque, Trousse. قضا
 Cage. قفس
 Case. قفسه
 Cadenas, Serrure. قفل
 Phénix. قفس
 Crochet. قلاب
 Détrousseur. قلابی

Cœur. قلب
 petit Quantité. قلت
 étamer. قلم زدن
 extirper. قلم و قمع کردن
 Forteresse, Citadelle. قلعه
 Inquiétude. قلق
 Plume. قلم
 Poinçon. قلم حکامی
 Encrier. قلمدان
 Ressort, Appartenance, Dépendance, Banlieue, District. قلمرو
 Tenure. قلمرو حکمرانی
 Pinceau. قلم مو
 Cime, Sommet. قله
 Soude. قلیا
 Rare. قلیل
 Peu. قلیلا
 Brelandier. قمارباز
 Tripot. قمارخانه
 Etoffe. قماش
 Fouet. قصبی
 Occipital. قصبه‌دوه
 la Lune. قمر
 Satellite. قمر سیاره
 Tourterelle. قمری
 Poignard. قه
 Confiseur, Sucrier. قناد
 Serin. قناری
 Contentement. قناعت
 Sucre. قند
 Quintal. قنطار (چهل من)
 Cygne. قو
 Soutien, Appui. قوام
 Nourriture, Vivres. قوت
 Force, Pouvoir. قوت
 Force d'attraction. قوت جاذبه

259
 Force répulsive. قوت دافعه
 Boîte, Etui. قوتی
 Béliet. قوج
 Arsenal. قورخانه
 Thérière. قوری
 Arc. قوس
 Arc-en-ciel. قوس و قزح
 Faucon. قوش
 Dire; Parole, Mot. قول
 Apophtegme. قول حکما
 Peuplade, Tribu; Nation; Parents. قوم
 Consul. فونسول
 Faculté, Puissance. قوه
 Oûie. قوه سامعه
 Intellect; Conception (fig.). قوه فاهمه
 Force centrifuge. قوه گریزان از مرکز
 Plastique. قوه متصوره
 Raisonnement. قوه متفکره
 Vigoureux; Fort, Robuste, Puissant. قوی
 Contrainte; Force; Colère, قهر

Bouderie.
 Forcement, Par force. قهراً
 se fâcher, boudet. قهر کردن
 Puissant, Vainqueur. قهرمان
 Rétrograde. قهرانی
 Héroïque. قهرمانی
 Risée. قهقهه
 pouffer. قهقهه زدن
 Café. قهوه
 cafetière. قهوه دان
 Physionomie, Aspect. قیافه
 Résurrection. قیامت
 Ciseaux. قیچی
 Sécateur. قیچی باغبانی
 Bistouri. قیچی جراحی
 Lien; Entrave. قید
 Goudron. قیر
 Empereur. قیصر
 Entomoir. قیف
 estimer. قیمت کردن
 Tutelle. قیمومیت

vingt-cinquième lettre de l'Alphabet.
 Cauchemar. کابوس
 Ecrivain, Secrétaire. کاتب
 Sapin. کاچ
 Belvédère. کاخ
 Menteur, Trompeur. کاذب
 Affaire, Travail, Occupation; Œvre. کار
 Fabrique, Manufacture, Usine. کارخانه

Brasserie. کارخانه آبجو سازی
 Filature, Corderie. کارخانه ریسمان بافی
 Raffinerie, Sucrierie. کارخانه قند سازی
 Couteau, Scalpel. کارد
 Intelligent. کاردان
 Expérience, Habileté, Connaissance. کاردانی
 Combat, Conflit, Dispute. کارزار
 surmener. کار زیاد تحمیل کردن
 Fabricant, Ouvrier. کارساز

261 Laborieux, Ouvrier.
کارگزاری Agence.
کار نوجوانی Fredaine.
کاروانسرای Auberge.
diminuer; décroître.
کاشنی Chicorée.
کاسه Ecuelle.
کاسه زانو Rotule.
کاسه ایسی کردن écornifler.
Plût à Dieu que.
کاشتن semer, planter.
کاشف Diagnostique.
کاغذ Papier; Lettre.
کاغذ پاره Paperasse.
کافر Infidèle, Déloyal, Perfide.
کافور Camphre.
کافه Totalité, le Tout.
کافی Suffisant.
کاکل Toupet.
کالسکه Voiture, Carrosse.
کالسکه‌ساز Carrossier.
کام Volonté; Palais; Organe du goût; Pas.
کامران Heureux.
کامرانی Bonheur, Félicité, Prospérité.
کامل Complet, Entier, Parfait.
کاویدن creuser.
کاه Paille.
کاه گل Torchis.
کاهل Paresseux.
کاهلی Indolence.
کاهو Laitue.
کیاب Rôt.
کیاب کردن Rôtir.
کبدی Hépatique, Rénal.
کبر Grandeur, Orgueil.

Allumettes. کبریت
Perdrix. کبک
Pigeon, Colombe. کبوتر
Ramier. کبوتر چاهی
Bleu céleste. کبود
Grand, Puissant. کبر
Embolismique, Intercalaire, Bissextile.
Livre. کتاب
Bibliothèque, Librairie. کتابخانه
Lin. کتان
Prévôt. کتخدا
Epaule, Omoplate. کتف
tapoter. کتک کاری کردن
Adragan. کتیرا
Abondance, Foule. کثرت
Nombreux, Abondant, Fréquent, Beaucoup. کثیر
Polynôme. کثیر العمل
Courbé. کج
Où? کجا
Déraison. کج اندیشی
Bancroche. کج پا
rebrousser. کج کردن
Oculiste. کجال
Collyre. کحل
Lequel, Laquelle? کدام
Opaque. کدر
rembrunir. کدر کردن
Trouble; Chagrin. کدورت
Potiron. کدوی تیل
Mensonge, menteur. کذاب
Aversion, Antipathie. کراهت
Loyer. کرایه
louer. کرایه کردن
Fret. کرایه کشتی

263 Canevas. کرباس
Plate-bande. کرب مرز
Ricin. کرچک
Catalepsie; Engourdissement. کرخ
stupéfier, engourdir. کرخی آوردن
Dieu. کردگار
faire. کردن
Tréteau. کرسی
Céleri. کرفس
Pelisse. کرک
assourdir. کز کردن
Vautour. کزکس
Licorne, Rhinocéros (roce). کز کردن
Ver. کرم
Carie. کرم خوردگی دندان
Ascarides. کرم کدو
Charançon. کرم گندم
Ténia (Tenia). کرم معده
abassourdir. کز و مبهوت کردن
Sphéricité. کرقریت
Beurre frais. کره
Sphère, Globe, Bonle. کره
Fois, Coup. کره
Poulain de cheval. کز
contre-Cœur. کره
Pouliche. کز ماده
Mappemonde. کره مسطحه
Surdité. کزی
Noble, Bienfaisant, Généreux, Miséricordieux. کریم
Galant. کریم النفس
Individu, Quelqu'un. کس
Lassitude, Fatigue, Paresse. کسالت
Profit, Bénéfice. کسب
s'éclairer. کسب دانستن کردن
gagner; apprendre. کسب کردن

Fraction. کسر
Semence. کشت
Tuerie, Massacre. کشتار
semer. کشتن
égorger, tuer, massacrer. کشتن
Bateau, Vaisseau, Yacht. کشتی
affréter. کشتی بکرایه گرفتن
Sous-marin. کشتی تحت البحری
lutter, résister (fig.). کشتی گرفتن
radoubler. کشتی مرمت کردن
Aine. کش ران
Tirage. کشش
dévoiler, manifester, découvrir. کشف کردن
Glose. کشف معنای الفاظ
Inextricable. کشف نکردنی
Tiroir. کشو
Contrée, Région. کشور
entraîner, tirer, trainer, tendre, tirailler. کشیدن
Prêtre. کشیش
Astragale; Coude-pied, Talon. کعب
Mousse, Ecume. کف
paume de la Main. کف
Expiation. کفاره
Garantie, Caution. کفالت
Hyène. کفار
Impiété, Incrédulité, Sacrilege. کفر
Ingratitude. کفران
Soulier, Pantoufle. کفش
Cordonnier. کفشدوز
Savate. کفش مندرس
Chiasse. کف فلزات
Ecumoire. کفگیر
Hanche. کفل

کمر

265
 Snaire, Linceul.
 desensevelir. کفن را برداشتن
 Plateau. کله نواز
 Gérant. کفیل
 Tont, Tons; Totalité.
 Tout-à-fait. کلا
 Chien-savant. کلاب معلم
 Corbeau. کلاغ
 Discours, Parole. کلام
 Amphigouri. کلام بی ربط
 Ravauderie. کلام بی معنی
 Grand, Gros. کلان
 Chapeau. کلاه
 Davier, Etan. کلان
 Chanmière, Taudis (Taudion). کلبه
 Servante. کلفت
 Chou. کلم
 Chou-fleur. کلم رومی
 Mot, Parole; Lettre. کلمه
 Ellips. کلمه مقدره
 Copule. کلمه وصل
 Pioche. کلنگ
 Tete. کله
 Encyclopédie. کلیات علوم
 Clef. کلید
 Passe-partout. کلید همه قفل
 Eglise. کلیسا
 Peu. کم
 Perfection. کمال
 Arc. کمان
 Violon. کمانچه
 ricochier. کمانه کردن
 Taciturne. کم حرف
 Reins. کمر
 Ceinture. کمر بند
 dessangler. کمر بند راست کردن

s'amoindrir. کم شدن
 Lacet. کمند
 Quantité, Tenant. کمیت
 rôder. کمین کشیدن
 Embuscade. کمینگاه
 Côté; Bord; Sein. کنار
 Quai. کنار رودخانه
 emborder. کنار کشیدن
 esquiver. کناره گرفتن
 Repaire, Tanière. کنام
 Métonymie. کنایه
 Angle, Coin. کنج
 Sésame. کنجد
 Emoussé. کند
 Bègue; Anonné. کند لسان
 ralentir. کند کردن
 creuser; arracher. کندن
 Ruche. کندوی عسل
 agacement. کندوی دندان
 Conseil. کنشکاش
 Tique. کنه
 Brief; Court; Ras. کوتاه
 Nain. کوتاه قد
 Colon; Famille. کوچ
 Petit. کوچک
 déloger, décamper, déménager. کوچ کردن
 Apetisser. کوچک ساختن
 Rue. کوچه
 Enfant; Poupon. کودک
 Enfance. کودکی
 Aveugle. کور
 Lâche; Paresseux. کور دل
 Plâtrière. کوره گچ بازی
 Cécité. کوری
 Jarre, Pot. کوزه

گدا

گرب

267

Tesson. کوزه شکسته
 Potier. کوزه گر
 Effort, Soin. کوشش
 Pavillon. کوشک
 battre, piler. کوفتن
 Etoile, Astre. کوکب
 Maléfique. کوکب نهم
 rémontrer. کوك کردن
 Coucou. کوکو
 Derrière, Cul. کون
 Montagne. کوه
 Volcan. کوه آتش فشان
 Montagneux. کوهسار
 Gigantesque, Calossal. کوه مثال
 Montagnard. کوهی
 Cadet. کهنه
 Bai. کهر
 Ambre jaune, Succin. کهر با

Grotte, Caverne. کف
 Séculaire. کهن
 Ancien, Vieux; Suranné. کهنه
 Déguenillé. کهنه پوشی
 Quand; Qui. کی
 Intelligence, Perspicacité. کیاست
 Bourse, Kyste. کیسه
 Scrotum. کیسه حنایه
 Sachet. کیسه کوچک
 Règle (fig.); Conduite; Religion. کیش
 Gaieté, bonne Humeur. کیف
 Porte-Monnaie. کیف پول
 Puce. کیت
 Haine, Envie. کین
 Animosité, Ressentiment, Haine, Rancune. کینه
 haïr. کینه داشتن

گ vingt-seizième lettre de l'Alphabet.

Tenaille, Tricoises. کاز اتیر
 Bœuf, Vache. کاو
 Seigle. کماورس
 Buglose. کماوزبان
 Zébu. کماوکوهان دار
 Bison, Chamois. کماوکوهی
 de Temps, en temps, Quelquefois, Parfois, Tantôt. کماهی
 Chaux, Plâtre. کچ
 gâcher. کچ گداختن
 Pauvre, Indigent, Mendiant, Tricheur. کدا

fondre, liquéfier. گداختن
 appauvrir. گدا ساختن
 Mendicité. گدائی
 quémander. گدائی کردن
 céder, laisser, placer, poser; mettre sur. گدا داشتن
 remettre. گدازانیدن
 passer, dépasser; pardonner. گدازشتن
 Antécédent; Prétérît. گدشته
 Teigneux. گدش (کسل)
 Sanglier. گراز
 Cher; Lour; Onéreux. گران
 renchérir. گران کردن
 Chat. گربه

269
 Gouffre, Tourbillon d'eau; گرداب
 Remous.
 Bourrasque, Tourbillon. گردباد
 Trombe. گردباد آبی
 Promenade; Rotation. گردش
 Cou, Nuque. گردن
 Noix. گردو
 Rondeur. گردی
 tourner, circuler. گردیدن
 Massue. کُرز
 Faim. گرسنگی
 Affamé. گرسنه
 Pris, Saisi. گرفتار
 s'amouracher. گرفتار عشق شدن
 Gêne, Embarras. گرفتگی
 Sanglot. گرفتگی گلو
 intercepter; prendre, saisir, s'emparer, recevoir. گرفتن
 Loup. گرگ
 Chaleur. گرما
 Serre (fig.). گرمخانه
 échauffer. گرم کردن
 Caléfaction. گرمی آتش
 Sinon, Autrement. گرنه
 Consignation; Hypothèque; Gage. گرو
 Agrégat, Assemblage, Foule. گرون
 Nœud. گره
 Eploré. گریان
 fuir, s'enfuir. گریختن
 larmoyer, pleurer. گریه کردن
 Enorme, Exorbitante. گزاف
 Patrouille. گزوه
 Dommage. گزند
 Ortie. (گیاه) گزنک
 mordre; piquer. گزیدن

choisir, élire, préférer. گزیدن
 Effronté; Familier. گستاخ
 Impertinence, Insolence, Hardiesse. گستاخی
 déplier, dérouler, étendre. گسترانیدن
 Coriandre. گشنیز
 Conversation, Entretien. گفتگو
 Tête-à-tête. گفتگوی دونفری
 dire, parler, raconter. گفتن
 Crotte, Boue, Terre, Limon. گل
 Fleur. گل
 Passement. گلآبتون
 Poire. گلایه
 Pétunia. گل اطلسی
 Tournesol. گل آفتاب گردان
 Tintamarre. گلابانک
 Guimauve. گل حتمی
 Flacon. گلدان
 Marguerite. گل داودی
 Pied-d'alouette. گل زبان درقفا
 Rougeâtre. گلگون
 Patère. گلپنجه پرده
 Gorge, Gosier. گلو
 décoller. گلو بردن
 Engouement. گلو بستگی
 Balle. گلوله
 Pelote. گلوله نخ
 Troupeau. گله
 préjuger, penser, douter. گمان کردن
 fourvoyer. گمراه کردن
 Douanier. گمرکچی
 Peccadille. گناه صغیره
 Forfait. گناه عظیم
 Pécheur. گناهکار
 Dôme. گنبد
 Trésor. گنج

371
 Armoire, Commode. کنبه
 Sarcocolle. کنبیده
 Froment, Blé. کندم
 emblaver. کندم کاشتن
 Brun. کندم کون
 puer, pourrir. کندیدن
 Quinquina, Quinine. کنگنه
 Allégation, Dire. کواهی
 Tomate. کوجه فرنگی
 Tombeau. کور
 Onagre, Zèbre. کوره خر
 Cerf. کوزن
 Veau. کوساله
 Génisse, Taure. کوساله ماده
 Oreille. کوش
 essoriller. کوش بریدن
 Viande, Chair. کوش
 Carnassier. کوشخور
 Charcutier. کوش خوک فروش
 décharner. کوش را از استخوان کندن

Strident. کوش خراش
 écouter. کوش کردن
 Réprimande, Punition. کوشمال
 mulcter. کوشمال دادن
 Ecaille. کوشماهی
 Angle, Coin, Recoin. گوشه
 Soufre. گوگرد
 Varié, Divers. گوناگون
 Equerre. گونیا
 Pierre précieuse. گوهر
 Merde, Excrément. که
 Herbe. گیاه
 Sénévé. گیاه خردل
 Monde. کبنی
 avoir des vertiges. کج شدن
 étourdir. کج کردن
 Capture. کیر
 devenir prisonnier. کیر آمدن
 Pince. کیره
 Cerise. گیلاس

vingt-septième lettre de l'Alphabet.
 Nécessairement. لابد
 contraindre. لابد بودن
 Pat. لان
 Azur, Lapis-lazuli. لاجورد
 Ulérieur, Postérieur. لاحق
 Episode. لاحق
 Intransitif; Nécessaire. لازم
 Neutralement. لازماً
 Cadavre; Charogne. لاشه
 maigrir. لاغر شدن

amaigrir. لاغر کردن
 Chartre. لاغری
 Fanfaronnade, Vanterie. لای
 Charlatanisme. لای و کزانی
 Tortue. لاک پشت
 Muet. لال
 se taire. لال ماندن
 Tulipe. لاله
 Quinquet. لامپ روی میز
 Immanquablement. لامحاله
 Pétrin; Sébile. لانجین
 Digne, Pertinent, Convenable. لایق

273
 soir, convenir, mériter.
 Plombier.
 Lévre; Bord, Rivage, Côte.
 Scaphandre.
 Accroir.
 Comble.
 remplir.
 Rebord.
 Labial.
 Gencive.
 Dispute, Opiniâtreté, Mutinerie.
 s'acheurer, s'abstenir,
 disputer.
 Bourbier, Boue, Fange, Limon,
 Vase.
 Taquin, Entêté, Disputeur,
 Tenace, Têtu.
 Couverture.
 Catacombes.
 Moment, Instant.
 Viande, Chair.
 Son; Mélodie.
 Volupté; Plaisir, Délice, Jouis-
 sance, Mollesse, Charms.
 Friand, Doux, Délicieux, Ag-
 réable; Savoureux, Suave, Exquis.
 Tremblant.
 Frisson.
 Trépidation.
 trembler, trembloter, tres-
 saillir.
 Visqueux, Gluant.
 poisser.
 Verbalement.
 Armée.
 Camp.

Aménité; Bonté, Grâce, Elé-
 gance, Amabilité; Douceur.
 Harmonique.
 Euphonie.
 Bonté, Bienveillance.
 Bave.
 Jeu, Badinage.
 Joujou.
 Rubis.
 Malédiction, Anathème.
 maudire.
 Dictionnaire, Vocabulaire.
 Glossaire.
 chopper, glisser.
 Ligature; Enveloppe.
 Mot, Parole.
 Linéament; Rencontre, Ent-
 revue.
 Inoculation.
 Surnom, Titre.
 Sobriquet.
 Lopin; Bouchée.
 Bride.
 Tache.
 regimber.
 ruer.
 piétiner.
 Bassin, Cuvette.
 Mentor.
 Palpable.
 manier, palper.
 Impalpable.
 Coruscation.
 Pagne.
 désancrer, serper.
 Rade.

275
 affourcher.
 Claudication.
 boiter.
 Sodomie.
 Haricot, Faséole, Fève.
 Ardoise.
 Planche, Tablette.
 Pancréas.
 affourcher.

vingt-huitième lettre de l'Al-
 phabet.
 Intermédiaire.
 Deuil.
 Accident, Evénement.
 Produit, Résultat.
 Point de repère.
 Reçu, Perçu.
 Mère.
 Maternel.
 Matière, Substance.
 Sérum.
 Urée.
 Albumine.
 Saccharine.
 Mucosité.
 Pigment.
 Jument, Cavale.
 Matérialité.
 Serpent.
 Hydre.
 Spiral.
 Asperge.
 Anguille.

Amygdale.
 Charnière.
 Dialecte, Idiome, Patois.
 Convenance, Conformité.
 lécher.
 Fibre.
 Citron, Limon.
 Avare, Sordide.

Lait aigre.
 Pénultième, Avant-dernière.
 Poule.
 Bien, Fortune; Richesses; Mar-
 chandises, Effets; Propriété.
 Timon.
 Patrimoine.
 Friction.
 Possesseur, Propriétaire.
 Habituel.
 Truel.
 Impôts, Contribution.
 Surtaxe.
 Mélancolie, Hypochondrie;
 Spleen (Splin.).
 froter.
 Asile.
 Commissaire, Délégué.
 Tabellion.
 députer.
 rester, subsister.
 Achoppement; Obstacle, En-
 trave; Empêchement.
 à l'Instar, à l'Exemple.

میت

277 Domicile. مأوا
 Ulérieur, Postérieur. ماوراء
 Pitance, Nourriture. مأونه یومیه
 * Lune; Mois. ماه *
 Clair de lune. ماهتاب
 Drap. ماهوت
 Poisson. ماهی
 Saumon. ماهی آزاد
 Modalité. ماهیت
 Mollet. ماهیچه پا
 Ichtyophage, Héron. ماهیخوار
 Raie. ماهی غضروفی
 Stockfiche. ماهی نمک زده
 Fluide, Liquide. مایع
 Enclin, Incliné, Penché. مایل
 Centripète. مابین یمرکز
 abuter; Désirer, Convoiter. مایل بودن
 Désespéré. مأیوس
 Présure; Capital; Origine. مایه
 Permis, Licite. مباح
 Discussion, Dispute; Polémique. مباحثه
 entamer, commencer, procéder... مبادرت کردن
 entreprendre, commencer. مبادرت نمودن
 Troc; Rechange. مبادله
 permuter. مبادله کردن
 Champion, Combattant. مبارز
 Combat, Lutte. مبارزه
 Heureux, Béni, Sacré. مبارک
 Questeur, Régisseur. مباشر
 Exagération; Hyperbole. مبالغه
 Orgueil; Gloire. میاهات
 Commencement, Origine. مبتدا
 Novice. مبتدی

Poussif. مبتلا به تنگی نفس
 Graveleux. مبتلای سنگ مثانه
 Goutteux. مبتلای نقرس
 Gai, Enchanté. مینج
 Début, Origine. مبداء
 ère. مبداء تاریخ
 Prodiges, Dépensier. مبدور
 Libre, Exempt. مبرا
 Frigorifique, Réfrigérant, Rafrachissant. مبرد
 Latrines. مبرز
 Bon, Pieux. مبرود
 Rationnel. مبرهن
 Abdu teur. (عضله) مبعده
 députer. مبعوث کردن
 Somme. مبلغ
 Quotité. مبلغ سهمیه
 Indéclinable. منی
 Fermé; Inconnu; Caché, Incohérent. مبهم
 Stupéfait, Interdit. مبهوت
 étourdir, confondre. مبهوت کردن
 Ovaire. میض
 Clair, Evident. مبین
 Obéissance, Soumission. متابعت
 Armistice. (جنگ) متارکه
 Marchandise. متاع
 se peiner, chagriner. متالم شدن
 Saint, Sacré. متبرک
 Riant. متبسم
 se lapidifier, se pétrifier. متحجر شدن
 Mobile. متحرک
 se cantonner, s'isoler. متحصن شدن
 Impérativement. متحکمانه
 supporter. متحمل شدن
 Etonné, Stupéfait. متعجب

Table Comparatif des " Mois " ماه تطبیق ماه

سالهای ترکی	لوی نیل	جالی ملکشاهی و لوسی		ایران و رومی		جمهوری فرانسه		فرنگی رومی		هجری قمری		هجری شمسی		نمره ترتیبی هر ماه
		ماه	سال	ماه	سال	ماه	سال	ماه	سال	ماه	سال	ماه	سال	
سپتامبر نیل	موش	فروردین	۱۳۸۵	تشری، اول	۵۶۸۶	نیروز	۱۳۸۵	ژانویه	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	حمل	۱۳۹۵	۱
اکتبر نیل	بدر	اردی بهشت	۱۳۸۵	تشری، دوم	۵۶۸۶	پلووین	۱۳۸۵	فوریه	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	نور	۱۳۹۵	۲
نویسمبر نیل	پلنگ	مهر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	والتروز	۱۳۸۵	مارس	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	جوزا	۱۳۹۵	۳
دسامبر نیل	خرگوش	آذر	۱۳۸۵	تشری، کانون دوم	۵۶۸۶	ژرمنال	۱۳۸۵	آوریل	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	سرطان	۱۳۹۵	۴
ژانویه نیل	گاو	دی	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	فلورال	۱۳۸۵	مه	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	اسد	۱۳۹۵	۵
فوریه نیل	بدر	آذر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	پریال	۱۳۸۵	ژوئن	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	سنبله	۱۳۹۵	۶
مارس نیل	پلنگ	مهر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	میدور	۱۳۸۵	جولیت	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	میزان	۱۳۹۵	۷
آوریل نیل	خرگوش	آذر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	ترمیدور	۱۳۸۵	اوت	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	قوس	۱۳۹۵	۸
مئی نیل	گاو	دی	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	فرکتیدور	۱۳۸۵	سپتامبر	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	جدی	۱۳۹۵	۹
ژوئن نیل	بدر	آذر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	ویندمایر	۱۳۸۵	اکتبر	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	دلو	۱۳۹۵	۱۰
ژوئیه نیل	پلنگ	مهر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	برومایر	۱۳۸۵	نوامبر	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	حوت	۱۳۹۵	۱۱
اوت نیل	خرگوش	آذر	۱۳۸۵	تشری، کانون اول	۵۶۸۶	پریمایر	۱۳۸۵	دسامبر	۱۹۱۶	مهر	۱۳۸۵	حوت	۱۳۹۵	۱۲

279
 متداول Usité, Fréquenté.
 متدین Consciencieux, Pieux, Dévot.
 مترادف Synonyme; Double.
 مترتب Stable, Ferme.
 مترجم Drogman, Interprète, Traducteur.
 متبر Suant.
 متروک Abandonné.
 متزلزل بودن vaciller, chanceler.
 متساوی Egal, Pareil, Constant.
 متساوی الاضلاع Equilatéral.
 متساوی القواصل Equidistant.
 متسع Ample, Vaste.
 متشابه Paronyme.
 متشرع Praticien.
 متشعشع کردن rayonner, réverbérer.
 متشکی شدن se plaindre.
 متصرفی بودن occuper.
 متصرفی معارض Bénévole, Bienveillant.
 متصرف شدن s'emparer.
 متصل کردن joindre.
 متصلا sans Interruption.
 متصور Imaginé, Conçu.
 متغایب Alternatif.
 متعاقبا Subséquentement, Ensuite.
 متعجب Surprise.
 متعدد Nombreux.
 متغلی Transitif, Actif.
 متعصب Fanatique, Bigot, Zélé, Sectaire.
 متعصبانه Superstitieusement.
 متعلق به Régalien.
 متعهد شدن s'engager; contracter une obligation.
 متعین Fixé, Déterminé, Résolu.
 متغیر کننده Révoltant.

متفرق Disséminé, Séparé.
 متفرق شدن se disperser, être dispersé.
 متفکر Pensif, Rêveur.
 متقابل Opposé, Contraire.
 متقارن Joints, Rapprochés.
 متقاصر Défectueux; Court.
 متکا Accotoir, Traversin.
 متکبر Superbe, Fier, Orgueilleux.
 متکرم Illustre, Honoré.
 متکسر Brisé, Cassé.
 متکمل Couronné.
 متکلم Orateur.
 متللاً Reluisant.
 متلف Gaspilleur.
 متلون Changeement, Variable; Coloré; Bigarré.
 متمايز کردن singulariser.
 متمتع شدن jouir.
 متعرد Récalcitrant.
 متمكن Etabli, Demeurant, Domicilité.
 متمول Riche, Richard.
 متن Texte.
 متنازع فيه Contesté.
 متاسب Analogue; Proportionné.
 متناوب Périodique.
 متغفر Dégouté.
 متواتر شدن se répandre.
 متوازی Parallèles.
 متوازی السطوح Parallélipède.
 متواصل Réunis.
 متوالی Consécutif, Successif.
 متوسل شدن recourir.
 متوصل Joint, Réuni.
 متوطن Domicilité.
 متوقف شدن s'arrêter, demeurer, ha-

بiter; se fixer; séjourner.
 متولد شدن naître.
 متو Tarière.
 متهم Soupçonné; Accusé.
 متهم ساختن accuser, imputer.
 متهور Fougueux, Téméraire, Intépide.
 متاب Récompensé.
 مثال Modèle; Exemple; Image, Description; Peinture.
 مثبت Demonstratif; Positif.
 مثل Paradigme; Ressemblance; Exemple; Fable; Proverbe.
 مثل Ressemblance: Semblable, Pareil; Comme, Ainsi, Pareillement.
 مثلا par Exemple.
 مثلث Triangle; Triangulaire.
 مثلث Octangulaire; Octogone.
 مثنی Doubé.
 متجاب Convaincu.
 متجادله Querelle, Dispute, Conflit; Combat.
 متجاری الفاظ Désinence.
 متجاز Voie; Passage; Métaphore.
 متجال Possibilité, Occasion.
 متجالست Conversation.
 متجاور Voisin.
 متجاورت Voisinage, Intimité.
 متجور کردن forcer, contraindre; pétrifier (fig.).
 متجمع Réuni, Rassemblé.
 متجمع شدن s'attrouper.
 متجد Gloire, Renommée.
 متجدداً Derechef, de Nouveau.
 متجدداً زنده ساختن revivifier.
 متجدد زائیدن régénérer.

متجذب Attiré; Ravi; Possédé.
 متجاری باد Events.
 متجاری بول Urètre.
 متجاری شیر Lactifère.
 متجرد Seul, Unique; Solitaire.
 متجرد از جسم Incorporel.
 متجرد از ماده Immatériel.
 متجروح ساختن blesser, ulcérer.
 متجری Voie lactée.
 متجری Canal.
 متجری داشتن accomplir, exécuter.
 متجر Cassolette.
 متجسم Incarné.
 متجسم کردن personnifier.
 متجعد Crépé.
 متجلس Session; Société, Compagnie; Séance.
 متجلس اعیان Sénat.
 متجلس رقص Bal.
 متجله Enkidion; Revue.
 متجمع Assemblée.
 متجمع الجزایر Archipel.
 متجمع خاص Comité.
 متجمع Réuni, Rassemblé, Recueilli; Ramas.
 متجموعه Calepin; Recueil; Collection.
 متجموعه قوانین Code.
 متجموعه نوت موسیقی Partition.
 متجون Fou, Extravagant.
 متجوس Maga, Ignicole.
 متجوف Creux, Concave; Vide.
 متجهول Inconnu, Ignoré; Passif.
 متج Poignet.
 متجبا Partialité.
 متجارب Belligérant.
 متجاریه Guerre, Combat.

محاسبه 'Compte (Kont.)
محاصر 'Assiégeant.
محاصره 'Investissement; Siège.
محاط 'Entouré, Compris.
محافظت کردن 'défendre, préserver,
conserver, garder.
محاق قمر 'Syzigie.
محال 'Impossible.
معاووه 'Colloque, Pourparler; Ré-
ponse, Dialogue, Conversation,
Conférence.
محبت 'Amour, Amitié.
محبت داشتن 'sympathiser; aimer.
محبس 'Prison.
محبوب 'Aimé, Amante.
محبوس 'Emprisonné, Arrêté, Incar-
céré.
محب وطن 'Patriote.
محتاج 'Indigent, Pauvre.
محترم 'Vénéré, Respecté, Révérend.
محشم 'Somptueux, Magnifique.
محشر 'Soupirant.
محتمل الوقوع 'Contingent.
محجر کردن 'pétrifier.
محبوب 'Timide, Craintif, Peureux.
محبوب 'Convexe, Bombé.
محبوب کردن 'bomber, rendre concave.
محدود 'Borné, Limité.
محدود کردن 'aborder.
محدود کننده 'Restrictif.
محرر 'Ecrivain, Copiste.
محرر ترجمه احوال 'Biographe.
محرق 'Pyrotique.
محرک 'Moteur; Instigateur, Pro-
vocateur; Motif; Tentateur.
محرمانه 'Secrètement.

محرر دوازده طریقت کردن 'initier; instruire.
محروسه 'Gardé, Conservé.
محروم کردن 'exclure, priver, dépour-
voir, dégarnir.
محزون 'Triste, Affligé, Contrit.
محسن 'Bienfaisant, Généreux.
محسوس 'Perceptible; Pondérable.
محصول 'Production, Produit, Ré-
colte.
محصول زمین 'Crû.
محظور 'Défendu, Illicite.
محتظو 'Heureux, Content.
محتفل 'Réunion, Assemblé.
محتفوظ 'Conservé, Gardé, Observé,
Sauf.
محقر 'Méprisé, Dédaigné.
محقق 'Reconnu, Constaté.
محققاً 'Positivement.
محکم 'Solide, Raffermit.
محکم بستن 'sceller (fig.); confirmer.
محکم بسته 'Hermétiquement.
محکم کردن 'affermer, consolider, assurer.
محکمه 'For; Juridiction, Tribunal;
Baillage.
محکمه تعقیب عقاید 'Inquisition.
محل 'Lieu, Endroit, Place.
محلول 'Solution.
محله 'Paroisse, Quartier.
محمّد 'Mahomet. (Fondateur de l'Is-
lamsme né à la Mecque vers 571;
Mort en 632).
محمل 'Ceinturon.
محمول 'Porté.
محنت 'Malheur, Suffrance, Affliction.
محو 'Effacement; Disparition.
محور 'Axe; Pivot.

محتول کردن 'remettre, confier, déferer.
محرط 'Ambiant; Circonférence, Tour.
محرل 'Patelin, Retors (fig.); Rusé.
مخاطب 'Interlocuteur.
مخاطره 'Risqué, Danger, Péril.
مخافت 'Peur, Frayeur, Crainte.
مخالطه 'Conversation.
مخالفت 'Opposition, Contradiction.
مخالف شرع 'Illégal.
مخبر 'Rapporteur, Délateur.
مختار 'Choisi, Elu.
مختصر 'Compendium, Concis, Som-
maire; Abrégé, Racourci.
مختصراً 'Succinctement.
مخفی 'Caché.
مختل 'Corrompu, Dérangé.
مختلط 'Mêlé, Embrouillé.
مختلف 'Différent, Diversité, Varié,
Divers, Variété.
مختلف المقدار 'Incommensurable.
مخدر 'Narcotique.
مخذول 'Abandonné (fig.).
مخرب 'Dévaste, Subversif.
مخروطی 'Conique.
مخروطی شکل 'Conoïde.
مخزن 'Magasin; Réceptacle.
مخصوص 'Spécifique, Propre, Par-
ticulier, Spécial.
مخصوصاً 'Formellement, Nommement,
Exprès.
مخصوص کردن 'particulariser.
مخلص 'Sincère, Dévoué.
مخلوط 'Mixte; Mêlé, Mélangé.
مخلوط شدن 'se pénétrer.
مخلوط کردن 'confondre.
مخلوع 'Détrôné.

مخلوق 'Créé, Créature.
مخمر 'Fermenté.
مخمس 'Pentagone.
مخمل 'Velours.
مخملله 'Scarlatine.
مخوف 'Formidable, Dangereux.
مخوی 'Médullaire.
مد 'Etendu, Prolongation.
مدح 'Panégyriste.
مداخل 'Revenus, Rentes; Casualité.
مداد 'Encre, Crayon.
مدار 'Orbite, Orbe; Tropicque.
مدارا 'Modération.
مدافعه کردن 'défendre, protéger.
مدام 'Continuel, Perpétuel.
مداومت 'Exercice, Perpétuité.
مداومت کردن 'continuer, s'exercer.
مدیر 'Directeur, Administrateur.
مدت 'Durée, Etendue, Longueur.
مدت دور قمر 'Lunaison.
مدت را طولانی کردن 'proroger.
مدت سه ماهه 'Trimestre.
مدح 'Eloge, Louange; Panégyrique.
مدد 'Secours.
مدد دریا 'Flux.
مدد طلبیدن 'invoquer.
مدر 'Diurétique.
مدر خون 'Hemagogue.
مدرس 'Professeur.
مدرسه 'Institut, Ecole, Collège, A-
cadémie.
مدرسه 'Scolaire.
مدرسه علوم 'Musée.
مدعی 'Litigant, Plaidant, Deman-
deur, Accusateur.
مدعی علیه 'Défendeur, Prévenu, Inculpé.

287
مدفن Sépulcre, Tombeau.
مدفون Enterré.
مقابل Démontré, Prouvé.
مدلول Démontré, Prouvé, Guidé,
Dirigé.
مقنی الطیم Sociable.
مدور Rond.
مدهوش Stupéfait, Troublé.
مدهوش کردن confondre.
مدیر Directeur.
مدیون Obéré; Redevable; Endetté.
مدیون بودن devoir.
مذاق Goût.
مذاره recapituler.
مذكر Masculin.
مذكور Susdit, Mentionné, Précité.
مذمت Blâme, Défaut, Vice.
مذنب Goulotte; Détruit.
مذهب Chemin; Secte; Religion.
مراة Miroir.
مراعات Communaux.
مراجعت نمودن revenir, rentrer.
مراجعه کردن reviser.
مراد Désiré, Voulu; Désir, Volonté,
Intention.
مرارت Embarras, Souci, Désagrément,
Ennui, Déplaisir.
مراسله Lettre.
مرافعه Plaidoirie.
مرافقت Société, Compagnie.
مراقب Soigneux, Attentif.
مراقبت Observation, Soins, Sollicitude.
مرام Désir, Volonté.
مراودت Relation.
مربا Compote, Confiture.

مربع Carré.
مربوط Lié; Ferme, Solide.
مربوط کردن renouer.
مربوب Régulier, Rangé, Disposé.
مربوب agencier, organiser.
مرتبه Degré; Ordre; Rang.
مرتد Apostat; Relaps, Renégat.
مرتد شدن abjurer.
مرتج Gagnage, Pacage, Pâtis, Pâturage,
Pâturage.
مرتفع Elevé.
مرتبه Elégie.
مرجان Corail.
مرحمت Miséricorde, Compassion,
Clémence, Obligeance.
مرخص کردن congédier.
مرد Homme.
مردابی Paludéen; Palustre.
مردار Impure.
مردانگی Virilité; Courage.
مردمك چشم Prunelle de l'œil.
مردن décéder, mourir; succomber,
trépasser.
مردود Malsonnante.
مرسوم Marqué; Prescrit.
مرسومات Redevances, Impôts.
مرصوص Solide.
مرض Maladie.
مرض لثام Lethargie; Frénésie.
مرض سکنه Coma.
مرض سل Phtisie.
مرض فحشه Apoplexie.
مرض مسری Pestilence.
مرطوب Humide.
مرعوب Effrayé.
مرعی Observé, Gardé.

Oiseau; Poule.
مرغی Canard.
مرغی ماده Cane.
مرغزار Pré, Prairie.
مرغسقا Pelican.
مرغوب Désiré; Agréable; Recherché.
مرغه Content.
مرقد Tombeau, Sépulcre.
مرکب Monture, Cheval, âne.
مرکب Encre.
مرکب هوا نورد Aérostat, Ballon aérostatique.
مرکز Centre; Milieu.
مرکزیت دادن centraliser.
مرگ عام حیوانات Epizootie.
مرمت کردن réparer, raccommoder.
مرمر Marble.
مرمر سفید Albâtre.
مروارید Perle.
مروارید تاهموار Baroque.
مرمیت Humanité.
مروود کردن relire.
مرهم Emplâtre, Cataplasme.
مرهون Engagé.
مری Œsophage.
مرید Disciple, Adept, Sectateur, Initié.
مریض Souffrant; Malade.
مزاج Tempérament; Santé.
مزاحم Obstacle, Inconvénient.
مزاحم شدن incommoder.
مزایده Enchère.
مزد Salaire, Honoraire, Récompense,
Rémunération.
مزد دادن retribuer.
مزدور Gagne-denier, Journalier,
Manouvrier.

مزد Cafard; Oblique, Falsifié,
Altéré, Cagot, Tartufe, Hypocrite.
مزه Goût; Saveur.
مژگان Cil.
مس Cuivre.
مسابقه Record, Rappel.
مساحت Dimension, Superficie, Longueur.
مساعد Succès, Réussi.
مساعدت Condescendence, Subvention,
Secours d'argent.
مساعدت کردن seconder, aider.
مساعده Passe-droit.
مسابی Effort, Travaux.
مسافت Distance, Intervalle, Espace.
مسافر Voyageur.
مسامحه Négligence, Incurie, Apathie.
مساوی Egal, Pareil, Uni, Uniforme.
مسئله Problème, Question.
مسئولیت Responsabilité.
مست Ivre.
مستاجر Locataire.
مستثنی Qui est excepté.
مستجاب Exaucé, Agrée.
مستحضر Averti, Informé, Instruit.
مستحکم کردن affermir, consolider,
resserrer.
مستحیل کردن transformer, transfigurer.
مستراح Retrait.
مستقی Hydropique.
مست شدن se soûler.
مستطیل Oblong.
مستعد Habile; Digne; Prêt.
مستقبل Futur.
مستقل Indépendant, Libre, Lâché.
مستقیم الخطوط Rectiligne.
مستمر Pension.

291
 مستمند Indigent, Pauvre, Malheureux.
 مستند Document, Acte.
 مستور Caché, Voilé.
 مستولی شدن s'emparer (fig.); envahir.
 مسجد Mosquée.
 مسجود Adoré.
 مسخره Comédie; Ridicule, Moquerie, Risée.
 مسخره کردن turlupiner.
 مستس Hexagone.
 مسدود Bouché, Fermé.
 مسدود کردن obstruer, encombrer, boucher.
 مسرت Joie, Gaieté, Plaisir.
 مسرف Dépensier, Prodigue.
 مسطح کردن aplanir, aplatir.
 مسك Musk.
 مسكر Ivre, Enivré.
 مسكن Gîte, Manoir; Domicile, Demeure, Habitation, Séjour, Logis.
 مسكين Grigou; Pauvre, Indigent.
 مسكر Chaudronier.
 مسلوب Eperdu, Forcené.
 مسمار Clou.
 مسموم Empoisonné.
 مسن âgé.
 مسند Feutre.
 مسواك Cure-dents.
 مسهل صفر Cholagogue.
 مشابهت Ressemblance, Analogie.
 مشايره Chamaillis.
 مشارايله Susdit, Susmentionné.
 مشار الودانه Cohéritier.
 مشاركت Association.
 مشاع Indivis.
 مشافهة Entretien, Conversation.

مشام Odeur, Senteur.
 مشاهده Vision, Observation, Contemplation.
 مشاهده کردن voir, considérer, contempler, observer, regarder.
 مشتاق کردن passionner, exciter.
 مشتبه Erreur, Illusion, Fausseté.
 مشتری Acheteur, Chaland; Pratique; Jupiter.
 مشتق Dérivé.
 مشتبهى Délectation.
 مشخص Constaté, Certifié, Démontré.
 مشرب Nature, Naturel, Caractère; Mœurs.
 مشرفى être honoré.
 مشرق Est, Levant, Orient.
 مشرك Païen, Polythéiste.
 مشروب Bu; Boisson.
 مشروح Expliqué, Décrit.
 مشروط Stipulé; Obligé.
 مشروطه Représentatif.
 مشروع Canonique, Légal.
 مشعشع Radieux.
 مشعل Torche.
 مشغوفى réjouir.
 مشغله Occupation, Travail.
 مشغله دار Embesogné.
 مشغول کردن preoccuper.
 مشغولیت Passe-temps.
 مشقت Fatigue, Peine, Travail.
 مشكل Difficile.
 مشكل كسا Cathédrale.
 مشكوك Incertain, Douteux.
 مشكوش Troublé, Dérangé.
 مشهور Connu, Célèbre, Illustre.

مشهور reputed.
 مشيت Volonté.
 مشيمه Chorion.
 مصاحبت Concomitance, Compagnie, Société.
 مصادرت Contrainte, Confiscation.
 مصادمه Collision, Percussion.
 مصالحه Transaction.
 مصب Embouchure, Affluent.
 مصراع Hémistiche.
 مصرف کردن dépenser.
 مصفى Purifié, Clarifié.
 مصقول Poli, Fourbi; Lissé.
 مصالح Conciliateur.
 مصاحبت Utilité; Affaire; Conseil.
 مصلوب Crucifié, Pendu.
 مصمت Compacte, Dense, Epais.
 مصمم Décidé, Résolu.
 مصمم شدن se résoudre.
 مصنف Editeur, Auteur.
 مصنفات Compositions, Livres, Ecrits.
 مصنوعى Postiche.
 مصور Peintre.
 مصون Gardé, Conservé, Préservé.
 مصيبت Désastre, Catastrophe, Malheur; Tribulation.
 مضايقه کردن refuser.
 مضجع Couchette, Tombeau.
 مضحك Burlesque, Bouffon.
 مضرب بصحت Insalubre, Malsain.
 مضغ Mastication.
 مضحمل کردن accabler, écraser, opprimer.
 مضمون كولى Quolibet.
 مطابق Conforme.
 مطالعة Speculation, Théorie.
 مطبخ Cuisine.

294
 مطبوخ Décoction.
 مطبوع Marqué; Inné; Agréable.
 مطرب Musicien.
 مطلا Doré; Similor.
 مطلب Proposition Demande; Pensée; Objet, Sujet.
 مطلع Informé, Renseigné, Instruit.
 مطلع کردن informer, avertir, renseigner.
 مطلق Lâché, Libre, Indépendant.
 مطلقاً Absolument.
 مطمئن کردن persuader; assurer.
 مطيع کردن subjuguier, asservir, dompter.
 مظفر Victorieux, Vainqueur.
 مظلوم Opprimé, Victime.
 مظنون Suspect, Soupçonneux.
 مع Avec, Ensemble.
 معاء Rectune, Culier.
 معاتبه Réprimande, Blâme.
 معادل Egal, Equivalent, Pareil.
 معادله Ajustement.
 معادله کردن contre-balancer, contre-peser.
 معارف پرور Mécène.
 معاشرت کردن fréquenter, hanter, visiter.
 معاصر Contemporain.
 معافى داذن excuser, défendre.
 معافيت Immunité, Dispense.
 معالجه Curation, Guérison.
 معالجه شد تب Antifébrile.
 معالجه شد وبا Antipestilentiel.
 معالجه کردن remédier, guérir.
 معاملات حقيقه Pratiques.
 معانقه Accolade.
 معاودت Retour.
 معاوضه نمودن échanger, troquer.

295
 معاونت Secours.
 معاهده Traité; Alliance, Pacte.
 معاهده se coaliser, traiter.
 معبر Avenue, Passage, Passe.
 معبر انتقال Passade.
 معبود Adoré.
 معبود Habituel, Ordinaire, Commun.
 معبر Considéré, Honoré.
 معتدل Tempéré, Modéré.
 معتقد به سوهمات Superstitieux.
 معجزه Miracle.
 معدن Mine; Métal.
 معدن شناسی Minéralogie, Métallurgie.
 معدود Compté, Calculé.
 معدوم disappear.
 معدوی Gastric, Stomacale.
 معده Stomac.
 معذالك Toutefois, Cependant.
 معذب Tourmenté.
 معذور excuser, défendre.
 معرفت Connaissance, Idée.
 معرفت ادبیات Philologie.
 معرفت خطوط قدیمه Paléographie.
 معرفت طيور Ornithologie.
 معرق Sudorifère, Hydrotique, Sudorifique.
 معروض داشتن exprimer, soumettre; faire un rapport.
 معزو داشتن estimer, respecter, vénérer.
 معزول Destitué, Cassé, Révoqué.
 معصوم Bambin, Innocent; Saint.
 معطر Aromate, Parfumé.
 معقول Plausible; Raisonnable, Sage, Modeste, Acceptable.
 معکوس à la Renverse.

296
 معلم Enseigne, Instituteur, Précepteur, Professeur.
 معلول Invalide, Indisposé, Faible.
 معمار Architecte.
 معمای لا ینحل Rébus (fig.).
 معمور Peuplé, Habité; Cultivé.
 معمول Fait, Exécuté.
 معمی Enigme (fig.).
 معنای برعکس Contre-sens.
 معنی Sens, Signification.
 معوج Sinueux, Tors.
 معونة Secours, Aide.
 معهذا Pourtant, Nonobstant.
 معهود Promis, Stipulé, Convenu.
 معیشت Subsistance.
 معین Collaborateur; Auxillaire.
 معین Déterminé, Fixé, Etabli.
 معین définir.
 معین قاضی Assesseur.
 معین کردن établir, fixer, spécifier.
 معیوب Taré, Vicié, Gâté, Détérioré.
 معاك Enfouissement; Fosse.
 معايرت Echange.
 معاير نظام Inconstitutionnel.
 مغبون Trompé, Frustré.
 مغذی Nutritif, Substantiel.
 مغرب Ouest, Occident, Couchant.
 مغرور Vaniteux.
 مغز Cerveau; Moelle; Noyau.
 مغلطه Confusion, Trouble.
 مغلق گفتن pérorer.
 مغلوب کردن battre, vaincre.
 مغنی Chanteur.
 مغاوت Eloignement, Séparation.
 مغاوت کردن désemparer, se séparer.

مفت Gratis, Gratuitement.
 مغتری Médisant, Calomniateur.
 مفتش Censeur.
 مفتن Tenté, Essuyé.
 مفتول Tordu; Fil.
 مفرد Isolé, Séparé; Singulier.
 مغرط Outré, Exagéré, Démesuré.
 مفسر Glossateur.
 مفصل Articulation.
 مفصل Séparé, Disjoint, Détaillé.
 مفلس Pauvre, Indigent; Grigou.
 مفلوج Paralytique.
 مفهوم شدن concevoir, imaginer.
 مفید Utile, Avantageux.
 مفید حال Enonciatif.
 مقابل Vis-à-vis; en Face.
 مقابل به بل کردن revaloir.
 مقابلیت کردن s'accoster, s'approcher.
 مقارن Simultané.
 مقارنت Coincidence, Simultanéité.
 مقارنه زمانی Synchronisme.
 مقاله جرح آمیز Réfutation.
 مقاله منقذ Diatribe.
 مقام باب Saint-siège.
 مقاوله Conversation, Dialogue.
 مقاومت کردن s'opposer, résister.
 مقبول عامه Populaire.
 مقتضی Exigé, Requis.
 مقتضی شدن importer.
 مقدار Quantité, Somme.
 مقتدر Fatal, Prédestiné; Sous entendu.
 مقدس Saint, Sacré.
 مقدم (حرف) Préfixe.
 مقدمه Prologue, Préambule, Préliminaire; Avant-propos, Avant-

garde, Préface.
 مقربه (عضله) Adducteur.
 مقر حکومت Chef-lieu.
 مقدر Infaillible; Etabli; Prouvé; Déterminé, Immanquable.
 مقسوم Divisé, Partagé.
 مقسوم علیه Dividende.
 مقصود But, Intention.
 مقطع نهر Gué.
 مقمل ازرق Bdellium.
 مقناطیسی Magnétique.
 مقوله Acabit, Espèce, Genre.
 مقوی Tonic, Tonique.
 مقوی اعصاب Nerven.
 مقوی قلب Cardiac.
 مقوی معده Stomacal.
 مقهور Vaincu, Anéanti, Soumis.
 مقیئ Emétique, Vomitif.
 مقیاس استوا Niveau.
 مقیاس اوقات Chronomètre.
 مقیم Résident, Séjournant.
 مکاتبه Correspondance epistolaire.
 مکار Fourbe, Rusé, Trompeur.
 مکان Lieu, Endroit, Place.
 مکتب شبانروزی Pensionnat.
 مکتوب Ecrit, Lettre.
 مکث نمودن s'arrêter, attendre.
 مکتد Affligé, Chagrine, Triste.
 مکر Astuce, Supercherie; Ruses, Intrigues.
 مکرر Souvent, Réitéré.
 مکرراً Itérativement, de Nouveau.
 مکرر کردن répéter, refaire.
 مکرم داشتن respecter, estimer, vénérer.
 مکروه Exécration, Détestable, Désagréable, Abominable.

299
Cassé, Brisé; Rompu.
Découvert, Manifesté.
Cube, Cubique.
calciner.
Compatable.
Couronné.
Claudestin; Caché.
sucer, téter; suction.
Mouche.
Taon (Ton).
Chasse-mouche.
Matelot, Marin, Navigateur.
Beauté, Élégance, Grâce.
remarquer, Considérer.
Assidu; Domestique, Servi-
teur.
Acolyte.
Rencontre, Entrevue.
Ennui, Affliction.
Détraction, Médiance, Blâme;
Réprobation.
censurer, reprendre, blâ-
mer, reprocher, réprimander.
Atouchement.
Doux, Tendre; Tiède.
Tièdeur.
adoncir, modérer.
Habillé, Vêtu.
Gent; Nation; Religion.
Fermier; Amodiateur.
Confluent.
Prié, Demandé; Suppliant.
Flambant.
Refuge, Asile, Retraite.
Impie.
Ajouté, Annexé.

cumuler.
Santerelle.
Indispensable, Obligatoire.
Maudit.
Entortillé, Enveloppé.
Billet.
Amalgame.
Ange.
Roi, Souverain, Schah.
Propriété.
Royauté; Règne; Royaume.
Reine.
Possession.
Royal.
Emollient, Lénitif, Malactique,
Minoratif; Adouci, Doux.
Empêchement, Obstacle.
Séparé, Distingué.
rallonger; prolonger.
Impraticable.
Passage.
Avare, Sordide.
Possible.
Impétable.
Royaume, Empire, Règne.
Redevable; Obligé.
Cacheté.
Reviseur.
Contentieux.
Tenable.
Rapport, Analogie.
Opportun.
Contraste, Différence.
Antipathie.
Dispute, Controverse.
Chaire.

301
dispreser, répandre, Di-
vulguer, disseminer.
Surnuméraire.
Transféré, Transporté.
transférer, transporter.
terminer, finir.
Astronome, Astrologue.
solidifier.
Engin, Grue.
Transverse, Oblique.
réduire, restreindre.
Sinistre.
Narines.
renfermer, inscrire, in-
troduire.
Demeure, Logement, Logis,
Station; Maison, Habitation.
Ermite, Anachorète, Casa-
nier, Reclus, Retiré, Cloîtré.
référer.
Textile.
effacer, abolir, abroger.
se ramifier, se subdiviser.
Publié, Diplôme, patente.
Prismatique.
Rang, Dignité; Place, Fon-
ctions, Charge.
Juste, Equitable.
Parole, Dialogue; Logique.
Zone.
Territoire.
Torride (Zone).
Perspective; Aspect.
régulariser.
Visible; Observé.
réprimer, empêcher, refuser.

Bienfaisant, Généreux.
Obtus.
Profit, Utilité; Rente.
Confus, Troublé, Affligé,
Pénal.
Odieux (fig.).
Bec.
Aquilin.
Fini.
Partagé; Divisé, Subdivisé.
Point.
Révolu, Achevé, Complet.
Rompu, Fini.
Réchaud.
Détersif, Détergent.
Réfringent.
démasquer (fig.).
Presse, Pressoir.
Manière, Sorte, Façon.
Suspendu, Accroché.
Somnifère, Soporatif.
demolir, détruire.
Défendu.
Sperme.
Brillant, Eclairé.
Vigne.
Cheveu; Crin.
Appointments, Salaire, Solde;
Traitements.
confronter.
Réprimande, Blâme.
Opposé; Parallèle.
araser.
Tranquillité, Paix, Récon-
ciliation.
Quadrupèdes.

مولك

303
 مواضع Feinte.
 مواظبت کردن soigner, surveiller.
 موافقت Congruité, Convenance.
 موافقت اسوات Consonnance.
 مواليد زمین Fossile.
 مؤانست Intimité.
 مؤثر Réactif, Touchant.
 موج Flot, Vague, Onde.
 موجب Cause, Motif.
 موجب شدن occasionner.
 موجز Epitomé; Succinct.
 موج زدن ondoyer.
 موچه Agréé, Accepté.
 موحد Unitaire.
 موحد Sauvage, Solitaire.
 مؤخر Subsequent.
 مؤدب Respectueux.
 موافقت Amiable, de Gré en gré.
 مودی Sournois, Hypocrite.
 مور Fourmi.
 مؤرخ Historien.
 موسم Saison.
 موسوم Désigné, Nommé, Indiqué.
 موش Souris, Rat.
 موصوف Décrié, Qualifié, Déterminé;
 Relatif.
 موصول Joint, Réuni.
 موصی Testateur.
 مؤلف Gagiste.
 موعود Promis.
 مؤقت Passager, Transitoire.
 موقف Cas, Accident, Circonstance.
 موقوف en Suspens.
 موكب Cortège; Procession.
 موكب جنازه Obsèques, Convois.
 مؤكد Ferme, Solide, Sévère.

مؤكل Commissaire.
 مؤلد Génératif; Né.
 موم Cire.
 موميا Pétrole.
 مؤنث Féminin.
 موهوم Putatif; Prémumé, Supposé,
 Imaginé, Superstition.
 موى بریشان کردن décheveler écheveler.
 مؤيد Aidé, Secondé.
 مؤيد حال Justificatif.
 موى سر Chevelure.
 موى عارى Perruque.
 مهابت Autorité, Puissance.
 مهاجر Emigré.
 مهار Bride.
 مهاري Rêne.
 مهبل Vagin.
 مهتر Palefrenier.
 موبور Eloigné, Relégué.
 مهد Berceau.
 مهر Amour; Soleil.
 مهر Cachet.
 مهرباني Tendresse, Affection, Amitié.
 مهرباني نمودن compatir.
 مهر برکنندن desceller.
 مهر زدن apposer, appliquer.
 مهر و موم Scellé.
 مهر زدن calandrer.
 مهلت Surséance, Sursis.
 مهلك Dangereux, Périlleux, Mortel,
 Pernicieux.
 مهلكه Coupe-gorge; Danger, Mal-
 heur, Risque, Péril.
 مهم Important.
 مهمات Munitions.
 مهمان Hôte, Convie.

مهمانخانه Restaurant, Hôtel.
 مهمان نواز Hospitalier.
 مهمانی کردن festoyer.
 مهمل Absurdement; Sornette.
 مهميز Eperon.
 مهندس Géomètre, Ingénieur.
 مهيا Préparé, Apprêté, Prêt.
 می Vin.
 میانجی Entremetteur.
 میانه Passable; Milieu.
 میانه بهزدن tripoter.
 میثاق alliance, Pacte.
 میخ چوبی Pieu, Piquet.
 میخک Clou-de-girofle.
 میخوش Aigret, Aigre; Doux.
 میدان Esplanade; Marché, Hippod-
 rome; Champ.
 میراث Héritage.
 میراثخواری Hérédité.
 میرغضب Tortionnaire.

Table.
 میزان Balance.
 میزان ارتفاع Radiomètre.
 میزان الرياح Anémomètre.
 میزان الهواء Aéromètre, Baromètre.
 میزان حرارت Thermomètre.
 میزان رطوبت هوا Hygromètre.
 میزان مایعات Aréomètre, Pèse-liqueur.
 مېش Brebis.
 ميعاد Echéance.
 ميل زدن ponction.
 مېكده Cabaret, Taverne.
 ميكروب جرب Acare, Acarus.
 ميكسار Amateur de vin.
 ميگو Crevette.
 ميل Inclinaison; Disposition.
 ميل جراحی Sonde.
 ميمون Singe.
 مينا Email.
 ميوه Fruit.

ن

vingt-neuvième lettre de
 l'Alphabet.
 نااهل Inepte, Incapable, Sot, Absurde.
 نابالغ Impubère.
 ناپودی Pénurie.
 نايينا Aveugle.
 ناپاك Impur, Sale.
 ناپايدار Inconstant.
 ناپايداري Instabilité.
 ناپستند Désagréable; Désapprouvé,
 Improuvé, Déplait.
 ناپستند بودن déplaire.
 ناپيدا Introuvable; Invisible.
 ناتمام Incomplet, Imparfait;
 ناتوان Impuissant, Infirme; Faible.
 ناجنس Hétérogène.
 ناجی Libérateur, Sauveur, Sau-
 veur, Délivreur.
 ناچار Malheureux, Misérable.
 ناچار کردن astreindre, contraindre.
 ناحق Injure, Injustice.
 ناحيه Côté, Contrée; Parage.
 ناخدا Batelier, Pilote, Timonier.
 ناخن Ongle.

307
 tomber malade. ناخوش شدن
 Ignorant. نادان
 Rare. نادر
 Rarement. نادرا
 Erroné. نادرست
 Antidate. نادرستی تاریخ
 se repentir. نادم شدن
 Feu. نار
 Mécontent. ناراضی
 Coco. نارگیل
 Orange. نارنج
 Orme. نارون
 Accouoir, Chevet. نازبالش
 Mince, Fin; Délicat, Tenu. نازک
 Svelte. نازک اندام
 coqueter. ناز کردن
 Délicat, Élégant, Gracieux. نازنین
 Ingrat. ناسپاس
 Irritant. ناسخ
 Indigne; Blasphème. ناسزا
 Indigne, Incouvenant. ناشایسته
 Inexpérimenté, Perpétré. ناشی
 Moniteur; Conseiller. نامح
 Défenseur, Aide. نامر
 Inexacte. ناصواب
 Front. نامیه
 Intnedant. ناظر
 Promoteur, Inspecteur; Régulateur. ناظم
 Ombril, Ombrilic. نان
 Insubordonné. نافرمان
 Util, Bienfaisant. نام
 Umbilical; Négatif, Exclusif. ناف
 Dromadaire, Chameau. ناقه
 Défectueux, Défectif. ناقص
 Narrateur, Raconteur. ناقل

Cloche. ناقوس
 pas Propice. ناکام
 désappointer. ناکام ساختن
 Déloyal, Malhonnête, Fourbe. ناکس
 Soudainement, Subitement, Inopinément, Subit. ناکه
 Inévitable, Indispensable. ناکزیر
 Indigeste; Tragique. ناگوار
 Saisissant, Soudain. ناگهانی
 gémir, lamenter. ناله کردن
 Nom; Renommée. نام
 Renommé, Célèbre, Illustre. نام آور
 Ambitieux. نامجوی
 Illimité, Infini. نامحدود
 Insigne, Célèbre, Illustre. نامدار
 Disproportionné. نامربوط
 radoter. نامربوط گفتن
 Faquin, Lâche, Vaurien. نامرد
 Fiancé. نامزد
 Malheureux, Infortuné. نامسمود
 Déshabité. نامسکون
 Inofficiosité. نامشروعیت سند
 Inombrable. نامعدود
 Insensé; Paradoxe. نامعقول
 Malséant, Inconvenant. نامناسب
 Désapprouvé. ناموجه
 Lettre, Patente. نامه
 Inaffable. نامهربان
 Végétation. نامیه
 Pain. نان
 Tarte. نان قندی
 Boulanger. نانوا
 Battèlement, Chêneau, Gouttière. ناودان
 Flèche. ناوک
 Anfractueux; Inégal; Rabo-

teux.
 Bizarrerie. ناهمواری عقل
 Dérégulé, Irregulier. ناهنجار
 Vénus. ناهید
 Clairnette; Roseau; Flûte. نای
 Rare, Introuvable. نایاب
 Lieutenant, Adjoint. نایب
 Régent. نایب السلطه
 Sous-directeur. نایب مدیر
 Feu; Incendie. نایره
 Dormant. نائم
 Plante; Sucre candi. نبات
 Chardon. نباتات خار دار
 Botaniste; Végétal. نباتی
 Fossoyeur. نباش
 Grandeur, Élévation Puissance. نبات
 Célébrité, Renommée. نباهت
 Impardonnable. نبخشیدنی
 Pouls. نبض
 Caprisant, Capricant. نبض تد ناهموار
 Intercadent. نبض غیر متساوی
 Prophétie. نبوت
 Prophète. نبی
 Petit-Fils. نبیره
 Elevé, Grand, Excellent. نبیل
 Puanteur. نباتات
 Résultat; Péroration. نتیجه
 Epilogue, Péroration. نتیجه کلام
 Prose. نثر
 Délivrance, Salut. نجات
 Sauvetage. نجات دادن از هلاکت
 Succès, Réussité. نجاح
 Charpentier; Menuisier. نجار
 Saleté, Impureté, Ordure. نجاست
 Immonde, Malpropre, Sale. نجس
 Astre, Etoile. نجم

Sidéral. نجومی
 parler à demi-voix. نجوی کردن
 Noble: Excellent. نجیب
 Malheur, Désastre. نحس
 Abeille. نحل
 Syntaxe; Manière. نحو
 mauvaise Augure. نحوست
 Maigre. نحیف
 Proie. نخیر
 || *Le Lion se jeta sur sa Proie.*
 شیر خود را انداخت روی نخیرش
 Le Premier. نخستین
 parfiler. نخ کشیدن
 Palmier. نخل
 Illisible. نخواندنی
 Orgueil, Dédain, Mépris. نخوت
 Pois. نخود
 Cri. نداء
 Repentir, Regret, Remords. ندامت
 Courtisan. ندیم
 Vœu; Oblation, Pari. نذر
 parier. نذر بستن
 Mâle. نر
 Taux, Taxe. نرخ
 estimer, taxer. نرخ گذاشتن
 Dé. (عاس) نرد
 Escalier, Echelle. نردبان
 Narcisse. نرگس
 Souple; Mou; Doux, Malléable. نرم
 mollir. نرم شدن
 amollir, assouplir, attendrir, déroidir, adoucir, ramollir. نرم کردن
 Mollesse, Souplesse, Indolence. نرمی
 Virilité. نرینه
 Mince, Subtil. نزار
 Querelle, Dispute, Altercation. نزاع

311
Elégance, Délicatesse. نازک
Proche, Près. نزدیک
approcher. نزدیک آمدن
Myope (چشم) نزدیک بین
rapprocher. نزدیک کردن
Agonie. نزع
Catarrhe; Fluxion; Rhume. نزله
Tombée; Chute. نزول
Origine; Race. نژاد
Femme. زن
Tisserand. نساج
Origine, Race, Lignage. نسب
Rapport, Relation. نسبت
Texture, Tissu. نسج
Révocation, Destitution. نسخ
rescindere, résilier, cancel-
ler, déroger, suggérer.
Irrévocable. نسخ ناپذیر
Exemplaire, Recette. نسخه
Prototype. نمونه اولیه
Jonquille. نسرین
Ordre, Arrangement. نسق
Procréation; Postérité; Lignée. نسل
Incombustible. نسوختی
Crédit. نیه
Air, Vent doux, Zéphyre. نسیم
Semis. نشا
Sel amoniac. نشادر
Amidon. نشاسته
Joie, Vivacité, Gaieté. نشاط
Nota; Signe, Marque. نشان
montrer, indiquer. نشان دادن
Cible. نشانه
Cicatrice. نشانه زخم
Balise. نشانه زنگنه
Signalement. نشانی

établir, poser. نشانیدن
se gariser. نشسته دار گشتن
Lancette. نشتر
ruminer. نشخوار کردن
propager, répandre, divul-
guer. نشر کردن
Affût. نشسته نوپ
s'asseoir. نشستن
Chiquenaude. نشکنج
Inscrutable. نشناختنی
Résurrection. نشود
Pente, Descente; Talus. نشیب
Siège. نشیمن
Séant. نشیمنگاه
arborer, planter; preposer,
élire, choisir. نصب کردن
Secours, Aide, Appui. نصر
Victoire, Triomphe. نصرت
Semi, Demi, Moitié. نصف
Minuit. نصف شب
Dichotome. نصف ماه
Destin, Prédestination. نصیب
Conseil, Avis. نصیحت
sermonner; conseiller. نصیحت کردن
Coction, Maturité. نضج
Echiquier. نطع شطرنج
Séminal. نطفه
Spectateur. نظار
Surveillance. نظارت
Ordre, Organisation. نظام
Réforme. نظام جدید
Règlement. نظام نامه
Regarde. نظر
observer, examiner. نظر کردن
Ordre; Poésie; Police; Régu-
larité. نظم

Pareil, Semblable, Pendant. نظیر
Propre, Nettoyé; Pur. نظیف
s'écrier. نعره زدن
Cadavre. نعش
Sabot, Fer de cheval. نعل
Soucoupe. نعلبکی
Bienfaisance, Grâce. نعمت
Menthe. نعناع
Abondance, Suffisance, Satis-
faction. نعیم
Hypocrisie, Discorde, Querelle. نفاق
Anathématiser. نفرین کردن
Aversion, Dégoût. نفرت
âme, Esprit. نفس
Haleine, Respiration, Souffle. نفس
Profit, utilité, Avantage. نفع
Intromission. نفوذ
pénétrer. نفوذ کردن
bannir. نفی بلد کردن
Précieux, Exquis, Délicat. نفیس
Syndicat. نقابت
Sculpteur. نقار
peintre. نقاش
Raconteur, Narrateur. نقال
Convalescence. نقاهت
Mine, Tunnel. نقب
Comptant. نقد
Oripeau. نقده
Goutte. نقرس
Argent. نقره
Coloris; Dessin, Peinture. نقش
Silhouette. نقش از روی سایه
Fresque. نقش بر دیوار
Ramage. نقش بارچه
Imperfection, Infraction; Dom-
mage, Détriment, Diminution; Vice. نقص

Décroissement, Diminution, Déficit; Déchet, Perte. نقصان
Destruction, Rupture, Violation. نقص
enfrenindre, contrevénir. نقص کردن
Point. نقطه
Ponctuation. نقطه جملی
pointiller. نقطه دار کردن
Leucoma. نقطه سفید چشم
Récit, Narration. نقل
Confitures, Dessert. نقل
Praline. نقل بادامی
interjecter. نقل دعوا کردن
reporter. نقل کردن
Destruction, Démolition. نقیض
Hymen, Hyménée; Mariage. نکاح
Matrimonial, Nuptial. نکاحی
Revers (fig.). نکبت
Dédit, Palinodie. نکول از کلام
retracer. نکول کردن
Animadversion, Improbation. نکوهش
dessiner, écrire. نگاشتن
Regard; Garde, Conversation. نگاه
Gardien. نگاهبان
retenir, garder, soutenir. نگاه داشتن
regarder. نگاه کردن
Pensif. نگران
Voirie. نگهداری راه
choyer. نگهداشتن
Humide. نم
Chapelle, Temple. نماز خانه
Saillant. نمایان
Apparition; Théâtre. نمایش
Pantomime. نمایش اشاره
Beige, Burat, Bure; Feutre. نم
Manière, Façon, Mode. نمط
Sel. نمک

315
 saupoudrer, saler. نمک پاشیدن
 Salière. نمکدان
 Salaison. نمک سود
 Alkali. نمک قلیا
 Imperméable. نم ناپذیر
 montrer, paraître. نمودن
 Patron, Echantillon, Spécimen.
 Nouveau, Neuf. نو
 Altesse. تواب
 Caresses. نوازش
 Prémices, Primeur. نویر
 Four, Tour. نوبه
 Nonagénaire. نود ساله
 Abat-jour. نورافکن
 Lumineux. نورانی
 Oscillation, Vibration. نوسان
 Confection, Panacée. نوشدارو
 boire. نوشیدن
 Espèce, Genre, Sorte. نوع
 Pointe. نوك
 Pointu. نوك برجسته
 Domestique, Serviteur. نوكر
 Sommeil; Songe, Rêve. نوم
 bonne Nouvelle. نوید
 Ne, Non. نه
 Jour; Déjeuner. نهاد
 Plant. نهال
 Occulte, Caché. نهانی
 Extrémité, Fin, Terme. نهایت
 Pillage, Saccagement. نهب
 saccager. نهب و غارت کردن

Guère, Guères. نه چندان
 Fluvial. نهري
 Départ. نهضت
 cacher, céler. نهفتن
 Crocodile; Baleine. نهنگ
 inhiber, défendre. نهی کردن
 Régence. نیابت سلطنت
 Fourreau, Etui. نیام
 Intention, Dessein. نیت
 Enchantement. نیرنگ
 Force, Energie. نیرو
 Lance. نیزه
 Pique. نیزه کوتاه
 Néant. نیستی
 Optimisme. نیک بینی
 Agréable, Gai. نیکمنظر
 Guède, Pastel; Indigot. نیل
 Bleu, Bleuâtre. نیلگون
 Bleu. نیلی
 Canapé. نیم تخت
 Brassières. نیم تنه
 Hemicycle. نیم دایره
 Buste. نیمرخ
 Omelette. نیمرو
 Midi. نیمروز
 entre-luire. نیم روشنی نمودن
 Tison. نیمسوز
 Hémisphère. نیم کره ارض
 fiède. نیم گرم
 attiédir, refroidir. نیم گرم کردن
 Indélibéré, Irréfléchi. نیندیشیده

trentième lettre de l'Alphabet.
 Nécessaire, Obligatoire; Urgent; Indispensable. واجب
 Un, Unique. واحد
 Oasis. واحه
 Vallée. وادی
 Héritier. وارث
 arriver, venir. وارد شدن
 à l'Envers. وارونه
 Moyen; Médiateur. واسطه
 atteindre, parvenir à... واصل شدن
 Clair, Evident, Patent, Manifeste; Parlant, Significatif. واضح
 démontrer, manifester, découvrir, inventer, trouver. واضح کردن
 Prédicateur, Sermonneur. واعظ
 Abondant, Nombreux, Fréquent. وافر
 Sis, Situé. واقع
 arriver, se trouver; avoir lieu. واقع شدن
 en Vérité, en Effet. واقعاً
 ouvrir, découvrir, délier. وا کردن
 démouvoir, conférer, confier, remettre, donner, accorder. واگذار کردن
 Elevé (fig.); Grand, Nable. والا
 Si non, dans le Cas contraire, Autrement. والا
 Gentilhomme. والا نژاد
 Dette. وام
 Débiteur. وامدار
 prêter. وامدادن

emprunter. وام گرفتن
 simuler, Feindre. وانمود کردن
 Futile. Frivole. واهی
 Ahi-aie ! . وای
 Choléra-morbus. وبا
 Pestilent. وبائی
 Tendon; Secteur. وتر
 Convention; Engagement; Lettre. وثیقه
 Pouce; Empan. وجب
 Enthousiasme; Transport. وجد
 Mentalement, Consciencieusement. وجدانا
 Douleur. وجع
 Odontalgie. وجع دندان
 torticolis. وجع مفاصل کردن
 Existense; Individu. وجود
 Visage, Face; Manier; Moyen; Somme. وجه
 Panthéisme. وحدت وجود
 Crainte, Peur, Appréhension. وحشت
 Panique, Souleur. وحشت ناکهانی
 Farouche, Sauvage. وحشی
 Apocalyps, Révélation. وحی
 Unique. وحید
 Funeste, Méphitique. وخیم
 Amour, Amitié. وداد
 Adieux. وداع
 en Déjà. ودره
 Rose. ورد
 Gymnastique; Sport. ورزش
 faire la gymnastique, labourer; exécuter. ورزشیدن

319

Précipice, Abime, Gouffre. ورطه
 Pieux. ورق
 Branche; Feuille. ورق
 Etiquette. ورقبارة
 Rôle. ورقه
 Programme; Affiche. ورقه اخبار
 Bulletin. ورقه اخبار يومية
 Tarif. ورقه تعيين نرخ
 Agenda. ورقه ياد آور
 Illaque. ورك
 Enflure. ورم
 Apostume, Apostème. ورم حاد
 Flegmon (Phlegmon). ورم دموی
 tuméfier. ورم کردن
 Arrivée. ورود
 Carotides. ورید بياضي
 Veineux. وریدی
 Vizirat, Ministère. وزارت
 Grenouille. وزغ
 Crapaud. وزغ زهر دار
 Mesure, Poids. وزن
 souffler, respirer. وزیدن
 Ministre, Vizir. وزیر
 aggraver, appesantir, alourdir. وزن کردن
 Intercession. وساطت
 Milieu. وسط
 Espace, Etendue. وسعت
 agrandir, accroître. وسعت دادن
 Vaste, Ample. وسیع
 Scrupule. وسواس
 Moyen, Cause; Ressource. وسیله
 Jonction. وصال
 Testament. وصایت
 Description, Représentation. وصف
 Uranographie. وصف احوال فلکیه

Sélénographie. وصف احوال قمر
 Aérogaphie. وصف احوال هوا
 Topographie. وصف امکنه مفرده
 Zoographie. وصف حیوانات
 dépeindre, qualifier. وصف کردن
 Qualificatif. وصفی
 Union, Affinité, Alliance. وصل
 Reprise. وصله
 Arrivée, Acquisition. وصول
 Tuteur. وصی
 Nuncupatif. وصیت شفاهی
 tester. وصیت کردن
 Codicille. وصیت ملحقه
 Enfantement. وضع حمل
 décontenancer. وضع طبیعی را بیخود کردن
 Abolition. وضوء
 Evidence, Clarté. وضوح
 Patrie. وطن
 Patriotisme. وطن پرستی
 Bestialité. وطنی حیوانات
 Pension; Tâche. وظیفه
 Pensionnaire, Titulaire de pension. وظیفه خوار
 Promesse. وعده
 Rendez-vous. وعده گاه
 Sermon. وعظ
 prêcher. وعظ کردن
 Fidélité. وفا
 Mort, Décès. وفات
 Fidèle. وفادار
 Accord, Concorde. وفاق
 accomplir. وفا کردن
 Accord, Conformité. وفق
 Abondance, Opulence. وفور
 surabonder. وفور داشتن
 Impudence. وقاحت

322

321

Gravité, Aplomb; Prestance, وقار
 Annales. وقایع نامه
 Historiographe. وقایع نگار
 Temps, Moment. وقت
 Solstice. وقت تحویل شمس
 Tandisque, Pendant que. وقتیکه
 Legs (Lè). وقف
 Accident, Cas, Evénement. وقوع
 Pause; Connaissance, Expérience. وقوف
 Procuration. وکالت
 Mandat. وکالت نامه
 Avocat, Substitut, Mandataire; وكيل
 Sergent.

▲ trente et unième lettre de l'Alphabet.

Rage (مرض) هاری
 Digestif. هاضم
 Halo. هاله
 Parasélène. هاله ماه
 Plaine. هامون
 Egrugeoir. هاون
 Terrible, Epouvantable. هابل
 Descente, Chute. هبوط
 Séparation. هجر
 Fuite. هجرت
 Satire, Critique, Sarcasme. هجو
 assaillir, attaquer. هجوم کردن
 Libelle. هجو نامه
 piloter (Fig.); sanctifier, guider. هدایت کردن
 Néophyte (Fig.). هدایت یافته
 Cible. هدفی

subroger. وکیل کردن
 Syndic. وکیل يك هیئت
 Naissance, Extraction. ولادت
 Pays, Contrée. ولایت
 Adultérin, Bâtard, Illégitime. ولد الزنا
 Néanmoins, Cependant, Mais. ولكن
 Cependant, Mais. ولی
 Ami, Seigneur, Maître. ولی
 Héritier du trône. ولیعهد
 Suzerain. ولینعمت
 Conjecture, Présomption. وهم
 Décépitude, Faiblesse. وهن
 désoler, ravager, ruiner. ویران کردن

Destruction, Ruine, Dévastation. هدم
 Huppe. هدهد
 Parlage, Verbiage, Faconde. هذیان
 Chaque, Chacun, Quelque. هر
 Frayeur, Terreur, Transe. هراس
 craindre, frémir (Fig.). هراسان شدن
 Quiconque. هر آنکس که
 Pêle-Mêle. هرج و مرج
 Niaiserie. هرزگی
 Bavard. هرزه زبان
 vétiller. هرزه ناری کردن
 Jamais. هرگز
 Pyramide. هرم
 Pinson. (يك نوع مرغی است) هزار داستان
 Plaisanterie, Badinage. هزل
 Ironique. هزلی
 Facétie, Bouffonnerie. هزلیات
 être. هستن

- Existence, Essence. هستی
Octaèdre. هشت سطحی
Eptagone. هفت گوشه
Septième. هفتمین
Semaine. هفته
|| les Jours de la Semaine sont :
ایام هفته از اینقرارند :
Lundi یکشنبه Dimanche شنبه
Mardi سه‌شنبه Mercredi چهارشنبه
Jeudi پنجشنبه et Vendredi جمعه
la Semaine prochaine هفته آینده
la Semaine Passée هفته گذشته
Hebdomadaire هفتگی
Perdition. هلاکت
mourir, périr. هلاک شدن
Néoménie. هلال نو
Péche. هلو
Ainsi, Ensemble, Avec, Ega-
lement. هم
Peine, Souci. هم
Homonyme. هم‌اسم
Seulement, pas Plus, le Même.
همان
de Nouveau, de Même.
همان
Incessamment, Bientôt.
همان
Pareil, Semblable, Egal.
همان
Homophonie. هم‌آهنگی
Partenaire. هم‌بازی
équivaloir. هم‌باز
Coobligé. هم‌باز
Ligue. هم‌بازی
Générosité, Libéralité. هم‌باز
Similaire, Homogène. هم‌جنس
Circonvoisin, Voisin. هم‌جوار
Tellement, Comme, Ainsi.
هم‌چنین
de Même, de telle Mani-
ère, Egalement; Médiocrement.
- Comme si, Pareillement,
Ainsi.
Confident, Compagnon.
همداستان
Unanime. هم‌دل
se concerter; conspirer.
هم‌دم شدن
s'entre-baiser.
هم‌دیگر را بوسیدن
Confident. هم‌راز
accompagner, escorter.
همراهی کردن
Opposé, Contraire.
مضاد
Contiguïté. هم‌سایگی
avoisiner.
هم‌سایه بودن
Collègue. هم‌سر
affleurer.
هم‌سر کردن
Commensal. هم‌سفره
Compatriote, Concitoyen.
هم‌شهری
Sœur. هم‌شیره
Neveu. هم‌شیره زاده
Communion. هم‌کیش
Compagnon, Camarade.
هم‌نشین
Plain; Egal.
هم‌وار
Partout.
همه جا
Escarcelle, Bourse.
هم‌بان
Gibécierre.
هم‌بانچه شکاری
Immanent.
همیشه پاینده
Manière, Mode, Procédé.
هم‌نجار
Géométrie.
هندسه
Pastèque.
هندوانه
Art; Mérite, Vertu, Talent.
هنر
Chômage.
هنگام بیکاری
Tumulte, Fracas.
هنگامه
Encore.
هنوز
Air, Temps.
هوا
racoler (Fig.).
هوا خواه جمع کردن
aérer, ventiler.
هوا دادن
Outarde.
هویزه
Désir, Passion, Vœu, Envie.
هوس

- Snobisme. هوس چیزهای تازه
Grippe, Aversion.
هوس خام
Intelligence.
هوش
Intelligent, Eveillé, Sobre.
هوشیار
Sobriété, Temperance; Vi-
gilance.
désenivrer.
هوشیاری آوردن
Frayeur, Alarme, Effroi.
هول
Effroyable; Affreux.
هولناک
Evident, Clair.
هویده
- tempêter.
Exclamation, Vacarme.
Posture; Astronomie.
Parquet.
هیئت مدعی عمومی
Orchestre.
هیئت نوازندگان
Peur, Crainte.
هیبت
Aucun, Nul, Rien.
هیچ
Quelconque, Personne.
هیچکس
Bûchette.
هیزم پاره
Pose.
هیكل
Simulacre, Spectre.
هیكل خیالی

تrente et deuxième lettre de l'Alphabet.

- ou.
Manteau.
پاونچی
Mémoire; Souvenir.
یاد
rappeler.
یاد آوری کردن
enseigner, instruire.
یاد دادن
apprendre.
یاد گرفتن
Ami, Amant.
یار
Puissance, Force.
یارا
Amitié, Affection, Tendresse.
یاری
contribuer.
یاری نمودن
Onze.
یازده
Hendécagone.
یازده‌بیلو
Désespoir.
یأس
Jasmin.
یاسمن
trouver.
یافتن
Rubis.
یاقوت
Saphir.
یاقوت کبود
Crinière.
بال
Futile, Frivole.
یاوه
Babil; Caquet.
یاوه‌گویی
- Orphelin.
یتیم
Glace.
یخ
patiner.
یخبازی کردن
Glacière.
یخچال
Collet.
یقه
Main.
ید
Ictère.
یرقان
Brevet.
برلیج
Dieu.
یزدان
Jaspe.
یشم
c'est-à-dire.
یعنی
Pillage; Rapine.
یغما
Certitude, Certainement,
یقین
Sûrement; en Réalité.
یقیناً
Cohésion, Adhérence.
یکجبهی
Unanime.
یکدل
Uniforme.
یک‌رنگ
identifier.
یک رنگ ساختن
Ephémère.
یک روزه
Annal.
یک ساله
Egal, Conforme, Parité.
یکسان

327 یمن

d'un Coup.

Un, Seul; Individu.

unifier.

Unisson.

Unique, Incomparable.

dénombrer, recenser.

Héros.

Bécasse, Ortolan.

Prospérité, Bonheur, Félicité.

Bienvenue.

Côté droit.

Galop.

Assaut, Attaque.

Panthère.

Jour, Journée.

Néfasté.

Quotidien.

Trèfle; Foin.

Campement d'été, Campagne.

FIN

Dictionnaire - Français - Persan
ou
Table
Alphabétique
de Dictionnaire Complet
Persan—Français
Farhang Menu-Tchéhri

329

A

44, 111, 111, 122

à prép. 111, 111, 122,

129, 133

abaissement *sm.* 61, 81, 100, 106,
151, 229abaisser *va.* 250abandon *sm.* 77, 150, 163abandonné *ée adj.* 279, 285abandonner *va.* 202s'abandonner *vpr.* 81

s'abandonner à la Providence 81

abasourdir *va.* 263abatage *sm.* 22, 157, 195abâtardir *va.* 153abat-jour *sm.* 315abattement *sm.* 104abatteur *sm.* 254abattre *va.* 120abcès *sm.* 105

ouvrir un abcès 93

330

A

abdication *sf.* 64abdiquer *va.* 159abdomen *sm.* 128, 223

abdomen post 128

abdomen proprement-dit 128

abducteur (*Muscle*) *sm.* 278abeille *sf.* 205, 310aberration *sf.* 177abêtir *va.* 179abhorrer *va.* 156abîme *sm.* 245, 319abirato *adv.* 180ab Irrato *adv.* 53abject *adj.* 224abjurer *va.* 56, 288ablation *sf.* 257abnégation *sf.* 150abolir *va.* 8, 116, 301abolissement *sm.* 99abolution *sf.* 4, 320

abs

- 331
faire l'abolition 245
 abominable *adj.* 224, 298
 abondance *sf.* 127, 251, 253, 262, 313, 320
 abondance de bien 125
 abondant *adj.* 80, 127, 248, 249, 262, 317
 abonnement *sm.* 61
 s'abonner *vpr.* 113
 d'abord *adv.* 3, 105
 d'abord que 105
 abordable *adj.* 189
 aborder *vn.* 126
 aborigènes *smpl.* 106
 aborner *va.* 283
 aboucher *va.* 131
 s'aboucher *vpr.* 134
 ab ovo *adv.* 47
 abrégé *sm.* 22, 285
 abréger *va.* 23
 abreuver *va.* 4
 abréviation *sf.* 28, 86
 abricot *sm.* 204
 abroger *va.* 8, 116, 301
 abrupt *adj.* 211
 absence *sf.* 247, 247
 être absent 243
 abside *sf.* 219
 absinthe *sf.* 84
 absolument *adv.* 89, 294
 absorber *va.* 161
 s'absorber *vpr.* 70
 absoudre *va.* 55, 96, 122, 240
 absoute *sf.* 96
 abstème *adj.* 203
 abstersif *adj.* 139
 abstinence *sf.* 95, 96, 141, 202
 s'abstenir *vpr.* 273
 abstraction *sf.* 103
 abstraire *va.* 161
 abstrait *adj.* 69
 abstrus *adj.* 243
 absurde *adj.* 138, 305
 absurdement *adv.* 305
 abus *sm.* 152
 abuter *vn.* 277
 acabit *sm.* 298
 acacia *sm.* 85
 académie *sf.* 286
 acariâtre *adj.* 121
 acanthacé *sm.* 175
 acare, acarus *sm.* 306
 acariâtre *adj.* 121
 accabler *va.* 293
 accaparement *sm.* 24
 accaparer *va.* 24
 accéder *vn.* 134, 144
 accélérer *va.* 126
 acceptable *adj.* 295
 acceptation *sf.* 19
 accepté 303
 accepter *va.* 140, 255
 acception *sf.* 95
 accident *sm.* 169, 212, 235, 257, 275, 303, 321
 par accident 55
 accidentel *adj.* 95, 119
 accidents *smpl.* 209
 acclamation *sf.* 117
 acclimater *va.* 91
 s'acclimater *vpr.* 128
 accointance *sf.* 91
 accoisement *sm.* 38

ada

- 333
 accoiser *va.* 43
 accolade *sf.* 294
 accommodage *sm.* 141
 accommoder *va.* 149
 accompagner *va.* 324
 accomplir *va.* 21, 282, 320
 accomplissement *sm.* 21, 61, 66, 88, 110
 accord *sm.* 11, 320, 320
 être d'accord 15
 accorder *va.* 25, 41, 71, 122, 317
 s'accorder *vpr.* 15
 accort *adj.* 169
 s'accoster *vpr.* 98, 297
 accotoir *sm.* 280
 s'accouder *vpr.* 123
 accoudoir *sm.* 307
 accouplé 192
 accouplement *sm.* 90
 accoupler *va.* 118
 accréditer *va.* 127
 accroc *sm.* 273
 accroché 302
 accrocher *va.* 106
 s'accrocher *vpr.* 106
 accroissement *sm.* 50, 83, 150
 accroître *va.* 319
 accueillir *va.* 147
 acculer *va.* 134
 s'acculer *vpr.* 112
 accumuler *va.* 149
 accusateur *trice. s. et. adj.* 286
 accusation *sf.* 69, 158
 accusation oblique 16
 accusé *éc. s.* 281
 accuser *va.* 281
 acéphale *adj.* 136, 136
 acerbe *adj.* 149
 achalander *va.* 190
 acharner *va.* 120, 127
 achat *sm.* 3, 137, 179
 acheminer *va.* 59, 197
 acheter *va.* 3, 179
 acheteur *euse. s.* 292
 achevé *éc. adj.* 302
 achèvement *sm.* 16, 61, 66, 146, 154
 achever *va.* 16, 16, 35, 99, 127, 127, 155, 177, 253
 achoppement *sm.* 276
 acide *adj.* 149
 acolyte *sm.* 299
 acquérir *va.* 147, 169
 acquiescer *vn.* 255
 acquise *adj.* 113
 acquisition *sf.* 3, 87, 147, 172, 320
 acquitter *va.* 33, 57
 s'acquitter *vpr.* 33
 âcre *adj.* 205
 acte *sm.* 225, 251, 291
 prendre acte 17
 faire acte d'héritier 21
 actes *smpl.* 26
 acteur *trice. s.* 115
 actif *ive. adj.* 279
 action *sf.* 171, 242, 251
 actionner *va.* 125
 activement *adv.* 130
 actuellement *adv.* 91, 117, 170
 adage *sm.* 229
 adapter *va.* 167

335

addition *sf.* 230
 adducteur *adj.* 298
 adèpte *s.* 289
 adhérence *sf.* 14, 326
 adhérer *vn.* 15, 255
 adhésion *sf.* 14
 adiante *sm.* 140
 dire adieu 121
 adieux *simpl.* 318
 adirer *va.* 229
 adjoint *adj.* 309
 adjuger *va.* 119
 admettre *va.* 140, 250
 adminicule *sm.* 256
 administrateur *sm.* 286
 administration *sf.* 32
 administrer *va.* 33, 33
 admiratif *adj.* 32
 admiration *sf.* 64
 admirer *va.* 152
 admonester au admonéter *va.* 76
 adolescence *sf.* 165
 s'adonner *vpr.* 3
 adopter *va.* 30, 129
 adorateur *sm.* 140, 235
 adoration *sf.* 210, 237
 adoré 291, 295
 adorer *va.* 140
 adosser *va.* 142
 adouci 300
 adoucir *va.* 77, 119, 299, 310
 adoué 192
 adragant *adj.* 262
 adresse *sf.* 242
 adroit *adj.* 170
 adroitement *adv.* 60

adulation *sf.* 155
 adulte *adj. et s.* 117
 adultère *sm. et adj.* 205, 247
 femme adultère 203
 adultérin *adj. et s.* 322
 aduste *adj.* 216
 adversaire *sm.* 180, 229
 adversatif *adj.* 32
 adversité *sf.* 34
 aérer *va.* 324
 aérographie *sf.* 320
 aérologie *sf.* 119
 aéromètre *sm.* 306
 aérostat *sm.* 289
 affable *adj.* 182
 affadissement *sm.* 244
 affaibli 247
 affaiblir *va.* 230
 affaire *sf.* 95, 222, 259, 293
 point d'affaire 134
 se tirer d'affaires 54, 55
 s'affaïsser *vpr.* 250
 affamé *éc. adj.* 269
 afféager *va.* 257
 affectation *sf.* 202
 affection *sf.* 71, 170, 239, 304, 325
 affection Hypochondriaques et
 Hystérique 3
 affectionner *va.* 52, 115
 affectueusement *adv.* 125
 affectueux *adj.* 222
 affermer *va.* 130, 131
 affermir *va.* 66, 284, 290
 affermissement *sm.* 62, 65, 129
 affiche *sf.* 319
 affiler *va.* 158
 s'affilier *vpr.* 113

337

affiner *va.* 151
 affinité *sf.* 11, 320
 affiquet *sm.* 147
 affirmation *sf.* 17
 affleurir *va.* 324
 affliction *sf.* 101, 191, 246, 284, 299
 affligé *adj. et sm.* 141, 156, 172,
 246, 246, 284, 298, 302
 s'affliger *vpr.* 201
 affluence *sf.* 127
 affluence de monde 19
 affluent *sm.* 293
 affoiblir *va.* 158
 s'affoiblir *vpr.* 135
 affolé 72
 s'affoler *vpr.* 72
 afforage *sm.* 113
 affourcher *va.* 275
 affranchir *va.* 45, 181
 affranchissement *sm.* 45
 affréter *va.* 264
 affreux *adj.* 224, 325
 affriander *va.* 128
 affront *sm.* 147
 affronter *va.* 135, 135
 affublement *sm.* 142
 affût *sm.* 312
 afin de *conj.* 119
 afin que *conj.* 119
 afin que ou de *conj.* 46
 agaçant *adj.* 191
 agacé 69
 agacement *sm.* 266
 agacer *va.* 129
 agacerie *sf.* 246
 agate *sf.* 240
 âge *sm.* 205, 215, 242
 âgé *adj.* 87, 126, 291
 agence *sf.* 261
 agencer *va.* 288
 agenda *sm.* 319
 aggraver *va.* 319
 agile *adj.* 163, 165, 224
 agir *vn.* 18, 35, 242
 agitation *sf.* 74, 137, 154, 155
 agiter *va.* 72, 119
 s'agiter *vpr.* 179
 agnats *simpl.* 214
 agneau *sm.* 125
 agonie *sf.* 170, 311
 agrandir *va.* 319
 agrandissement *sm.* 83
 agréable *adj.* 179, 183, 191,
 207, 234, 273, 289, 294, 316,
 agréé *sm.* 290, 303
 agréer *va.* 140, 141, 255
 agrégat *sm.* 269
 agrément *sm.* 228
 agrès *simpl.* 143
 agresseur *sm.* 3
 agression *sf.* 79
 agreste *adj.* 122, 126, 189
 agricole *adj.* 108
 agriculteur *sm.* 124
 s'agripper *vpr.* 168
 agronome *sm.* 60
 agronomie *sf.* 241
 aguerrir *va.* 147
 s'aguerrir *vpr.* 119
 ah ! *interj.* 27, 106, 106
 s'ahourter *vpr.* 273
 ahi-aie *interj.* 318
 ahurir *va.* 72

339
aide *sf.* 189, 236, 296, 307, 312
aidé 304
aider *va.* 290
s'aider *vpr.* 64
aïeul *sm.* 161
aigle *sm.* 240
aiglon *onne. s.* 119
aigre *adj.* 149, 305
aigret *adj.* 305
aigremoine *sf.* 192
aigrette *sf.* 163
aigreur *sf.* 149
aigrir *va.* 120
s'aigrir *vpr.* 149
aiguail *sm.* 208
aiguayer *va.* 221
aiguère *sf.* 7, 81
aiguille *sf.* 7, 216
aiguille de montre 240
aiguiser *va.* 158
ail *sm.* 218
aile *sf.* 116, 140
plume d'aile 140
d'ailleurs *adv.* 49
aimant *sm.* 109, 117
aimanter *va.* 109
aimé 170, 283
bien-aimé 23, 78
aimer *va.* 193, 283
aimer tendrement 50
aine *sf.* 264
ainsi *adv.* 111, 132, 168, 168, 281, 323, 324, 324
ainsi que *conj.* 168
air *sm.* 68, 113, 311, 324
avoir l'air 132

aire *sf.* 72
airer *vn.* 72
ais *sm.* 148
aisance *sf.* 58
aise *adj.* 38, 130
à l'aise 116
aisé, *é* *adj.* 38
aisément *adv.* 115, 129
aisselle *sf.* 129
ajonction *sf.* 102
ajourné *sm.* 38
ajournement *sm.* 26
ajouté *sm.* 299
ajouter *va.* 110
ajouter foi 118
ajustement *sm.* 294
ajuster *va.* 73, 132
s'ajuster *vpr.* 38, 93
ajustoir *sm.* 148
alambic *sm.* 99
alarguer *vn.* 126
alarme *sf.* 325
alarmer *va.* 130, 143
albâtre *sm.* 289
alberge *sf.* 204
albuginé *adj.* 245
albugineux *adj.* 134
albumine *sf.* 275
alcali *sm.* 315
alène *sf.* 188
alentour *adv.* 143
alentours *simpl.* 75, 175
alerte! *sf.* 113, 118
alexipharmaque *adj.* 150
alezan *adj.* 133
algonon *sm.* 137

341
algèbre *sf.* 161
aliénation *sf.* 249
aliéner *va.* 134
aligner *va.* 120, 180
aliment *sm.* 183, 232, 244
aliquante *adj.* 162
aliquote *adj.* 162
s'aliter *vpr.* 127, 186
alizé *adj.* 113
alizier *sm.* 211
allaiter *va.* 119
allant *adj.* 201
allécher *va.* 128, 191
allée *sf.* 184
allégation *sf.* 271
allégorie *sf.* 64, 110, 150
allégoriser *va.* 130
allégre *adj.* 224
allégresse *sf.* 213
alléguer *va.* 16, 127, 148
aller *vn.* 200
le pis aller 131, 135
s'en aller 136, 201
aller bien 100
alliage *sm.* 89, 95
alliance *sf.* 11, 15, 94, 295, 305, 320
s'allier *vpr.* 52
allocution *sf.* 180
allodialité *sf.* 45
allongement *sm.* 64, 94
allouer *va.* 120, 187
alluchon *sm.* 192
allumé 172
allumer *va.* 13, 82, 202, 216
s'allumer *vpr.* 14
allumettes *sfpl.* 262

allure *sf.* 226
allusion *sf.* 110, 152
alluvion *sf.* 91
almanache *sm.* 154
aloi *sm.* 244
alors *adv.* 104
alouette *sf.* 245
alourdir *va.* 319
altération *sf.* 61, 74, 152
altercation *sf.* 210, 310
altété 290
alternatif *adj.* 279
alterner *vn.* 132
altesse *sf.* 173, 315
alvéole *sm.* 132, 177
amabilité *sf.* 274
amadou *sm.* 13
amaigrir *va.* 272
amalgame *sm.* 300
amalgamer *va.* 97
amande *sf.* 113
amans *simpl.* 235
amant *sm.* 170, 191, 325
amante *sf.* 283
amarrer *va.* 114
amas *sm.* 50
amasser *va.* 53, 123
amateur de vin 306
amatir *va.* 137
ambassade *sf.* 213
ambassadeur *sm.* 110, 214
ambiant *adj.* 285
ambigue *adj.* 193
ambitieux *adj.* 131, 308
ambitionner *va.* 50
ambre gris 242

343
 ambre jaune 267
 âme *sf.* 116, 160, 201, 313
 améliorer *va.* 1, 134
 amende *sf.* 149, 162
 amendement *sm.* 106, 154
 amener *va.* 105
 amener à une solution 127
 aménité *sf.* 274
 amenuiser *va.* 115
 amer *adj.* 155
 amertume *sf.* 155
 ami *sm.* 72, 172, 200, 225, 225, 322
 325
 amiable *adj.* 303
 amidon *sm.* 311
 amincir *va.* 157
 amiral *sm.* 98
 amirauté *sf.* 33, 93
 amitié *sf.* 72, 90, 91, 109, 193, 227,
 283, 304, 318, 325
 Amnistie *sf.* 80, 240
 amodiateur *sm.* 299
 s'amoinrir *vpr.* 266
 amollir *va.* 310
 amont *sm.* 181
 amorce *sf.* 232
 amorcer *va.* 114
 amortir *va.* 126
 amortissement *sm.* 34
 amour *sm.* 71, 170, 239, 283, 304, 318
 s'amouracher *vpr.* 269
 amoureux *adj.* 170, 235
 amour-propre 77, 183
 amovible *adj.* 136, 253
 amphibie *adj.* 176
 amphibologie *sf.* 11, 70, 111

amphigouri *sm.* 265
 amphysème *sm.* 93
 ample *adj.* 279, 319
 amplification *sf.* 83
 amplifier *va.* 83, 234
 amputation *sf.* 103
 amputer *va.* 257
 amulette *sf.* 115
 amusant *adj.* 117
 amuser *va.* 118
 amygdale *sf.* 276
 an *sm.* 209
 anabètes 257
 anachorète *sm.* 301
 anagramme *sf.* 147
 analeptique *adj.* 241
 analogie *sf.* 291, 300
 analogue *adj.* 280
 analyse *sf.* 146
 anarchie *sf.* 248
 anarchiste *adj.* 108, 232
 anasarque *sf.* 63
 anathématiser *va.* 313
 anathème *sm.* 274
 anatomie *sf.* 150
 anatomiste *sm.* 107
 ancêtre *sm.* 214
 ancêtres *smpl.* 20, 68
 nos ancêtres 2
 ancien *adj.* 86, 194, 255, 268
 ancienneté *sf.* 56
 ancrage *sm.* 39
 androgyne *adj.* 182
 âne *sm.* 178, 269
 anéanti 139, 298
 anéantir *va.* 208

345
 anéantissement *sm.* 102
 anecdote *sf.* 173
 anémomètre *sm.* 306
 anet *sm.* 219
 anévrisme *sm.* 123
 anfractueux *adj.* 308
 anfractuosité *sf.* 79
 ange *sm.* 164, 249, 300
 anges de Lumières 44
 angine *sf.* 187
 angle *sm.* 203, 266, 272
 angle aigu 203
 angle droit 203
 angle Obtus 203
 anguille *sf.* 275
 animadversion *sf.* 314
 animal *adj.* 134, 160
 animal raisonnable 176
 animé *adj.* 14
 animer *va.* 120, 201
 animosité *sf.* 129, 268
 anis *sm.* 195
 anis-étoiles *sm.* 114
 annal *adj.* 326
 annales *sfpl.* 321
 anneau *sm.* 174
 année *sf.* 209
 année dernière ou prassée 138
 annelure *sf.* 132
 annexe *sf.* 299
 annotateur *sm.* 169
 annuaire *sm.* 209
 annulation *sf.* 7
 annuler *va.* 8, 116
 ânonné 266
 anonyme *adj.* 134

antagoniste *sm.* 180
 antarctique *adj.* 164
 antécédent *adj.* 207, 268
 antérieur *adj.* 86, 207
 antériorité *sf.* 153, 207
 anthrax *sm.* 14
 anthropologie *sf.* 69
 anthropophage *s. et adj.* 35
 antichambre *sf.* 139
 anticipation *sf.* 36, 65
 anticiper *va.* 209
 antidate *sf.* 307
 antifébrile *adj.* 294
 antilogie *sf.* 29
 antinomie *sf.* 156
 antipathie *sf.* 95, 262, 300
 antipestilentiel *adj.* 294
 antipode *sm.* 106
 antiquaire *sm.* 236
 antique *adj.* 255
 à l'antique 124
 antiques 17
 antiquité *sf.* 56, 255
 antiseptique *adj.* 229
 antre *sm.* 243
 anula-campana 101
 anxiété *sf.* 74, 143
 aorte *sf.* 219
 août (ôu). *sm.* 9
 apaiser *va.* 43, 150, 150, 196
 s'apaiser *vpr.* 39
 apanage *sm.* 177
 apathie *sf.* 135, 290
 s'apercevoir *vpr.* 135, 252
 apétisser *va.* 266
 aphélie *sm.* 86

- 347
 aphorisme *sm.* 171
 apitoyer *va.* 123, 222
 aplanir *va.* 291
 aplatir *va.* 291
 aplomb *sm.* 67, 321
 apocalyps *sf.* 318
 apocope *sf.* 68
 apogée *sm.* 105
 apographe *sm.* 229
 apophtegme *sm.* 259
 apoplexie *sf.* 288
 apostasie *sf.* 39
 apostat *sm.* 288
 apostiller *va.* 187
 apostropher *va.* 157, 180
 apostume *sm.* 319
 apothéose *sf.* 112
 apothicaire *sm.* 192
 apôtre *sm.* 174
 apparaître *vn.* 140, 143, 211, 233, 234, 236
 appareil de voyage 127
 appareiller *va.* 113
 appareille respiratoire 90
 appareilleuse *adj.* 191
 apparemment *adv.* 233
 apparence *sf.* 24, 233
 apparent *adj.* 72
 apparenter *va.* 184
 apparié 192
 apparier *va.* 118, 163
 apparition *sf.* 179, 236, 314
 apparoi *sm.* 5
 apparoir *vn.* 5
 appartement *sm.* 185
 appartenance *sf.* 258
 appas *smpl.* 191
 appâter *va.* 116
 appauvrir *va.* 129, 268
 appauvrissement *sm.* 100
 appel *sm.* 117
 appeler *va.* 26, 105, 182
 appellatif *adj.* 69
 appendice *sm.* 230
 appendre *va.* 106
 appesantir *va.* 319
 appéter *va.* 41
 appétit *sm.* 71
 à l'appétit 53
 applaudir *vn.* 83
 applaudissement *sm.* 28, 83, 147
 appliquer *va.* 130, 202, 304
 appointment *sm.* 302
 apporter *va.* 105, 130
 apposer *va.* 202, 304
 s'apposer *vpr.* 297
 apposition *sf.* 15
 apprécier *va.* 255
 appréhension *sf.* 318
 apprendre *va.* 75, 97, 147, 187, 263 325
 apprenti *sm.* 219
 apprentissage *sm.* 56
 sans apprêt 45
 apprêté *adj.* 93, 305
 s'apprêter *vpr.* 93
 apprivoisé 101, 108
 apprivoiser *va.* 196
 approbation *sf.* 19, 64, 83, 147, 147 151
 approche *sf.* 154
 approcher *va.* 310

- 349
 s'approcher *vpr.* 297
 approuver *va.* 141
 appui *sm.* 141, 154, 189, 258, 312
 à l'appui de *prép.* 47
 appuyer *va.* 73
 âpre *adj.* 56
 âprement *adv.* 113
 après *prép.* 129, 141, 210
 après cela 129
 après-dinée *sf.* 129
 aprésent *adv.* 89, 111
 après-midi *sm.* 129
 après-soupée *sf.* 129
 après tout *adv.* 31, 111
 à-propos *adv.* 132
 apte *adj.* 208
 aptitude *sf.* 61, 64
 apurer *va.* 151
 aquatique *adj.* 11
 aqueux *adj. et sm.* 3, 11
 aquilin *adj.* 302
 araignée *sf.* 242
 araser *va.* 128, 302
 aratoire *adj.* 252
 arbitraire *adj.* 183
 arbitre *sm.* 38, 45, 173
 franc arbitre 38
 arborer *va.* 312
 arbre *sm.* 187
 arbrisseau *sm.* 118
 arc *sm.* 259, 265
 arcade *sf.* 231
 arc-en-ciel *sm.* 259
 archer *sm.* 158
 archet *sm.* 158
 archétype du monde *sm.* 74
 archipel *sm.* 119, 282
 architecte *sm.* 132, 296
 archives *sfpl.* 190
 arçon *sm.* 253
 arctique *adj.* 224
 ardemment *adv.* 48, 127
 désirer ardemment 49
 ardent *adj.* 13, 14, 14, 14
 ardeur *sf.* 144, 174, 248
 avec ardeur 48, 88
 ardoise *sf.* 275
 ardu *adj.* 228
 arène *sf.* 204
 aréomètre *sm.* 306
 argent *sm.* 313
 argenterie *sf.* 105
 argile *sf.* 234
 argument *sm.* 125, 189, 191, 256
 faire un argument 16
 argumenter *va.* 16
 aride *adj.* 179
 aridité *sf.* 135
 arithméticien *sm.* 108
 arme *sf.* 68
 armée *sf.* 210, 256, 273
 armes *sfpl.* 36, 89, 214
 faire des armes 68
 armistice *sm.* 278
 armoire *sf.* 271
 armurier *sm.* 153
 aromate *sm.* 295
 arpent *sm.* 162
 arracher *va.* 197, 266
 arrangement *sm.* 149, 155, 311
 arrêté *sm.* 283
 s'arrêter *vpr.* 43, 280, 298

- 351
 arrhement *sm.* 215
 arrhes *sfpl.* 137
 arrière-pensée *sf.* 216, 251
 arrière-petits-fils *smpl.* 9
 arrière saison *sf.* 31
 arriser *va.* 250
 qui arrive 117
 arrivée *sf.* 85, 319, 320
 arriver *vn.* 95, 126, 131, 199, 211
 317, 317
 faire arriver 110
 arroche, *sf.* 67
 s'arroger *vpr.* 35, 129, 129
 arrondissement *sm.* 109, 131
 arrosement *sm.* 11
 arroser *va.* 4
 arsenal *sm.* 259
 art *sm.* 144, 171, 228, 250, 252, 324
 art de guérir 231
 artériologie *sf.* 241
 artichaut *sm.* 40
 article *sm.* 32, 111, 119, 132, 251
 articulation *sf.* 132, 297
 articuler *va.* 118
 s'articuler *vpr.* 134
 artifice *sm.* 60, 252
 artisan *sm.* 107, 116, 226
 corporation d'artisans 74
 artiste *s.* 108
 ascarides *smpl.* 263
 ascendants *adjpl.* 68
 ascension *sf.* 228
 ascète *s.* 107
 ascite *sf.* 63
 asiatique *adj.* 70
 asie 69
- asile *sm.* 276, 299
 aspalat *sm.* 243
 aspect *sm.* 260, 301
 asperge *sf.* 275
 asperger *va.* 84
 aspersion *sf.* 2
 asphyxie *sf.* 80
 aspic *sm.* 121
 aspirant *adj.* 41, 231
 aspiration *sf.* 20, 71, 116
 assaillir *va.* 321
 assassin *sm.* 188, 253
 assaut *sm.* 328
 assemblage *sm.* 19, 28, 90, 150, 269
 assemblée *sf.* 100, 126, 163, 282, 284
 assembler *va.* 249
 s'assembler *vpr.* 19
 assentiment *sm.* 172
 asseoir *va.* 87, 132
 s'asseoir *vpr.* 159, 312
 asservir *va.* 217
 asservir *va.* 123, 147, 294
 assesseur *sm.* 296
 assez *adv.* 126
 c'est assez 126
 assidu *adj.* 299
 assidûment *adv.* 129
 assiégeant *adj.* 283
 assiéger *va.* 23, 136
 assiette *sf.* 65, 127
 assimilation *sf.* 150
 assise *sf.* 132
 assistance *sf.* 95, 189
 assistant *adj.* 169
 association *sf.* 221, 291
 associé *sm.* 221

- 353
 associer *va.* 12, 127
 s'associer *vpr.* 98
 assommer *va.* 136
 assortiment *sm.* 157
 assortir *va.* 118
 s'assortir *vpr.* 98
 assortissant *adj.* 181
 s'assoter *vpr.* 119
 assouplir *va.* 310
 assourdir *va.* 263
 assouvissement *sm.* 180
 assumer *va.* 125
 assurance *sf.* 67, 75, 138
 donner assurance 97
 assuré *adj.* 66
 assurément *adv.* 89
 assurer *va.* 66, 97, 138, 151, 254, 294
 astérisme *sm.* 230
 asthme *sm.* 157
 astragale *sm.* 264
 astrale *adj.* 28
 astre *sm.* 27, 267, 309
 estreindre *va.* 19, 306
 astringent *adj.* 253
 astrologue *sm.* 28, 301
 astronome *sm.* 301
 astronomie *sf.* 326
 astuce *sf.* 298
 astucieux *adj.* 39
 ataraxie *sf.* 75
 atermoyer *va.* 234
 athée *sm.* 193
 athlète *sm.* 143
 atmosphère *sf.* 10
 atome *sm.* 195
 atourner *va.* 38
- atour-parure 146
 atrabilaire *adj.* 216
 âtre *sm.* 105
 atroce *adj.* 71
 atrophie *sf.* 128
 attaché *sm.* 191, 256
 attachement *sm.* 170, 240
 attacher *va.* 106, 127, 144, 186
 attaque *sf.* 174, 328
 attaquer *va.* 321
 atteindre *va.* 199, 317
 donner atteinte 51
 attendre *va.* 99, 167, 227, 298
 attendre *va.* 310
 attendu *prép.* 47
 attente *sf.* 99, 158
 attenter *vn.* 189
 attentif *adj.* 88, 107, 128, 287
 attention *sf.* 77, 99
 avoir attention 73
 prêter attention 73
 atterrer *va.* 55
 atterrir *vn.* 55
 attester *va.* 151
 attiédir *va.* 316
 attifer *va.* 38
 attirail *sm.* 36, 114
 attiré 282
 attiser *va.* 82
 attiseur *sm.* 13
 attitude *sf.* 232
 attouchement *sm.* 299
 attraction *sf.* 100, 161
 attractionnaire *sm.* 108
 attraper *va.* 121, 250
 attrayant *adj.* 191

وقف كتابخانه مسجد اعظم
 اهدائی مرحوم آیت الله
 فرید محسنی اراکی شعبان ۱۳۰۹

355
attribut *sm.* 228
attristé 246, 246
attroupement *sm.* 20
s'attrouper *vpr.* 20, 281
aubain *sm.* 245
aube *sf.* 117
aube du Jour 214
auberge *sf.* 261
aucun *adj.* 326
aucunement *adv.* 73, 134
audace *sf.* 135, 137, 162
audience *sf.* 66, 73, 100, 186.
auditif *adj.* 87
audition *sf.* 215
auditoire *sm.* 237
augmentation *sf.* 50, 83, 150, 207
augmenté 83
augmenter *va.* 83, 157
augure *sm.* 247
Bon augure 158
mauvaise augure 310
aujourd'hui *adv.* 96
aumône *sf.* 227, 256
année *sf.* 101
auparavant *adv.* 254
auriculaire *adj.* 130
aurore *sf.* 210, 226
auspice *sm.* 247
aussi *adv.* 110
aussitôt que *adv.* 168
autant *adv.* 130, 168, 168
autant que 111, 130, 168
d'autant que 47
d'autant mieux 128
d'autant plus 136
autel *sm.* 256
auteur *sm.* 293

authentique *adj.* 227
authentifier *va.* 128
automne *sf.* 139, 179
autorisation *sf.* 31, 189, 198
autoriser *va.* 19, 127
autorité *sf.* 76, 85, 177, 217, 304
par l'autorité de 48
autour *sm.* 192
autre *adj.* 30, 194, 247
autrefois *adv.* 207
autrement *adv.* 128, 269, 317
autruche *sf.* 220
autrui *sm.* 194
auxiliaire *adj.* 296
aval *sm.* 96
avalier *va.* 131
avance *sf.* 65, 137, 235
avancement *sm.* 85
avancer *va.* 137
avanie *sf.* 134
avant *prép.* 144, 254
avantage *sm.* 95, 216, 228, 248, 313
avantageux *adj.* 103, 297
avant-coureur *sm.* 126
avant-dernière *adj.* 276
avant-garde *sf.* 233, 297
avant-postes *smpl.* 233
avant-propos *sm.* 297
avare *adj. et s.* 120, 179, 276, 300
avarice *sf.* 44, 96, 120
avarie *sf.* 70, 80
avec *prép.* 112, 112, 294, 323
avenant *adj.* 89, 117, 249
à l'avenant *adv.* 117
avenir *sm.* 16, 16, 111

357
à l'avenir *adv.* 46
aventure *sf.* 212
bonne aventure 15
coup d'aventure 95
par aventure 15, 55
aventurer *va.* 131
aventurier *sm.* 53
avenue *sf.* 129, 184, 295
avéré 147
avérer *va.* 17
aversion *sf.* 66, 87, 95, 156, 200, 262
313, 325
averti *adj.* 290
être averti 75
avertir *va.* 27, 75, 88, 177, 294
aveu *sm.* 77, 86
aveugle *adj. et s.* 266, 305
avide *adj.* 56, 172

avidement *adv.* 57
avidité *sf.* 44, 57, 75, 171, 221, 233
avis *sm.* 61, 70, 78, 88, 205, 312
donner avis 88
reduire son avis 23
avisé *adj.* 107, 112
s'aviser *vpr.* 28
avocat *sm.* 321
avoir *va.* 185
avoisiner *va.* 324
avorter *vn.* 120, 214
avouer *va.* 86
avril *sm.* 41
axe *sm.* 284
axillaire *adj.* 129
axiome *sm.* 254
azimute 91
azur *sm.* 68, 271

B

Babil *sm.* 138, 325
babiole *sf.* 115
bacile-sabot *sm.* 195
badaud *adj. et s.* 137, 137
badiane *sf.* 113
badinage *sm.* 274, 322
en badinant *adv.* 224
bâfrer *vn.* 113
bagage *sm.* 27, 114, 133
bagatelle *sf.* 96
bague *sf.* 104
bagues-sauves 121
bai *adj.* 267
baie *sf.* 100

baigner *va.* 120
se baigner *vpr.* 2
baigneur *sm.* 174
bail *sm.* 19
baillage *sm.* 284
bâiller *vn.* 57, 182
bain *sm.* 4, 174
baiser *va. et sm.* 133, 133
donner un baiser 133
baisotter *vtr.* 130
baisser *va.* 212
bal *sm.* 126, 282
balafre *sf.* 185
balai *sm.* 138

359

balance *sf.* 148, 306
 se balancer *vpr.* 132
 balancier *sm.* 60, 200
 balayer *va.* 159
 balayure *sf.* 179
 balcon *sm.* 117
 baldaquin *sm.* 68
 baleine *sf.* 92, 316
 balise *sf.* 311
 balle *sf.* 114, 270
 ballon *sm.* 117
 ballon aérostatique 289
 ballot *sm.* 114
 balloter *va.* 256
 balourd *sm.* 27, 187
 balustrade *sf.* 166
 balustrer *va.* 117
 bambin *sm.* 119, 295
 ban *sm.* 30
 arrière ban 26
 bancroche *adj.* 262
 faire faux band 130
 bandage *sm.* 127
 bandagiste *sm.* 60
 bande *sf.* 127, 231
 bander *va.* 113, 117
 bandit *sm.* 202
 banlieue *sf.* 258
 banner *va.* 112
 bannière *sf.* 136
 bannir *va.* 51, 313
 se bannir *vpr.* 24
 banque *sf.* 227
 banqueroute *sf.* 85
 faire banqueroute 124
 banquet *sm.* 126

baratte *sf.* 127
 baratterie *sf.* 190
 barbare *adj.* 136
 barbarisme *sm.* 180
 barbet *adj.* 214
 barbier *sm.* 191
 barbifier *va.* 148
 barbouiller *va.* 121
 bardelle *sf.* 139
 barguigneur *sm.* 213
 baromètre *sm.* 306
 baron *sm.* 130
 baroque *adj.* 289
 barrager *sm.* 197
 barricade *sf.* 216
 barrière *sf.* 211
 bas *adj. et adv.* 36, 67, 139, 141, 165, 250
 par bas 47
 plus bas 67
 le plus bas 67
 base *sf.* 133
 basé 73
 baser *va.* 66, 132
 basilic *sm.* 202
 basque *sf.* 185
 bas-relief *sm.* 123
 basse *sf.* 131
 bassesse *sf.* 141
 basset *sm.* 214
 bassin *sm.* 175, 274
 bassinnet *sm.* 13
 bassinnoire *sf.* 90
 bastion *sm.* 123
 bat 192
 bât *sm.* 139
 bâtard *adj.* 322

362

361

bateau *sm.* 206, 264
 batelier *sm.* 306
 bâtiment *sm.* 132
 bâtir *va.* 1
 bâton *sm.* 168, 239
 batteler *va.* 189
 battellement *sm.* 308
 battement de cœur 28
 batterie *sf.* 14
 battoir *sm.* 168
 battre *va.* 204, 267, 296
 baudet *sm.* 89
 bavard *adj.* 322
 bave *sf.* 5, 274
 baver *vn.* 5
 baveux *euse adj.* 5
 bayer *vn.* 194
 bdellium *sm.* 298
 béatitude *sf.* 213
 beau *adj.* 78, 138, 164, 191, 199
 très-beau 23, 26
 beaucoup *adv.* 82, 99, 127, 127, 136
 184, 262
 beau-frère 122, 122
 beau ou bel *adj.* 22
 beau sexe 164
 beauté *sf.* 163, 172, 202, 234, 299
 bec *sm.* 302
 bécasse *sf.* 327
 bêche *sf.* 137
 beffroi *sm.* 123
 bégayer *vn.* 118
 bégue *adj. et s.* 92, 203, 223, 266
 bégueule *adj.* 205
 beige *adj.* 314
 bel et bien 4, 130
 bélier *sm.* 174, 246, 259

belle *adj.* 134, 191
 belle-fille *sf.* 197
 belligérant *adj.* 282
 bellissime *adj.* 23, 26
 belveder *sm.* 111, 117
 belvédère *sm.* 259
 bénédiction *sf.* 146, 148
 bénédiction de Dieu 125
 bénéfice *sm.* 197, 263
 benêt *adj. et sm.* 8, 27
 bienveillant *adj.* 279
 béni 277
 bienveillance *adv.* 129
 bénin *adj.* 117, 174
 bénir *va.* 25
 béotien *adj.* 35
 bercail *sm.* 80
 berceau *sm.* 304
 berger *sm.* 168, 196
 bergerie *sf.* 80
 berlue *sf.* 184
 bernier *va.* 116
 besace *sf.* 98
 besogne *sf.* 222
 besoin *sm.* 25, 169, 229, 247
 bestial *adj.* 134, 209
 bestialité *sf.* 320
 bétail *sm.* 192
 bête *sf.* 27, 134, 160
 bête brute 134
 bêtise *sf.* 213
 betterave *sf.* 167
 beurre *sm.* 202
 beurre-frais 263
 bévère *sf.* 217
 bézorad *sm.* 138

- 363
bibliothèque *sf.* 262
biceps *adj.* 229
biche *sf.* 109, 120
bichon *sm.* 214
bidet *sm.* 60
bien *adv.* 25, 139, 183, 184, 255, 276
le bien *sm.* 184
bien-disant 210
bien et beau 4, 130
bien-être *sm.* 200
bienfaisance *sf.* 25, 164, 313
bienfaisant *adj.* 263, 284, 302, 307
bienfait *sm.* 25, 102, 239
bien-fonds *sm.* 97
bien-que *conj.* 89
bienséance *sf.* 32, 34, 52
bienséant *adj.* 207
bien-tenant 185
bien-tenue 96
bientôt *adv.* 243, 323
bienveillance *sf.* 90, 196, 200, 222, 236, 274
bienveillant *adj.* 193, 279.
bienvenue *adj.* 327
bierre *sf.* 3, 251
biffer *va.* 116, 180
bigame *adj.* 185
bigarré *adj.* 201, 280
bigarrure *sf.* 29
bigot *adj.* 279
bijoutier *sm.* 205
bile *sf.* 228
billebarrer *vtr.* 125
billebaude *sf.* 29, 224
à la billebaude *adv.* 121
billet *sm.* 27, 131, 200, 300
billet de loterie 131
bimbelot *sm.* 115
biner *va.* 114
biographe *sm.* 283
bipède *adj.* 192
bique *sf.* 126
bis *adj.* 114
biscornue *adj.* 138
bise *sf.* 113
bison *sm.* 267
bissac *sm.* 178
bissextil *adj.* 262
bistouri *sm.* 260
bivalve *adj.* 196
bizarrerie *sf.* 79, 309
blâme *sm.* 196, 232, 237, 287, 294, 299, 302
blâmer *va.* 196, 299
blanc *adj.* 134, 137, 213
blancheur *sf.* 134
blanchir *va.* 56, 213
blasphème *sm.* 307
blasphémer *vn.* 82
blé *sm.* 271
blêche *adj.* 136
blém *adj.* 204
bléser *vint.* 117
blesser *va.* 51, 204, 282
se blesser *vpr.* 51, 82
blessure *sf.* 161, 204
bleu *adj.* 11, 316, 316
bleuâtre *adj.* 316
bleu céleste 262
bloce *sm.* 157

- 365
en. bloc *adv.* 137
blond *adj.* 204
blonde *sf.* 73
blondin *adj.* 73
bluette *sf.* 220
bocage *sm.* 136
bœuf *sm.* 27, 267
boire *va.* 70, 315
bois *sm.* 136
bois d'aloés 243
boiser *va.* 113
boisson *sf.* 292
boîte *sf.* 103, 162, 259
boiter *vn.* 275
boiteux *adj.* 78
bombarder *va.* 181
bombé 283
bomber *va.* 283
bon *adj. et adv.* 78, 133, 139, 183, 184, 231, 278
faire bon 34
bon naturel 172
bonnes mœurs 172
bonace *sf.* 39, 43
bonasse *adj.* 137, 208
bonbon *sm.* 226
bondir *vn.* 162
bon du fise 122
bon état 214
bongré malgré 234
bonheur *sm.* 85, 120, 213, 231, 261, 327
bonhomie *sf.* 208
bonifier *va.* 34, 134
bonjour *sm.* 226
dire la bonne 15
bonne-dame *sf.* 67
bonnement *adv.* 128, 207
bonnet de nuit *sm.* 219
bonsoir *sm.* 219
bonté *sf.* 25, 239, 242, 274, 274
borax *sm.* 133
borborygme *sm.* 113
bord *sm.* 139, 207, 266, 273
bordel *sm.* 255
border *sm.* 130
boréale *adj.* 223
borée 113
borne *sf.* 243
borné 283
bornoyer *va.* 113, 137
bosquet *sm.* 136
botaniste *sm.* 108, 309
botte *sf.* 167
bouc *sm.* 126
bouche *sf.* 193
bouché *adj.* 291
bouchée *sf.* 274
boucher *va.* 127, 256, 291
boucherie *sf.* 127
bouchon *sm.* 168
bouchonner *va.* 140
bonclier *sm.* 210
boudier *vn.* 260
bouderie *sf.* 260
boudoir *sm.* 181
boue *sf.* 270, 273
bouffée *sf.* 44
bouffer *vn.* 93
bouffissure *sf.* 93
bouffon *adj.* 122, 293
bouffonnerie *sf.* 322
bougie *sf.* 224

hou

367
 éteindre la bougie 167
 bougie de stéarine 224
 bouillant *adj.* 13, 14
 bouillir *vn.* 165
 bouillon *sm.* 8, 224
 boulanger *sm.* 177, 308
 boule *sf.* 263
 boueux *sm.* 59
 boulevard (*d*) *sm.* 114
 bouleversement *sm.* 104
 bouleverser *va.* 178
 à boulevue 121
 bouquer *va.* 52
 bouquet sur les étoffes 118
 bouquin *sm.* 126
 boubier *sm.* 273
 bourg *sm.* 257
 bourgeois *sm.* 60
 blanc bourgeois 40
 bourgeon *sm.* 9, 165
 bourgeonné *adj.* 9
 bourrasque *sf.* 113, 269
 bourreau *sm.* 136, 163
 bourreler *va.* 37
 bourrelier *sm.* 139
 bourriche *sf.* 205
 bourse *sf.* 65, 115, 179, 268, 324
 bourses *sfpl.* 98
 boursoffler *va.* 93
 boursofflure *sf.* 93
 bousculer *va.* 208
 boussole *sf.* 255, 257
 bout *sm.* 30, 99, 116, 243
 à bout 111
 bout-en-train *sm.* 60
 bouteille *sf.* 128, 226

boutique *sf.* 176, 190
 bouton *sm.* 154, 190, 246
 boyau *sm.* 201
 boyaux *smpl.* 96
 bracelet *sm.* 115
 braise *sf.* 14, 31
 brancard *sm.* 164
 branche *sf.* 145, 217, 319
 brande *sf.* 136
 brandiller *va.* 164
 faire branle-bas 93
 branler *va.* 164
 braquement *sm.* 102, 102
 bras *sm.* 115, 239
 à bras 124
 à force de bras 124
 braser *va.* 117
 brasiller *va.* 124, 140
 brassard *sm.* 115
 brasser *va.* 3
 brasserie *sf.* 260
 brassière *sf.* 316
 bravache *sm.* 35, 36
 brave *adj.* 36, 133, 191, 220
 bravement *adv.* 60, 128
 braver *va.* 135
 bravo *interj.* 83
 bravoure *sf.* 126, 161
 bravoures *sfpl.* 79
 brebis *sf.* 246, 306
 bredi-breda *adv.* 128
 bref *adj.* 91
 brelandier *sm.* 258
 brésiller *va.* 203
 bretelle *sf.* 132
 breteller *va.* 215
 brevet *sm.* 326

breveter *va.* 26
 bricole *sf.* 218
 de bricole 51
 par bricole 51
 bride *sf.* 274, 304
 brief *adj.* 266
 brièvement *adv.* 87
 brièvement *sf.* 28
 brifer *vn.* 127
 brigand *sm.* 171, 244
 brigueur *sm.* 182
 brillant *adj.* 10, 114, 187, 187, 302
 brillante *sf.* 134
 briller *vn.* 187
 brique *sf.* 21, 179
 briquet *sm.* 14
 briqueterie *sf.* 22
 briquetier *sm.* 22
 brisé *adj.* 280, 299
 briser *va.* 223
 brise-tout *sm.* 35
 brocart d'or 204
 broche *sf.* 218
 brocher *va.* 116
 bronze *sm.* 125
 brouée *sm.* 6
 brouillard *sm.* 6
 brouiller *va.* 130
 brouillerie *sf.* 28, 72
 brouissure *sf.* 212
 broussailles *sf.* 179
 broyer *va.* 166
 brucolaque *sm.* 44
 bruine *sf.* 6, 114

bruit *sm.* 105, 227, 247
 un faux bruit 37
 bruits *smpl.* 27, 37
 brûlant *adj.* 14, 14
 brûlé *sm.* 216
 brûler *va.* 14, 216
 brûlure *sf.* 18
 brumal *adj.* 220
 brume *sf.* 6
 brun *adj.* 69, 271
 brunet *adj.* 35
 brusque *adj.* 156
 brute *sf.* 134
 bruyamment *adv.* 116
 bu 292
 buccal *adj.* 193
 bûche *sf.* 27
 bûchette *sf.* 326
 buglose *sf.* 267
 buisson *sm.* 136
 bulbe *sm.* 128, 143
 bulletin *sm.* 27, 319
 burat *sm.* 314
 bure *sf.* 314
 bureau *sm.* 39, 167, 190
 bureaucratie (*cie*) *sf.* 64
 burlesque *adj.* 293
 buste *sm.* 316
 but *sm.* 298
 but à but 117
 de but en blanc *adv.* 121
 butin *sm.* 246
 butor *sm.* 215
 buvant *adj.* 218
 buvotter *vn.* 161



- à adv. 111
 caban *sm.* 116
 cabaret *sm.* 220, 306
 cabine *sf.* 75
 cabinet *sm.* 75, 141
 cabinet d'aisances *sm.* 135
 câble *sm.* 203
 cabri *sm.* 126
 cabron *sm.* 126
 cache *sf.* 98
 caché *adj.* 116, 181, 211, 278, 285
 291, 299, 315
 cache-cache *sm.* 115
 cacher *va.* 142, 142, 142, 316
 cachet *sm.* 175, 304
 cacheté 300
 cachor *sm.* 206
 cachot *sm.* 218
 cacographie *sf.* 96
 cacologie *sf.* 73
 cadavre *sm.* 164, 271, 312
 cadeau *sm.* 43, 120, 147
 cadenas *sm.* 257
 cadet *ette adj.* 267
 cadran *sm.* 208
 cadrature *sf.* 22
 cadre *sm.* 165
 caduc *que adj.* 16, 247
 cafard *de adj. et s.* 290
 café *sm.* 260
 cafetière *sf.* 260
 cafier féier *sm.* 187
 cage *sf.* 257
 cagnard *de adj. et s.* 155
 cagot *ote s.* 290
 cagoterie *sf.* 206
 cahier *sm.* 190
 cahin-caha *adv.* 128
 caille *sf.* 131
 caillou *sm.* 216
 caisse *sf.* 228
 caissier *sm.* 176
 cajolerie *sf.* 155
 cal *sm.* 18
 calamité *sf.* 80, 120, 130, 172, 215,
 244
 calandrer *va.* 304
 calciner *va.* 299
 calcul *sm.* 237
 calculé 295
 calculer *va.* 62, 148, 224
 caleçon *sm.* 207
 caléfaction *sf.* 269
 calendes *sfpl.* 20
 calendrier *sm.* 154
 calepin *sm.* 282
 calfeutrer *va.* 198
 câlin *ine adj.* 165
 se câliner *vpr.* 137
 calligraphe *sm.* 184
 calme *adj.* 38, 38, 39, 43, 43, 43, 58,
 69, 69
 calmer *va.* 43, 69, 150,
 se calmer *vpr.* 39, 39, 69
 calomniateur *trice s.* 80, 297

- 373
 calomnie *sf.* 69, 82, 134
 calomnier *va.* 82
 calorique *sm.* 171
 calotte *sf.* 238
 calus *sm.* 18
 camarade *s.* 200, 324
 camard *de adj.* 84
 caméléon *sm.* 171
 caméléopard *sm.* 204
 camisade *sf.* 220
 camomille *sf.* 112
 camp *sm.* 40, 40, 278
 campagne *sf.* 227, 328
 campement d'été 211, 328
 camper *va.* 40, 165
 camphre *sm.* 261
 campos *sm.* 63
 camus *use adj.* 84
 canaille *sf.* 38
 canal *sm.* 282
 canapé *sm.* 316
 canapsa *sm.* 98
 canard *sm.* 40, 128, 289
 canarder *va.* 55
 cancan *sm.* 210
 canceller *va.* 311
 cancer *sm.* 212
 candeur *sf.* 31, 181
 candidat *sm.* 231
 candide *adj.* 139
 cane *sf.* 289
 canette *sf.* 40
 canevas *sm.* 263
 canif *sm.* 166
 canine *adj.* 239
 canne *sf.* 168, 239
 cannelle *sf.* 185
 cannibale *adj. et s.* 35
 canon *sm.* 157
 poudre à canon 114
 canonique *adj.* 292
 canoniste *sm.* 286
 cantaloup *sm.* 231
 cantharide *sf.* 195
 cantique *sm.* 212
 canton *sm.* 131
 se cantonner *vpr.* 278
 cap *sm.* 191, 211
 cap-de-more 59
 capable *adj.* 107, 253
 capacité *sf.* 12, 64, 108, 253
 cape *sf.* 125
 capillaire *adj.* 222
 capital *sm.* 128, 212, 277
 capitale *sf.* 139
 capitaliste *sm.* 212
 capitation *sf.* 162
 capitulaire *adj.* 254
 capitulation *sf.* 221
 caporal *sm.* 211
 capote *sf.* 116
 capricieux, euse *adj. et s.* 183
 capricorne *sm.* 161
 caprisant, capricant *adj.* 309
 captateur *trice s.* 176
 captif *ive adj.* 70
 captiver *va.* 70
 captivité *sf.* 200
 capture *sf.* 272
 capuchon *sm.* 115
 caquet *sm.* 325

- 375
car conj. 46,47,207
carabier 104
caractère sm. 68,181,182,292
carafe sf. 156
carat sm. 92
carcasse sf. 156
carcinomateux euse(ulcère)adj. 256
cardeur sm. 174
cardiac que adj. 298
cardinal sm. 71
caresse sf. 66,155
caresses sfpl. 315
cargaison sf. 114
caricature sf. 229
carie sf. 263
carié 62
carmin sm. 256
carnassier ère adj. 271
carnation sf. 146
carnification sf. 61
carotides sfpl. 319
carotte sf. 204
carpe sm. 45
carquois sm. 162
carré èe. adj. 288
carrefour sm. 168
carréger va. 121
carreler va. 112,148
se carrer vpr. 178
carrière sf. 109
carrosse sm. 261
carrossier sm. 261
carte géographique 179
donner carte blanche 37
cartilage sm. 245
cartouche sf. 251
cas sm. 78,229,303,321
le cas 24
casanier ère adj. 301
le cas avenant 89
dans le cas contraire 317
faire cas 76
être dans le cas de 133
ne faire point cas de 76
par cas fortuit 15,55
en cas que 89
cascade sf. 7
cascatelle sf. 7
case sf. 257
casemate sf. 208
caserne sf. 211
casque sm. 116,116
cassaille sf. 225
cassation sf. 257
cassé èe. adj. 280,295,299
casser va. 116,166,223
casserole sf. 194
cassette sf. 228
cassiolette sf. 282
cassonade sf. 223
caste sf. 255
castor sm. 214
castration sf. 177
casualité sm. 286
casuel elle. adj. 95
casuellement adv. 15,55
catacombes sfpl. 273
cataphalque sm. 148
cataplexie sf. 263
catalogue sm. 190
cataplasme sm. 289
cataracte sf. 7, 7
catarrhe sm. 311

- 377
catastrophe sf. 293
catéchiser va. 187
catégorie sf. 222,231,255
cathédral sm. 292
cauchemar sm. 120,259
cause sf. 46,58,73,116,134,209
 240,303,319
à cause prép. 123,134
à cause que conj. 46,47,132
d'une autre cause 49
causer vn. 105
caustique adj. 87
cautériser va. 185
caution sf. 230,264
cavalcadour adj. 98
cavale sf. 275
cavalier sm. 59
cave sf. et adj. 208,220
caveau sm. 211
cavecé adj. 59
caverne sf. 243,268
cavité sf. 173
céans adv. 186
ceci pr.démon. 111
cécité sf. 266
céder va. 268
ce dont 100
cèdre sm. 41
cédule sf. 155
ceindre va. 23
ceinture sf. 265
ceinturon sm. 132,284
cela pr.démon. 98
célèbre adj. 292,308,308
célébrer va. 82
célébrité sf. 71,225,309
celer va. 142,316
céliéri sm. 263
célérité sf. 64, 206
céleste adj. 68,93
célibataire sm. 238
celle pr. démon. 98
celle-ci pr. démon. 110
cellier ère. s. 98
cellier sm. 98
cellule sf. 203
celui, celle, ceux, celles pr. démon. 98
celui-ci pr. démon. 110
cendre sf. 176
censeur sm. 297
censière s. 19
censive sf. 237
censure sf. 77
censurer va. 299
censurer un livre 17
centenaire adj. et s. 227
centraliser va. 289
centre sm. 289
centripète adj. 277
centuple adj. et s. 227
cep sm. 187
cependant adv. 93,295,322,322
céphalalgie sf. 227
céphalique adj. 191
ce que 100
cercle sm. 174,185,192,193
cercueil sm. 145
céréale adj. et sf. 40
cérébral ale adj. 191
cérémonial sm. 112
cérémonie sf. 111

- 379
 cérémonie funèbre 152
 en cérémonie *adv.* 112
 sans cérémonie 121
 point de cérémonie 121
 cerf *sm.* 271
 cerf-volant *sm.* 113
 cerise *sf.* 272
 cerise aigre 92
 cerner *va.* 23
 certain *ne. adj.* 98, 129, 147
 certainement *adv.* 89, 326
 certes *adv.* 131, 147
 certificat *sm.* 151
 certifié 292
 certifier *va.* 151
 certitude *sf.* 110, 326
 cerveau *sm.* 191, 296
 cervical *adj.* 242
 cesser *va.* 43, 257
 c'est-à-dire *conj.* 326
 chacal *sm.* 222
 chacun *une pr.* 322
 chagrin *sm.* 101, 201, 245, 246, 262
 chagrine *adj.* 298
 chagriner *va.* 278
 se chagriner *vpr.* 201
 chah ou schah *sm.* 219
 chaîne *sf.* 206, 214
 chair *sf.* 271, 273
 chaire *sf.* 300
 chaise *sf.* 228
 chalant *de s.* 292
 chaleur *sf.* 145, 171, 269
 chamaillis *sm.* 291
 chamarrure *sf.* 174
 chambellan *sm.* 144
 chambre *sf.* 74, 171
 chamre à coucher 182
 chambre criminelle 33
 chameau *sm.* 71, 220, 307
 chamelier *sm.* 208
 chamois *sm.* 267
 champ *sm.* 305
 sur le champ *adv.* 89
 champignon *sm.* 252
 champion *sm.* 143, 277
 chance *sf.* 15, 85, 120
 chanceler *vn.* 279
 chancellerie *sf.* 33, 190
 chancre *sm.* 87
 chandelier *sm.* 224
 chandelle *sf.* 224
 changement *sm.* 29, 61, 100, 103, 146, 147, 152, 154, 280
 changer *va.* 121, 243
 changeur *sm.* 227
 chanson *sf.* 212
 chant *sm.* 212, 246
 chanteau *sm.* 139
 chanter *vn.* 105, 182, 211
 chanteur *euse. s.* 182, 296
 chanvre *sm.* 219
 chapeau *sm.* 265
 chapelet *sm.* 150
 chapelle *sf.* 314
 chapiteau *sm.* 212
 chapitre *sm.* 251, 251
 chapitre d'un livre 111
 chapitrer *va.* 157
 chapon *sm.* 179
 chaque *adj.* 322
 char *sm.* 37

- 381
 charançon *sm.* 263
 charbon *sm.* 14, 196, 205
 charbonnier *ère. s.* 98
 charcutier *sm.* 271
 chardon *sm.* 309
 charge *sf.* 114, 174, 301
 exercer un charge 21
 faire l'acquit de sa charge 21
 préparer les charges 114
 chargement *sm.* 114
 se charger *vpr.* 125
 chariot *sm.* 238
 charitable *adj.* 134
 charité *sf.* 239
 charivari *sm.* 251
 charlatanisme *sm.* 272
 charmant *te. adj.* 191
 charmes *smpl.* 273
 charnel *elle. adj.* 162
 charnière *sf.* 276
 charogne *sf.* 271
 charpentier *sm.* 309
 charreau *sm.* 16
 charron *sm.* 238
 charrue *sf.* 184
 chartre *sf.* 272
 chas *sm.* 216
 chasse *sf.* 222
 chasse-mouche *sm.* 299
 chasser *va.* 136, 190, 197
 chaste *adj.* 36, 107, 139
 chasteté *sf.* 34, 52, 239
 chat *atte. s.* 268
 châtaigne *sf.* 219
 château *sm.* 172, 257
 châtier *va.* 204
 châtiment *sm.* 217, 237, 240
 chaton *sm.* 119
 chatoyer *vn.* 125
 châtré *sm.* 29, 29
 châtrer *va.* 29
 châtreur *sm.* 60, 177
 chaud *de. adj.* 12, 14
 qu'il a la tête chaude 13
 chaudière *sf.* 194
 chaudronnier *ère. s.* 291
 chauffoir *sm.* 75
 chaumière *sf.* 265
 chauve-souris *sf.* 219
 chaux *sf.* 107, 267
 chef *sm.* 98, 144, 195, 203, 211
 chef d'entreprise 212
 chef des archives 190
 chef-lieu *sm.* 298
 chemin *sm.* 197, 215, 232, 287
 cheminée *sf.* 13, 105, 120
 chemise *sf.* 143
 chêne *sm.* 131
 chêneau *sm.* 308
 chènevis *sm.* 219
 cheptelier ou chetelié *sm.* 19
 cher *ère. adj.* 23, 238, 268
 checher *va.* 162
 chère *sf.* 188
 chèrement *adv.* 48
 chéri *ie. adj. et s.* 40
 chérir *va.* 50
 chétif *ive. adj.* 120
 cheval *sm.* 58, 289
 étriller un cheval 158
 monter à cheval 216
 panser un cheval 59

383

- cheval effilé 59
cheval entier 58
cheval souffleur 59
cheval tigre 59
chevalier *sm.* 170
chevelure *sf.* 304
chevet *sm.* 307
cheveu *sm.* 302
chèvre *sf.* 126, 126
chevreuil *sm.* 126
de chez 44
chez-auprès 254
chiasse *sf.* 264
chicaner quelqu'un *va.* 211
chicorée *sf.* 261
chien *enne* 14, 214
chien-savant 265
chiffonner *va.* 140
chimie *sf.* 241
chipoter *vn.* 108, 118
chiquenaude *sf.* 312
chiquet à chiquet *sm.* 131
chirologie *sf.* 252
chirumancien *enne* *s.* 108
chirurgicale *adj.* 161
choc *sm.* 70
choir *vn.* 81
choisi *ie* *adj.* 228, 285
choisir *va.* 30, 99, 125, 270, 312
choix *sm.* 30, 99
cholagogue 291
choléra-morbus *sm.* 318
chômage *sm.* 324
chômer *vn.* 137
chopper *vn.* 274
choquer *va.* 51, 70
choral *le (ko)* *adj.* 91
chorion *sm.* 293
chose *sf.* 95, 225
chou *sm.* 265
chou-fleur *sm.* 265
chouette *sf.* 163
choyer *va.* 314
chronologie *sf.* 172
chronomètre *sm.* 298
chrysolithe *sf.* 204
chut *interj.* 105
chute *sf.* 68, 81, 100, 120, 311, 321
chute d'eau 7
ci-après 129
ci-joint 230
ci-près 230
cible *sf.* 311, 321
ciboule *sf.* 143
cicatrice *sf.* 311
se cicatriser *vpr.* 90
cidre *sm.* 221
ciel *sm.* 68, 87, 210, 238, 252
cigale *sf.* 206
cigogne *sf.* 169
cil *sm.* 290
cils vibratils 106
ciller *va.* 167
cime *sf.* 211, 258
cimeterre *sm.* 189
cimetière *sm.* 254
cinération *sf.* 176
cinq *adj.* 142
cinq-cents 139
circoncire *va.* 177
circoncision *sf.* 215
circonférence *sf.* 285

385

- circonscription *sf.* 100
circonserire *va.* 23
circonspecte *adj.* 118
circonspection *sf.* 24, 25
circonstance *sf.* 170, 308
circonstances *sfpl.* 27
circonvallation *sf.* 193
circonvenir *va.* 250
circonvoisin *ine* *adj.* 323
circuit *sm.* 75, 131, 143, 193
circuler *vn.* 269
cire *sf.* 304
ciseaux *smpl.* 260
citadelle *sf.* 172, 258
citadin *ine* *s.* 107
citation *sf.* 26, 110
cité *sf.* 131
citer *va.* 26
citérieur *re* *adj.* 184
citerne *sf.* 2, 175
citoyen *enne* *s.* 9, 108
citron *sm.* 276
civile *ile* *adj.* 131, 183
civilité *sf.* 34
claire *re* *adj. et adv.* 11, 72, 163, 202, 208, 226, 228, 228, 244, 278, 317, 325
très-clair 76
à claire-voie *adv.* 129
clair de lune 277
clairement *adv.* 227
clairière *sf.* 205
clairon *sm.* 133, 212
clairvoyance *sf.* 128
clairvoyant *te* *adj.* 107, 116
clameur *sf.* 250
clandestin *adj.* 299
claquer *vn.* 105
clarifié 293
clarinette *sf.* 309
clarté *sf.* 125, 222, 230, 320
classer *va.* 231
classifier *va.* 231
claudication *sf.* 275
clause *sf.* 221
clavicule *sf.* 149
clef *sf.* 265
clémence *sf.* 196, 198, 288
élément *te* *adj.* 198, 245
clerc *sm.* 186, 197
climat *sm.* 10, 42, 87
clique *sf.* 231
cloche *sf.* 9, 161, 308
clochette *sf.* 161, 206
cloître 301
cloître *va.* 126
clorre *va.* 16, 127
clou *sm.* 291
clou de girofle 305
coactif *adj.* 254
se coaliser *vpr.* 118, 295
coalition *sf.* 94
coccyx *sm.* 239
cochenille *sf.* 256
cocher *sm.* 138, 188
cochon *sm.* 36, 184
cochonner *vn.* 121
coco *sm.* 307
cocon *sm.* 144
coction *sf.* 312
cocu *sm.* 194
code *sm.* 282
codicille *sm.* 320

- 387
co-étate *sm.* 221
cœur *sm.* 116, 122, 176, 190, 230, 258
à cœur ouvert 52, 54
contre cœur 52, 263
à contre cœur *adv.* 52, 124, 128
apprendre pare cœur 50
de bon cœur 124
par cœur 50
coexister *vn.* 118
coffre *sm.* 228
coffretier *sm.* 228
cognition *sf.* 255
cognats *sm.* 86
cohérence *sf.* 15, 39
cohéritier *ère s.* 291
cohésion *sf.* 326
coiffe *sf.* 211
coiffer *va.* 38
coin *sm.* 203, 266, 272
coïncidence *sf.* 90, 297
coïncider *vn.* 20
coing *sm.* 133
coût *sm.* 163
col *sm.* 242
colère *sf.* 103, 180, 245, 259
tempérament colérique 14
colifichet *sm.* 115
colin-maillard *sm.* 115
colin tampon *adv.* 4, 134
avoir la colique 201
colis *sm.* 127
collaborateur *trice s.* 296
collation *sf.* 62
colle d'amidon 213
collecteurs des impôts 113
collectif *ive adj.* 69
collection *sf.* 249, 282
collège *sm.* 186, 286
collègue *sm.* 324
coller *va.* 167
collet *sm.* 326
collier *sm.* 234
colliger *va.* 99
colline *sf.* 146, 154
collision *sf.* 298
colloque *sm.* 283
collyre *sm.* 262
colombe *sf.* 262
colon *sm.* 266
colonne *sf.* 210
colonne vertébrale 210
coloré *ée adj.* 201, 280
coloris *sm.* 313
colossal *ale adj.* 127, 239, 267
colosse *sm.* 36
coma *sm.* 288
combat *sm.* 119, 161, 255, 260, 277, 281, 282
engager le combat 79
combattant *sm.* 277
combien *adv.* 168
combinaison *sf.* 115, 222
comble *adj.* 273
de fond en comble *adv.* 53
combler de bienfait 26
combustion *sf.* 24
comédie *sf.* 291
comédien *enne s.* 35
comète *sf.* 28, 196
comité *sm.* 282
commandement *sm.* 93, 95

- 389
commander *va.* 21, 33, 96, 173, 250, 250, 250
comme *adv.* 46, 47, 47, 111, 168, 168, 281, 323
comme si *conj.* 324
commencement *sm.* 3, 79, 105, 121, 247, 277
au commencement *adv.* 3, 105
commencer *va.* 3, 221, 277, 277
commencer à 79
le commencer 3
commensal *sm.* 324
comment *adv.* 168
commentaire *sm.* 153
commenter *va.* 221
commérage *sm.* 210
commerce *sm.* 146, 179
commis *sm.* 186
commissaire *sm.* 98, 276, 304
commission *sf.* 213
s'acquitter d'une commission 110
commode *adj.* 38, 271
commodément *adv.* 122
commodité *sf.* 38, 58, 59, 63, 195
commodités *sfpl.* 135
commotion *sf.* 74, 221
commun *une adj.* 236, 295
communauté *sf.* 163
communaux *smpl.* 288
communément *adv.* 235
communes *sfpl.* 106
communicatif *ive adj.* 213
communion *sf.* 324
communiquer *va.* 8, 88
se communiquer *vpr.* 91
compacte *adj.* 293
compagne *sf.* 225
compagnie *sf.* 282, 287, 293
compagnon *sm.* 172, 221, 225, 324, 324
comparaison *sf.* 151
comparaître *vn.* 18, 188
comparatif *ive adj. et sm.* 68
compartiment *sm.* 117
compas *sm.* 141
compasser *va.* 112, 113
compassion *sf.* 198, 222, 288
compatibilité *sf.* 94
compatir *vn.* 167, 304
compatissant *te adj.* 222
compatriote *s.* 324
compendium *sm.* 285
compenser *va.* 148
compétence *sf.* 62
compétiteur *trice s.* 200
complainte *sf.* 35
complaintes *sfpl.* 109
complaire *vn.* 76, 173
complaisance *sf.* 80, 95, 191
complet *été adj.* 155, 261, 302
compléter *va.* 16
complexion *sf.* 150
complication *sf.* 28
complice *adj. et s.* 221
faire ses complimens par lettre 8
componction *sf.* 142
comporter *va.* 147
composition *sf.* 101, 110, 150
compositions *sfpl.* 293
compote *sf.* 287
compréhension *sf.* 75, 224
comprendre *va.* 124, 188, 252, 252
compression *sf.* 251

391

compris *ise* *adj.* 283
 comptable *adj.* 299
 comptant *adj.* 313
 compte *sm.* 172, 237, 283
 compté 295
 à compte *adv.* 45
 à bon compte *adv.* 41
 à meilleur compte *adv.* 41
 au but du compte 31
 dépouiller un compte 23
 ne as tenir compte de 76
 relevé de compte 23
 compte-pas *sm.* 89, 101, 255
 compter *va.* 26, 98, 223, 224
 comptoir *sm.* 185
 comput *sm.* 179
 concasser *va.* 183
 concave *adj.* 282
 rendre concave 283
 concédé 26
 concéder *va.* 25, 41
 concentrati . 20
 concentrer *va.* 155
 concept *sm.* 209
 conception *sf.* 102, 259
 concert *sm.* 11, 15
 être de concert 15
 se concerter *vpr.* 324
 concetti *sm.* 28
 concevoir *va.* 7, 33, 66, 188, 188, 252, 252, 297
 concierge *s.* 253
 conciliateur *trice* *s.* 293
 conciliation *sf.* 73
 concis *ise* *adj.* 285
 concitoyen *enne* *s.* 324

concluant *adj.* 208
 conclure *va.* 66, 127
 conclusion *sf.* 27, 99, 175
 conclusions *sfpl.* 35, 63
 concombre *sm.* 184
 concomitance *sf.* 122, 293
 par concomitance *sf.* 118
 concorde *sf.* 11, 11, 12, 58, 320
 concourir *vn.* 20, 119
 concours *sm.* 19, 189
 concret *ête* *adj.* 69
 conçu 279
 concupiscence *sf.* 225
 passer condamnation 21
 condamner *va.* 121
 condescendance *sf.* 80, 95, 290
 condescendre *vn.* 41
 condiment *sm.* 36
 condition *sf.* 221
 condoléance *sf.* 101, 152
 condor *sm.* 198
 conducteur *trice* *s.* 202
 conduire *va.* 33
 conduire avec adresse 33
 conduite *sf.* 200, 268
 conduite répréhensible 216
 confection *sf.* 10, 101, 315
 confédération *sf.* 12
 conférence *sf.* 283
 conférer *va.* 25, 153, 317
 confesse *sf.* 77
 confesser *va.* 86
 confession *sf.* 77, 86
 confession d'une faute 77
 confiance *sf.* 77, 77, 118, 188
 avoir confiance 113

392

393

en confidence *adv.* 127
 confident *te* *s.* 324, 324
 confier *va.* 153, 285, 317
 configuration *sf.* 223
 confiner *vn.* 51
 confins *smpl.* 171
 confire *va.* 141
 confirmation *sf.* 62, 151
 confirmer *va.* 8, 159, 284
 se confirmer *vpr.* 66
 confiscation *sf.* 229, 293
 confiseur *euse* *s.* 258
 confisquer *va.* 254
 confiture *sf.* 287
 confitures *sfpl.* 314
 conflagration *sf.* 13
 conflit *sm.* 260, 281
 confluent *sm.* 299
 confondre *va.* 97, 225, 278, 285, 287
 conforme *adj.* 128, 248, 293, 326
 conformément *adv.* 125, 129
 conformément à *adv.* 94
 conformité *sf.* 276, 320
 en conformité *adv.* 125
 conformité de sentiment 15
 conformité de volonté 11
 confort *sm.* 128
 conforter *va.* 157
 confraternité *sf.* 32, 122
 confrère *sm.* 200
 confrontation *sf.* 151
 confronter *va.* 302
 confus *use* *adj.* 221, 302
 confusément *adv.* 129
 confusion *sf.* 29, 50, 72, 79, 177,

394

190, 224, 296
 en confusion *adv.* 128
 prendre congé 121
 congé de semestre 37
 congédier *va.* 288
 congélation *sf.* 164
 congeler *va.* 84
 congestion *sf.* 20
 conglobation *sf.* 20
 congruité *sf.* 303
 conique *adj.* 285
 conjecture *sf.* 322
 conjecturer *va.* 148
 conjointre *va.* 134
 conjoint *te* *s.* 57
 conjointement *adv.* 118
 conjointif *ive* *adj.* 32, 140
 conjonction *sf.* 86
 conjugal *ale* *adj.* 206
 conjuguer *va.* 228
 connaissance *sf.* 65, 72, 75, 185, 212, 260, 295, 321
 perdre connaissance 135, 138
 connaissant *te* *adj.* 72
 connaître *va.* 185, 224
 se faire connaître 18, 72
 connexion *sf.* 15, 39, 195
 connexité *sf.* 152
 connu *ue* *adj.* 72, 292
 conoïde *adj.* 285
 conquérir *va.* 248
 consacrer *va.* 8
 conscience *sf.* 88
 consciencieusement *adv.* 52, 318
 consciencieux *euse* *adj.* 279

- 395
 consécutif *ive* adj. 280
 conseil *sm.* 197, 266, 293, 312
 conseiller *ère* s. 307
 conseiller *va.* 312
 consentement *sm.* 11, 15, 37, 199, 221
 consentir *vn.* 41, 255
 conséquence *sf.* 173, 236
 en conséquence *adv.* 131, 132
 conservateur *trice* s. 169
 conservation *sf.* 173, 229
 conservé 284, 284, 293
 conserver *va.* 139, 283
 se conserver *vpr.* 113
 considérable *adj.* 99
 moins considérable 36
 considération *sf.* 76
 avoir considération 24, 90
 considéré *ée* adj. 295
 tout considéré 31
 considérément *adv.* 111
 considérer *va.* 76, 292, 299
 consignataire *sm.* 94
 consignation *sf.* 94, 269
 consigne *sf.* 213
 cosistance *sf.* 66, 210
 consistoire *sm.* 33
 consoler *va.* 150
 consolidation *sf.* 39, 62, 138, 145
 consolider *va.* 284, 290
 consommateur *sm.* 64, 146
 consommation *sf.* 64, 67
 consommé *ée* adj.
 consommer *va.* 113
 consommation *sf.* 128, 145
 consonnance *sf.* 303
 conspirer *vn.* 12, 15, 324
 conspuer *va.* 153
 constamment *adv.* 117
 constance *sf.* 159
 constant *te* adj. 118, 136, 139, 159, 196, 254, 279
 constantes *adimpl.* 78
 constaté 284, 292
 constater *va.* 17
 constellation *sf.* 230
 constellé *ée* adj. 233
 constituer *va.* 125
 constitutionnel *elle* adj. 254
 constriction *sf.* 103
 constringent *ente* adj. 253
 construction *sf.* 101, 132, 133
 construire *va.* 132
 consubstantialité *sf.* 11
 consul *sm.* 117, 259
 consumer *va.* 16, 131, 146
 contact *sm.* 155
 contagion *sf.* 211
 contamination *sf.* 142
 conte *sm.* 173, 185, 201
 contemplation *sf.* 292
 contempler *va.* 292
 contemporain *aine* adj. *et* s. 294
 contenance *sf.* 12, 68, 114
 contendant *te* adj. *et* s. 200
 content *te* adj. 178, 180, 184, 217, 254, 284, 289
 être content 196
 contentement *sm.* 89, 191, 258
 contentieux *euse* adj. 300
 contenu *ue* adj. 155
 contestation *sf.* 210

- 397
 contesté 280
 contexture *sf.* 39
 contiguïté *sf.* 15, 324
 continence *sf.* 12
 continent *ente* *sm.* 122, 141
 contingence *sf.* 15, 125
 contingent *te* adj. 15, 283
 futur contingent 24
 continuation *sf.* 66, 192
 continuuel *elle* adj. 186, 286
 continuellement *adv.* 4, 144, 186
 continuer *va.* 8, 286
 continuité *sf.* 15, 39, 94, 157
 contorsion *sf.* 143
 contour *sm.* 143, 176
 contracter *va.* 30, 35, 131
 contracter une obligation 279
 contraction *sf.* 163, 230
 contractuellement *adv.* 131
 contradiction *sf.* 77, 181, 285
 contraindre *va.* 19, 271, 281, 306
 contrainte *sf.* 19, 25, 259, 293
 sans contrainte 135
 contraire *adj.* 124, 229, 280, 324
 au contraire *adv.* 124, 125
 contrariété *sf.* 29
 contraste *sm.* 300
 contraster *vn.* 29
 contrat *sm.* 240
 contre *prép.* 124
 contre-balancer *sm.* 294
 contrebande *sf.* 253
 sans contredit *adv.* 89, 130
 contrée *sf.* 42, 85, 175, 194, 209, 264, 306, 322
 contrefaçon *sf.* 115
 contrefaçon *sf.* 154
 contrefaire *va.* 194
 contre-garder *va.* 25
 contre indication *sf.* 256
 contre-peser *va.* 294
 contrepoids *sm.* 138
 contre-poison *sm.* 150
 contre-sens *sm.* 296
 à contre-temps *sm.* 138
 contre-tirer *va.* 57
 contrevallation *sf.* 62
 contrevenir *vn.* 125, 172, 314
 contre-vérité *sf.* 151
 contribuer *va.* 325
 contribution *sf.* 276
 contrit *ite* adj. 191, 284
 contrition *sf.* 104
 contrôle *sm.* 189
 controuver *va.* 82
 controverse *sf.* 119, 300
 contumace *sf.* 20
 se convaincre *vpr.* 129
 convaincu *ue* adj. 281
 convalescence *sf.* 80, 313
 convenable *adj.* 187, 213, 219, 248, 272
 convenablement *adv.* 128
 convenance *sf.* 157, 219, 276, 303
 convenant *te* adj. 207
 convenir *vn.* 15, 273
 convention *sf.* 243, 318
 convenu *ue* adj. 296
 convergence *sf.* 20
 conversation *sf.* 154, 227, 270, 281, 283, 285, 291, 297, 314
 converser *vn.* 227

399
 conversion *sf.* 102
 convertir *va.* 153
 convexe *adj.* 283
 convié *de s.* 304
 convive *s.* 230
 convois *simpl.* 303
 convoiter *va.* 57, 277
 convoitise *sf.* 44, 171
 convoler *vn.* 192
 convoquer *va.* 249
 convulsion *sf.* 28, 143
 coobligé *sm.* 323
 copeau *sm.* 148
 copie *sf.* 216
 copiste *sm.* 283
 copropriétaire *s.* 221
 copulatif *ive adj.* 32
 copulation *sf.* 163
 copule *sf.* 265
 coq *sm.* 179
 coq d'inde 133
 coqueter *vn.* 307
 coquetterie *sf.* 239
 coquille *sf.* 227
 cor *sm.* 133
 à cor et à cri *adv.* 117
 corail *sm.* 288
 corbeau *sm.* 244, 265
 corbeille *sf.* 205
 corbillat *sm.* 119
 corde *sf.* 199, 203
 cordeler *va.* 116
 corder *va.* 116
 corderie *sf.* 260
 cordial *ale adj.* 228
 cordialement *adv.* 49, 228
 cordonner *va.* 116

cordonnerie *sf.* 115
 cordonnier *ère s.* 264
 coriandre *sf.* 270
 cornaline *sf.* 240
 corne *sf.* 133, 217
 cornée *sf.* 231
 cornette *sf.* 136, 136
 cornillas *sm.* 119
 coronal *ale adj.* 239
 corporation *sf.* 229
 corporification *sf.* 146
 corps *sm.* 121, 155, 162, 162
 corps de garde *sm.* 255
 corps de logis *sm.* 94
 à corps perdu 52, 121
 corpulence *sf.* 229
 corpulent *le adj.* 162
 corpuscule *sm.* 21, 162
 correct *le adj.* 227
 correction *sf.* 73, 77, 145
 correspondance épistolaire 298
 corriger *va.* 151
 corroi *sm.* 186
 corrompu *ue adj.* 285
 corruption *sf.* 83, 145, 250, 252
 corsage *sm.* 117
 cortège *sm.* 303
 coruscation *sf.* 274
 coryphée *sm.* 144
 cosmogonie *sf.* 241
 cosmographie *sf.* 241
 cosmologie *sf.* 241
 cosmopolite *sm.* 9, 201
 cosse *sf.* 142
 costumer *va.* 160
 côte *sf.* 192, 230, 273

401
 côté *sm.* 143, 164, 215, 217, 232, 266, 306
 à côté 122, 217
 d'une côté à l'autre 48
 côté droit 328
 de côté 48
 coton *sm.* 142
 cotte de mailles 143
 cou ou col *sm.* 200, 269
 couchant *le sm. et adj.* 244, 296
 fausse couche *sf.* 68
 couche-lit 249
 se coucher *vpr.* 182, 186
 faire coucher 182
 le coucher de soleil 245
 couchette *sf.* 293
 couci-couci *adv.* 128
 coucou *sm.* 267
 coude *sm.* 44
 coudée *sf.* 41, 195
 cou-de-pied *sm.* 264
 coudoyer *va.* 111
 coudre *va.* 127, 192
 coudrier *sm.* 127
 coulant *le adj.* 169, 201
 couler *vn.* 159
 couleur *sf.* 134, 201
 couloir *sf.* 8
 coup *sm.* 227, 229, 263
 d'un coup 327
 à ce coup *adv.* 119
 à coup-sûr *adv.* 129
 pour le coup *adv.* 119
 tout à coup *adv.* 129
 coupage *sm.* 124
 coupe *sf.* 92, 124, 143, 209

coupe-gorge *sm.* 126, 304
 couper *va.* 126, 257
 couperet *sm.* 208
 couple *sf.* 206
 coupole *sf.* 231, 254
 coupon *sm.* 138
 cour *sf.* 11, 24, 114
 cour princière 186
 courage *sm.* 126, 161, 162, 174, 288
 montrer du courage 5
 courageux *euse adj.* 133, 162, 169, 191, 220
 courant *le adj.* 162
 en courant *adv.* 128, 129
 tout courant 121
 courbatu *ue adj.* 59
 courbe *adj.* 181
 courbé 262
 se courber *vpr.* 182
 coureur *euse s.* 59, 105, 144, 218
 coureuse *sf.* 202
 courir *vn.* 193
 couronne *sf.* 84, 145
 couronné *de adj.* 280, 299
 couronner *va.* 84
 se couronner *vpr.* 38
 couronne septentrionale et couronne australe 88
 courrier *sm.* 165
 courroux *sm.* 245
 cours *sm.* 59, 65, 71
 course *sf.* 79, 243
 coursier *sm.* 59
 court *adv.* 129, 266, 280
 courtaud *de s.* 36

- 403
courtaudé *3*
courtier *sm.* 191
courtisan *sm.* 310
courtois oise *adj.* 188
cousin *ine s.* 10
cousins issus de germains 105
coussin *sm.* 117, 117
couteau *sm.* 260
côter *vn.* 41
coutume *sf.* 111, 198, 235
couture *sf.* 187
couvain *sm.* 148
couvent *sm.* 177, 194
couvercle *sm.* 211, 253
couvert *te adj.* 211
ciel couvert 6
temps couvert 6
couverture *sf.* 117, 138, 142, 273
couvrir *va.* 142
faire couvrir 142
cow-pox ou caupox 9
coxal *adj.* 71
crac 129
cracher *vn.* 153
craindre *va.* 149, 322
crainte *sf.* 116, 137, 141, 149, 200, 285, 318, 326
de crainte de ou que 48
craintif *adj.* 283
crâne *sm.* 163
crapaud *sm.* 319
crapule *sf.* 33, 221
craquètement *sm.* 28
crasse *sf.* 167
cravate *sf.* 186
crayon *sm.* 286
créancier *ère s.* 233
créateur *trice s.* 82, 177, 181, 226
création *sf.* 25, 88, 109, 251
création d'offices 110
créature *sf.* 83, 181, 286
crèche *sf.* 32
crédit *sm.* 24, 76, 77, 311
à crédit *adv.* 135
érédule *adj.* 27
créé *sm.* 83, 286
créer *va.* 82, 110, 123
crépu *ue adj.* 286
cresson *sm.* 131
crésus *sm.* 35
crétin *sm.* 27
creuser *va.* 261, 266
creuset *sm.* 94, 133
creux *sm.* 23, 282
crevasse *sf.* 198, 249
crever *va.* 150
erevette *sf.* 306
cri *sm.* 104, 117, 245, 250, 251, 310
crible *sm.* 92, 244
criblier *sm.* 60
crier *vn.* 72, 105
crieur *euse s.* 78
crime *sm.* 162, 164
criminel *elle adj.* 160
erin *sm.* 302
crinière *sf.* 325
crique *sf.* 132
criquet *sm.* 36, 59
crise *sf.* 119
cristal *sm.* 131
cristallin *ine adj.* 131
critique *adj.* 119, 321

- 405
croasser *vn.* 105
crochet *sm.* 257
crocodile *sm.* 155, 316
croire *va.* 77, 110, 118
croisade *sf.* 166
croître *vn.* 83, 198
croix *sf.* 175, 228
croquer *vn.* 166
crotaphite 239
crotte *sf.* 270
crottin *sm.* 212
crouler *vn.* 81, 250
croupissant *te adj.* 240
croyance *sf.* 77, 110, 194, 240
ferme croyance 77
cru *adj. et sm.* 177, 284
cruauté *sf.* 256
cruche *sf.* 191
crucifié *ée adj.* 228
crue *sf.* 233
cruel-elle *adj.* 136, 233
cruellement *adv.* 136
crural *le adj.* 248
cube *sm.* 299
cubique *adj.* 299
cubitus *sm.* 206
cuboïde 63, 239
cueillir *va.* 169
cailler *ère sf.* 253
cuir *sm.* 163, 167
cuirasse *sf.* 165
cuire *va.* 3, 140
cuisine *sf.* 70, 293
faire la cuisine 70
cuisinier *ère s.* 70, 231
cuisse *sf.* 196
cuivre *sm.* 290
cul *sm.* 267
cul de plomb *sm.* 35
culier *sm.* 294
culte *sm.* 231
cultivé *ée adj.* 1, 36, 236, 296
culture *sf.* 252
cumin *sm.* 208
cumuler *va.* 300
cupidité *sf.* 171
curation *sf.* 294
cure-dents *smpl.* 181, 291
cutané *ée adj.* 163
sous cutané 147
cuvette *sf.* 274
cycle *sm.* 193
cygne *sm.* 258
cylindre *sm.* 67
cylindrique *adj.* 67
cynosure *sf.* 186
cypres *sm.* 212



adais *sm.* 27
daigner *vn.* 41
dalot *sm.* 7



dame *sf.* 118
dame de haute volée 118
dameret *sm.* 206

- 407
damner (*dâ-né*) *va.* 237
damoiseau *sm.* 85
dameuse *sm.* 85
danger *sm.* 285, 304
dangereux *euse adj.* 180, 181, 286, 304
dans *prép* 101, 186, 252
danser *vn.* 200
danseur *euse s.* 200
darder *va.* 100
date *sf.* 145
datte *sf.* 179
dauphin *sm.* 191
davantage *adv.* 58, 83, 136, 250
davier *sm.* 265
de *prép* 44
dé *sm.* 310
débandade *sf.* 145
débarbouiller *va.* 49
débarquer *va.* 55
debarrasser *va.* 243
se débarrasser *vpr.* 48, 53
débauche *sf.* 248
débauché *de adj.* 225
débaucher *va.* 55
débilité *sf.* 230
débiteur *trice s.* 122, 317
déblai *sm.* 62
débloquent *va.* 55
déboire *sm.* 155
déboitement *sm.* 103
déboiter *va.* 49, 62
débordement *sm.* 233
déboucher *va.* 48
déboucher *va.* 56
debout *adv.* 110
être debout 110
se déboutonner *vpr.* 5
se débrailler *vpr.* 218
débrider *va.* 84
débris *sm.* 178
débusquer *va.* 57
début *sm.* 278
en deçà *adv.* 318
décadence *sf.* 100, 206
décagone *sm.* 194
décaisser *va.* 54
décamper *vn.* 40, 266
décanoniser *va.* 54
décantation ou décantage *sf.* 203
décanter *va.* 106
décaper *va.* 50
décapiter *va.* 211
décéder *va.* 288
décemment *adv.* 36
décence *sf.* 34, 52
décennal *ale adj.* 193
décent *te adj.* 52
déception *sf.* 172
décerner *va.* 250
décès *sm.* 320
déchainer *va.* 206
décharger *va.* 45
décharner *va.* 271
déchéance *sf.* 214
déchet *sm.* 314
décheveler *va.* 304
déchevêtrer *va.* 84
déchiffrement *sm.* 174
déchiqueter *va.* 139
déchiré 166
déchirer *va.* 139, 188

- 409
se déchirer *vpr.* 139
déchoir *vn.* 81, 156
décidé *de adj.* 293
décider *va.* 96, 253, 255
décision *sf.* 103, 162, 248, 253
déclamation *sf.* 180
déclamer *va.* 63
déclarateur *sm.* 79
déclaration *sf.* 70, 75, 78, 86
déclaration officielle 78
déclarer *va.* 79
se déclarer *vpr.* 72
déclarer la fausseté 18
déclin *sm.* 102, 206
déclinaison *sf.* 78
décocher *va.* 158
décoction *sf.* 294
décoller *va.* 270
se décoller *vpr.* 54
décombres *simpl.* 178
décomposer *va.* 57
décomposition *sf.* 100
décompte *sm.* 156
décontenancer *va.* 320
décorateur *sm.* 89
décoré *sm.* 38
décorer *va.* 38
découler *vn.* 168
découper *va.* 257
découragement *sm.* 248
découvert *sm.* 299
découverte *sf.* 27
découvrir *va.* 5, 28, 78, 148, 244, 317, 317
décrasser *va.* 49
décréditer *va.* 46
décrépidité *sf.* 322
décret *sm.* 95, 253
décrire *va.* 135, 135, 221
décrit 292, 308
décrocher *va.* 49
décroissement *sm.* 314
décroître *vn.* 261
décuple *adj.* 193
dédaigné 284
dédaigner *va.* 106
dédaigneux *euse adj.* 61
dédain *sm.* 310
dedans *adv.* 101, 188
dédire *va.* 104
dédit *sm.* 314
dédoubler *va.* 68
déduction *sf.* 156
défaire *va.* 47
défaite *sf.* 58, 228
défaut *sm.* 95, 154, 190, 287
sans défaut 215
défectif *ive adj.* 307
défectueux *euse adj.* 253, 280, 307
défendeur *sm.* 286
défendre *va.* 174, 282, 286, 294, 295, 316
défendu 284, 302
défense *sf.* 62, 255
défenseur *sm.* 307
déférence *sf.* 80, 95
déferer *va.* 285
défet *sm.* 105
défi *sm.* 190
défiance *sf.* 101
déficit *sm.* 314
se défier *vpr.* 77

déj

- 411
 défigurer *va.* 205
 défilé *sm.* 188
 définir *va.* 296
 définitif *ive adj.* 254
 déflagration *sf.* 24, 216
 défleurir *vn.* 223
 déflexion *sf.* 102
 défloration *sf.* 46
 déformer *va.* 153
 défrai *sm.* 34
 défricher *va.* 226
 dégagé *ée adj.* 205
 dégagement *sm.* 62
 se dégager *vpr.* 55
 dégaineur *sm.* 36
 dégarnir *va.* 50, 284
 dégât *sm.* 250
 faire dégât 67
 dégeler *va.* 7, 196
 il dégèle 9
 dégénéré 57
 dégingandé *ée adj.* 225
 dégoter *va.* 31
 dégoût *sm.* 87, 156, 313
 dégoûté 280
 dégoûter *va.* 71
 dégoutter *vn.* 168
 dégraisser *va.* 52, 56
 degré *sm.* 139, 186, 288
 déguenillé *ée adj. et s.* 268
 deguerpir *vn.* 48
 déguiser *va.* 146
 dehors *adv.* 47, 136
 déjà *adv.* 170
 déjeuner *sm.* 315
 déjoindre *va.* 57
 se déjoindre *vpr.* 49, 57
 déjucher *vn.* 49
 de là 46, 46
 délabrement *sm.* 178
 délai *sm.* 145, 158, 188
 délaissier *va.* 48, 150
 délassé 43
 délassement *sm.* 38, 63
 délatureur *trice s.* 246, 285
 délectation *sf.* 292
 délégué *ée adj. et s.* 276
 délètere *adj.* 255
 délibératif *ive adj.* 17
 délicat *te adj.* 115, 307, 307, 313
 délicatesse *sf.* 200, 311
 délice *sm.* 273
 délicieux *euse adj.* 273
 délier *va.* 55, 317
 délier d'un serment 55
 délinquant *te s.* 107
 délire *sm.* 71
 délit *sm.* 162, 257
 délivrance *sf.* 45, 198, 252, 309
 délivré 45, 198
 être délivré 202
 délivrer *va.* 45, 181, 198
 se délivrer *vpr.* 45
 délivreur *sm.* 98, 306
 déloger *vn.* 40, 50, 55, 266
 déloyal *le adj.* 261, 308
 déluge *sm.* 234
 démagogue *sm.* 79
 démaillotté 55
 demain *adv.* 249
 demande *sf.* 63, 65, 86, 90, 140, 190, 216, 233, 294

dén

dép

- 413
 demandé 299
 demander *va.* 35, 63, 65, 182, 187, 233
 demandeur *euse s.* 286
 démangeaison *sf.* 71
 démanger *vn.* 176
 démarche *sf.* 202
 démasquer *va.* 171, 234, 302
 démêler *va.* 57
 démembrer *va.* 154
 déménager *va.* 266
 se démener *vpr.* 189
 démentir *va.* 154
 se démentir *vpr.* 49
 démesuré *ée adj.* 297
 démettre *va.* 62
 démeubler *va.* 45
 demeurant *ante adj.* 280
 demeure *sf.* 65, 66, 85, 85, 291, 301
 demeurer *vn.* 43, 280
 demi *ie adj.* 312
 démission *sf.* 64
 démocratie *sf.* 174
 démolir *va.* 178, 302
 démolition *sf.* 314
 démon *sm.* 82, 106, 194, 226, 247
 démonstratif *ive adj.* 17, 281
 démonstration *sf.* 18
 démontré 287, 287, 292
 démontrer *va.* 17, 17, 22, 135, 317
 démoraliser *va.* 31
 démouvoir *va.* 317
 démurer *va.* 57
 dénaire *adj.* 239
 dénatter *va.* 143
 dénaturer *va.* 153
 dendrite *sf.* 171
 dénicher *va.* 46, 56
 dénier *va.* 104
 dénombrer *va.* 26, 327
 dénommer *va.* 69
 dénoncer *va.* 79, 88
 dénonciateur *trice s.* 246
 dénouer *va.* 45
 denrée *sf.* 195
 dense *adj.* 293
 densité *sf.* 171
 dent *sf.* 192
 l'email des dents 10
 dentier *sm.* 198
 dentiste *sm.* 192
 dénuer *va.* 235
 dépaqueter *va.* 47
 déparer *va.* 53, 214
 départ *sm.* 198, 238, 316
 départager *va.* 37
 département *sm.* 109, 157
 départir *va.* 84
 dépasser *va.* 188, 268
 dépayser *va.* 31
 dépêcher *va.* 55
 se dépêcher *vpr.* 220
 dépeindre *va.* 320
 dépendance *sf.* 152, 258
 dépendre *va.* 49
 dépense *sf.* 98, 102, 178
 dépenser *va.* 123, 178, 228, 293
 dépensier *ère adj. et s.* 278, 291
 dépérir *vn.* 252
 se dépêtrer *vpr.* 55
 dépiquer *va.* 69
 dépit *sm.* 200

dér

- 415
 dépiter *va.* 105
 déplaire *vn.* 305
 déplaisir *sm.* 287
 déplaît 305
 déplier *va.* 270
 déplorablement *adv.* 205
 déplorer *va.* 84
 se dépolir *vpr.* 49
 dépopulation *sf.* 237
 déportation *sf.* 30
 déporter *va.* 30, 51
 se déporter *vpr.* 104
 déposer *va.* 94, 238
 dépositaire *s.* 94, 98
 déposséder *va.* 58
 dépôt *sm.* 94, 98
 donner en dépôt 94
 prendre en dépôt 94
 dépoter *va.* 56
 dépouille *sf.* 142
 dépouilles *smpl.* 97
 dépouillement *sm.* 22
 se dépouiller *vpr.* 47, 55
 dépourvoir *va.* 284
 déprécier *va.* 255
 déprendre *va.* 153
 dépression *sf.* 104
 depuis *prép.* 44, 57, 141
 depuis long-temps 55, 57
 depuis peu *adv.* 56
 depuis quand *conj.* 56
 dépurar *va.* 151
 députer *va.* 249, 276, 278
 déracer *va.* 47
 dérader *vn.* 56
 dérailler *vn.* 57
 déraison *sf.* 262
 déraisonner *va.* 52
 dérangé 285, 292
 dérangement *sm.* 29, 79
 déranger *va.* 56
 derechef *adv.* 281
 déréglé *ée adj.* 309
 dérèglement *adv.* 29
 déridé 59
 dérision *sf.* 67
 dérivation *sf.* 79
 dérivé *ée adj.* 292
 dériver *vn.* 53
 dernier *adj.* 32
 dernier *sm.* 30
 dernière *adj.* 240
 le dernière heure 31
 dernier moment 31
 dérogeance *sf.* 51
 déroger *vn.* 311
 déroïdir ou déraïdir *va.* 310
 dérouler *va.* 270
 dérouté *sf.* 29, 104
 derrière *sm.* 210, 267
 dès *prép.* 141
 dès ce moment là 46
 dès ce temps là 46, 46
 dès le berceau 47
 dès le commencement 47
 dès l'enfance 47
 dès l'origine 47, 53
 dès lors *adv.* 46, 46, 57
 dès que *conj.* 105
 désaccord *sm.* 28
 désaccoutumer *va.* 54
 se désaccoutumer *vpr.* 150

- désagréable *adj.* 298, 305
 désagrément *sm.* 287
 désaltérer *va.* 150
 désancrer *vn.* 274
 désappareiller *va.* 153
 désapparier *va.* 163
 désappointer *va.* 54, 308
 désapprendre *va.* 249
 se désapproprier *vpr.* 48, 150
 désapprouvé 305, 308
 désarçonner *va.* 55
 désarmer *va.* 58, 181
 désarroï *sm.* 79
 désassembler *va.* 57
 désastre *sm.* 70, 80, 293, 310
 plus désavantageusement *adv.* 69
 désaveu *sm.* 103
 désaveugler *va.* 56, 140
 désavouer *va.* 104, 169
 desceller *va.* 304
 descendant *te adj.* 214
 descendants 78
 descendre *vn.* 140, 156
 descente *sf.* 51, 312, 321
 description *sf.* 151, 152, 157, 281, 319
 desembarquer *va.* 55
 desembourber *va.* 56
 desemparer *vn.* 296
 desempeser *va.* 46
 desemplir *va.* 53
 desenchanter *va.* 190
 desenfleuré *sf.* 190
 desenvirer *va.* 56, 325
 desennuyer *va.* 190
 desennuyer *va.* 190

- désensevelir *va.* 265
 désensorceler *va.* 58
 se désentêter *vpr.* 54
 désert *te adj.* 114, 134, 134, 178
 189, 227
 désertir *va.* 53
 déserteur *sm.* 134, 249
 désespéré *ée adj.* 277
 désespoir *sm.* 325
 déshabité *ée adj.* 308
 déshabituer *va.* 54
 déshériter *va.* 57
 déshonoré 199
 avec désignation 46
 désigné 303
 désigner *va.* 152
 désincorporer *va.* 58
 désinence *sf.* 281
 désinfatuer *va.* 56
 désinfecter *va.* 229
 désir *sm.* 41, 71, 199, 225, 231, 244, 257, 287, 324
 désiré *ée adj.* 287, 289
 désirer *va.* 41, 182, 183, 187, 277
 faire désirer 151
 désireux *euse adj.* 41
 désobéir *vn.* 74
 désobéissance *sf.* 155, 239
 désobliger *va.* 190
 se désoccuper *vpr.* 55
 désœuvré *ée adj. et s.* 128
 désolation *sf.* 74
 désoler *va.* 322
 désordre *sm.* 28, 29, 72, 79, 151, 224, 248
 désorganisation *sf.* 100

419
despotique *adj.* 188
dessaisonner *va.* 149
dessangler *va.* 265
dessécher *va.* 179
dessein *sm.* 234, 316
dessert *sm.* 314
dessiller *va.* 167
dessin *sm.* 313
dessiner *va.* 314
dessouler *va et vn.* 56
dessous *adv.* 207
par dessous *adv.* 47, 52
de dessous *prép.* 53
en dessous *adv.* 47, 140
par dessus *adv.* 46
dessus *adv.* 204
ci-dessus *adv.* 117
par dessus *prép.* 46, 83
de dessus *prép.* 44
la dessus *adv.* 187
sans dessus dessous 125
destin *sm.* 257, 312
destinée *sf.* 255
destitué 295
destituer *va.* 238
destitution *sf.* 311
destrier *sm.* 59
destruction *sf.* 74, 314, 314, 322
désunion *sf.* 28, 103
détachement *sm.* 103
détacher *va.* 153
détail *sm.* 153
détaillé 297
détenir *va.* 236
détention *sf.* 158
détergent *adj.* 302
déterger *va.* 189

détérioré 296
déterminé *te adj.* 279, 296, 298, 303
déterminer *va.* 96, 150, 151
détersif *ive adj.* 302
détestable *adj.* 224, 255, 298
détourner *va.* 51
détraction *sf.* 299
détremper *va.* 174
détriment *sm.* 70, 257, 313
détroit *sm.* 157, 287
détroné 285
détrousseur *sm.* 257
détruire *va.* 123, 146, 178, 208, 302
détruit 129
dette *sf.* 122, 194, 256, 317
avoir des dettes 122
deuil *sm.* 152, 238, 275
dévaliser *va.* 125
devancer *va.* 209
devancier *ère s.* 214
devant *prép.* 186
dévastation *sf.* 248, 322
dévaste 285
dévasté 178
dévaster *va.* 243
développement *sm.* 98, 99
développer *va.* 214
devenir *vn.* 133, 220, 252
se dévêtir *vpr.* 160
déviation *sf.* 100
devin *sm.* 200
devineresse *sf.* 206
deviner *va.* 66, 188
dévisager *va.* 201
dévolement *sm.* 223
dévoilement *sm.* 104

421
dévoiler *va.* 264
devoir *va et sm.* 86, 118, 154, 196, 256, 256, 287
s'acquitter de son devoir 110
faire son devoir 21
se départir de son devoir 20
dévolu *ue adj.* 236
dévot *te adj et s.* 194, 279
dévotion *sf.* 194
dévoué *te adj.* 285
dévouement *sm.* 31, 37, 133
dextre *sf.* 189
dextérité *sf.* 60
diable *sm.* 9, 106, 194, 226
diadème *sm.* 84, 88
diagnostique *adj.* 261
dialecte *sm.* 276
dialecticien *enne s.* 108
dialectique *sf.* 252
dialogue *sm.* 283, 297, 301
diamant *sm.* 92
diamètre *sm.* 257
diapédèse 149
diaphragme *sm.* 171
diaprer *va.* 92
diaprure *sf.* 92
diarrhée *sf.* 69
diasostique 252
diastole *sf.* 171
diatribe *sf.* 297
dichotome *adj.* 312
dictateur *sm.* 96, 173
dictée *sf.* 96
dictionnaire *sm.* 250, 274
didactique *adj.* 241
dieu *sm.* 92, 110, 141, 177, 198,

198, 263, 326
plut à dieu que 261
dieu merci 91
que dieu bénisse 114
différence *sf.* 61, 153, 250, 251, 300
différent *te adj.* 247, 285
différer *va.* 55, 145
difficile *adj.* 189, 228, 292
difficulté *sf.* 72, 238
difforme *adj.* 85, 205
diffusion *sf.* 99
digestif *ive adj.* 321
digne *adj.* 213, 219, 272, 290
dignitaire *sm.* 225
dignité *sf.* 40, 139, 160, 219, 301
dignités *sfpl.* 85
digue *sf.* 211
dilatation *sf.* 98, 157
diligence *sf.* 64, 86, 165, 213
dimension *sf.* 100, 290
diminuer *va.* 261
diminutif *ive adj.* 68
diminution *sf.* 100, 151, 313, 314
dindon *sm.* 133
diner *vn.* 165
diplôme *sm.* 301
dire *va. et sm.* 78, 259, 270, 271
direct *te adj.* 196
directement *adv.* 51
directeur *trice s.* 286, 287
direction *sf.* 148, 191
dirigé 287
diriger *va.* 33
discernement *sm.* 148
discerner *va.* 150
disciple *sm.* 289

- 423
discipline *sf.* 149
discontinuation *sf.* 103
discontinuer *va.* 43
disconvenir *vn.* 20
discorde *sf.* 313
discours *sm.* 154, 210, 265
longueur d'un discours 75
discrédit *sm.* 100
discrétion *sf.* 24, 25, 172
discussion *sf.* 277
disert *te adj.* 172
disette *sf.* 255
disgrâce *sf.* 34, 103
disjoint *te adj.* 297
disloquer *va.* 63
disparaître *vn.* 295
disparition *sf.* 284
dispense *sf.* 294
dispepsie *sf.* 216
dispersé 141
être dispersé 280
disperser *va.* 84, 123, 140, 301
se disperser *vpr.* 280
disposé 288
être disposé 201
disposer *va.* 21
disposition *sf.* 64, 148, 149, 155, 306
disproportionné *te adj.* 308
dispute *sf.* 119, 161, 180, 210, 238, 260, 273, 277, 281, 300, 310
disputer *vn.* 273
disputeur *euse s.* 273
disque *sm.* 162, 256
dissection *sf.* 103
disséminé 280
disséminer *va.* 301
dissension *sf.* 28
- dissimulation *sf.* 157
dissipation *sf.* 99
dissiper *va.* 67, 190
dissolution *sf.* 100, 103
dissoudre *va.* 174
distance *sf.* 129, 247, 290
distillateur *sm.* 108
distiller l'eau de vie 238
distinction *sf.* 61, 95, 103
distingué *te adj.* 40, 300
distorsion *sf.* 143
distraction *sf.* 58, 65
distraindre *va.* 58
distribuer *va.* 120
distribution *sf.* 120, 157
district *sm.* 131, 258
diurétique *adj.* 286
diurne *adj.* 202
divergence *sf.* 103
divers *se adj.* 272, 285
diversité *sf.* 285
dividende *sm.* 298
divine *adj.* 92
divisé 161, 298, 302
division *sf.* 154, 250
divorce *sm.* 233
divulgateur *sf.* 84
divulguer *va.* 301, 312
docile *adj.* 196
docte *adj.* 236, 249
docteur *sm.* 60
document *sm.* 171, 215, 291
se dodiner *vpr.* 156
dogme *sm.* 112, 240
doigt *sm.* 104
doléance *sf.* 109, 184

- 425
domaine donné en usufruit 158
dôme *sm.* 270
domestique *adj.* 101, 108, 175, 299, 315
domestiques *adjpl.* 11
domicile *sm.* 85, 277, 291
domicilité *te adj.* 280, 280
dominer *vn.* 21, 96, 150
dominoterie *sf.* 104
dommage *sm.* 80, 176, 179, 207, 229, 269, 313
dompter *va.* 294
don *sm.* 43, 102, 120, 122, 147, 217, 239
faire don 25
donc *conj.* 141
données *sfpl.* 78
donner *va.* 25, 105, 120, 184, 317
dont *pr.* 104
doré *te adj.* 205, 294
dorénavant *adv.* 129
dorer *va.* 148
se dorloter *vpr.* 156
dormant *te adv.* 309
dormir *vn.* 179, 181, 182, 246
dorsal *te adj.* 232
dortoir *sm.* 182
dos *sm.* 141, 236
douanier *sm.* 270
double *adj.* 279
doublé *sm.* 281
doublement *adv.* 50
doubler *va.* 63
doublure *sf.* 63
doucement *adv.* 106, 115
douceur *sf.* 106, 145, 200, 200, 236, 274
- doué *te adj.* 38
douer *va.* 38
douleur *sf.* 45, 92, 143, 201, 237, 318
enrager de douleur 54
douloureux *euse adj.* 187
doute *sm.* 70, 158, 220, 222
sans doute 89, 131
douter *vn.* 270
douteux *euse adj.* 292
doux *ce adj.* 106, 174, 226, 234, 273, 299, 300, 305, 310
doyen *sm.* 11
dragon *sm.* 58
drap *sm.* 277
drapeau *sm.* 136, 136, 197, 241
retirer le drapeau 136
draperie *sf.* 23
drastique *adj.* 156
drogman *sm.* 149, 279
drogue *sf.* 22
droit *te sm.* 196
à bon droit *adv.* 52
avoir droit 173
à droite 189
droit positif 27
droitier *ère adj.* 110
droiture *sf.* 65
en droiture *adv.* 51
drôle *adj.* 182
dromadaire *sm.* 307
du 44
duel *sm.* 164
duodénum *sm.* 201
dupe *sf.* 27
duper *va.* 250
duplique *sf.* 198

éch

427
dur ure adj. 187, 210, 220, 243
durable adj. 116
durée sf. 66, 94, 192, 286
dure-mère sf. 94
faire durer 8
dureté sf. 187, 210, 220, 228

duvet sm. 141
dynastie sf. 92, 177, 192
dysenterie sf. 69
dyspepsie sf. 216
dysurie sf. 34

E

E *au sf.* 1, 10
conduire l'eau 5
eau à la glace 11
eau-de-vie sf. 238
eau distillé 9
eau limpide 7
ébène sf. 10
éblouir va. 167
éborgner va. 58
ébrancher va. 217
ébranler va. 164
ébrécher va. 198
ébullition sf. 165
écaille sf. 272
écaler va. 48
s'écaler vpr. 55
écarter va. 51, 84
échange sm. 61, 121, 296
échanger va. 294
échanson sm. 209
échantillon sm. 315
échapper vn. 50, 58, 202
échauffer va. 269
échauffure sf. 9
échéance sf. 306
échelle sf. 68, 310

jeu d'échecs 222
écheveler va. 304
échiquier sm. 312
écho sm. 102, 227
échoir vn. 81
éclair sm. 125, 226
éclaircie sf. 72
éclairé ée adj. 302
éclairer va. 202
s'éclairer vpr. 263
éclaireurs simpl. 233
éclat sm. 10, 13, 202, 250
éclatant te adj. 187
éclater vn. 72
éclipse sf. 179
éclisser va. 62
école sf. 186, 286
écolier ère s. 219
économe sm. 98
économie sf. 32
économie domestique 241
écorce sf. 142
écorchure sf. 178
écornifler va. 261
écourter va. 48
écouter va. 73, 224, 272

eff

ela

429

écraser va. 183, 293
écrevisse sf. 178
s'écrier vpr. 313
écrin sm. 228
écrire va. 314
écrit sm. 147, 298
écrits simpl. 293
écriture sf. 147, 180
écrivain sm. 259, 283
écrouer va. 187
ectropion sm. 103
écuelle sf. 23, 261
écume sf. 264
écumer vn. 50
écumoire sf. 264
écureuil sm. 215
écurie sf. 32, 73, 284
édifice sm. 132, 133
édifier va. 1, 41
édit sm. 95, 210
éditeur trice s. 293
éducation sf. 149
bonne éducation 34
effacement sm. 284
effacer va. 301
s'effarer vpr. 180
effectivement adv. 173
effectué 21
effectuer va. 21
effet sm. 18, 114
en effet adv. 89, 317
effets simpl. 198, 276
effigie sf. 155
efflanquer vn. 59
efflorescence sf. 99
effluence sf. 203

430

s'efforcer vpr. 86
effort sm. 20, 86, 106, 154, 166, 213, 267, 290
effrayé 288
effrayer va. 149
effroi sm. 194, 325
effronté ée adj. 135, 136, 137, 270
effroyable adj. 325
effusion sf. 203
égal le adj. 95, 122, 279, 290, 294, 323, 324, 326
également adv. 323, 323
égalisation sf. 152
égalité sf. 77, 122, 150, 217
égard sm. 24, 90
avoir égard 23, 90
en égard prép. 47, 76
égarement sm. 230
égarer va. 229
s'égarer vpr. 54
égayer va. 179
église sf. 111, 265,
égoïsme sm. 183
égoïste adj et s. 183
égorger va. 264
égratigner va. 178
égratignure sf. 178
égrillard de adj. 224
égrugeoir sm. 321
éhonté ée adj. 135, 136, 137
élaboration sf. 64
élancement sm. 16
s'élancer vpr. 140
élargir va. 53, 181, 202
s'élargir vpr. 12
élargissement sm. 157

éma

431

élection *sf.* 30,99
 élégance *sf.* 58,172,274,299,311
 élégant *te adj.* 256,307
 élégie *sf.* 288
 élément *sm.* 242
 élémentaire *adj.* 74
 éléphant *sm.* 256
 élévation *sf.* 11,40,40,131,221,242,309
 élève *s.* 219
 élevé *te adj.* 131, 200, 236, 288, 309,317
 élever *va.* 82,116,123,124,131,141,149
 s'élever *vpr.* 124
 s'élimer *vpr.* 249
 élire *va.* 30,99,125,270,312
 élision *sf.* 68
 élixir *sm.* 88
 elle *pr.* 98,104
 elles 110
 ellipse *sf.* 275
 éloge *sm.* 147,160,286
 éloigné *te adj.* 129,193,304
 éloignement *sm.* 82,95,129,129,146,296
 éloigner *va.* 190
 s'éloigner *vpr.* 20
 éloquence *sf.* 131,251
 éloquent *te adj.* 131
 élu *ue adj.* 228,285
 élytre *sm.* 117
 émail *sm.* 306
 émanation *sf.* 72
 s'émanciper *vpr.* 50
 émaner *vn.* 226

emballer *va.* 114,156
 embarquer *va.* 188
 embarras *sm.* 151,194,269,287
 embaumer *vn.* 174
 embellir *va.* 38,39,208
 s'embellir *vpr.* 38
 embellissement *sm.* 39
 embesogné *te adj.* 292
 emblaver *va.* 271
 embolismique *adj.* 262
 embonpoint *sm.* 157
 embordurer *va.* 266
 embouchure *sf.* 293
 embrasé 14
 embrasement *sm.* 13
 embraser *va.* 216
 embrassement *sm.* 80
 embrasser *va.* 23,133,133
 embrasure *sf.* 114
 embrouillé 285
 embrouillement *sm.* 28
 embryologie *sf.* 164
 embuscade *sf.* 266
 émeraude *sf.* 205
 émeri *sm.* 215
 émersion *sf.* 104
 émétique *sm.* 298
 émente *sf.* 29,79,233
 émigration *sf.* 39,99,163,244
 émigré *te adj. et s.* 304
 éminent *te adj.* 78,200,211
 emménagement *sm.* 38
 emmener *va.* 124
 émollient *te adj.* 300
 émotion *sf.* 74
 émoussé *te adj.* 266

enc

ent

433

empan *sm.* 318
 s'emparer *vpr.* 269,279,291
 empâter *va.* 182
 empêchement *sm.* 276,300
 empêcher *va.* 301
 empereur *sm.* 137,260
 empeser *va.* 106
 emphase *sf.* 233
 empire *sm.* 193,214,300
 empirique *adj.* 107
 empirisme *sm.* 231
 emplacement *sm.* 161
 emplâtre *sm.* 289
 emploi *sm.* 64
 empoigner *va.* 186
 empoisonné 206,291
 emporté *te adj.* 14,206
 empreinte *sf.* 232,
 empreintes *sfpl.* 25,25
 empressement *sm.* 212,237
 emprisonné 206,283
 emprunt *sm.* 65
 emprunter *va.* 256,318
 en *prép.* 47,101,125,186,252
 enceindre *va.* 23
 enceinte *sf.* 170
 encenser *va.* 192
 enchanté *te adj.* 72,184,278
 enchantement *sm.* 18,71,84,316
 enchanter *va.* 84
 enchère *sf.* 83,289
 enchérir *va.* 83,133
 enchevêtrer *va.* 84
 enclin *ine adj.* 277
 enclure *va.* 23
 enclume *sf.* 215

434

encoignure *sf.* 203
 encombrer *va.* 291
 encore *adv.* 89,110,115,324
 encore que *conj.* 89
 encrasser *va.* 167
 encre *sf.* 286,289
 encrier *sm.* 192,258
 encyclopédie *sf.* 265
 endetté 256,287
 endoctriner *va.* 155
 endommagé 82
 endormi *ie adj. et s.* 246
 endormir *va.* 58,182
 endosseur *sm.* 96
 endroit *sm.* 159,284,298
 en divers endroit 46
 par cet endroit 46
 enduire *va.* 101
 endurant *te adj.* 163
 énergie *sf.* 225,316
 enfance *sf.* 266
 enfant *sm.* 119,214,233,266
 enfantement *sm.* 320
 enfants *smpl.* 9,105
 enfants de lumière 10
 enfants de Téhéran 9
 enfants de ténèbres 10
 enfariner *va.* 40
 enfer *sm.* 67,166,193
 feu de l'enfer 13
 enfermer *va.* 23,170
 enfin *adv.* 31,31,90
 enflammé *te adj.* 14
 enflammer *va.* 13,216
 s'enflammer *vpr.* 13
 enfler *va.* 6,93

enflure *sf.* 93, 113, 319
 enfoncement *sm.* 296
 enforcer *va.* 157
 enfouir *va.* 190
 enfreindre *va.* 314
 s'enfuir *vpr.* 269
 engagé *sm.* 289
 engagement *sm.* 144, 244, 318
 s'engager *vpr.* 279
 engelure *sf.* 212
 engendrer *va.* 157
 engin *sm.* 90, 301
 engloutir *va.* 250
 engouement *sm.* 270
 engourdir *va.* 263
 engourdissement *sm.* 263
 engraisé 226
 engraisser *va.* 166
 engrener *va.* 185
 enharnacher *va.* 59
 énigme *sf.* 200, 296
 enivré 291
 enjamber *va.* 86
 enjoidre *va.* 96, 250
 enjolivement *sm.* 39, 208
 enjoliver *va.* 38
 enkiridion *sm.* 282
 enlever *va.* 30, 58, 99, 123, 124, 197
 enlevure *sf.* 9
 enluminer *va.* 201
 enluminure *sf.* 10
 enneagone *sm.* 223
 ennemi *ie s.* 180, 189, 229
 ennui *sm.* 136, 287, 299
 ennuyer *va.* 136
 énoncer *va.* 34

énonciatif *ive adj.* 297
 énonciation *sf.* 151
 énorme *adj.* 71, 269
 enquête *sf.* 153, 153, 246, 248
 enregistrer *va.* 159
 enrhummer *va.* 158
 enrichir *va.* 38
 s'enrichir *vpr.* 2
 ensacher *va.* 186
 ensanglanter *va.* 184
 enseigne *sf.* 93, 136, 296
 enseignement *sm.* 152
 enseigner *va.* 97, 187, 325
 ensellé *éc adj.* 59
 ensemble *adv.* 11, 122, 294, 323
 se trouver ensemble 20
 ensevelir *va.* 190
 ensorceler *va.* 84
 ensuite *adv.* 129, 141, 210, 279
 ensuivant *adj.* 16, 111
 entamer *va.* 79, 277
 entasser *va.* 169
 entendre *va.* 73, 89, 224
 enterré 287
 enterrement *sm.* 190
 enterrer *va.* 190
 entêté *éc adj.* 273
 enthousiasme *sm.* 318
 entier *ère adj.* 155, 227, 261
 entièrement *adv.* 164
 entonnoir *sm.* 260
 entortillé *adj.* 300
 entouré 283
 entourer *va.* 23
 entours *smpl.* 75
 entrailles *sfpl.* 26, 78, 96

entraîner *va.* 264
 entrave *sf.* 32, 260, 276
 entre *prép.* 138
 s'entre-accuser *vpr.* 69
 s'entre-acte *vpr.* 95
 s'entre-avertir *vpr.* 31
 s'entre-baiser *vpr.* 118, 324
 s'entre-choquer *vpr.* 151
 s'entre-donner *vpr.* 134
 entrée *sf.* 79, 186
 entre-luire *vn.* 316
 entremetteur *euse s.* 305
 entremise *sf.* 157
 s'entre-ouvrir *vpr.* 57, 222
 entreprendre *va.* 109, 221, 277
 entreprise *sf.* 238
 entrer *vn.* 183, 186
 entre-sol *sm.* 245
 s'entre-suivre *vpr.* 186
 entretenir *va.* 8
 s'entretenir *vpr.* 227
 entretien *sm.* 22, 270, 291
 entrevue *sf.* 274, 299
 envahir *va.* 245, 291
 enveloppe *sf.* 274
 enveloppé 300
 envelopper *va.* 23
 à l'envers *adv.* 317
 envie *sf.* 41, 71, 172, 176, 268, 324
 envieux *euse adj. et s.* 120, 172
 environner *va.* 28
 environs *smpl.* 75, 175
 envoi *sm.* 41, 102
 envoyé *sm.* 110
 envoyer *va.* 198, 249
 épacte *sf.* 182

épais *aisse adj.* 61, 246, 293
 épandre *va.* 84
 s'épandre *vpr.* 84
 épargne *sf.* 96
 s'épargner *vpr.* 156
 éparpiller *va.* 84
 épaupe *sf.* 219, 262
 éperdu *ue adj.* 72, 291
 éperon *sm.* 305
 éphèbe *sm.* 165
 éphémère *adj.* 326
 épi *sm.* 184, 215
 épidémie *sf.* 230
 épiderme *sm.* 127
 épilidyme *sm.* 177
 épigraphe *sf.* 242
 épilogue *sm.* 309
 épilogueur *euse s.* 244
 épinards *smpl.* 67
 épine *sf.* 175
 épine-vinette *sf.* 204
 épiniers *sfpl.* 175
 épiphanie *sf.* 146
 épiphonème *sm.* 175
 épiscopal *ale adj.* 68
 épiscopat *sm.* 68
 épisode *sm.* 271
 épitomé *sm.* 303
 épizootie *sf.* 289
 éploré *éc adj.* 269
 éponge *sf.* 67
 époque *sf.* 176, 205, 205, 239, 243
 époques *sfpl.* 202
 épouse *sf.* 205
 épouvantable *adj.* 321
 époux *use s.* 206, 225

- 439
 épreuve *sf.* 56, 94, 146
 éprouver *va.* 56, 57, 94
 eptagone *sf.* 323
 épuiser *va.* 179
 équerre *sf.* 272
 équidistant *te adj.* 279
 équilatéral *le adj.* 279
 équilibre *sm.* 151
 équinoxe *sm.* 77
 équipée *sf.* 38
 équipement *sm.* 38
 équiper *va.* 147
 équipollence *sf.* 12
 équitable *adj.* 235, 301
 équité *sf.* 65, 102, 237, 237
 équivalent *te adj.* 294
 équivaloir *vn.* 223
 ère *sf.* 278
 érection *sf.* 99
 érémétique *adj.* 238
 ériger *va.* 123
 ermite *sm.* 203, 301
 érotique *adj.* 239
 errata *sm.* 246
 errer *vn.* 105
 erres 18
 erreur *sf.* 70, 180, 230, 246, 257, 292
 erroné *te adj.* 307
 érudit *ite sm. et adj.* 242, 249
 éruption *sf.* 252
 escalier *sm.* 310
 escarcelle *sf.* 324
 escarotiques *adjpl.* 192
 esclandre *sm.* 199
 esclavage *sm.* 200, 237
 esclave *adj et s.* 70, 132, 237, 245
 escompter *va.* 156
 escorter *va.* 324
 espace *sm.* 290, 319
 espèce *sf.* 164, 222, 255, 298, 315
 espèces *sfpl.* 74
 espérance *sf.* 96, 97
 esperanto *sm.* 97
 espérer *va.* 93, 167
 espion *onne s.* 159
 esplanade *sf.* 305
 espoir *sm.* 96, 97, 197
 esprit *sm.* 64, 92, 116, 164, 176, 222, 230, 234, 240, 252, 313
 tranquillité d'esprit 58
 aliénation d'esprit 29, 29, 71
 trouble d'esprit 190
 égarement d'esprit 29, 71
 liberté d'esprit 45
 union d'esprit 12
 esprito 44
 esprits célestes 44
 esprits immondes 44
 esprit-vif 14
 esquille *sf.* 62
 esquiver *va.* 20, 266
 essai *sm.* 56, 94
 essaim *sm.* 201
 essayer *va.* 56, 57, 94, 146
 essence *sf.* 195, 323
 essentiel *elle adj.* 91
 essor *sm.* 45, 65
 essoriller *va.* 271
 essuie-main *sm.* 189
 essuyé 297
 est 60, 292
 est-ce 109

- 441
 estafette *sf.* 144
 estafilade *sf.* 204
 estaminet *sm.* 220
 estampille *sf.* 185
 estime *sf.* 24, 76
 estimer *va.* 24, 41, 76, 104, 123, 238, 255, 260, 295, 298, 310
 estiomène *adj.* 183
 estomac *sm.* 175
 estrac *sm.* 59
 estragon *sm.* 232
 estrapasser *va.* 59
 esturgeon *sm.* 175
 établage *sm.* 173
 étable *sf.* 80
 établi *sm.* 159, 280, 296, 298
 établir *va.* 17, 152, 296, 312
 établissement *sm.* 62
 étage *sm.* 231
 étain *sm.* 142
 établier *sm.* 256
 étalon *sm.* 58
 étamer *va.* 258
 étancher *va.* 257
 étang *sm.* 244
 état *sm.* 26, 73, 170, 170
 bon état 227, 228
 coup d'état 96
 être en état 108
 faire état 76
 etau *sm.* 265
 étayer *va.* 66
 été *sm.* 145
 éteindre *va.* 75, 177
 étendard *sm.* 241
 étendre *va.* 143, 270
 s'étendre *vpr.* 186
 étendu *ue adj.* 12, 115, 286
 étendue *sf.* 286, 319
 éternel *elle adj.* 5, 5, 56, 116, 160, 160, 212
 d'éternelle prospérité 5
 éternellement *adv.* 4
 éternité *sf.* 4, 5, 56, 56, 160, 181
 dans toute l'éternité 4, 4
 de toute éternité 48
 éternuer *va.* 239
 éthique *adj.* 241
 ethmoïde *sm.* 254
 ethnique *adj.* 107
 étincelle *sf.* 161, 220
 étiquette *sf.* 319
 étisie *sf.* 190
 étoffe *sf.* 258
 étoffer *va.* 38
 étoile *sf.* 27, 210, 267, 309
 étoile fixe 159
 étoile polaire 257
 étonnant *te adj.* 237
 étonné *te adj.* 211, 278
 étonnement *sm.* 148, 237
 s'étonner *vpr.* 152
 étouffement *sm.* 29, 103
 étouffer *va.* 181
 étouper *va.* 222
 étourdi *adj.* 138, 212
 étourdir *va.* 272, 278
 étrange *adj.* 245
 étranger *ère adj.* 23, 137, 245
 étrangler *va.* 181, 234
 être *v et s.* 133, 220, 322
 étrécir *va.* 156

443
 étreindre *va.* 210
 étrenne *sf.* 65, 120
 étroit *te adj.* 88, 156
 étroitement *adv.* 88
 étron 243
 étude *sf.* 187
 étui *sm.* 245, 259, 316
 étuve *sf.* 174
 étuviste *sm.* 174
 étymologie *sf.* 71
 étymologique *adj.* 71
 eucrasie *sf.* 236
 eunuque *sm.* 79, 177, 182
 euphémisme *sm.* 172
 euphonie *sf.* 274
 eux 110
 évacuation *sf.* 75
 évaluer *va.* 40, 123
 s'évanouir *vpr.* 135
 évanouissement *sm.* 245
 éveil *sm.* 31
 éveillé *te adj.* 88, 135, 224, 325
 éveiller *va.* 50, 135
 s'éveiller *vpr.* 50, 135
 événement *sm.* 31, 169, 275, 321
 par événement 49
 événements *smpl.* 209
 événements *smpl.* 282
 éventuellement *adv.* 49
 évêque *sm.* 68
 évidemment *adv.* 233
 évidence *sf.* 320
 évident *te adj.* 72, 208, 228, 244,
 247, 278, 317, 325
 très évident 76
 évincer *va.* 7

éviter *va.* 20, 24
 évoquer *va.* 190
 exact *acte adj.* 107
 exacteur *sm.* 210
 exactitude *sf.* 190
 exagération *sf.* 82, 277
 exagéré *te adj.* 297
 exagérer *va.* 82
 exaltation *sf.* 40
 exalter *va.* 82, 82
 examen *sm.* 56, 94, 153
 examiner *va.* 94, 312
 exaucé 290
 exaucer *va.* 19
 excavation *sf.* 173
 excédent *sm.* 251
 excéder *va.* 50
 excellence *sf.* 95, 173
 par excellence 243
 excellent *ente adj.* 78, 84, 247,
 309, 310
 le plus excellent 78
 excellentissime *adj.* 78
 exceller *vn.* 211
 excentricité *sf.* 193
 excepté *prép* 89, 162, 216
 qui est excepté 290
 exception *sf.* 61
 excès *sm.* 82, 250
 excessif *ive adj.* 71
 excitation *sf.* 147
 exciter *va.* 104, 120, 292
 exciter à... 147
 exclamation *sf.* 326
 exclure *va.* 30, 284
 exclusif *ive adj.* 307
 exclusion *sf.* 30

445
 exculserer 158
 excursion *sf.* 145
 excuse *sf.* 77
 excuser *va.* 48, 240, 294, 295
 s'excuser *vpr.* 287
 exécration *adj.* 298
 exécuté 21, 296
 exécuter *va.* 21, 282, 318
 exécution *sf.* 21, 184
 mettre en exécution 21
 exemplaire *sm.* 311
 exemple *sm.* 281, 281
 à l'exemple 276
 par exemple 281
 exempt *sm.* 278
 exempte de . . . 125
 rendre exempt 45
 exempté 45
 exempter *va.* 45
 exemption *sf.* 45
 s'exercer *vpr.* 286
 exercice *sm.* 286
 exhaler une odeur 138
 exhaussement *sm.* 40
 exhéréder *sf.* 57
 exhiber *va.* 6
 exhorter *va.* 6, 147
 exhumer *va.* 55
 exigé 297
 exigence *sf.* 86
 exiger *va.* 86, 96, 223
 exil *sm.* 30, 244
 exiler *va.* 51
 existence *sf.* 202, 318, 323
 exorable *adj.* 202
 exorbitante *adj.* 269

exostose *sf.* 98
 expansion *sf.* 64, 94, 157
 expectant *te adj.* 219
 expectative *sf.* 98
 expédier *va.* 249
 expédition *sf.* 64, 102
 expérience *sf.* 56, 91, 146, 212
 260, 321
 expérimenter *va.* 56
 expert *te adj.* 60, 107, 169
 expiation *sf.* 264
 expiration *sf.* 103
 explication *sf.* 135, 151, 152, 153
 explicite *adj.* 72
 expliqué 222
 expliquer *va.* 79, 135
 exploiter *sm.* 253
 explosion *sf.* 38
 exporter *va.* 56
 exposé *sm.* 135, 238
 exposition *sf.* 135
 exprès *adj et adv et sm.* 55, 72
 161, 242, 285
 expression *sf.* 34, 151
 exprimer *va.* 34, 84, 135, 221,
 238, 295
 s'exprimer *vpr.* 80
 s'exprimer pompeusement 80
 expulser *va.* 197
 exquis *ise adj.* 273, 313
 extase *sf.* 135
 extatique *adj.* 47
 extension *sf.* 94, 99, 127
 l'extérieur *eure adj.* 136, 175, 238
 extérieure *adj.* 34
 extermination *sf.* 102

fa

447

exterminé 189
exterminer *va.* 208
externe *adj.* 175
extinction d'un race, d'une mai-
son, d'une branche, d'une ligne,
d'une famille d'une dynastie 108
extirpation *sf.* 47
extirper *va.* 47, 258
extorsion *sf.* 210
extraction *sf.* 73, 145, 322

extraire *va.* 23, 62
extraire un livre 22
extrait *sm.* 66
extrait de paumme 139
extraordinaire *adj.* 77, 237, 245
extravagant *adj. et s.* 282
axtrême *adj.* 30
extrêmement *adv.* 82, 129
extrémité *sf.* 31, 82, 139, 243, 315
extrinsèque *adj.* 47, 175
exubérance *sf.* 234

F

F

able *sf.* 58, 84, 185, 281
fabricant *sm.* 260
fabrique *sf.* 259
fabuliste *sm.* 84
façade *sf.* 216
face *sf.* 318
en face *adv.* 297
facétie (*si*) *sf.* 322
se fâcher *vpr.* 51, 201, 260
fâcheux *euse adj.* 39
facile *adj.* 58, 217
facilité *sf.* 58, 217
faciliter *va.* 58
façon *sf.* 68, 110, 112, 302, 314
faconde *sf.* 322
facteur *trice s.* 236
factice *adj.* 121
facture *sf.* 104, 218
faculté *sf.* 163, 219, 259
facultés *sfpl.* 255
faible *adj.* 204, 213, 223, 230, 235
242, 296, 306

faiblesse *sf.* 178, 188, 230, 237, 322
faïence *sf.* 170
faillite *sf.* 85, 124
faim (*fin*) *sf.* 165, 269
fainéant *le adj. et s.* 156, 186
faire *va.* 33, 82, 105, 207, 363
faire faire 96
fait *sm.* 296
être au fait 88
faits et articles 85
faix *sm.* 114
falloir *vimpers.* 86, 118
falot *sm.* 247
falsifié 290
famélique *adj.* 218
familiarité *sf.* 91
familier *ère adj.* 186, 270
famille *sf.* 107, 145, 177, 192, 244,
266
famine *sf.* 255
fanatique *adj. et s.* 279
fanatisme *sm.* 152

fav

fêr

450

449

faner *va.* 84, 141
se faner *vpr.* 10
fanfaronnade *sf.* 272
fange *sf.* 273
fantaisie *sf.* 110
fantassin *sm.* 143
fantôme *sm.* 184
faon (*fan*) *sm.* 109
faquin *sm.* 308
sans fard 45
fardeau *sm.* 114, 174
farfadet *sm.* 164
farine *sf.* 40
farine sableux 40
farineux *euse adj.* 40
farinier *ère sm.* 40
farouche *adj.* 318
fasciné 72
fasciner *va.* 72
faséole *sf.* 275
faste *sm.* 172
fastueux *euse adj.* 183
fat *sm.* 27
fatal *le adj.* 297
fataliste *adj.* 161
fatigue *sf.* 179, 204, 263, 292
faucheur *euse s.* 188
faucille *sf.* 185
faucon *sm.* 115, 259
fausseté *sf.* 292
il faut 118
faute *sf.* 126, 154, 180, 246
faux *sm.* 116, 121
faux-semblant *sm.* 230
faveur *sf.* 90, 155, 236, 242, 253

favori *ite adj.* 28
favorisé 90
fébricitant *te adj.* 146
fébrifuge *adj. et sm.* 185
fécale *adj.* 243
féculence *sf.* 195
fédération *sf.* 12
fée *sf.* 141
feindre *va.* 318
feinte *sf.* 303
félicitation *sf.* 158
félicité *sf.* 213, 261, 327
féminin *ine adj.* 304
femme *sf.* 205, 311
sage femme 259
femme enceinte 7
femme grosse 7
fémur *sm.* 248
fendre *va.* 222
fenêtrage *sm.* 142
fenil *sm.* 98
fenouil *sm.* 219
fenouil marin 195
fente *sf.* 198, 222, 249
fenugrec *sm.* 224
fer *sm.* 109
fer de cheval 313
ferme *adj.* 66, 74, 88, 90, 139,
159, 159, 196, 213, 254, 279,
288, 303
fermé *ée adj.* 278, 291
fermement *adv.* 88
fermenté 286
fermeté *sf.* 66
fermier *ère s.* 299
féroce *adj.* 188, 208

- 451
 ferronnerie *sf.* 109
 ferronnier *ère s.* 109
 frugineux *euse adj.* 109
 ferveur *sf.* 216
 festin *sm.* 280, 289
 festoyer *va.* 305
 fête *sf.* 230
 fêter *va.* 34
 feu *sm.* 12, 12, 13, 307, 309
 bouter feu 13
 couvrir le feu 13
 mettre en feu 13
 prendre feu 14
 feu rasant 14
 feuillage *sm.* 105
 feuille *sf.* 319
 feuille d'une plante, d'un arbre 125
 feutre *sm.* 291, 314
 fève *sf.* 116, 130, 275
 fi *interj.* 80
 fiançailles *sfpl.* 112
 fiancé *sm.* 308
 fiancée *sf.* 238
 fibre *sf.* 376
 fidèle *adj.* 320
 fidélité *sf.* 227, 320
 fieffer *va.* 19
 fiel *sm.* 206
 fier *ère adj.* 183, 280
 se fier *vpr.* 77
 fierté *sf.* 152, 154
 fièvre *sf.* 145
 figue *sf.* 100
 figuerie *sf.* 100
 figure *sf.* 144, 169, 223, 232
- faire figure 18
 figurer *va.* 18
 fil *sm.* 297
 de fil en aiguille 181
 filature *sf.* 260
 filer *va.* 157, 199
 filet *sm.* 185
 filial *ale adj.* 249
 filiation *sf.* 214
 fille *sf.* 132, 186, 249
 filon *sm.* 200, 232
 filoselle *sf.* 7
 fils *sm.* 9, 141, 181, 214, 249
 les fils 138
 fin *sf.* 26, 27, 30, 78, 99, 99, 103, 115, 139, 146, 155, 175, 190, 200, 206, 211, 236, 249, 307, 315
 à la fin *adv.* 31
 sans fin 98
 finalement *adv.* 31
 finanacier *sm.* 242
 finement *adv.* 60
 finesse *sf.* 200, 234
 fini *ie adj.* 302, 302
 finir *va.* 99, 100, 155, 177, 301
 fiole *sf.* 156
 firmament *sf.* 252
 fise *sm.* 179
 fissure *sf.* 222
 fixe *adj.* 159
 fixé *sm.* 279, 296
 fixer *va.* 152, 296
 se fixer *vpr.* 281
 fixer le taux 123
 flaçon *sm.* 270
 flageller *va.* 223

- 453
 prendre à flagrant délit 118
 flambant *le adj.* 14, 299
 flamber *va.* 14
 flamboyant *le adj.* 187
 flamme *sf.* 14, 172, 203, 222
 flanc *sm.* 143
 flanquant *le adj.* 194
 flatterie *sf.* 66, 155
 flèche *sf.* 144, 178, 217, 308
 fléchissement *sm.* 102
 flegmon *sm.* 93, 319
 flegmoneux *adj.* 49
 flétrir *va.* 141
 fleur *sf.* 271
 fleur du teint 10
 fleurs *sfpl.* 57
 fleuve *sm.* 164, 166, 201
 flexion *sf.* 100, 102, 182
 flot *sm.* 303
 fluctuation *sf.* 164
 fluide *sm.* 277
 flûte *sf.* 309
 fluvial *le adj.* 316
 flux *sm.* 286
 fluxion *sf.* 311
 fœtus ou fœtus *sm.* 164
 foi *sf.* 77, 77, 194, 240
 foie *sm.* 163
 foin *sm.* 328
 foire *sf.* 163
 fois *sf.* 114, 190, 263
 une fois 114
 en une fois 190
 par une fois 114
 de fois à autre 27
 foison *sf.* 249
- fol *olle adj.* 27
 folâtre *adj.* 224
 folie *sf.* 164
 une folie entière 29
 fomenter *va.* 8
 foncier *ère adj.* 225
 fonctions *sfpl.* 301
 fond *sm.* 42, 73, 139
 de fond en comble 130
 fondamental *ale adj.* 74
 fondement *sm.* 58, 73, 133
 fonder *va.* 66
 se fonder *vpr.* 12, 58
 fondre *va.* 268
 fonds *sm.* 212
 fondu *ue adj.* 195
 fontaine *sf.* 167
 fonticule *sf.* 185
 for *sm.* 284
 forban *sm.* 188
 force *sf.* 19, 66, 70, 85, 157, 161, 206, 225, 228, 231, 238, 242, 255, 258, 259, 316, 325
 fourrer avec force 232
 manquer de force 235
 par force 260
 forcé *ée adj.* 229
 force centrifuge 259
 force d'attraction 258
 force répulsive 259
 forcement *sm.* 260
 forcené *ée adj. et s.* 291
 forcer *va.* 281
 forclure *va.* 47
 forer *va.* 216
 forêt *sf.* 136, 164
 forfait *sm.* 270



Gâcher *va.* 267
 gage *sm.* 202, 269
 gagiste *sm.* 22, 303
 gagnage *sm.* 288
 gagne-denier *sm.* 23, 289
 gagne-pain *sm.* 171
 gagner *va.* 124, 147, 263
 gai *adj.* 183, 217, 217, 224, 278, 316
 gaie *adj.* 224
 gaieté *sf.* 99, 134, 217, 232, 268, 291, 311
 gaillard *de adj.* 224
 gain *sm.* 197
 gaine *sf.* 245
 galant *te adj.* 263
 galanterie *sf.* 43
 gale *sf.* 161
 galimatias *sm.* 150
 gallicisme *sm.* 73
 galon *sm.* 206
 galop (*galo*) *sm.* 328
 galoper à cheval 145
 galvauder *va.* 189
 gamelle *sf.* 168
 gamme *sf.* 252
 ganglion *sm.* 244
 gangrène *sf.* 254
 gant *sm.* 189
 garance *sf.* 202
 garant *te s.* 229
 garantir *sf.* 239
 garantie *sf.* 152, 230, 239, 264

garce *adj.* 202
 garçon *sm.* 119, 227, 245
 garde *sf.* 314
 monter en garde 40
 se donner de garde 24
 gardé 284, 284, 288, 293
 garde des sceaux *sm.* 170
 garder *va.* 283, 314
 se garder *vpr.* 24
 gardien *enne s.* 169, 169, 314
 se garer *vpr.* 24
 se gargariser *vpr.* 244
 gargarisme *sm.* 8
 se gariser *vpr.* 312
 garni *ie adj.* 38
 garnir *va.* 38
 gaspiller *va.* 67
 gaspilleur *euse s.* 280
 gastrique *adj.* 295
 gâté *te adj.* 296
 gauche *adj.* 166
 gaucher *va.* 143
 gazelle *sf.* 109
 gazette *sf.* 202
 gazon *sm.* 148
 gazouillement *sm.* 7
 géant *te s.* 194
 gelée *sf.* 8
 gelinotte *sf.* 158
 gémeaux *smpl.* 165
 géminé *te adj.* 26
 gémir *vn.* 308

461
 gémissement *sm.* 251
 gencive *sf.* 273
 gendre *sm.* 185
 gêne *sf.* 37, 269
 sans gêne 185
 gêné *te adj.* 52
 généalogie *sf.* 99, 220
 généalogiste *sm.* 107
 gêner *va.* 45, 52
 général *ale adj.* 219, 236
 en général *adv.* 79
 génératif *ive adj.* 304
 généreux *euse adj.* 263, 284, 302
 générique *adj.* 164
 générosité *sf.* 165, 210, 215, 248, 323
 génie *sm.* 164, 194
 genièvre *sm.* 213
 génisse *sf.* 271
 génital *sm.* 156
 génitoires *sfpl.* 89
 genou *sm.* 203
 genre *sm.* 164, 222, 229, 255, 298, 315
 gens *spl.* 71
 gent *sf.* 299
 gentil *ille adj.* 191
 gentillesse *sf.* 226
 gentilhomme *sm.* 73, 317
 génuflexion *sf.* 210
 géodésie *sf.* 241
 géographe *sm.* 107
 géographie *sf.* 241
 geôle *sf.* 206
 géomètre *sm.* 305
 géométrie *sf.* 324

gérant *te s.* 186, 265
 gerbe *sf.* 241
 gerçure *sf.* 249
 gérer *va.* 33, 151
 gésier *sm.* 175
 geste *sm.* 70
 gestion *sf.* 33
 gibecière *sf.* 324
 gibier *sm.* 222
 gigantesque *adj.* 267
 gilet *sm.* 163
 gingembre *sm.* 205
 girafe *sf.* 204
 girofle *sm.* 256
 girouette *sf.* 114
 gîte *sm.* 85, 291
 glace *sf.* 112, 127, 326
 glacer *va.* 84
 glacière *sf.* 326
 glaire *sf.* 181
 gland *sm.* 131
 glande *sf.* 244
 glisser *vn.* 274
 globe *sm.* 162, 263
 globe terrestre 176
 gloire *sf.* 82, 163, 238, 248, 277, 281
 gloire stérile 85
 glorieux *euse adj.* 95
 glose *sf.* 264
 glossaire *sm.* 274
 glossateur *sm.* 297
 glouton *onne s.* 223
 gluant *adj.* 273
 gobelet *sm.* 144
 joueur de gobelets 173
 se goberger *vpr.* 43

gra

463
 gond (*gon*) *sm.* 198
 goniométrie *sf.* 252
 gonorrhée *sf.* 216
 gorge *sf.* 174, 270
 gorgée *sf.* 161
 gosier *sm.* 174, 270
 goudron *sm.* 260
 gouffre *sm.* 245, 269, 319
 goulotte *sf.* 287
 gourmand *de adj et s.* 228
 gourmandise *sf.* 221
 gousse *sf.* 142
 goût *sm.* 71, 195, 196, 287, 290
 goûter *va.* 167
 goutte *sf.* 73, 199, 257, 313
 goutteux *euse adj et s.* 278
 gouttière *sf.* 308
 gouvernail *sm.* 214
 gouvernement *sm.* 82, 109, 174, 193
 gouvernement domestique 33
 gouvernement d'un province 93
 gouverner *va.* 33, 151, 174
 gouverneur *sm.* 130, 169
 grabat *sm.* 182
 grâce *sf.* 226, 242, 258, 274, 299, 313
 de grâce *adv.* 52
 grâce à Dieu 91
 grâce à moi 94
 grâce au ciel 91
 faire grâce à quelqu'un 25
 gracieux *euse adj.* 307
 gradation *sf.* 147
 grain *sm.* 147, 170, 185
 graine *sf.* 185

graisse *sf.* 144
 crever de graisse 54
 grammaire *sf.* 241
 grand *de adj.* 87, 126, 236, 262, 265, 309, 317
 plus grand 78, 87
 grandeur *sf.* 126, 152, 163, 221, 238, 261, 309
 grandir *vn.* 117
 grandissime *adj.* 87
 grange *sf.* 98
 grappe *sf.* 184
 gras *asse adj.* 162, 167, 249
 gratifier *va.* 26
 gratis *adv.* 297
 gratitude *sf.* 323
 grattelle *sf.* 175
 gratter *va.* 148
 grattoir *sm.* 90
 gratuit *ite adj.* 25, 102
 gratuitement *adv.* 25, 102, 297
 graveleux *euse adj.* 278
 graveur *sm.* 173
 gravité *sf.* 321
 gravure *sf.* 151
 gré *sm.* 191
 de gré en gré 303
 greffer *va.* 144
 grelotter *vn.* 53
 grenade *sf.* 98
 grènerie *sf.* 170
 grenouille *sf.* 247, 319
 grève *sf.* 77, 204
 grever *va.* 51, 210
 grièvement *adv.* 210
 griffe *sf.* 168

465
 griffe-tort 179
 griffonnage *sm.* 180
 grigou *sm.* 291, 297
 grimace *sf.* 202
 grimoire *sm.* 84
 grimper *vn.* 179
 grippe *sf.* 325
 gris *ise adj.* 176
 griveler *va.* 199
 grommeler *vn.* 244
 gronder *vn.* 189, 244
 gros osse *adj.* 23, 61, 162, 246, 265
 groseille *sf.* 104
 grosseur *sf.* 174
 grosseur *sf.* 93
 grossier *ère adj.* 61, 187
 grotte *sf.* 243, 268
 grouper *va.* 189
 grue *sf.* 301
 gruger *va.* 121
 gué *sm.* 298
 guède *sf.* 316
 guêpe *sf.* 205
 guépier *sm.* 72

guère *adv.* 316
 guères *adv.* 316
 guéret *sm.* 205
 guérir *va.* 294
 guérison *sf.* 294
 guerre *sf.* 161, 164, 255, 282
 guerrier *ère adj.* 143
 guetter *va.* 139
 gueule *sf.* 193
 gueuser *vn.* 188
 guide *sm.* 121, 131, 197
 guidé *adj.* 287
 guider *va.* 321
 guimauve *sf.* 270
 guinder *va.* 76
 guingois *sm.* 79
 guise *sf.* 68, 111
 guitare *sf.* 197
 gustation *sf.* 166
 guttural *ale adj.* 174
 gymnastique *adj.* 318
 faire la gymnastique 318
 gynécée *sm.* 101
 gynécocratie *sf.* 174

H

H abile *adj.* 60, 107, 169, 205, 208, 253, 290
 habilement *adv.* 60
 habileté *sf.* 60, 108, 212, 253
 habilissime *sm.* 60
 habilité *sf.* 61, 260
 habillé 299
 habillement *sm.* 198

habit *sm.* 160, 160
 habitant *le s.* 107, 209
 habitation *sf.* 85, 85, 161, 185, 214, 291, 301
 habité 1, 236, 296
 habiter *va.* 214, 281
 habitude *sf.* 72, 91, 101, 111, 182, 198, 235

467
habituel *adj.* 199, 276, 295
hache *sf.* 146, 158
haie *sf.* 140
haine *sf.* 66, 268, 268
haïr *va.* 189, 268
hâle *sm.* 153
haleine *sf.* 313
halo *sm.* 321
hanche *sf.* 264
hanter *va.* 95, 98, 109, 294
harangue *sf.* 180
hardi *ie adj.* 162
hardiesse *sf.* 67, 162, 270
haricot *sm.* 275
haridelle *sf.* 59
harmonique *adj.* 274
harnacher *va.* 59
harpe *sf.* 197
harpie *sf.* 121
hasard *sm.* 13, 15
coup d'hasard 95
par hasard *adv.* 15, 55
hase *sf.* 179
hâte *sf.* 152, 220, 237
se hâter *vpr.* 152, 220
hausse *sf.* 250
haut *te adj.* 69, 78, 116, 126, 131, 200, 236
en haut *adv.* 46
par haut 46
haute-lutte 204
hauteur *sf.* 66, 116, 131, 242
hé! *interj.* 109
hebdomadaire *adj.* 60
héliognostiques *simpl.* 81
hélioscope *sm.* 193

héliotrope *sm.* 81
hellénisme *sm.* 73
hemagogue 286
hémicycle *sm.* 316
hémiplegie ou hémiplexie *sm.* 187
hémisphère *sm.* 316
hémistiche *sm.* 293
hémorragie *sf.* 199
hémorroïdes *simpl.* 133
hémostatique *adj.* 192
hendécagone *adj.* 325
hennir *vn.* 226
hépatique *adj.* 261
flux hépatique 69
herbage *sm.* 23
herbe *sf.* 241, 272
héréditairement *adv.* 49
hérédité *sf.* 97, 305
hérésie *sf.* 112, 121
hérisson *sm.* 175
héritage *sm.* 40, 305
héritier *ère s.* 317
héritier du trône 322
hermaphrodite *adj.* 182
hermétiquement *adv.* 284
hermine *sf.* 254
hernie *sf.* 113, 248
héroïque *adj.* 260
héron *sm.* 277
héros *sm.* 143, 327
hétérogène *adj.* 306
heure *sf.* 22, 22, 176, 208
de bonne heure 206
heureux *euse adj. et s.* 120, 134, 213, 213, 249, 252, 253, 261, 277, 284

469
heur *sm.* 70, 227
heurter *va.* 70
hexagone *adj.* 291
hibou *sm.* 133
hideux *euse adj.* 255
hier *adv.* 194
hilarité *sf.* 182
hippodrome *sm.* 305
hippopotame *sm.* 59
hirondelle *sf.* 140
histoire *sf.* 145, 173, 185, 201
historien *sm.* 303
historiographe *sm.* 321
hiver *sm.* 205
hiverner *vn.* 205
holà! *interj.* 109, 111
homicide *s.* 253
hommage *sm.* 112
homme *sm.* 35, 101, 127, 288
homme de 107
homme d'un esprit 36
l'homme intérieur 101
hommes *simpl.* 133, 181
l'homme spirituel 101
homogène *adj.* 323
homologue *adj.* 230
homonyme *adj.* 323
homophonie *sf.* 11, 323
cheval hongre 29
hongrer 29
honnête *adj.* 6, 36, 183
honnêteté *sf.* 32, 34, 52, 87, 139
honnêteté extérieure 34
honneur *sm.* 6, 24, 40, 78, 87, 221, 238, 248
porter honneur 24

honneurs *simpl.* 85
honoraire *adj.* 289
honoré 280, 295
être honoré 292
honorer *va.* 24, 154, 158
honte *sf.* 175, 177, 235, 251
honteux *euse adj.* 221, 221
horaire *adj.* 209
horizon *sm.* 85
horloge *sf.* 208
horloger *sm.* 208
hormis *prép.* 162
horoscope *sm.* 207
horreur *sf.* 87
hors *prép.* 136
hospice *sm.* 177
hospitalier *ère adj.* 305
hostile *adj.* 189
hôte hôtesse *s.* 230, 304
hôtel *sm.* 211, 305
housse *sf.* 208, 243
huard *sm.* 62
huile *sf.* 202
huile de sésame 202
huitre *sf.* 227
humain *aine adj.* 36, 101, 174
genre humain 127
nature humaine 36
s'humaniser *vpr.* 91
humanité *sf.* 101, 259
humble *adj.* 67, 173
s'humecter *vpr.* 80
humeur *sf.* 181
bonne humeur 99, 268
humide *adj.* 148, 288, 314
humidité *sf.* 199

471

humiliation *sf.* 106
 humilité *sf.* 61, 81, 151, 157
 huppe *sf.* 322
 hydatide *sf.* 9
 hydre *sf.* 275
 hydrocèle *sf.* 63
 hydrocéphale *adj. et s.* 63
 hydrique *adj.* 90
 hydromel *sm.* 2
 hydromphale *sf.* 63
 hydrophobie *adj. et s.* 44
 hydrophthalmie *sf.* 63
 hydropique *adj.* 290
 hydropisie *sf.* 63
 dydrotique *adj.* 295
 hyène *sf.* 264
 hygiène *sf.* 241
 hygromètre *sm.* 306

hymen *sm.* 50, 314
 hyménée *sm.* 50, 314
 humnée *sf.* 71
 hypoïde *adj. et s.* 63
 hyperbole *sf.* 65, 277
 hypnotique *adj. et s.* 182
 hypocondriaques *smpl.* 3
 hypocondrie *sf.* 276
 hypocrisie *sf.* 150, 202, 313
 hypocrite *adj.* 107, 290, 303
 hypogastre *sm.* 208
 hypopion *sm.* 256
 hypostase *sf.* 87
 hypostatique *adj.* 87
 hypothèque *sf.* 269
 hystérique *adj.* 29, 198
 affection hystérique 29

Ichnographie *sf.* 199
 ichthyophage *adj. et s.* 277
 ici *adv.* 111
 ici-bas 27
 icère *sm.* 326
 idéal *ale adj.* 251
 idée *sf.* 101, 176, 286, 251, 295
 identifier *va.* 326
 idiome *sm.* 276
 idiot *ole adj. et s.* 27
 idolâtre *adj. et s.* 107, 118
 idolâtrie *sf.* 118
 idole *sf.* 118, 229
 igné *ée (ig-né) adj.* 14, 14

ignicole (*ig-nicole*) *adj. et s.* 13, 282
 ignoble *adj.* 177
 ignominie *sf.* 170, 251
 ignorant *te adj. et s.* 8, 160, 307
 ignoré *ée adj.* 282
 il 104
 île *sf.* 162
 iliaque *adj.* 319
 illégal *ale adj.* 285
 illégitime *adj.* 171, 322
 illicite *adj.* 284
 illimité *ée adj.* 308
 illisible *adj.* 310
 illusion *sf.* 250, 292

474

473
 illustre *adj.* 95, 211, 236, 280, 292, 308, 308
 plus illustre 78
 très illustre 82
 illustrissime *adj.* 71, 82, 87
 il y, a 60
 image *sf.* 151, 223, 229, 229, 281
 imagination *sf.* 151, 158, 184
 imagination vive 14
 imaginé 279, 304
 imaginer *va.* 28, 110, 297
 imbécile *adj. et s.* 8, 27, 214
 imberbe *adj.* 208
 imitation *sf.* 85, 154
 imiter *va.* 86
 immanent *te adj.* 324
 immanquable *adj.* 298
 immanquablement *adv.* 272
 immatériel *elle adj.* 282
 immédiatement *adv.* 252
 immersion *sf.* 23, 246
 immeuble *adj.* 248
 imminent *te adj.* 93
 immobilité *sf.* 38
 immodérément *adv.* 83
 immonde *adj.* 309
 immoral *ale adj.* 247, 248
 rendre immorale 31
 immortalité *sf.* 206
 immortel *elle adj.* 5, 5, 5
 immuable *adj.* 153
 immunité *sf.* 45, 294
 impair *aire adj.* 249
 impalpable *adj.* 274
 impardonnable *adj.* 309
 imparfait *sm.* 306

impassible *adj.* 237
 impénétrable *adj.* 35
 impératif *ive adj.* 95
 impérativement *adv.* 278
 imperceptible *adj.* 248
 imperfection *sf.* 313
 impérissable *adj.* 251
 imperméable *adj.* 315
 impertinence *sf.* 87, 270
 impétable *adj.* 300
 vif impétueux *euse.* 13
 impie *adj. et s.* 299
 impiété *sf.* 264
 implacable *adj.* 214
 implicitement *adv.* 230
 implorer *va.* 63, 90
 important *te adj.* 108, 304
 de plus important 106
 importer *va.* 86, 183, 297
 impossibilité *sf.* 59, 96
 impossibilité métaphysique 61
 impossibilité morale 61
 impossibilité physique 61
 impossible *adj.* 283
 imposteur *sm.* 80
 imposture *sf.* 82, 178
 impôt *sm.* 113
 impôts *smpl.* 276, 288
 impraticable *adj.* 300
 imprénable *adj.* 248
 impression *sf.* 18, 145
 imprévoyance *sf.* 236
 imprimer *va.* 165
 imprimerie *sf.* 89
 improbation *sf.* 314
 impropriété *sf.* 237

475

improuvé 305
 improviser *vn.* 101
 à l'improviste *adv.* 122
 impubère *s.* 305
 impudence *sf.* 320
 impudicité *sf.* 199
 impuissance *sf.* 102, 178
 impuissant *te adj.* 306
 impulsion *sf.* 6, 190
 impur *adj.* 305
 impure *adj.* 288
 impureté *sf.* 309
 imputation *sf.* 69
 imputer *va.* 281
 inactif *ive adj.* 129
 inaction *sf.* 187
 inadmissibilité *sf.* 206
 inadvertance *sf.* 135, 245
 inaffable *adj.* 308
 inamovible *adj.* 238
 inanimé *ée adj.* 163
 inattaquable *adj.* 45
 inattentif *ive adj.* 243
 inattention *sf.* 245
 inauguration *sf.* 199
 incantation *sf.* 84
 incapable *adj.* 305
 incarcéré 283
 incarcérer *va.* 170
 incarnation *sf.* 146
 incarné *ée adj.* 282
 incendiaire *s.* 13
 incendie *sm.* 12, 172, 309
 incendie d'une ville 13
 grand incendie 13
 incendié *ée s et adj.* 172

incendier *va.* 14, 14, 216
 incertain *aine adj.* 292
 incertitude *sf.* 70
 incessamment *adv.* 323
 incessible *adj.* 249
 incident *sm.* 169
 incider *va.* 25
 incinération *sf.* 147
 inciser *va.* 222
 incitation *sf.* 80, 147
 inciter *va.* 104
 incivilité *sf.* 187
 inclément *adj.* 242
 inclinaison *sf.* 99, 306
 inclination *sf.* 64, 64, 71
 incliné *ée adj.* 277
 incliner *va.* 182
 incohérence *sf.* 237
 incohérent *te adj.* 163, 278
 incombustible *adj.* 311
 incommensurabilité *sf.* 29
 incommensurable *adj.* 285
 incommode *adj.* 39
 incommoder *va.* 45, 52, 289
 incommodité *sf.* 100
 incomparable *adj.* 327
 incompatibilité *sf.* 95, 237
 incomplet *ète adj.* 306
 incomplexe *adj.* 207
 incompréhensibilité *sf.* 237
 inconnu *ue adj.* 137, 278, 282
 inconstant *te adj.* 305
 inconstitutionnel *elle adj.* 296
 inconvenant *te adj.* 307, 308
 inconvenient *sm.* 289
 incorporation *sf.* 11, 90

476

477

incorporel *elle adj.* 282
 incorruption *sf.* 251
 incredulité *sf.* 264
 inculpation *sf.* 69
 inculpé *ée adj.* 16, 286
 incurable *adj.* 240
 incurie *sf.* 152, 290
 incursion *sf.* 243
 indéchiffrable *adj.* 174
 indéclinable *adj.* 278
 iedéfectibilité *sf.* 206
 indéfini *ie adj.* 248
 indélibéré *ée adj.* 316
 indépendance *sf.* 45, 65
 indépendant *te adj.* 290, 294
 position indépendante 66
 indévot *ote adj et s.* 177
 index *sm.* 209
 indication *sf.* 27, 191
 indice *sm.* 93, 256
 indicible *adj.* 203
 indiction *sf.* 190
 indienne *sf.* 169
 indifférence *sf.* 65
 indigence *sf.* 25, 156, 247, 251
 indigent *te adj et s.* 267, 283, 291, 291, 297
 indigeste *adj.* 308
 indignation *sf.* 103
 indigne *adj.* 46, 307, 307
 indigot *sm.* 316
 indiqué 303
 indiquer *va.* 311
 indirectement *adv.* 51
 indiscernable *adj.* 155
 indiscretion *sf.* 237

478

indispensable *adj.* 25, 86, 300, 308, 317
 indisposé *ée adj.* 242, 296
 indisposition *sf.* 51, 100
 indisputable *adj.* 126
 individu *sm.* 220, 263, 318, 327
 indivis *ise adj.* 291
 indocile *adj.* 212
 indolence *sf.* 261, 310
 indubitablement *adv.* 89
 induction *sf.* 80
 industrie *sf.* 60, 228
 industrieusement *adv.* 60
 industriels *euse adj.* 108
 ineffable *adj.* 203
 inégal *ale adj.* 308
 inégalité *sf.* 28
 inepte *adj.* 305
 inerte *adj.* 44, 209
 inertie (*si*) *sf.* 43
 inévitable *adj.* 308
 inexact *te adj.* 307
 inexpérimenté *adj.* 307
 inexpugnable *adj.* 229
 inextinguible *adj.* 177
 inextricable *adj.* 264
 infaillible *adj.* 298
 infâme *adj.* 199, 224
 infanticide *sm.* 233
 infatuation *sf.* 191
 infecter *va.* 240
 inférieur *eure adj.* 67, 147
 infernal *ale adj.* 166
 infester *va.* 52, 243
 infidèle *adj.* 261
 infime *adj.* 315

479

infini *ie* adj. 56, 308
 à l'infini *adv.* 93
 infirme *adj.* 280, 306
 inflammable *adj.* 14
 inflammation *sf.* 90
 inflexion *sf.* 102
 information *sf.* 61, 65, 65, 75, 78, 140, 146, 153, 153
 informé *ée* adj. 86, 290, 294
 être informé 75
 informer *va.* 75, 78, 88, 177, 294
 s'informer *vpr.* 88
 infortune *sf.* 34
 infortuné *ée* adj. et *s.* 135, 308
 infraction *sf.* 313
 infuser *va.* 67
 infusion *sf.* 67
 ingénieur *sm.* 305
 ingénieux *euse* adj. 235
 ingrat *ate* adj. 26, 307
 ingratitude *sf.* 264
 inguérissable *adj.* 240
 inhérence *sf.* 11
 inhiber *va.* 316
 inhumain *aine* adj. et *s.* 136
 inhumation *sf.* 190
 inimitié *sf.* 237
 initiative (*sia-tiv*) *sf.* 61
 initié *ée* *s.* 289
 initier *va.* 284
 injure *sf.* 45, 147, 189, 220, 306
 injurier *va.* 189
 injurieuses *adip.* 87
 injustice *sf.* 152, 152, 163, 306
 inné *ée* adj. 251, 294,
 innocemment *adv.* 9

innocence *sf.* 239
 innocent *ente* adj. 126, 137, 295.
 innocenter *va.* 17
 innombrable *adj.* 308
 innovation *sf.* 27, 121
 innover *va* et *vn.* 4, 28, 110
 inoccupé *ée* adj. 104
 inoculation *sf.* 274
 inofficiosité *sf.* 308
 inondation *sf.* 218, 234
 inopinément *adv.* 122, 245, 308.
 inouï *ie* adj. 245
 inquiet *ète* adj. 38
 inquiétant *te* adj. 39
 inquiétude *sf.* 71, 258
 inquisition *sf.* 284
 insalubre *adj.* 293
 insatiabilité *sf.* 57
 insatiable *adj.* 56, 70, 218.
 inscrire *va.* 159, 301
 inscrutable *adj.* 35, 312
 insecte *sm.* 172
 insensé *ée* adj. et *s.* 214, 308.
 insidieux *euse* adj. 175
 insigne *adj.* 308
 insister *vn.* 72, 78, 233
 insolence *sf.* 270
 insolite *adj.* 248
 insolvable *adj.* 158
 insomnie *sf.* 220
 insouciance *sf.* 108, 152
 inspecteur. *trice* *s.* 307
 inspiration *sf.* 92
 instabilité *sf.* 305
 instance *sf.* 6
 faire des instances 6, 91

481

à l'instant *adv.* 89
 instant *te* adj. 88, 98, 273
 à l'instar *prép.* 276
 instigateur *trice* *s.* 288
 instigation *sf.* 80, 147
 instiguer *va.* 147
 instiller *va.* 167
 instinct *sm.* 217
 institut *sm.* 112, 232, 254, 286
 instituteur *trice* *s.* 296
 institution *sf.* 18, 19, 85
 instruction *sf.* 149, 152, 189, 241
 instruire *va.* 88, 284, 325
 s'instruire *vpr.* 88
 instruit *ite* adj. 88, 185, 252, 290, 294
 instrument *sm.* 89
 instruments *simpl.* 36
 insubordonné *ée* adj. 307
 insuffisant *te* adj. 253
 insulaire *adj.* et *s.* 162
 insulte *sf.* 45
 insulter *va.* 37, 51
 insurgés ou insurgens *simpl.* 107
 insurrection *sf.* 233
 intégrité *sf.* 236
 intellect *sm.* 259
 intelligence *sf.* 15, 35, 75, 128, 222, 240, 249, 250, 251, 252, 268, 325
 bonne intelligence 11
 intelligent *te* adj. 205, 236, 252, 260, 325
 intendant *sm.* 307
 intense *adj.* 88, 220
 intention *sf.* 37, 101, 109, 234, 238, 244, 257, 287, 298, 316

intercadent *te* adj. 309
 intercalaire *adj.* 262
 intercéder *vn.* 222
 intercepter *va.* 30, 269
 interception *sf.* 103
 intercesseur *sm.* 222
 intercession *sf.* 222, 319
 interdit *sm.* 278
 intérêt *sm.* 197, 216
 intérieur *eure* adj. 116, 165, 188, 230
 interjecter *va.* 314
 interlocuteur *trice* *s.* 285
 intermédiaire *adj.* 275
 interne *adj.* 184
 interprète *sm.* 149, 279
 interrègne *sm.* 248
 interrogateur *trice* *s.* 209
 interrogatif *ive* adj. 65
 interrogation dubitative 65
 interrogatoire *sm.* 66
 interroger *va.* 62, 65
 interrompre *va.* 257
 interruption *sf.* 103, 257
 sans interruption 279
 interstice *sm.* 249
 intervalle *sm.* 19, 138, 290
 intervenir *va.* 102
 intestin *sm.* 96, 201
 intestin grêle 96
 intime *adj.* 116, 186
 intimement *adv.* 49, 88
 intimer *va.* 48
 intimidation *sf.* 148
 intimité *sf.* 39, 281, 303
 intimité particulière 180

intraduisible *adj.* 149
 intransitif *ive adj.* 271
 intrépide *adj.* 261
 intrépidité *sf.* 220
 intrigant *te adj et s.* 246
 intrigue *sf.* 226, 248
 intrigues *sfpl.* 83, 298
 introduire *va.* 105, 301
 intromission *sf.* 313
 introuvable *adj.* 306, 309
 intus-susception *sf.* 2
 inutile *adj.* 237
 invalide *adj.* 296
 invariable *adj.* 153
 invasion *sf.* 67, 243
 invective *sf.* 189, 220
 inventaire *sm.* 190
 inventer *va.* 4, 23, 28, 110, 317
 invention *sf.* 27, 109, 110
 inventorier *va.* 187
 à l'inverse 125
 investigation *sf.* 141
 investissement *sm.* 283
 inviolable *adj.* 223
 invisible *adj.* 248, 306
 invitation *sf.* 190
 involution *sf.* 50
 invoquer *va.* 286
 invraisemblable *adj.* 248

iris *sm.* 231
 ironique *adj.* 322
 irradiation *sf.* 222
 irréfléchi *ie adj.* 316
 irrégularité *sf.* 29
 irrégulier *ère adj.* 309
 irrémédiable *adj.* 240
 irrémissible *adj.* 240
 irréparable *adj.* 152
 irréprochable *adj.* 53
 irrésolution *sf.* 149
 irrévocable *adj.* 311
 irritant *te adj.* 307
 irriter *va.* 120
 s'irriter *vpr.* 180
 irruption *sf.* 243
 ischion *sm.* 171
 ischurie *sf.* 67, 170
 isolé *ée adj.* 157, 250, 297
 isolement *sm.* 146
 isolément *adv.* 154
 s'isoler *vpr.* 278
 à l'issue *adv.* 186
 itérativement *adv.* 298
 itinéraire *sm.* 197
 ivoire *sm.* 235
 ivre *adj.* 211, 290, 291
 ivrogne *adj et s.* 178

J K

J abot *sm.* 170
 jachérer *va.* 226
 jacinthe *sf.* 215

jadis *adv.* 207
 jalousie *sf.* 172, 193, 248
 jamais *adv.* 4, 322

à jamais *adv.* 4, 4
 jambe *sf.* 209
 jambette *sf.* 166
 jardin *sm.* 116, 116, 126
 jardinier *ère s.* 116
 jarre *sf.* 266
 jarret *sm.* 208
 jasmin *sm.* 325
 jaspé *sm.* 326
 jaunâtre *adj.* 204
 jaune *adj.* 73, 204
 jectigation *sf.* 40
 jeter *va.* 85, 100, 105
 jeu *sm.* 115, 274
 jeune *adj.* 164
 jeûne *sm.* 141, 202
 jeunesse *sf.* 75, 219
 joie *sf.* 102, 134, 191, 213, 217, 232, 249, 291, 311
 joindre *va.* 15, 20, 144, 167, 279
 joint *te s.* 256, 280, 303
 jointé *ée adj.* 60
 joints *smpl.* 280
 joli *ie adj.* 183, 191
 jonction *sf.* 19, 90, 110, 197, 319
 jongleur *sm.* 173
 jonquille *sf.* 311
 joue *sf.* 235
 jouer *vn.* 113, 115
 jouir *vn.* 173, 280
 jouissance *sf.* 155, 173, 196, 273
 joujou *sm.* 115, 274
 jour *sm.* 202, 315, 328
 ce jour 96
 jours *smpl.* 109
 journal *sm.* 202

journalier *ère adj.* 23, 289
 journée *sf.* 22, 328
 joyau *sm.* 207
 joyeux *euse adj.* 179, 183, 217, 224
 arbre de judée 43,
 judicature *sf.* 174
 judiciaire *adj.* 184, 221
 judicieux *euse adj.* 236
 juge *sm.* 253
 traduire devant le juge 26
 jugement *sm.* 173, 186, 240
 jugements de Dieu 26
 juger *va.* 104
 jugulaire *adj.* 242
 jumeau *elle adj et s.* 157
 jument *sf.* 275
 jupe *sf.* 137
 jupiter *sm.* 292
 jupon *sm.* 156
 jurer *va.* 217, 256
 juridiction *sf.* 284
 juridiquement *adv.* 221
 jurisconsulte *sm.* 107, 251
 juriste *sm.* 108
 jus *sm.* 11
 jus de citron 9
 jusqu'à 170
 jusqu'à ce que 170
 juste *adj.* 235, 301
 justes 5
 justesse *sf.* 227
 justice *sf.* 65, 102, 184, 237, 237
 citer en justice 26
 exercer la justice 21
 faire rébellion à justice 26
 poursuivre en justice 35

487

rendre la justice 21
administrer sous l'autorité de la
justice 33
justifiant *te* adj. 80
justificatif *ive* adj. 17,304

justifier *va.* 17,17,48
juteux *euse* adj. 4
kermès *sm.* 256
kyste *sm.* 268
kystiotomie *sf.* 242



à *adv.* 114
labial *ale* adj. 273
laborieux *euse* adj. 160,
209,261
labour *sm.* 225
labourer *va.* 318
laboureur *sm.* 87,124
lac *sm.* 188
lacet *sm.* 185,266
lâche *adj.* 266,308
lâché *ée* adj. 290,294
lâcher *va.* 45
lâcheté *sf.* 161
lacrymal *ale* adj. 191
lactifère *adj.* 282
ladre *adj.* 6
laid *de* adj. 120,205
lainage *sm.* 87
laine *sf.* 142
laisser *vn.* 268
lait *sm.* 226
lait aigre 276
laiteron (laitron ou laceron)
sm. 116
laiton *sm.* 125
laitue *sf.* 179,261

lamantin *sm.* 178
lamentation *sf.* 203,245,250,250
lamentier *va.* 308
lampe *sf.* 167
lance *sf.* 316
lancer *va.* 100
lancette *sf.* 312
langage *sm.* 154
langoureux *euse* adj. 188
langue *sf.* 203
languette *sf.* 203
languissant *te* adj. 247
lanterne *sf.* 247
lapidaire *sm.* 165
lapidé 197
se lapidifier *vpr.* 278
lapin *ine* s. 179
lapis-lazuli *sm.* 271
laquelle 262
large *adj.* 143,238,248,250
largesse *sf.* 102
largeur *sf.* 148,238
larme *sf.* 191,212
larmes *sfpl.* 72
répondre des larmes 2
larmoyer *vn.* 269

489

las *asse* adj. 199
lascif *ive* adj. 118,225
lasciveté *sf.* 118
lassitude *sf.* 263
latéral *ale* adj. 232
latitude *sf.* 238
latrines *sfpl.* 278
lave *sf.* 14
lavement *sm.* 189
laver *va.* 221
lécher *va.* 276
leçon *sf.* 187
lecteur *trice* s. 182
légal *ale* adj. 292
légaliser *va.* 221
légalisation *sf.* 198,213
légende *sf.* 171
léger *ère* adj. 181,209
législateur *sm.* 112,218
légitime *sm.* 107
légitime *adj.* 160
legs (lè) *sm.* 321
légume *sm.* 209
lendemain *sm.* 141
lénitif *ive* adj. 300
lentement *adv.* 38,106
lenteur *sf.* 106,145
lentille *sf.* 237
léopard *sm.* 142
lèpre *sf.* 124
lépreux *euse* adj et s. 6
lequel 262
lésier *va.* 51,210,244
lessive *sf.* 3
léthargie *sf.* 288
lettre *sf.* 148,171,198,261,265,
287,298,308,318

lettre caractéristique 31
lettre de change 155
lettre de créance 77
lettré *ée* adj. 36,185,247,
leucoma 314
leucophlegmatie *sf.* 63
leur 110
levain *sm.* 182
levant *sm.* 292
levée *sf.* 99
lever *va.* 82,124
se lever *vpr.* 50,123,233
lèvre *sf.* 273
lézard *sm.* 216
liaison *sf.* 15,39, 90, 142, 195,
227,240
libelle *sm.* 321
libéral *ale* adj. 45
libéralité *sf.* 102,215,323
libérateur *trice* s. 306
liberté *sf.* 45,45,58,65
liberté de 19,37
libertés *sfpl.* 45
libertin *ine* adj et s. 247, 247
libertinage *sm.* 251
libidineux *euse* adj. 118
librairie *sf.* 262
libre *adj.* 30, 45, 45, 198, 278,
290,294
licence *sf.* 37
se licencier *vpr.* 49
licet *sm.* 87
licite *adj.* 277
licol ou licou *sm.* 84
licorne *sf.* 263
licou, licol *sm.* 3
lie *sf.* 187

- 491
 lié *te* adj. 288
 lien *sm.* 182, 144, 195, 197, 260
 lier *va.* 127, 133, 144, 186
 lieu *sm.* 42, 159, 176, 284, 298
 au lieu de *prép.* 122
 avoir lieu 317
 de ce lieu-là 46
 lieutenant *sm.* 160, 309
 lièvre *sm.* 179
 ligament *sm.* 197
 ligature *sf.* 274
 lignage *sm.* 311
 ligne *sf.* 180, 218
 lignée *sf.* 311
 ligue *sf.* 323
 limace ou limaçon *sf* et *sm.* 174
 limbe *sm.* 6
 lime *sf.* 217
 limer *va.* 207
 limite *sf.* 171, 209, 211, 243
 limité 288
 limon *sm.* 270, 273, 276
 limonade *sf.* 221
 limpide *adj.* 226
 lin *sm.* 262
 linceul *sm.* 265
 linéament *sm.* 274
 lingé *sm.* 138
 lingual *ale* *adj.* 204
 lion *sm.* 67, 226
 lionne *sf.* 67
 liquation *sf.* 64
 liquéfier *va.* 268
 liquide *adj.* 277
 lire *va.* 182
 lis (isse) *sm.* 217
 lissé 298
 liste *sf.* 190
 lit *sm.* 117, 126
 se lever du lit 47
 lit de sangle 148
 lithographie *sf.* 165
 litigant *te* *adj.* 286
 littéral *ale* *adj.* 147
 littérature *sf.* 241
 livide *adj.* 35
 livraison *sf.* 150
 livre *sm.* 262
 livres *smpl.* 293
 localité *sf.* 232
 locataire *s.* 290
 location *sf.* 19, 91
 locomotion *sf.* 171
 logement *sm.* 301
 logicien *enne* *s.* 108
 logique *sf.* 301
 logis *sm.* 291, 301
 loi *sf.* 95, 173, 198, 250, 254, 254
 loin *adv.* 129, 193
 lointaine *adj.* 129
 lois *sfpl.* 26
 loisir *sm.* 249
 long *gue* *adj.* 129, 186
 longévité *sf.* 94, 234
 longitude *sf.* 234
 longueur *sf.* 94, 234, 286, 290
 longue-vue *sf.* 193
 lopin *sm.* 274
 loriot *sm.* 209
 lorsque *conj.* 104, 168
 lot (lô) *sm.* 172
 louange *sf.* 157, 160, 210, 286

- 493
 louer 197
 louer *va.* 19, 141, 210, 262
 loup (lou) *sm.* 91, 269
 lourd *de* *adj.* 160, 216, 268
 louvoyer *vn.* 121
 loyal *ale* *adj.* 254
 loyer *sm.* 19, 22, 262
 lueur *sf.* 222
 lui 98, 104
 luire *vn.* 145, 187
 luisant *te* *adj.* 114
 lumière *sf.* 140, 167, 222, 230
 lumineux *euse* *adj.* 187, 315
 lunaison *sf.* 286
 lune *sf.* 258, 277
 pleine lune 121
 lunettes *sfpl.* 244
 luni-solaire *adj.* 224
 lustre *sm.* 10
 lustrer *va.* 10
 lustrine *sf.* 61
 luth *sm.* 123
 lutte *sf.* 238, 277
 lutter *vn.* 264
 luxation *sf.* 103
 luxer *va.* 63
 luxure *sf.* 118
 lycée *sm.* 186
 lyre *sf.* 91

M

- M** acération *sf.* 202
 machine *sf.* 89, 167
 mâchoire *sf.* 166, 251
 madame *sf.* 177
 mademoiselle *sf.* 177
 magasin *sm.* 98, 171, 285
 magasinier *sm.* 98
 mage *sm.* 13, 282
 magicien *enne* *s.* 84, 200, 207
 magie *sf.* 210
 magie blanche ou naturelle 218
 paroles magiques 84
 magistral *ale* *adj.* 98
 magistrat *sm.* 253
 magnanimité *sf.* 11, 242
 magnats *smpl.* 71, 87
 magnétique *adj.* 298
 magnificence *sf.* 24, 126
 magnifique *adj.* 283
 mahomet 284
 mai *sm.* 109
 maigre *adj.* 310
 maigrir *vn.* 271
 main *sf.* 189, 326
 de longue main 55, 57
 mettre la main (au travail à l'ouvrage) 3
 maintenant *adv.* 88, 89, 91, 170
 maintenir *va.* 139
 maintenue *sf.* 66
 maintien *sm.* 229
 mais *conj.* 93, 322, 322

- maïs *sm.* 195
 maison *sf.* 85, 135, 177, 185, 192, 211, 301
 effet de la maison 16
 maître *sm.* 32, 60, 85, 177, 182, 197, 212, 225, 322
 se rendre maître 30
 maîtresse *sf.* 225
 maîtrise *sf.* 60
 maîtriser *va.* 174
 majesté *sf.* 173
 sa majesté *sf.* 79
 majeur *eure adj.* 117
 la majeure partie 80
 majorité *sf.* 131
 mal *sm.* 80, 92, 120, 207, 216, 220, 229
 avoir de mal 45
 de mal en pis 49
 plus mal 69
 se faire du mal 51
 malactique *adj.* 300
 malade *adj et s.* 242, 289
 tomber malade 307
 maladie *sf.* 240, 288
 maladif *ive adj.* 242
 mâle *adj et sm.* 66, 310
 malédiction *sf.* 274
 maléfique *adj.* 267
 malévole *adj.* 121
 malfaiteur *sm.* 221
 malheur *sm.* 34, 70, 80, 121, 130, 172, 172, 227, 244, 257, 284, 293, 304, 310
 par malheur *adv.* 55
 malheureusement *adv.* 121
 malheureux *euse adj.* 121, 141, 223, 291, 306, 308
 malhonnête *adj.* 247, 308
 malicieux *euse adj.* 220
 malignité *sf.* 177
 malle *sf.* 133
 malléable *adj.* 310
 malmener *va.* 52
 malpropre *adj.* 309
 malsain *aine adj.* 230, 293
 malséant *te adj.* 308
 malsonnante *adj.* 288
 maltraiter *va.* 52
 malveillant *te adj et s.* 121, 184
 mamelle *sf.* 141
 mamelon *sm.* 211
 mammaire *adj.* 200
 manche *sf.* 67, 254
 mandat *sm.* 321
 mandataire *s.* 321
 mandement *sm.* 96
 mander *va.* 144
 mander quelqu'un 26
 manège *sm.* 59
 mânes *smpl.* 44, 201
 mangeant *te adj.* 88
 manger *va.* 156, 183, 232
 maniaque *adj et s.* 194
 maniement *sm.* 32
 manier *va.* 33, 64, 274
 manière *sf.* 68, 111, 172, 209, 226, 229, 232, 232, 232, 234, 302, 310, 314, 318, 324
 de manière que *conj.* 100
 de telle manière 323
 en cette manière 111
 manières *sfpl.* 32, 75

- manifestation *sf.* 236
 manifeste *adj.* 72, 140, 247, 317
 manifesté 299
 manifester *va.* 5, 79, 234, 264, 317
 se manifester *vpr.* 72
 manœuvre *sm.* 201, 228
 manœuvrer *va.* 21
 manoir *sm.* 85, 291
 manouvrier *ère s.* 23, 289
 manque *sm.* 237
 manteau *sm.* 161, 325
 manufacture *sf.* 259
 manuscrit *ite adj.* 189
 mappemonde *sf.* 263
 maquignon *sm.* 60
 maquignonage *sm.* 60
 marbre *sm.* 289
 marchand *de s.* 145, 216
 marchand de légumes et d'autre comestibles 130
 marchand d'indiennes 126
 marchandise *sf.* 278
 marchandise de contrebande 97
 marchandises *sfpl.* 95, 276
 marche *sf.* 139, 200, 218
 marche à pied 143
 marché *sm.* 115, 217, 305
 à bon marché 41
 de bon marché 41
 marcher *vn.* 200
 marge *sf.* 169
 marguerite *sf.* 270
 mari *sm.* 225
 mariage *sm.* 50, 314
 mariée *sf.* 191
 marin *adj.* 299
 marine *sf.* 97
 marital *ale adj.* 225
 marmite *sf.* 194
 marque *sf.* 18, 70, 93, 176, 232, 240, 311
 marqué *te adj.* 294
 marquer *va.* 18
 mars *sm.* 36, 134
 marteau *sm.* 167
 marlingale *sf.* 152
 martyriser *va.* 37
 masculin *ine adj.* 257
 massacre *sm.* 264
 massacrer *va.* 255, 264
 masse *sf.* 157
 massue *sf.* 124, 269
 mastication *sf.* 293
 matelas *sm.* 193
 matelot *sm.* 299
 matérialité *sf.* 275
 maternel *elle adj.* 97, 275
 mathématique *sf.* 241
 matière *sf.* 275
 matin *sm.* 226, 226
 grand matin 117
 matinée *sf.* 226
 matineux *euse adj.* 210
 matrice *sf.* 198
 matrimonial *ale adj.* 314
 maturatif *ive adj.* 192
 maturité *sf.* 312
 maudire *va.* 274
 maudit *ite adj.* 300
 mausolée *sm.* 130
 mausolée d'un sauton 60
 mauvais *aise adj.* 120

489

maxillaire *adj.* 251
 maxime *sf.* 254
 mazette *sf.* 59
 mécanicien *sm.* 108
 mécanique *sf.* 241
 mecène *sm.* 294
 méchanceté *sf.* 216, 220
 méchant *te adj.* 177, 221
 mécompte *sm.* 172
 méconnaissance *sf.* 104
 mécontent *te adj.* 307
 médecin *sm.* 174, 232
 médecin remboitant 223
 médecine *sf.* 231, 231
 médiateur *trice sm.* 218, 317
 médiation *sf.* 145
 médicament *sm.* 188, 192
 médiocrement *adv.* 323
 médisance *sf.* 82, 247, 299
 médisant *te adj et s.* 297
 méditation *sf.* 101, 145, 153, 157
 méditerrané *sf.* 118
 médullaire *adj.* 286
 méfiance *sf.* 216
 meilleur *care adj.* 26, 78, 78, 106
 mélancolie *sf.* 101, 276
 mélancolique *adj.* 172, 246
 mélange 285
 mélasse *sf.* 226
 mêlé *te adj.* 285, 285
 mêler *va.* 97, 225
 mélodie *sf.* 273
 melon d'eau 178
 melongène *sf.* 114
 membrane *sf.* 245
 membre *sm.* 239

membres *smpl.* 22, 78
 le même 323
 de même *adv.* 110, 323, 323
 être à même de 108
 mémoire *sf.* 122, 169, 173, 325
 par mémoire *adv.* 50
 mémorandum *sm.* 148
 en venir aux menaces 79
 menacer *va.* 158
 ménage *sm.* 33, 97
 ménagement *sm.* 25
 ménager *va.* 33, 33, 64
 mendiant *te s.* 209, 267
 mendicité *sf.* 268
 mendier *va.* 188
 mener *va.* 33
 meneur *sm.* 44
 méninge *sf.* 245
 mensonge *sm.* 128, 188, 262
 menstrues *sfpl.* 176
 mensture *sf.* 9
 mentalement *adv.* 318
 menteur *euse adj.* 188, 259, 262
 menthe *sf.* 313
 mention *sf.* 196
 mentionné 287
 mentionner *va.* 196
 menton *sm.* 166, 206
 mentor *sm.* 274
 menu *ue adj.* 203
 menue *adj.* 200
 menuisier *sm.* 309
 méphitique *adj.* 318
 mépris *sm.* 106, 147, 310
 méprisable *adj.* 182, 196
 méprisé 173, 176, 284

501

mépriser *va.* 106
 mer *sf.* 118, 188
 mer caspienne 118
 mer egée 118
 mer erytrée 118
 merci *sm.* 89
 la merci 94
 mercier *ère s.* 138
 mercure *sm.* 166, 218, 239
 merde *sm.* 272
 mère *sf.* 275
 faire la méridienne 167
 mérite *sm.* 61, 180, 324
 mériter *va.* 273
 merveille *sf.* 77, 287
 à merveille *adv.* 78
 merveilleux *euse adj.* 78
 se mésallier *vpr.* 240
 mésaventure *sf.* 169
 mésestimer *va.* 90
 mesquinerie *sf.* 173
 messenger *ère s.* 144, 253
 mesure *sf.* 100, 148, 172, 255, 319
 à mesure que *conj.* 130
 demi-mesure 25
 outrepasser la mesure 82
 passer la mesure 50
 mesurer *va.* 101
 métal *sm.* 295
 métallurgie *sf.* 295
 métamorphose *sf.* 61
 métaphore *sf.* 64, 281
 métaphorique *adj.* 64
 métaphysicien *sm.* 108
 métaplasme *sm.* 147
 métempsycose *sf.* 156

météore *sm.* 240
 météores enflammés de la foudre
 et des éclaires 12
 méthode *sf.* 112
 métier *sm.* 144, 171, 228
 métonymie *sf.* 266
 mètre *sm.* 195
 mêts *sm.* 232
 se mettre à . . . 79
 mettre sur 268
 meubles *adjpl.* 16, 16
 meule de moulin 215
 meunier *ère s.* 69
 meurtri 35
 mezzo-terminé *sm.* 171
 microcosme *sm.* 286
 microscope *sm.* 195
 midi *sm.* 236, 316
 miel *sm.* 225, 289
 miette *sf.* 203
 mieux *adv.* 26, 73, 78, 84
 de mieux en mieux 134
 il vaut mieux 106
 mignon *onne adj.* 235
 migration *sf.* 198
 mil *adj.* 41
 milieu *sm.* 19, 230, 289, 305, 310
 au milieu *adv.* 57, 138
 par le milieu 57
 mille *adj.* 91
 millénaire *adj.* 91
 millet *sm.* 41
 milliard *sm.* 91
 million *sm.* 91
 minauderie *sf.* 246
 mince *adj.* 200, 307, 310

503

mine *sf.* 68, 295, 313
 faire mine de 76
 minéralogie *sf.* 295
 minime *adj.* 36
 ministère *sm.* 319
 ministères *simpl.* 106
 ministre *sm.* 319
 minoratif *ive adj.* 300
 minuit *sm.* 312
 minute *sf.* 190
 minutie *sf.* 96
 mi-parti *ie adj.* 193
 miracle *sm.* 77, 109, 295
 miroir *sm.* 112, 114, 287
 miroité 60
 miroiterie *sf.* 112
 miroitier *sm.* 112
 misanthrope *sm.* 56
 misanthropie *sf.* 56, 175
 miscibilité *sf.* 253
 misérable *adj.* 173, 306
 misère *sf.* 229, 247
 miséricorde *sf.* 89, 149, 198, 288
 miséricordieux *euse adj. et s.* 198, 198, 245, 263
 mission *sf.* 198, 213
 missive *adj.* 198
 mitigation *sf.* 152
 mixte *adj.* 285
 mobile *adj.* 164, 278
 modalité *sf.* 277
 mode *sf.* 68, 112, 209, 232, 314, 324
 modèle *sm.* 254, 281
 modération *sf.* 77, 102, 286
 modéré *ée adj.* 44, 295, 299
 se modérer *vpr.* 39, 77

moderne *adj.* 161
 modeste *adj.* 36, 36, 295
 modestement *adv.* 36
 modestie *sf.* 34, 52
 modification *sf.* 68, 152
 modifier *va.* 68
 modulation douce 205
 moelle *sf.* 296
 mœurs *sfpl.* 31, 292
 corrompre les mœurs 31
 mœurs dépravés 248
 moindre *adj.* 36
 le moindre 73
 joine *sm.* 188, 197, 203
 moins *adv.* 87
 au moins 87, 114
 mois *sm.* 277
 moisson *sf.* 188
 moitié *sf.* 312
 molécule *sf.* 162
 molesté 51
 molester *va.* 20, 52, 204
 mollesse *sf.* 58, 273, 310
 mollet *sm.* 277
 mollir *vn.* 310
 moment *sm.* 98, 176, 191, 205, 273, 321
 du moment que 46
 monarchie *sf.* 174
 monarque *sm.* 137, 145, 219
 monastère *sm.* 194, 203
 mondain *aine adj. et s.* 107, 191
 monde *sm.* 11, 42, 85, 166, 192, 236, 272,
 l'autre monde 31
 quitter le commerce du monde 54

moniteur *sm.* 307
 monnaie *sf.* 142, 188, 252
 monnayeur *sm.* 229
 monopole *sm.* 15
 monsieur *sm.* 85, 182, 225
 monstre *sm.* 176
 monstrueux *euse adj.* 77
 montagnard *de adj.* 267
 montagne *sf.* 161, 267
 montagneux *eux adj.* 267
 monter *va.* 83, 117, 124
 monter sur 125
 montre *sf.* 208
 montrer *va.* 311, 315
 se montrer *vpr.* 18
 monture *sf.* 289
 monument *sm.* 242
 se moquer *vpr.* 67
 se moquer de quelqu'un 204
 moquerie *sf.* 67, 291
 moral *adj.* 32, 34
 morceau *sm.* 138, 138, 257
 mordre *va.* 269
 morfondre *va.* 146
 moricaud *de s. et adj.* 218
 morigéner *va.* 149
 mors *sm.* 193
 mort *sf.* 320
 mort naturelle 22
 mort violente 22
 mortalité *sf.* 252
 mortel *elle adj.* 304
 mortifère *adj.* 215
 mortifiant *te adj.* 71
 mosquée *sf.* 291
 mot *sm.* 171, 259, 265, 274

bon mot 122
 moteur *sm.* 89, 283
 motif *sm.* 58, 73, 116, 134, 189, 209, 283, 303
 motus *interj.* 68
 mou ou mol *adj.* 212, 223, 310
 mouche *sf.* 299
 moucheron *sm.* 212
 mouchoir *sm.* 189
 moudre *va.* 40
 mouillé 148
 moule *sm.* 254
 moulin *sm.* 69, 231
 moulu *ue adj.* 40
 mourir *vn.* 160, 252, 288, 328
 mousquetaire *sm.* 153
 mousse *sf.* 246, 264
 mousseline *sf.* 85
 moustache *sf.* 209
 moutarde *sf.* 178
 mouture *sf.* 40
 mouvement *sm.* 72, 165, 171
 moavoir *va.* 164, 172
 moyen *enne adj.* 165, 197, 317, 319
 moyens 64
 mucilage *sm.* 226
 mucosité *sf.* 275
 muet *ette adj.* 8, 272
 muid *sm.* 144
 muleter *va.* 272
 mule *sf.* 63
 mulet *sm.* 69, 210, 254
 muletier *ère adj.* 63
 multiplication *sf.* 50
 multiplier *va.* 83, 157
 multitude *sf.* 163

507

munificence *sf.* 164
 munir *va.* 38
 se munir *vpr.* 93
 munitions *sfpl.* 304
 mur *sm.* 194, 211
 muraille *sf.* 211
 mûrir *vn.* 199
 murmure *sm.* 7, 205
 muse *sm.* 109, 291
 muscle *sm.* 239
 muse *sf.* 93

musée *sm.* 286
 musicien *enne s.* 294
 mutabilité *sf.* 103
 mutilation *sf.* 103
 mutiler *va.* 257
 mutinerie *sf.* 273
 myologie *sf.* 239
 myope *adj et s.* 311
 mystère *sm.* 67, 211, 247
 mythologie *sf.* 58

N

Nacre de perle 227
 nager *vn.* 224
 naïf *ive adj.* 8, 45
 nain *naine s.* 266
 naissance *sf.* 72, 73, 158, 322
 naître *vn.* 281
 naïveté *sf.* 208
 nantissement *sm.* 94
 narcisse *sm.* 310
 narcotique *adj.* 285
 narine *sf.* 216
 narines *sfpl.* 301
 narrateur *trice s.* 197, 307, 313
 narration *sf.* 314
 narrer *va.* 173
 nation *sf.* 181, 231, 259, 299
 natte *sf.* 126, 173
 natte de paille 133
 naturaliste *sm.* 232
 naturalité *sf.* 9

nature *sf.* 180, 195, 231, 232, 292
 dessiner d'après nature 52
 naturel *elle adj.* 45, 212, 232, 245, 292
 naufrage *sm.* 245
 naufragé *ée adj et s.* 245
 naulage ou naulis *sm.* 22
 navigateur *sm.* 299
 navire *sm.* 214
 ne *adv.* 315
 né *ée adj.* 304
 néanmoins *adv.* 322
 néant *sm.* 237, 252, 316
 nébuleux *euse adj.* 6
 nécessaire *adj.* 229, 271, 317
 nécessairement *adv.* 89, 271
 nécessité *sf.* 25, 169, 229, 247
 de nécessité 89
 nécessiter *va.* 19
 nécrologe *sm.* 190

509

nécromancien *enne s.* 84, 207
 nécromant *sm.* 84
 nef *sf.* 201
 nefaste *adj.* 328
 nêfle *sf.* 56
 négatif *adj.* 307
 negation *sf.* 103
 négligemment *adv.* 243
 négligence *sf.* 118, 152, 152, 217, 217, 245, 290
 négligent *te s et adj.* 243
 négoce *sm.* 146
 négociant *sm.* 145
 négociateur *trice s.* 108
 nègre négresse *s.* 218
 neige *sf.* 125
 neiger *vimpers.* 125
 néographisme *sm.* 96
 néologie *sf.* 25, 109
 néologue *sm.* 65
 néoménie *sf.* 323
 néophyte *s.* 321
 ne que 89
 nerf *sm.* 239
 relaxation des nerfs 68
 nerfs rachidiens 78
 nervin *sm et adj.* 298
 net *ette adj.* 155
 nettoyé 313
 nettoyer *va.* 139, 167
 neuf *adj.* 315
 de neuf 53
 neutralement *adv.* 271
 neveu *sm.* 122, 324
 nos neveux *smpl.* 31
 nevritique *adj.* 192

névrologie *sf.* 239
 nez *sm.* 102, 103, 138, 191
 niais *aise adj et s.* 8, 27, 208
 niaisement *adv.* 9
 niaiserie *sf.* 322
 niche *sf.* 231
 nicher *vn.* 72
 nid (*ni*) *sm.* 72
 nièce *sf.* 122, 183
 nielle *sf.* 206
 nier *va.* 2, 103, 169,
 nigaud *de adj et s.* 8
 nitreux *euse adj.* 28
 niveau *sm.* 232, 298
 noble *adj.* 40, 73, 263, 310, 317
 plus noble 87
 noblement *adv.* 40
 noblesse *sf.* 72
 faire preuve de noblesse 17
 noce *sf.* 238
 noctambule *adj.* 219
 nocturne *adj.* 220
 nœud *sm.* 132, 240, 269
 noir *oire adj.* 35, 36, 69, 218, 219
 noirâtre *adj.* 35, 69, 218
 noisette *sf.* 252
 noix *sf.* 269
 nom *sm.* 68, 308
 par le nom 46
 nom propre 68
 au nom de 48
 nombre *sm.* 237
 nombrer *va.* 26, 223,
 nombreux *euse adj.* 80, 99, 262, 273, 317
 nommé *ée s.* 303

nommément *adv.* 46, 285
 non *adv.* 184, 315
 nonagénaire *adj et s.* 315
 nonchalance *sf.* 108, 152
 non-existence *sf.* 237
 nonobstant *prép.* 296
 nonpareille *sf.* 35
 nord *sm.* 223
 nota *sm.* 311
 notable *adj.* 176
 notamment *adv.* 46
 note *sf.* 70
 note officielle 221
 notification *sf.* 27
 notifier *va.* 199
 notoire *adj.* 72
 rendre notoire 6
 nourrice *sf.* 186
 nourrir *va.* 34, 141
 nourrisson *sm.* 226
 nourriture *sf.* 156, 188, 232, 244, 258
 nouveau *vel adj.* 122, 145, 161, 315
 de nouveau *adv.* 53, 115, 281, 298, 323
 nouveauté *sf.* 145

nouvelle *sf.* 143, 171
 bonne nouvelle 315
 nouvelles *sfpl.* 27
 novembre *sm.* 37
 novice *s.* 277
 noyade *sf.* 245
 noyau *sm.* 296
 noyé *ée adj et s.* 245
 noyer *va.* 245
 nu *ue adj.* 125, 235
 nuage *sm.* 5, 218
 nuageux *euse adj.* 6
 nuance *sf.* 29, 94
 nudité *sf.* 125
 nuire *vn.* 37, 181, 229
 nuit *sf.* 219
 cette nuit 96
 nul *ulle adj et sm.* 326
 nullement *adv.* 73
 numéraire *adj.* 156
 nuncupatif *adj.* 320
 nuptial *ale adj.* 314
 nuque *sf.* 199, 257, 269
 nutritif *ive adj.* 296
 nyctalope *adj et s.* 31, 202



(ô) interj 109
 oasis *sf.* 317
 obédience *sf.* 37
 obéir *vn.* 74
 obéissance *sf.* 37, 74, 94, 103, 231, 234, 237, 259, 278

obéissant *te adj.* 196
 obéré 287
 obergine *sf.* 114
 objectif *ive adj.* 237
 objection *sf.* 77, 110, 119
 objet *sm.* 170, 225, 294

objurgation *sf.* 212
 oblation *sf.* 310
 obligation *sf.* 155, 196, 244, 317
 obligatoire *adj.* 300
 obligé *ée adj et s.* 292, 300
 obligeance *sf.* 288
 oblique *adj.* 290, 301
 oblong *gue adj.* 290
 obole *sf.* 252
 obombrer *va.* 209
 obscène *adj.* 248
 obscur *ure adj.* 145, 158, 219
 obscurcissement *sm.* 70
 obscurité *sf.* 70
 obséder *va.* 37
 obsèques *sfpl.* 303
 observateur *trice s.* 196
 observation *sf.* 287, 292
 observatoire *sm.* 199
 observé 284, 288, 301
 observer *va.* 21, 33, 139, 199, 292, 312
 s'observer *vpr.* 24
 obsession *sf.* 67
 obstacle *sm.* 32, 77, 276, 289, 300
 obstination *sf.* 6
 s'obstiner *vpr.* 73
 obstruer *va.* 291
 obtempérer *vn.* 255
 obtenir *va.* 169
 obtus *use adj.* 302
 obvier *vn.* 24, 171
 occasion *sf.* 116, 250, 281
 occasionner *va.* 303
 occident *sm.* 113, 245, 296
 occipital *ale adj.* 258

occulte *adj.* 315
 occupation *sf.* 71, 85, 222, 259, 292
 occuper *va.* 279
 occurrence *sf.* 170
 occurrent *ente adj.* 15, 55
 océan *sm.* 87
 océan atlantique 119
 océan pacifique 119
 octaèdre *sm.* 323
 octangulaire *sm.* 281
 octobre *sm.* 2
 octogone *sm.* 281
 octroi *sm.* 197
 octroyer *va.* 25, 40
 oculiste *sm.* 262
 ode *sf.* 257
 odeur *sf.* 133, 133, 292
 odeurs *sfpl.* 74
 odieux *euse adj.* 302
 odomètre *sm.* 89, 101
 odontalgie *sf.* 318
 odorat *sm.* 219
 œdème *sm.* 93
 œil *sm.* 128, 167
 œil-de-bœuf *sm.* 142
 œillet *sm.* 256
 œsophage *sm.* 289
 œuf *sm.* 148
 œuvre *sf.* 95, 251, 259
 mettre en œuvre 64
 offense *sf.* 45, 201
 offenser *va.* 45, 51, 51, 59
 s'offenser *vpr.* 51
 offenseur *sm.* 45
 offensif *ive adj.* 174
 office *sm.* 222

en titre d'office 72
officiel elle adj. 199
officiellement adv. 199
officier sm. 108
officieux euse adj. 248
offrande sf. 43
offrir va. 239
offusquer va. 142
oignon sm. 143
oindre va. 148
oiseau sm. 234, 289
oiseleur sm. 230
oisif ive adj. 104, 128, 236
oisiveté sf. 128, 137
oléagineux euse adj. 194
oléum ricini 202
olfactif ive adj. 224
oligarchie sf. 174
olive sf. 207
olivier sm. 207
ombilic sm. 307
ombilical ale adj. 307
ombrage sm. 101
ombre sf. 18, 209
ombrelle sf. 167
ombril sm. 307
omelette sf. 316
omettre va. 150
omission sf. 217
omnipotence sf. 255
omniscience sf. 241
omoplate sf. 262
onagre sm. 271
oncle sm. 176, 242
onction sf. 202
onde sf. 303

ondoyer vn. 303
ondulation sf. 40
onéreux euse adj. 268
ongle sm. 168, 306
onglée sf. 212
onguent sm. 194
onirocritie (si) sf. 152
onyx sm. 216
onze adj. 325
opaque adj. 262
opération sf. 242
opérer va. 242
ophtalmie sf. 187
opiner vn. 197
opiniâtre adj. 184, 212
s'opiniâtrer vpr. 73
opiniâtreté sf. 152, 242, 273
opinion sf. 197, 205, 236
opinion commune 77
opinions contraires 28
opium sm. 85
opportun une adj. 300
opposé ée adj. 122, 229, 280, 302, 324
s'opposer vpr. 297
opposition sf. 29, 77, 152, 181, 285
oppression sf. 83, 165, 210
opprimé s et adj. 294
opprimer va. 293
opprobre sm. 199
opter vn. 31
optimisme sm. 316
optique adj. 241
opulence sf. 320
opulent te adj. 157, 246
opuscule sm. 198
or sm. 204, 233

oracle sm. 92
orage sm. 234
oraison sf. 180
parties d'oraison 22
oral ale adj. 52
orange sf. 150, 307
orangeade sf. 221
orang-outang sm. 35
orateur sm. 280
orbe sm. 286
orbiculaire adj. 193
orbite sf. 173, 286
orchestre sm. 326
ordinaire adj. 112, 295
ordinairement adv. 80, 87, 235
ordonnance sf. 95, 250
ordonnancer va. 175
ordonner va. 96, 250, 250
ordre sm. 95, 99, 149, 173, 225, 228, 228, 250, 255, 288, 311, 312, 312
exécution d'un ordre 96
maintien de l'ordre 102
se soumettre aux ordres 76
ordure sf. 167, 309
oreillard de adj. 126
oreille sf. 37, 271
prêter l'oreille 73
oreiller sm. 116
orfèvre sm. 205
orfèvrerie sf. 205
orfraie sf. 62
organe sm. 89
l'organe de l'ouï 37
organe du goût 261
organes de sens 78
organes locomoteurs 78

organique adj. 98
organisation sf. 99, 228, 312
être organisé 99
organiser va. 288
orge sf. 164
orgue sm. 43
orgueil sm. 66, 154, 245, 261, 277, 310
orgueilleux euse adj. 280
orient sm. 86, 113, 292
oriental ale adj. 221
orientation sf. 166
orifice sm. 160
origan sm. 106
originaire adj. 57
originellement adv. 55
original ale adj. 74
en original adv. 129
originellement adv. 137
origine sf. 73, 277, 277, 278, 311, 311
dans l'origine 58
originel elle adj. 74
originellement adv. 53
orillard arde adj. 59
orion 90
oripeau sm. 313
orme sm. 307
ornant 37
orné 38
ornement sm. 39, 174, 208, 208
orner va. 38, 143, 208
s'orner vpr. 38
ornithologie sf. 295
ornithomancie ou ornithomancie sf. 48

519

- orphelin *inc adj et s.* 326
 orpiment *sm.* 205
 orteil *sm.* 11,221
 orthographe *sf.* 96
 ortie *sf.* 269
 ortolan *sm.* 327
 os *sm.* 62,289
 oscillation *sf.* 315
 oseille *sf.* 149
 oser *va.* 162
 ossements *simpl.* 63
 osseux *euse adj.* 62
 ossification *sf.* 61
 ossifrague 62
 ostensible *adj.* 233
 devenir ostensible 234
 ostentation *sf.* 157
 ostéologie *sf.* 239
 ostracé *ée adj.* 227
 otage *sm.* 77
 ôter *va.* 48,57,99,124
 ou conj. 325
 où *adv.* 262
 d'où 49,55
 par où 49
 ouate *sf.* 142
 oublier *va.* 249
 oubliettes *sfpl.* 218
 ouest *sm.* 244,296
 ouf *interj.* 106
 oui *adv.* 44,131
 ouï *sm.* 19
- ouïe *sf.* 259
 ouïr *va.* 19,224
 ouragan *sm.* 234
 ourse *sf.* 178
 ourson *sm.* 119
 outarde *sf.* 324
 outil *sm.* 7,89
 outils *simpl.* 36
 outrage *sm.* 147
 outrance *sf.* 80
 outre *prép.* 136,216,240
 passer outre 146
 en outre *adv.* 83,162
 outré *ée adj.* 297
 outrecuidance *sf.* 245
 outremer *sm.* 201
 outrepasser *va.* 50
 outrer *va.* 49,82,188
 ouvertement *adv.* 72
 ouverture *sf.* 65,79,247,248
 ouvrage *sm.* 62,222
 ouvrir *va.* 130
 ouvrier *ière sm.* 226,260,261
 ouvrir *va.* 115,225,248,317
 s'ouvrir *vpr.* 223
 ovaire *sm.* 278
 ovale *adj.* 113
 ovation *sf.* 150
 oxycrat *sm.* 9
 oxygène *sm.* 88
 oxymel *sm.* 2

521

P

- P**acage *sm.* 288
 pacificateur *trice s.* 39
 pacification *sf.* 76
 pacifier *va.* 69
 pacifique *adj.* 44,209,228
 pacte *sm.* 144,152,240,295,305
 pactiser *vn.* 244
 paganisme *sm.* 221
 page *sf.* 228
 page *sm.* 245
 pagne *sm.* 274
 pagode *sf.* 118
 païen *enne adj.* 107,292
 paillard *de adj et s.* 225
 paillasse *sf.* 150
 paille *sf.* 261
 paiement *sm.* 32
 pain *sm.* 177,308
 pair *adj.* 95
 paire *sf.* 206
 paisible *adj.* 44
 paitre *va.* 167
 paix *sf.* 38,43,58,68,69,71,214,228,228,302
 palais *sm.* 114,211,238,242,257,261
 palatal *ale adj.* 174
 pâle *adj.* 73,204,204
 palefrenier *sm.* 304
 paléographie *sf.* 295
 paléontologie *sf.* 241
 palet *sm.* 158
 paletot *sm.* 139
- palette *sf.* 148
 pâleur *sf.* 201
 palingénésie *sf.* 197
 palinodie *sf.* 314
 pâlir *vn.* 201
 palissade *sf.* 231
 palliatif *ive adj.* 185
 palmier *sm.* 187,310
 palpable *adj.* 274
 palper *va.* 274
 palpitation *sf.* 232
 palpiter *vn.* 232
 paludéen *enne adj.* 288
 palustre *adj.* 288
 pâmoison *sf.* 245
 pampre *sm.* 217
 pan *sm.* 185
 panacée *sf.* 315
 panache *sm.* 8
 se panader *vpr.* 178
 panard *adj.* 60
 panaris *sm.* 240
 pancarte *sf.* 78
 paneréas *sm.* 275
 panégyrique *sm.* 286
 panégyriste *sm.* 286
 paner *va.* 150
 panetière *sf.* 98
 panier *sm.* 205
 panique *adj.* 318
 panneau *sm.* 185
 panneauter *va.* 185

523

panorama *sm.* 193
 pansage *sm.* 158
 pansement *sm.* 127
 pansu *ue adj.* 223
 pantalon *sm.* 223
 panthéisme *sm.* 318
 panthère *sf.* 328
 pantière *sf.* 185
 pantographe *sm.* 141
 pantomime *sm.* 314
 pantoufle *sf.* 137, 264
 paon (*pan*) *sm.* 231
 papa *sm.* 112
 papelard *arde adj. et s.* 209
 paperasse *sf.* 264
 papier *sm.* 261
 papille *sf.* 123
 papillon *sm.* 14
 papillonner *vn.* 54
 papillotage *sm.* 28
 papilloter *vn.* 167
 pâque *sf.* 244
 paquet *sm.* 139
 développer un paquet 47
 petit paquet 133
 par *prép.* 44, 111, 132
 par ci 46, 111
 par là 46, 46, 111
 parabole *sf.* 150
 parachever *va.* 119
 paraelet *sm.* 201
 parade *sf.* 209
 paradigme *sm.* 281
 paradis *sm.* 134, 164, 199
 paradoxe *sm.* 308
 parafer *va.* 96

parage *sm.* 306
 paragraphe *sm.* 251
 paraguante *sm.* 43
 paraître *vn.* 123, 140, 233, 234, 236, 315
 faire paraître 234
 paraître avec avantage 18
 parallèle *adj.* 302
 parallèles *adjpl.* 280
 parallélipède *sm.* 280
 parallélogramme *sm.* 213
 paralysie *sf.* 85
 paralytique *adj et s.* 297
 paraphimosis *sm.* 99
 paraphrase *sf.* 153
 parapluie *sm.* 167
 parasélène *sf.* 321
 parasite *sm.* 233
 parasol *sm.* 167
 paratonnerre *sm.* 125
 parc *sm.* 80
 parc (*k*) *sm.* 138
 parcelle *sf.* 161
 parceque *conj.* 46, 47, 134
 parce que *conj.* 46, 47, 47, 207
 parcimonie *sf.* 96
 parcourir *va.* 234
 parcours *sm.* 180
 pardessus *sm.* 138
 pardon *sm.* 120, 240
 pardonnable *adj.* 95
 pardonner *va.* 95, 120, 240, 268
 paré *ée adj.* 38
 pareille *adj.* 279, 281, 290, 294, 313, 323
 à la pareille 100

525

pareillement *adv.* 100, 281, 324
 parement *sm.* 39
 parent *te s.* 184, 256
 parents *smpl.* 2, 259
 parenté *sf.* 240, 255
 parenthèse *sf.* 140
 par parenthèse 230
 parer *va.* 20, 38, 208
 paresse *sf.* 108, 128, 263
 paresseux *euse adj.* 156, 261, 266
 parfaire *va.* 16
 parfait *aile adj.* 226, 227, 261
 parfaitement *adv.* 57
 parfiler *va.* 310
 parfois *adv.* 267
 parfum *sm.* 133, 239
 parfumé 295
 pari *sm.* 310
 parier *va.* 310
 pariétal *ale adj.* 63, 163
 parité *sf.* 326
 parjure *s et adj.* 256
 se parjurer *vpr.* 217
 parlage *sm.* 322
 parlant *te adj.* 317
 parler *vn.* 171, 270
 commencer à parler 79
 parloir *sm.* 75
 parmi *prép.* 138, 252
 paroi *sf.* 161
 paroisse *sf.* 284
 paroissien *enne s.* 108
 parole *sf.* 105, 210, 259, 265, 265, 274, 301
 paroles déshonnêtes 87
 prendre la parole 79

paronyme *sm.* 279
 paroxysme *sm.* 70
 parquet *sm.* 326
 parrain *sm.* 140
 parricide *s.* 140
 parsemer *va.* 84
 part *sf.* 71
 à part 125, 161
 de part 48
 autre part 118
 de part en part 48, 54
 de toutes parts 57
 faire part 88
 prendre pour avoir part 12
 partage *sm.* 86, 154, 256
 partagé 298, 302
 partant *adv.* 132
 partenaire *s.* 323
 parterre *sm.* 116
 parti *sm.* 217
 partialité *sf.* 282, 282
 participant *te adj.* 134
 participe passif 69
 particulariser *va.* 285
 particularité *sf.* 28
 particule *sf.* 195
 particulier *ère adj.* 285
 particulièrement *adv.* 46, 180
 partie *sf.* 129, 134, 162, 162, 164, 217, 232
 partiel *elle adj.* 162
 partir *vn.* 200, 235
 partisan *sm.* 171
 partition *sf.* 282
 partout *adv.* 324
 parure *sf.* 39, 208

527

- parvenir *va.* 54,199
 faire parvenir 8,198
 parvenir à ... 317
 qui parvient à ... 116
 pas *adv. et sm.* 60,255,261
 pas à pas *adv.* 255
 passable *adj.* 305
 passablement *adv.* 130
 passade *sf.* 295
 passage *sm.* 197, 281, 295, 300
 passager *ère adj.* 235,308
 passant *le adj.* 235
 passe *sf.* 295
 passe-droit *sm.* 290
 passement *sm.* 270
 passementier *ère s.* 240
 passe-partout *sm.* 265
 passeport *sm.* 148
 passer *vn.* 95,237,268
 passe-temps *sm.* 292
 passible *adj.* 200
 passif *ive adj.* 282
 passion *sf.* 29,37,251,324
 passion de l'amour 14
 passion sensuelle 225
 passionner *va.* 292
 passoire *sf.* 8
 pastel *sm.* 316
 pastèque *sf.* 324
 pasteur *sm.* 219
 pat *sm.* 271
 patate *sf.* 218
 pâte *sf.* 182
 patelin *adj.* 285
 patent *le adj.* 317
 patente *sf.* 301,308
- patère *sf.* 270
 paternel *elle adj.* 140
 pâteux *euse adj.* 114
 pathétique *adj.* 200
 patience *sf.* 144,223
 patience ou parelle *sf.* 202
 avoir patience 227
 patient *le adj.* 227
 patiner *vn.* 326
 pâtir *vn.* 45
 pâtis *sm.* 288
 pâtisser *vn.* 71
 pâtisserie *sf.* 71
 patois *sm.* 276
 pâtre *sm.* 168
 patrie *sf.* 320
 patrimoine *sm.* 40,276
 patroite *adj et s.* 283
 patriotisme *sm.* 320
 patron *sm.* 315
 patronage *sm.* 202
 patronner *va.* 174
 patrouille *sf.* 269
 patrouiller *vn.* 139
 patte *sf.* 137
 pâturage *sm.* 288
 pâture *sf.* 288
 pâturer *vn.* 167
 paume de la main 211,264
 paupière *sf.* 163
 pause *sf.* 321
 pauvre *adj.* 135,188,267,283,291, 291,297
 pauvreté *sf.* 85,247,251
 grand pauvreté 25
 se pavaner *vpr.* 178

529

- pavillon *sm.* 136,267
 amener le pavillon 136
 hisser le pavillon 136
 pavois *sm.* 39
 pavot *sm.* 179
 paiement *sm.* 32
 payer *va.* 33
 pays *sm.* 42,87,194,205,322
 paysage *sm.* 193
 paysan *anne s.* 194
 pays natal 203
 péager *ère s.* 173
 peau *sf.* 142,163
 peausserie *sf.* 146
 peccadille *sf.* 270
 pêche *sf.* 222,323
 péché *sm.* 18,126,164
 pêcher *vn.* 50
 pêcheur *cresse* 19,270
 pêcheur *euse s.* 246
 pécore *sf.* 8
 pectoral *ale adj.* 227
 péculet *sm.* 212
 pécule *sm.* 141
 pédagogie *sf.* 149
 pédant *le s.* 236
 pédanterie *sf.* 185
 pédestre *adj.* 143
 peigne *sm.* 219
 peigner *va.* 219
 peindre *va.* 201
 peine *sf.* 101,130,151,166, 204, 237,240,292,323
 à peine *adv.* 89
 causer de la peine 52
 en peine 37
- peiné *de adj.* 191
 se peiner *vpr.* 278
 peint 302
 peintre *sm.* 293,313
 peinture *sf.* 281,313
 pelade *sf.* 183
 pêle-mêle *adv.* 322
 peler *va.* 142
 pèlerin *ine s.* 203
 pèlerinage *sm.* 207
 pèlerine *sf.* 224
 pélican *sm.* 289
 pelisse *sf.* 142,263
 pelle *sf.* 137,176
 pelleterie *sf.* 23
 pelletier *ère s.* 142
 pellicule *sf.* 163
 pelote *sf.* 270
 se pelotonner *vpr.* 183
 pelouse *sf.* 168
 pelu *ue adj.* 142
 pelure *sf.* 142
 pénal *ale adj.* 162
 pénalité *sf.* 162
 penaud *de adj.* 302
 penché *de adj.* 277
 pencher *va.* 182
 pendant *sm.* 313
 pendant que 104,321
 pendeloque *sf.* 106
 pendre *va.* 106,124
 pendu *ue s.* 293
 pendule *sm.* 208
 pêne *sm.* 204
 pénétrable *adj.* 253
 pénétrer *va.* 313

531

- se pénétrer vpr.* 285
pénible adj. 228
péninsule sf. 220
pénitence sf. 156
pennage sm. 158
penne sf. 219
pensant te adj. 196
pensée sf. 101, 145, 176, 251, 294
penser vn. 251, 270
penseur sm. 196
pensif ive adj. 280, 314
pension sf. 22, 290, 320
pensionnaire s. 320
pensionnat sm. 298
pentagone adj. 286
pente sf. 312
pénultième adj. 276
pénurie sf. 305
pépin sm. 185
percale sf. 255
percepteur sm. 147
perceptible adj. 284
percer va. 216
percevoir va. 110, 147
perche sf. 158
perclus use adj. 85
perçu 275
percussion sf. 293
perdition sf. 323
perdre va. 113, 229
perdreau sm. 256
perdrix sf. 262
père sm. 1, 140
de père en fils 2
nos pères 2
pérégrination sf. 217
péremptoire adj. 254
perfection sf. 265
perfectionnement sm. 88, 154
perfide s et adj. 244, 261
perfidie sf. 244
perforer va. 216
péricarde sm. 171
périlcliter vn. 156
périgée sm. 173
périhélie sm. 215
péril sm. 180, 285, 304
périlleux euse adj. 181, 184, 304
périmètre sm. 193
période sf. 192, 193
périodique adj. 280
périoste sm. 245
périphérie sf. 192
périphrase sf. 64
périphraser va et vn. 80
périr vn. 155, 252, 323
périssable adj. 247
péritoine sm. 228
perle sf. 289
permanence sf. 66, 129
permanent te adj. 186
perméable adj. 253
permettre va. 19
permis ise adj. 160, 277
permission sf. 19, 37, 147, 198, 199
permutation sf. 146
permuter vn. 277
pernicieux euse adj. 304
per obitum 48
péroné sm. 62
péroration sf. 309, 309
pérorer vn. 296

534

533

- perpendiculaire adj.* 242
perpétré 307
perpétuel elle adj. 5, 286
perpétuer va. 8
perpétuité sf. 4, 286
à perpétuité adv. 4
perquisition sf. 65, 153, 246
perroquet sm. 234
perruche sf. 234
perruque sf. 304
persan ane s et adj. 110, 138
perse ou iran 110
persécuter va. 137
persécution sf. 235
persée 91
persévérance sf. 72, 159
persifier va. 189
persil sm. 162
persistance sf. 72
persister vn. 72
personnaliser va. 220
personnalité sf. 220
personne sf. 220, 326
personnes sfpl. 71
personnel sm. 33
personnifier va. 282
perspective sf. 301
perspicace adj. 116, 205
perspicacité sf. 128, 268
persuader va. 294
persuasible adj. 17
persuasion sf. 77
perte sf. 15, 74, 155, 179, 223, 314
pertinent te adj. 272
pertuis sm. 216
perturbation sf. 29
pervers se adj. 221
perversion sf. 177
pervertir va. 247
pesant te adj. 160
pèse-liqueur sm. 306
peser va. 215
peson sm. 255
pessimisme sm. 121
peste sf. 231
pester vn. 105
pestilence sf. 288
pestilent te adj. 318
pétale sm. 125
pétéchies sfpl. 172
pétillant te adj. 187
petit te adj. 101, 183, 266
petit-fils sm. 309
petit d'un animal 119
pétition sf. 238
pétitionnaire s. 185
pétrification sf. 147
pétrifier va. 281, 283
se pétrifier vpr. 278
pétrin sm. 272
pétrir va. 80
pétrole sm. 304
pétulance sf. 226
pétulant te adj. 13
pétunia sm. 270
peu sm. 101, 162, 170, 258, 265
peu à peu adv. 101
peu ou prou 101
peu s'en est fallu 101
peuplade sf. 231, 259
peuple sm. 94, 106, 107, 181, 236
le bas peuple 33, 38

535

la lie de peuple 38
 le petit peuple 38
 menue peuple 38
 peuplé 1,2,296
 peupler *va.* 1
 peur *sf.* 116,137,149,285,318,326
 avoir peur 149
 de peur *conj.* 47
 de peur de ou que 47
 peureux *euse adj et s.* 149,283
 peut-être *adv.* 131,219
 phacéole *sf.* 116
 phagédénique *adj.* 87
 phalange *sf.* 132
 phare *sm.* 247
 pharmacie *sf.* 192
 pharmacien *sm.* 192
 pharmacopée *sf.* 241
 pharynx *sm.* 174
 phase *sf.* 229
 phénix *sm.* 257
 phénomène *sm.* 77,240
 philanthropie *sf.* 101
 philologie *sf.* 295
 philosophe *sm.* 174,254
 philosopher *vn.* 54
 philosophie *sf.* 173
 phlébotomiser *va.* 251
 phlegmatique *adj.* 131
 photographie *sm.* 240
 phrase *sf.* 164
 phtisie *sf.* 288
 physicien *sm.* 232
 physiognomonie *sf.* 241
 physionomie *sf.* 218,249,260
 pie *sf.* 203

pièce *sf.* 90,138,138,195,257
 pied *sm.* 18,137,139,255
 pied-d'alouette *sm.* 270
 piédestal *sm.* 139
 piège *sm.* 155
 pie-mère *sf.* 94
 pierre *sf.* 171,215,227
 l'eau des pierres précieuses 4
 pierre à fusil 14
 pierre dure 175
 pierre philosophale 88
 pierre-ponce 215
 pierre précieuse 272
 pierreries *sfpl.* 25
 piété *sf.* 154,194
 piétiner *vn.* 274
 piéton *sm.* 253
 piètre *adj.* 142
 pieu *sm.* 305
 pieux *euse adj.* 226,278,279,319
 pigeon *sm.* 262
 pigeonneau *sm.* 119
 pigment *sm.* 275
 piler *va.* 166,267
 pilier *sm.* 210
 pillage *sm.* 145,243,315,326
 pillard *de adj.* 243
 piller *va.* 145,243
 pilon *sm.* 189
 pilori *sm.* 253
 pilote *sm.* 7,306
 piloter *va.* 321
 pilule *sf.* 170
 pimbèche *adj et s.* 206
 piment *sm.* 252
 pin *sm.* 229

537

pince *sf.* 272
 pincé *ée adj.* 113
 pinceau *sm.* 258
 pincer *va.* 30
 pincette *sf.* 98
 pinçon *sm.* 19
 pinson *sm.* 322
 pioche *sf.* 265
 pipe *sf.* 166
 pique *sf.* 316
 piquer *va.* 269
 se piquer *vpr.* 35,51
 piquet *sm.* 305
 pirate *sm.* 188
 pire *adj.* 71,85
 pirrhonien ou pyrrhonien *adj.* 108
 pis *adv.* 69
 de pis en pis 49
 pisser *va.* 218
 pissoir *sm.* 218
 pistache *sf.* 141
 piste *sf.* 18,198
 pistolet *sm.* 232
 piston *sm.* 166
 pitance *sf.* 277
 piteusement *adv.* 128
 piteux *euse adj.* 246
 pitié *sf.* 149,198,198,222
 pitoyable *adj.* 200
 pittoresque *adj.* 237
 pituite *sf.* 181
 pivot *sm.* 284
 placard *sm.* 78
 place *sf.* 160,284,298,301
 placer *va.* 268
 placet *sm.* 238

plafond *sm.* 117
 plage *sf.* 207
 plagiaire *adj.* 188
 plagiat *sm.* 18
 plaidant *te adj.* 286
 plaider un fait un moyen 12,24
 plaidoirie *sf.* 287
 plaidoyer *sm.* 154
 plaie *sf.* 256
 plain *ne adj.* 324
 plaindre *va.* 191
 se plaindre *vpr.* 223,279
 plaine *sf.* 207,227,321
 plainte *sf.* 250
 plaie *vn.* 141
 plaisamment *adv.* 128
 plaisance *sf.* 153
 en plaisantant *adv.* 224
 plaisanterie *sf.* 67,122,322
 plaisir *sm.* 37,173,273,291
 plaisirs *smpl.* 239
 plan *sm.* 213
 planche *sf.* 148,275
 plancher *sm.* 148
 plane *sf.* 44
 planer *va.* 23,46
 planète *sf.* 217
 planisphère *sm.* 193
 plant *sm.* 315
 plantage *sm.* 244
 plantain *sm.* 114
 plantation *sf.* 244
 plante *sf.* 309
 planter *va.* 261,312
 plastique *adj.* 259
 plat *te adj.* 226

539
plat *sm.* 127
platane *sm.* 167
plateau *sm.* 265
plate-bande *sf.* 263
plate-forme *sf.* 214
platine *sm.* 233
platitudo *sf.* 138
plâtre *sm.* 267
plâtrière *sf.* 266
plausible *adj.* 295
pléiades *sfpl.* 160
plein *ne adj.* 140
plénitude *sf.* 233
pléonasme *sm.* 154
pleurer *vn.* 269
pleurésie *sf.* 195
pleurnicher *vn.* 72
pleurs *smpl.* 72
pleuvoir *vn.* 114
plexus *sm.* 220
pli *sm.* 223
plier *va.* 143
se plier *vpr.* 182
plisser *va.* 170
plombier *sm.* 273
plongé 245
plonger *vn.* 247
plongeur *euse s.* 246
ployer *va.* 182
pluie *sf.* 114
plumage *sm.* 141
plume *sf.* 258
plumeau *sm.* 168
plumet *sm.* 140
plumeux *euse adj.* 140
plupart *sf.* 80

la plupart 87
pluralité *sf.* 87
pluriel *elle adj.* 163
plus *adv et sm.* 58, 83, 110, 127
136, 168, 250
de plus 83
pas plus 323
plusieurs *adippl.* 127, 168, 168
plus que de 106
plutôt *adv.* 206
pneumatique *adj.* 177
pneumatose *sf.* 93
pneumonie *sf.* 195
poche *sf.* 166
pocher *va.* 229
podomètre *sm.* 101, 255
poêle (*po-à-le*) *sm.* 120
poème *sm.* 222
poésie *sf.* 222, 312
poète *adj et sm.* 218
poéserie *sf.* 250
poids *sm.* 319
poignard *sm.* 182, 258
poignée *sf.* 254
poignet *sm.* 211, 282
poil *sm.* 142
poinçon *sm.* 258
point *sm.* 73, 98, 314
point d'exclamation ! 70
point du tout 73
point interrogant ? 70
de tout point 57
pointe *sf.* 315
pointer *va.* 255
pointiller *va.* 314

541
pointu *ue adj.* 315
poire *sf.* 270
poireau *sm.* 150
pois *sm.* 310
poison *sm.* 206, 215
poisser *va.* 273
poisson *sm.* 277
poitrine *sf.* 122, 218
poivre *sm.* 252
pôle *sm.* 257
élévation du pôle 40
pôle antarctique 257
pôle arctique 257
polémique *adj.* 277
poli *ie adj.* 10, 163, 183, 293
police *sf.* 312
poliment *sm.* 10
polir *va.* 10, 148, 163, 207
polisseur *euse s.* 230
polisson *onne s.* 221
politesse *sf.* 34, 226
politique *adj.* 74, 217
polluer *va.* 72
poltron *onne adj. et s.* 149
polygamie *sf.* 152
polygone *sm.* 213
polynôme *sm.* 262
polytechnique *adj.* 185
polythéisme *sm.* 221
polythéiste *s.* 292
pommade *sf.* 194
pomme *sf.* 218
pomme de terre 218
se pommeler *vpr.* 7
pommette *sf.* 239
pompe *sf.* 24, 146, 172, 233

puiser avec une pompe 8
pomper *va.* 8
pompeux *euse adj.* 118
pompier *sm.* 242
pompon *sm.* 207
ponction *sf.* 306
ponctuation *sf.* 314
ponctuel *elle adj.* 107
pondérable *adj.* 284
pondération *sf.* 77
pondre *va.* 148
pont *sm.* 142
pont-euxin 119
pontife *sm.* 197
ponton *sm.* 162
pontonnage *sm.* 197
populace *sf.* 243
populaire *adj.* 297
populariser *va.* 243
popularité *sf.* 243
population *sf.* 2
populeux *euse adj.* 2
pore *sm.* 184
porcelaine *sf.* 170
porc-épic *sm.* 165
porche *sm.* 219
porcher *ère s.* 184
pore *sm.* 184
poreux *euse adj.* 67
portail *sm.* 186
bien portant 156, 209, 227
port de mer 182
porte *sf.* 111, 186, 188
porte-choux *sm.* 59
porte-cochère 188
porte-drapeau *sm.* 241

543
portée *sf.* 64, 284
porte-enseigne *sm.* 241
porte-épée *sm.* 224
porte-faix *sm.* 174
portefeuille *sm.* 162
porte-manteau *sm.* 160
porte-monnaie *sm.* 268
porte-plume *sm.* 189
porter *va.* 66, 105, 124
porteur *euse s.* 170
portier *ère s.* 169, 186
portion *sf.* 134, 162, 172, 217
portique *sm.* 201
portrait *sm.* 151, 229
pose *sf.* 326
posé *ée adj.* 44
poser *va.* 86, 268, 312
positif *ive adj.* 281
position *sf.* 170
positivement *adv.* 284
possédé *ée s.* 282
posséder *va.* 185
possesseur *sm.* 225, 276
possession *sf.* 300
possibilité *sf.* 24, 64, 96, 281
possible *adj.* 300
postérieur *eure adj.* 181, 271, 277
postérité *sf.* 311
postiche *adj.* 293
post-scriptum *sm.* 169
postulant *te s.* 233
postuler *va.* 233
posture *sf.* 326
pot *sm.* 116, 266
potage *sm.* 70
potager *ère adj.* 126

pot au lait *sm.* 226
pot de chambre *sm.* 218
potence *sf.* 100
potentat *sm.* 214
potentiel *elle adj.* 188
poterne *sf.* 188
potier *sm.* 267
potion *sf.* 192
potiron *sm.* 262
pou *sm.* 220
pouce *sm.* 10, 221, 318
poudrier *sm.* 204
pouffer *vn.* 260
poulain *sm.* 60
poulain de cheval 263
poule *sf.* 276, 289
poulet *sm.* 165
pouliche *sf.* 263
poulpe *sm.* 226
pouls (*pou*) *sm.* 309
poumon *sm.* 221
poupée *sf.* 238
poupon *onne s.* 266
pour *prép* 46, 47, 123, 134, 252
pourboire *sm.* 120
purchasser *va.* 151
pourfendre *va.* 54
pourparler *sm.* 283
pourpre *sf.* 43
pourquoi *conj* 47, 123, 167
c'est pourquoi 110
pourrir *vn.* 142, 247, 271
pourriture *sf.* 240
poursuite *sf.* 35
poursuivre *va.* 151
pourtant *adv.* 296

545
pourtour *sm.* 175
pouroir *sm.* 197
pouvoir *vn.* 38, 148
se pouvoir vpr. 190
pouvoyeur *euse s.* 178
pourvu *que conj.* 89
pousse *sf.* 165
pousser *va.* 154
poussière *sf.* 176, 244
poussif *ive adj.* 218
poutre *sf.* 158
pouvoir *vn et sm.* 19, 37, 64, 76, 85, 144, 156, 174, 202, 214, 217, 231, 255, 265, 258
faire apparaître de son pouvoir 5
avoir du pouvoir 150
le pouvoir 86
prairie *sf.* 168, 289
praline *sf.* 314
praticien *sm.* 279
pratique *sf.* 56, 112, 235, 292
mettre en pratique 21, 33
pratiques *sfpl.* 294
pratiquer *va.* 21, 98, 181
pré *sm.* 289
préalable *adj.* 86
préambule *sm.* 297
précaire *adj.* 248
précaution *sf.* 24, 25, 171
par précaution 25
se précautionner vpr. 24
précédemment *adv.* 207, 254
précédent *te adj.* 207
précéder *va.* 209
précepte *sm.* 250
précepteur *sm.* 60, 296

préceptoral *ale adj.* 60
préceptorat *sm.* 60
prêcher *va.* 320
précieux *adj.* 238, 247, 313
précieuse *adj.* 134
préclipe *sm.* 319
précipitation *sf.* 64
précipiter *va.* 46
précis *ise adj.* 257
précisément *adv.* 257
préciser *va.* 151
précision *sf.* 190
précité *ée adj.* 287
précoce *adj.* 144
précompter *va.* 50
préconiser *va.* 155
précurseur *sm.* 144
prédécesseur *sm.* 214
prédécesseurs *smpl.* 20, 68
prédestination *sf.* 153, 312
prédestiné *ée adj et s.* 297
prédétermination *sf.* 92
prédicateur *sm.* 317
prédire *va.* 62
prédominer *vn.* 246
prééminence *sf.* 153
prééminent *te adj.* 78, 84, 86
préexistence *sf.* 175
préface *sf.* 194, 298
préfecture *sf.* 109
préférer *adj.* 106
préférence *sf.* 16, 94, 106, 149
préférer *va.* 270
préfixe *sm.* 297
préfixion *sf.* 152
préjudice *sm.* 70, 179, 207

pre

- 547
 préjugé *sm.* 98
 préjuger *va.* 270
 se prélasser *vpr.* 76
 prélat *sm.* 68
 prélever *va.* 58
 préliminaire *adj.* 297
 prélude *sm.* 79
 préluder *vn.* 21
 préluder à . . . 79
 prématurité *sf.* 144
 préméditer *va.* 144
 prémices *sfpl.* 315
 premier ière *adj.* 78, 78, 79, 105
 le premier 84, 310
 en premier lieu 105
 premièrement *adv.* 3, 105, 105
 prémotion *sf.* 92
 prémunir *va.* 59
 prendre *va.* 30, 254, 269
 prendre à . . . 79
 prénotion *sf.* 241
 préoccuper *va.* 292
 préparatif *sm.* 158
 préparation *sf.* 127
 sans préparation 122, 129
 préparé 93, 305
 se préparer *vpr.* 93
 prépondérance *sf.* 246
 préposer *va.* 312
 préposition *sf.* 171
 prérogative *sf.* 95
 près *adv.* 311
 plus-près 86
 présage *sm.* 247
 presbyte *adj.* 193
 prescience *sf.* 241
 prescription *sf.* 61
 prescrire *va.* 96
 prescrit 288
 préséance *sf.* 153, 227
 présence *sf.* 173, 225
 en présence *adv.* 186
 présent ente *adj et sm.* 43, 102, 111, 120, 147, 169, 170, 239
 à présent *adv.* 88, 191
 faire présent 120
 le temps présent 111
 pour le présent 88
 présentation *sf.* 238
 présentement *adv.* 88, 170
 présenter *va.* 288
 préservé 298
 préserver *va.* 283
 se préserver *vpr.* 24
 président *sm.* 203
 présomption *sf.* 236, 322
 presque *adv.* 154
 presque-île *sf.* 220
 pressant *te adj.* 252
 presse *sf.* 302
 pressentiment *sm.* 225
 pressentir *va.* 224
 presser *va.* 84
 se presser *vpr.* 152
 pression *sf.* 251
 pressis *sm.* 8
 pressoir *sm.* 302
 prestance *sf.* 321
 prestation *sf.* 34
 preste *adj.* 167
 prestidigitateur *sm.* 173

- 549
 prestige *sm.* 167
 présumé *adj.* 304
 présure *sf.* 277
 prêt *sm.* 93, 169, 235, 290
 prêt ète *adj.* 305
 prétendre *va.* 35
 prétendu ue *adj.* 188
 prétention *sf.* 35, 190
 prêter *va.* 256, 256, 317
 prêtérît *sm.* 251, 268
 prétexte *sm.* 134, 240
 prêtre *sm.* 264
 preuve *sf.* 17, 17, 125, 191
 prévaloir *vn.* 246
 prévarication *sf.* 184
 prévenance *sf.* 169
 prévenir *va.* 75, 88, 177
 prévention *sf.* 151
 prévenu ue *adj.* 286
 prévoir *va.* 144
 préyôt *sm.* 262
 prévoyant *te adj.* 107
 priapisme *sm.* 241
 prié 299
 prier *va.* 90, 155, 158, 189
 prière *sf.* 63, 90, 155, 197, 216
 primaire *adj.* 106
 primauté *sf.* 153
 primeur *sf.* 315
 primitif ive *adj.* 74
 primitivement *adv.* 55
 primo *adv.* 105
 primogéniture *sf.* 42
 primordial ale *adj.* 74
 primordialement *adv.* 55
 prince *sm.* 98, 178, 214, 219
 princesse *sf.* 98, 118
 principal ale *adj.* 78, 86
 principalement *adv.* 46, 105
 principauté *sf.* 93
 principe *sm.* 21, 73
 d'une autre principe 49
 pétition de principe 24
 principes *smpl.* 74
 printanier ère *adj.* 197
 printemps *sm.* 134, 197
 priorité *sf.* 153, 207
 pris ise *pp.* 269
 prise *sf.* 30
 priser *va.* 150
 en venir aux prises 79
 prismatique *adj.* 301
 prison *sf.* 170, 206, 283
 devenir prisonnier 272
 prisonnier de guerre 70
 privé èe *adj.* 101, 108, 196
 priver *va.* 235, 284
 privilège *sm.* 95, 106
 privilégié èe *adj.* 225
 prix *sm.* 41, 76, 133
 probabilisme *sm.* 20
 probabilité *sf.* 24
 probable *adj.* 24
 probablement *adv.* 219
 probation *sf.* 94
 probe *adj.* 183, 226
 probité *sf.* 94
 problème *sm.* 290
 procédé *sm.* 225, 324
 procéder à . . . 277
 procédure extraordinaire 37
 procès *sm.* 190

551

procession *sf.* 303
 prochains *adjpl.* 10
 proche *adj.* 184, 256, 311
 très-proche 86
 proclamer *va.* 241
 procréation *sf.* 311
 procuration *sf.* 321
 procurer *va.* 105
 prodigalité *sf.* 67, 146
 prodige *sm.* 77
 prodigieux *euse adj.* 175
 prodigue *adj et s.* 278, 291
 prodiguer *va.* 16, 67
 producteur *trice adj.* 87
 production *sf.* 284
 produire *va.* 6, 82, 105, 186
 se produire *vpr.* 18
 produit *sm.* 275, 284
 prééminence *sf.* 123, 242
 profane *adj.* 23
 profaner *va.* 72
 profectif *ive adj.* 57
 professeur *s.* 108, 286, 296
 profession *sf.* 86, 228
 profit *sm.* 197, 216, 228, 248, 263, 302, 313
 profitable *adj.* 103
 profiter *vn.* 83
 profond *de adj.* 242
 profondeur *sf.* 242, 246
 programme *sm.* 319
 progrès *sm.* 149
 proie *sf.* 222, 232, 310
 projet *sm.* 238
 projeter *va.* 199, 257
 se projeter *vpr.* 144

prolixité *sf.* 75
 prologue *sm.* 297
 prolongation *sf.* 75, 94, 192, 286
 prolongement *sm.* 64
 prolonger *va.* 300
 promenade *sf.* 155, 165, 218, 269
 se promener *vpr.* 153
 promesse *sf.* 152, 243, 320
 promis *ise.* 296, 303
 promontoire *sm.* 191
 promoteur *sm.* 307
 promouvoir *va.* 149
 prompt *te adj.* 14, 156, 163, 165, 213
 promptitude *sf.* 152, 206, 212
 pronom *sm.* 230
 pronom démonstratif 68
 prononcer *va.* 155
 pronostic *sm.* 62
 propagation *sf.* 99
 propager *va.* 312
 prophète *sm.* 144, 309
 prophétie *sf.* 309
 pas propice 308
 proportionné *adj.* 280
 propos *sm.* 238
 à-propos 132
 proposer *va.* 238
 proposition *sf.* 294
 propre *adj.* 139, 155, 176, 285, 313
 propreté *sf.* 234
 propres *adjpl.* 96
 propriétaire *s.* 276
 propriété *sf.* 28, 176, 276, 300
 proroger *va.* 286
 prose *sf.* 309

553

prose rimée 210
 prospectus *sm.* 79
 prospère *adj.* 236
 faire prospérer 25
 prospérité *sf.* 85, 156, 261, 327
 protecteur *trice adj et s.* 141, 236
 protégé *ée s.* 145
 protéger *va.* 174, 286
 protester *va.* 110, 119
 protocole *sm.* 210
 prototype *sm.* 311
 protubérance *sf.* 171
 prouvé 287, 287, 298
 prouver *va.* 17, 159
 de bonne provenance 74
 proverbe *sm.* 281
 providence *sf.* 154
 province *sf.* 109
 provision *sf.* 195, 198
 provocateur *trice adj.* 283
 provoquer *va.* 104
 proximité *sf.* 154, 256
 prudence *sf.* 25, 249, 250
 prudent *te adj.* 107, 236
 prud'-homme *sm.* 107
 prune *sf.* 92
 pruneau *sm.* 92
 prunelle *sf.* 92
 prunelle de l'œil 288
 prurit *sm.* 174
 psalmodie *sf.* 36
 psorophthalmie *sf.* 161
 psychologie *sf.* 241
 puanteur *sf.* 309
 puberté *sf.* 215
 pubis *sm.* 206

554

public *ique adj.* 115, 140, 156, 219, 247
 publication *sf.* 72, 78
 publicité *sf.* 225
 publié 301
 publier *va.* 79
 puce *sf.* 268
 pucelage *sf.* 130
 pucelle *sf.* 130
 pudeur *sf.* 34, 36, 175, 221
 pudicité *sf.* 34
 pudique *adj.* 36
 pudiquement *adv.* 36
 puer *vn.* 271
 puérilité *sf.* 233
 puisque *conj.* 168
 puissance *sf.* 85, 193, 213, 225, 238, 255, 255, 259, 304, 309, 325
 puissances *sfpl.* 106
 puissant *te adj.* 126, 161, 253, 259, 260, 262
 plus puissant 78
 tous-puissant 253
 très-puissant 82
 puits *sm.* 166
 pulmonaire *adj.* 36, 204
 pulvériser *va.* 213
 punir *va.* 156
 punition *sf.* 145, 152, 272
 pur *re adj.* 139, 139, 139, 176, 176, 226, 228, 228, 313
 pureté *sf.* 227, 228, 234
 purification *sf.* 4, 234
 purifié 293
 purifier *va.* 139, 151
 pus *sm.* 161

555

pusillanime *adj.* 161
pustule *sf.* 192
putasserie *sf.* 205

putatif *ive adj.* 304
pyramide *sf.* 322
pyrotique *adj.* 283

Q

Quadrangulaire *adj.* 196
quadrature *sf.* 22
quadrilatère *sm.* 223

quadrille *sm.* 200
quadrillé *ée adj.* 222
quadrumane *adj.* 165
quadrupède *adj.* 134, 210
quadrupèdes *adpl.* 302
quadruple *adj.* 165
quai *sm.* 266
qualificatif *ive adj.* 320
qualifié *ée adj.* 303
qualifier *va.* 320
qualité *sf.* 164, 180, 228
qualité innée 232
quand *adv.* 89, 104, 112, 268
quant à *prép.* 93
quantième *sm.* 168
quantité *sf.* 172, 255, 266, 297
petit quantité 258
quarantaine *sf.* 256
quarante *adj.* 169
quarantième *adj.* 169
quarantiemement *adv.* 169
quart *sm.* 197
quartier *sm.* 284
quartz *sm.* 215
quasi *adv.* 154
quatenaire *adj.* 197

quatorze *adj.* 168
quatorzième *adj.* 168
quatorziemement *adv.* 168
quatrain *sm.* 197
quatre *adj.* 168
quatrième *adj.* 168
que *pron.* 168
quel *elle adj.* 168
quelconque *adj.* 326
quelque *adj.* 322
quelque chose 170
quelquefois *adv.* 27, 267
quelqu'un *une pron.* 104, 129, 252, 263
quelques-uns 129, 168
quémander *vn.* 268
quenouille *sf.* 193
querelle *sf.* 180, 190, 247, 281, 310, 313
quereller *va.* 71
querelleur *euse adj et s.* 180
quérir *va.* 162
questeur *sm.* 277
question *sf.* 37, 140, 216, 290
questionnaire *sm.* 72
questionner *va.* 45
quête *sf.* 233
quêter *va.* 227

557

queue *sf.* 30, 191
qui *pron.* 268
quiconque *pron.* 322
quidam *sm.* 252
quiétude *sf.* 75
quille *sf.* 193
quincaillerie *sf.* 178
quinine *sf.* 271
quinquet *sm.* 272
quinquina *sm.* 271
quint *adj.* 142
quintal *sm.* 258
quinte *sf.* 174
quintessence *sf.* 165

quintuple *adj.* 142
quinze *adj.* 139
quiproquo *sm.* 70
quittance *sf.* 181
quitte *adj.* 126
quitté 57
quitter *va.* 47, 55, 161
quoi *pron.* 168
quoique *conj.* 89, 89, 112, 168
quolibet *sm.* 293
quote-part *adj.* 172
quotidien *enne adj.* 328
quotient *sm.* 175
quotité *sm.* 278

R

Rabais *sm.* 156
rabaïsser *va.* 106
rabat *sm.* 205
rabattre *va.* 85
rabot *sm.* 201
raboteux *euse adj.* 308
rabougri *ie adj.* 230
racaille *sf.* 38
raccommoder *va.* 53, 152, 289
faire raccommoder 96
se raccommoder *vpr.* 71
raccommodeur *euse s.* 200
raccourci *ie adj.* 285
race *sf.* 73, 196, 311, 311
rachat *sm.* 181
racheter *va.* 70
se racheter *vpr.* 55
rachis *sm.* 210

racine *sf.* 73, 74, 135, 204
racler *va.* 178
racoler *va.* 324
raconter *va.* 173, 270
raconteur *euse s.* 307, 313
racornissement *sm.* 228
rade *sf.* 274
radeau *sm.* 232
radiation *sf.* 150, 180
radical *adj.* 74, 204
radicule *sf.* 204
radier *va.* 180
radieux *euse adj.* 292
radiomètre *sm.* 306
radis *sm.* 149
radius *sm.* 206
radoter *vn.* 308
radouber *va.* 264

ram

- 559
 radouci 44
 radoucissement *sm.* 48
 rafale *sf.* 156
 raffermi 284
 raffermissement *sm.* 65, 145
 raffiner *va.* 151
 raffinerie *sf.* 260
 raffoler *vn.* 194
 rafraîchir *va.* 211
 rafraîchissant *ante adj.* 278
 ragaillardir *va.* 145
 rage *sf.* 321
 ragoût *sm.* 188
 raie *sf.* 277
 raie *sf.* 180
 raifort *sm.* 149
 railler *va.* 67, 224
 raillerie *sf.* 67, 228
 rainette *sf.* 119
 rainure *sf.* 222
 rais *sm.* 141
 raisin *sm.* 104, 198
 raison *sf.* 166, 178, 209, 240, 250
 privé de raison 138
 raisonnable *adj.* 178, 295
 raisonnement *sm.* 259
 raisonner *vn.* 68
 rajeunir *va.* 164
 rajuster *va.* 53
 ralentir *va.* 266
 ralentissement *sm.* 100
 râler *vn.* 178
 ralliement *sm.* 19
 rallonger *va.* 300
 rallumer *va.* 53
 ramage *sm.* 313
 ramaigrir *va.* 54
 ramas *sm.* 282
 ramassé *éc adj.* 177
 ramasser *va.* 53
 rame *sf.* 138
 rameau *sm.* 245
 ramener *va.* 125
 ramier *sm.* 262
 se ramifier *vpr.* 301
 ramollir *va.* 310
 rampant *te adj.* 179
 rampe *sf.* 189
 ramper *vn.* 179
 rance *adj.* 156
 rançon *sf.* 248
 rancune *sf.* 268
 rang *sm.* 189, 219, 228, 288, 301
 rangé *éc adj.* 288
 ranger *va.* 120
 ranimer *va.* 10
 ranulaire *sm.* 200
 rapace *adj.* 172, 188
 rapacité *sf.* 171
 rapatrier *va.* 243
 rapide *adj.* 156, 213
 rapiécetage *sm.* 200
 rapière *sf.* 244
 rapine *sf.* 326
 rapister *va.* 198
 rappel *sm.* 290
 rappeler *va.* 325
 rapport *sm.* 27, 44, 78, 99, 197, 213, 227, 238, 300, 311
 faire un rapport 295
 rapport mensuel 27
 rapporter *va.* 27

- 561
 se rapporter *vpr.* 76
 rapporteur *euse s.* 285
 rapprendre *va.* 53
 rapprochement *sm.* 153
 rapprocher *va.* 311
 rapprochés 280
 raquette *sf.* 168
 casseur de raquette 35
 rare *adj.* 122, 238, 258, 307, 309
 raréfaction *sf.* 148
 rarement *adv.* 307
 ras *ase adj.* 266
 rasade *sf.* 159
 raser *va.* 148
 rasoir *sm.* 158
 rassasier *va.* 218
 rassemblé 281, 282
 rassemblement *sm.* 19, 172
 rassembler *va.* 123
 se rassembler *vpr.* 20, 249
 rasseoir *va.* 39, 43
 rasséréner *va.* 249
 rassurer *va.* 66
 se rassurer *vpr.* 39
 rat *sm.* 303
 rate *sf.* 232
 râtelier *sm.* 32
 rater *vn.* 14
 ratière *sf.* 155
 ratifier *va.* 151
 ration *sf.* 198
 rationnel *elle adj.* 278
 ratteindre *va.* 48
 raturer *va.* 180
 ravage *sm.* 80
 ravager *va.* 67, 178, 322
 ravalement *sm.* 100
 ravaler *va.* 250
 ravauderie *sf.* 265
 rave *sf.* 223
 ravi *ic adj.* 282
 ravilir *va.* 106
 ravir *va.* 197
 se raviser *va.* 152
 ravissant *ante adj.* 191, 191
 ravissement *sm.* 173
 ravitailler *va.* 146
 raviver *va.* 201
 raviver un tableau 10
 ravoir *va.* 54
 rayer *va.* 181
 rayon *sm.* 140, 222
 rayonner *vn.* 279
 réactif *ive adj.* 303
 réaction *sf.* 251
 réagir *va.* 145
 réaliser *va.* 99
 réalité *sf.* 173
 en réalité *adv.* 326
 réassignation *sf.* 26
 réassigner *va.* 96
 rebâtir *va.* 54
 rebelle *adj.* 235
 rébellion *sf.* 79, 233, 239
 rebondir *va.* 48
 rebord *sm.* 273
 reboucher *va.* 53
 rebours *sm.* 182
 rebrousser *va.* 262
 rébus *sm.* 296
 rebuter *va.* 120
 récalcitrant *te adj et s.* 280

- 563
 récapituler *va.* 287
 recélé *sm.* 31
 recèlement *sm.* 31
 récemment *adv.* 161
 recenser *va.* 26, 327
 récent *te adj.* 145, 161
 récépissé *sm.* 254
 réceptacle *sm.* 285
 réception *sf.* 30
 recette *sf.* 311
 recevoir *va.* 30, 76, 199, 254, 269
 rechange *sm.* 277
 rechaud *sm.* 302
 de rechef 53
 recherche *sf.* 146, 153, 246
 recherché *te adj.* 289
 rechercher *va.* 231
 rechigner *vn.* 237
 récipiendaire *sm.* 185
 réciproque *adj.* 54
 récit *sm.* 27, 173, 201, 314
 réciter *va.* 164
 réclamation *sf.* 35, 190, 233
 réclame *sf.* 231
 réclamer *va.* 90
 reclus *use adj et s.* 301
 reclusion *sf.* 101
 recoin *sm.* 272
 récolte *sf.* 188, 284
 recommandation *sf.* 157
 recommander *va.* 96, 213, 250
 recommencer *va.* 53
 récompense *sf.* 20, 102, 137, 162, 289
 récompensé 281
 récompenser *va.* 22
 recomposer *va.* 101
 réconciliation *sf.* 11, 302
 réconcilier *va.* 71, 243
 réconcilié 71
 réconforter *va.* 154
 reconnaissance *sf.* 77, 223
 reconnaissant *te adj.* 218
 reconnaître *va.* 86, 224
 reconnu 284
 reconvention *sf.* 25
 record *sm.* 290
 se recorder *vpr.* 50
 recorriger *va.* 73
 recourir *vn.* 280
 recours *sm.* 64, 65, 90
 recouvrer *va.* 188
 récréation *sf.* 63
 récréé 83
 récréer *va.* 109
 recrudescence *sf.* 220
 rectangle *adj.* 213, 223
 rectangulaire *adj.* 253
 rectifier *va.* 151
 rectiligne *adj.* 290
 rectitude *sf.* 65, 196
 rectum *sm.* 294
 reçu *sm.* 254, 275
 recueil *sm.* 282
 recueillement *sm.* 157
 recueilli *te adj.* 282
 recueillir *va.* 20, 30, 66, 169
 reculé *te adj.* 184
 reculer *va.* 20
 à reculons *adv.* 130
 se récupérer *vpr.* 155
 récuser *va.* 66

- 565
 rédacteur *trice s.* 186
 rédaction *sf.* 101
 reddition *sf.* 150
 redevable *adj.* 25, 287, 300
 être redevable à quelqu'un 58
 redevanc *sf.* 194
 redevances *sfpl.* 113, 288
 redhibition *sf.* 184
 redifier *va.* 54
 rédiger *va.* 101
 redingote *sf.* 211
 redondance *sf.* 172
 redoublement *sm.* 50
 redoubler *va.* 63, 88
 redoutable *adj.* 184
 redouter *va.* 149
 redressement *sm.* 26
 redresser *va.* 202
 redresser des griefs 26
 réduction *sf.* 17, 61
 réduire *va.* 301
 réel *elle adj.* 173
 réellement *adv.* 173
 refaire *va.* 53, 298
 réfectoire *sm.* 75
 référé *sm.* 78
 référer *va.* 301
 réfléchir *va.* 251
 réfléchissement *sm.* 102
 reflet *sm.* 240
 réflexion *sf.* 102, 153
 refluer *vn.* 125
 reflux *sm.* 162
 refondre *va.* 54
 réformation *sf.* 78
 réforme *sf.* 312
 réformer *va.* 152
 refouler *va.* 192
 réfractaire *adj.* 228, 235
 réfraction *sf.* 153
 refrain *sm.* 149
 se franchir *vpr.* 8
 réfrangible *adj.* 253
 réfrigérant *te adj.* 278
 réfringent *te adj.* 302
 refrognement *sm.* 237
 se refrognier *vpr.* 237
 refroidir *va.* 316
 se refroidir *vpr.* 212
 refroidissement *sm.* 211
 refuge *sm.* 299
 refus *sm.* 1, 103, 188
 refuser *va.* 2, 103, 293, 301
 se refuser *vpr.* 57
 réfutation *sf.* 297
 regagner *va.* 53
 régat *sm.* 230
 régaler *va.* 230
 régalien *enne adj.* 279
 regard *sm.* 312, 314
 regarder *va.* 292, 314
 régence *sf.* 316
 régénérer *va.* 54, 291
 régent *te adj et s.* 309
 régicide *sm.* 219
 regimber *vn.* 274
 régime *sm.* 32, 141
 région *sf.* 42, 87, 264
 régir *va.* 33, 33, 97
 régisseur *sm.* 277
 registre *sm.* 190, 218
 règle *sf.* 112, 197, 254, 254, 268

567

règlement *sm.* 312
 régler *va.* 96
 réglisse *sf.* 73
 règne *sm.* 214, 300, 300
 regonfler *va.* 283
 regret *sm.* 84, 141, 310
 regrettable *adj.* 84
 regretter *va.* 84
 régulariser *va.* 301
 régularité *sf.* 312
 régulateur *trice adj.* 307
 régulier *ère adj.* 107, 288
 réhabiliter *va.* 200
 rehausser *va.* 83
 reine *sf.* 300
 reins *smpl.* 265
 réintégrer *va.* 162
 réitéré 26, 298
 rejaillir *vn.* 136
 rejaillissement *sm.* 102
 rejet *sm.* 190
 rejeton *sm.* 165
 rejoindre *va.* 20
se rejoindre vpr. 90
 réjouir *va.* 292
 réjouissance *sf.* 153
 relâche *sm.* 38, 39, 68
 relâchement *sm.* 99, 100, 150
 relaps *apse adj et s.* 288
 relatif *ive adj.* 303
 relation *sf.* 95, 99, 195, 201, 213, 287, 311
 relativement *adv.* 117
 relaxer *va.* 55
 relayer *vn.* 60
 relégué 304

reléguer *va.* 51
 relevée *adj.* 129
 relèvement *sm.* 40
 relever *va.* 181
se relever vpr. 47
 relief *sm.* 123
 relier *va.* 53
 relieur *euse s.* 227
 religieux *euse adj.* 194
 religion *sf.* 112, 194, 264, 287, 299
 reliquat *sm.* 130
 relire *va.* 289
 relouer *va.* 49
 reluisant *te adj.* 280
 reliquer *va.* 130
 remanier *va.* 173
 remarque *sf.* 146
 remarquer *va.* 299
 remboursement *sm.* 32
 rembourser *va.* 33, 145
 rembruni *ie* 69
 rembrunir *va.* 262
 remède *sm.* 165, 188, 192, 222
 remédier *vn.* 294
se remémorer vpr. 134
 remercier *va.* 151
 réméré *sm.* 63
 remettre *va.* 8, 26, 150, 184, 268, 285, 317
se remettre vpr. 39, 76
s'en remettre 76
 remeubler *va.* 16
 réminiscence *sf.* 176
 rémissible *adj.* 96
 rémission *sf.* 120
 remonter *vn.* 267

569

remontrance *sf.* 212
 remontrances par écrit 77
 remontrances raisonnées 77
 remonter *va.* 6
 remora *sm.* 237
 remords *sm.* 142, 310
 remorquer *va.* 240
 remouleur *sm.* 166
 remous *sm.* 269
 rempart *sm.* 172
 remplaçant *ante adj.* 160
 remplacer *va.* 159
 rempli *sm.* 140
 remplir *va.* 21, 33, 53, 273
 remporter *va.* 123
 remuant *te adj.* 164
 remuer *va.* 154
 rémunération *sf.* 289
 rémunérer *va.* 34
 renaître *vn.* 54, 54
 rénal *ale adj.* 261
 renard *sm.* 160, 201
 renchérir *va.* 133, 268
 rencontre *sf.* 19, 144, 274, 299
 rencontre des voyelles 20
 rencontrer heureusement quelque-chose 15
se rencontrer vpr. 20, 20
 rendez-vous *sm.* 320
 rendormir *va.* 182
 rendoubler *va.* 33
 rendre *va.* 141, 198
se rendre vpr. 74
 rendu *ue adj.* 179
 rendre *va.* 210
 rêne *sf.* 304

renégat *te s.* 288
 renette *sf.* 213
 rênes *sfpl.* 205, 242
 renfermer *va.* 301
 renfler *vn.* 113
 renforcement *sm.* 250
 renforcement *sm.* 62, 66, 151
 renforcer *va.* 154
se rengorger vpr. 218
 reniable *adj.* 104
 renier *va.* 103
 reniflement *sm.* 3
 renifler *vn.* 3
 renommé *ée adj.* 308
 renommée *sf.* 71, 82, 281, 308, 309
 renommer *va.* 99
 renoncer *vn.* 2
 renonciation *sf.* 150
 renouer *va.* 288
 renouveler *va.* 53, 146
 renouvellement *sm.* 51
 rénovation *sf.* 73
 renseigné 294
 renseignement *sm.* 75, 135
 prendre des renseignements 62
 renseigner *va.* 294
 rente *sf.* 186, 302
 rentes *sfpl.* 286
 rentier *ère s.* 225
 rentrer *va.* 287
 à la renverse *adv.* 295
 renversé *ée adj.* 212
 renversement *sm.* 104
 renverser *va.* 85
 renvoi *sm.* 37, 76
 renvoyer *va.* 102

rep

571

repaire *sm.* 266
 repaître *vn.* 166
 repandre *va.* 84, 139, 140, 202, 301, 312
 se repandre *vpr.* 280
 repaître *vn.* 115
 réparation *sf.* 27
 réparer *va.* 148, 152, 289
 repartie *sf.* 139
 repartir *vn.* 256
 répartition *sf.* 154
 repas *sm.* 232
 repasser *vn.* 75
 repêcher *va.* 44
 repentir *sm.* 142, 310
 se repentir *vpr.* 142, 307
 répercussion *sf.* 76, 102
 répercuter *va.* 102
 repère *sm.* 240
 point de repère 275
 répertoire *sm.* 252
 répéter *va.* 298
 répétition *sf.* 63, 76, 154
 repeuplement *sm.* 2, 79
 se repeupler *vpr.* 2
 replet *etc adj.* 249
 réplétion *sf.* 233
 répliquer *vn.* 164
 répondre *va.* 164
 répons *sm.* 164
 réponse *sf.* 283
 reporter *va.* 314
 repos *sm.* 38, 39, 39, 58, 58, 63, 69, 75, 195, 200, 214, 249
 reposer *va.* 255
 se reposer *vpr.* 63, 69

repousser *va.* 197
 répréhension *sf.* 45, 77
 reprendre *va.* 30, 141, 299
 se reprendre *vpr.* 90
 représentatif *ive adj.* 292
 représentation *sf.* 5, 319
 représenter *va.* 6, 26
 répression *sf.* 163
 réprimande *sf.* 45, 152, 212, 272, 294, 302
 réprimander *va.* 45, 299
 réprimer *va.* 301
 reprise *sf.* 320
 réprobation *sf.* 299
 reproche *sm.* 157, 212, 232, 237
 en venir aux reproches 79
 reprocher *va.* 299
 reproduction *sf.* 154
 reproduire *va.* 158
 reprouver *va.* 17
 reptile *adj.* 179
 républicain *aine adj.* 164
 république *sf.* 164
 répudier *va.* 233
 répugnance *sf.* 66, 156
 répulsion *sf.* 185
 réputation *sf.* 6, 76
 réputer *va.* 293
 requérir *va.* 63, 153
 requête *sf.* 63, 90, 238
 requis *isc adj.* 297
 réquisition *sf.* 30
 rescinder *va.* 311
 rescision *sf.* 103
 à la rescousse *adv.* 117
 rescription *sf.* 175

373

rescrit *sm.* 250
 réseau *sm.* 220
 réserve *sf.* 195
 réservé *etc adj.* 24
 réservoir *sm.* 175
 résidence *sf.* 85, 85
 résident *sm.* 110, 298
 résider *vn.* 85
 résider d'habitude 12
 résidu *sm.* 160
 résignation *sf.* 64
 résigner *va.* 150
 se résigner *vpr.* 150
 résiliation *sf.* 103
 résilier *va.* 311
 résine *sf.* 228
 résipiscence *sf.* 157
 résistance *sf.* 155
 résister *vn.* 144, 264, 297
 résolu *ue adj.* 279, 298
 résolument *adv.* 235
 résolution *sf.* 100, 103, 162, 238
 résonnance *sf.* 234
 résoudre *va.* 151, 174
 se résoudre *vpr.* 298
 respect *sm.* 24, 52, 78, 87, 90, 152, 172
 respectable *adj.* 40
 respecté 283
 respecter *va.* 24, 154, 158, 199, 295, 298
 respectueusement *adv.* 36
 respectueux *euse adj.* 36, 40, 303
 respiration *sf.* 313
 perte de respiration 29
 respirer *vn.* 49, 319

resplendissant *te adj.* 114, 163, 163
 responsabilité *sf.* 290
 ressaisir *va.* 30
 ressemblance *sf.* 219, 219, 220, 281, 281, 291
 ressentiment *sm.* 18, 18, 19, 268
 ressentir *va.* 18
 resserrement *sm.* 108
 resserrer *va.* 66, 290
 ressort *sm.* 258
 ressortir *vn.* 234
 ressortissant *te adj.* 145
 ressource *sf.* 319
 ressources *sfpl.* 159
 ressouvenir *sm.* 18
 ressuage *sm.* 64
 ressusciter *va.* 206
 restant *te adj.* 130
 restaurant *te adj.* 305
 restauration *sf.* 27
 restaurer *va.* 152
 reste *sm.* 130, 146
 au reste 116
 qui reste 116
 rester *vn.* 276
 restituer *va.* 198
 restitution *sf.* 63, 198
 restreindre *va.* 301
 restrictif *ive adj.* 283
 restriction *sf.* 151
 restringent *te adj.* 258
 résultat *sm.* 99, 172, 240, 275, 309
 résulter *vn.* 81
 résumé *sm.* 22, 181
 résumer *va.* 23
 résurrection *sf.* 129, 260, 312

575
rétablissement *sm.* 27,222
retard *sm.* 145,188
retarder *va.* 194
retenir *va.* 110,115,314
retenue *sf.* 24,25
réticence *sf.* 214
rétif *ive adj.* 200
rétine *sf.* 231
retiré *ée adj.* 301
rétirer *va.* 136
retomber *vn.* 115
rétorquer *va.* 118
retors *se adj.* 285
retoucher *va.* 73
retour *sm.* 102,294
être sur son retour 93
retourner *va.* 53,125,236
être près de retourner 93
retracer *va.* 314
rétracter *va.* 17,154
retrait *te adj.* 290
retraite *sf.* 238,299
retranchement *sm.* 103
retrancher *va.* 161,171
rétrécir *va.* 156
retremper *va.* 115
retribuer *va.* 289
rétribution *sf.* 20,22,137
rétrograde *adj.* 260
rétrograder *vn.* 197
retrousser *va.* 145
rets *sm.* 185
réuni *ie* 280,281,282,303
réunion *sf.* 11,15,19,90, 90, 100,
102,163,172,249,284
grand réunion 22

réunir *va.* 249
se réunir vpr. 12,15,90,249
réunis 280
réussi *ie adj.* 290
se réussir vpr. 131
réussite *sf.* 309
revaloir *va.* 297
revanche *sf.* 137
revancher *va.* 21
se revancher vpr. 99
rèvasser *vn.* 184
rêve *sm.* 315
réveil *sm.* 136
réveille matin *sm.* 209
réveiller *va.* 50
se réveiller vpr. 50
révélation *sf.* 92,146,318
révéler *va.* 79
revenant *sm.* 44,183
revendiquer *va.* 35
revenir *vn.* 53,95, 115, 125, 285
revenu *sm.* 186,186
revenus *smpl.* 286
rêver *vn.* 182
réverbération *sf.* 102
réverbérer *va.* 279
reverdir *va.* 54
révérence *sf.* 24,52,172
révérend *de adj.* 283
révéler *va.* 154
réverie *sf.* 158
revers *sm.* 314
reversible *adj.* 146
revêtement *sm.* 142
revêtir *va.* 115
rêveur *euse adj.* 280

577
revirement *sm.* 34
revirer *vn.* 100
reviser *va.* 287
reviseur *sm.* 300
revivification *sf.* 61
revivifier *va.* 281
revivre *vn.* 175
révocation *sf.* 311
révoltant *te adj.* 279
révolte *sf.* 72
se révolter vpr. 72,225,236
révolu *ue adj.* 302
révolution *sf.* 28,29,103
révolutionnaire *adj.* 224
revolver *sm.* 232
révoqué 295
révoquer *va.* 238
revue *sf.* 209,282
révulsif *ive adj et s.* 199
rez-de-chaussée *sm.* 231
rhéteur *sm.* 36
rhétoricien *sm.* 107
rhinocéros *sm.* 263
rhubarbe *sf.* 204
rhumatisme *sm.* 238
rhume *sm.* 205,311
rythme *sm.* 210
riant *te adj.* 278
ricanement *sm.* 206
richard *sm.* 280
riche *adj.* 2,120,157,236,246,280
richesse *sf.* 2,193,255,285
richesses *sfpl.* 246,276
ricin *sm.* 263
ricocher *vn.* 265
ride *sf.* 223

rideau *sm.* 140,170
ridicule *adj.* 290
ridiculiser *va.* 67
rien *sm.* 326
en moins de rien adv. 104
rien du tout 73
rigide *adj.* 216
rigidité *sf.* 228
rigole *sf.* 166
rigoureux *euse adj.* 88,156
rigueur *sf.* 242
à la rigueur adv. 88
à la dernière rigueur 88
a toute rigueur 88
en rigueur 88
rime *sf.* 254
rimer *vn.* 101
rincer *va.* 221
riposte *sf.* 169
rire *vn.* 90,182
ris 182
rissée *sf.* 67,260,290
risque *sm.* 285,304
risquer *va.* 120
rissoler *va.* 211
rit *te sm.* 112
rituel *elle adj.* 112
rivage *sm.* 207,278
rival *ale s.* 200
rivaliser *vn.* 200
rive *sf.* 198
river *va.* 140
riverain *ne adj.* 209
rivière *sf.* 166,201
port sur la rivière 39
rix *sf.* 223,238

ros

- 579
 riz *sm.* 125
 rizièrè *sf.* 43
 robe *sf.* 160
 robinet *sm.* 143
 roboratif *ive adj.* 298
 robuste *adj.* 259
 roc *sm.* 227
 rocher *sm.* 227
 rocouler *vn.* 130
 rôder *vn.* 266
 rogner *va.* 56
 rogue *adj.* 161
 roi *sm.* 137, 219, 300
 roide ou (raide) *adj.* 210
 rôle *sm.* 17, 154, 187, 190, 319
 romaine *sf.* 255
 roman *ne adj.* 84, 185
 romance *sf.* 222
 romancier *sm.* 84
 romanesque *adj.* 84
 romanesquement *adv.* 84
 rompre *va.* 188, 223
 se rompre *vpr.* 150
 rompu *ue* 299, 302
 ronce *sf.* 175
 rond *de adj.* 287
 ronde *sf.* 220
 rondelle *sf.* 228
 rondéar *sf.* 269
 ronfler *vn.* 178
 rongéant *le adj.* 87
 ronger *va.* 166
 rongeur *euse adj.* 255
 rose *sf.* 318
 roseau *sm.* 309
 rosée *sf.* 208, 220
- rosser *va.* 156
 rossignol *sm.* 181, 242
 rot *sm.* 44
 rôti *sm.* 261
 rotation *sf.* 269
 roter *vn.* 44
 rotin *sm.* 152
 rôti *va.* 126, 211, 261
 rotondo *sf.* 132
 rotule *sf.* 261
 rouan *adj.* 52
 roucouler *vn.* 130
 rone *sf.* 167
 rouet *sm.* 167
 rouge *adj.* 211
 rougeâ're *adj.* 270
 rougeole *sf.* 211
 rongir *vn.* 177
 rouille *sf.* 206
 roulant *le adj.* 246
 rouleau *sm.* 67
 roupiller *vn.* 182
 rousséau *adj et sm.* 73
 roussin *sm.* 60
 route *sf.* 197, 198, 215, 218, 232
 grand' route 218
 roux oussé *adj et s.* 133
 royal *ale adj.* 250, 300
 royalement *adv.* 179
 royalisme *sm.* 219
 royaume *sm.* 300, 300
 royauté *sf.* 214, 300
 ruade *sf.* 163
 rubicond *de adj.* 169
 rubis *sm.* 274, 325

581

- rubrique *sf.* 112, 235
 ruche *sf.* 266
 rude *adj.* 180
 rudesse *sf.* 210
 rudiment *sm.* 18
 rue *sf.* 266
 ruelle *sf.* 141
 ruer *vn.* 100, 274
 rugir *vn.* 245
 ruine *sf.* 15, 74, 145, 155, 178, 322
 ruiné *éc adj.* 178
 ruiner *va.* 322

- ruisseau *sm.* 164
 ruisselant *le adj.* 159
 rumeur *sf.* 247
 ruminer *va.* 312
 rupture *sf.* 103, 104, 113, 314
 rural *ale adj.* 202
 ruso *sf.* 157
 rusé *éc adj et s.* 176, 285, 298
 ruses *sfpl.* 298
 rustaud *ale adj.* 135
 rustique *adj.* 126, 189, 202
 rustre *sm.* 135

S

- Sabéisme *sm.* 210
 sable *sm.* 204
 sablier *sm.* 208

- sablière *sf.* 231
 sabot *sm.* 313
 sabre *sm.* 218, 224
 tirer le sabre 29
 sac *sm.* 98, 133
 saccade *sf.* 172
 saccader *va.* 127
 saccagement *sm.* 315
 saccager *va.* 315
 saccharine *sf.* 275
 sachet *sm.* 268
 sacoché *sf.* 166
 sacré *éc adj.* 171, 277, 278, 297
 sacrement *sm.* 222
 sacrer *va.* 82, 112
 sacrifice *sm.* 248, 256
 sacrifier *va.* 195

- sacrilège *sm.* 264
 sacrum *sm.* 237
 safran *sm.* 205
 sagacité *sf.* 251
 sage *adj.* 36, 44, 174, 178, 185, 236, 295
 sage-femme *sf.* 253
 sagesse *sf.* 34, 249
 saignée *sf.* 251
 saigner *va.* 251
 saillant *ante adj.* 314
 saillir *vn.* 136
 sain aine *adj.* 186, 209, 227
 saindoux *sm.* 144
 sainfoin *sm.* 60
 saint *le adj.* 278, 295, 297
 sainteté *sf.* 255
 saint-siège *sm.* 297
 saisi *sm.* 269
 saisie *sf.* 158

583

saisir *va.* 30, 269
 saisissant *te adj.* 308
 saison *sf.* 251, 303
 morte saison 109
 salade *sf.* 209
 saladier *sm.* 235
 salaire *sm.* 20, 22, 289, 302
 salaison *sf.* 315
 salamandre *sf.* 215
 salant *adj.* 116
 salarier *va.* 22
 sale *adj.* 305, 309
 paroles sales 86
 salé *de adj.* 224
 saler *va.* 315
 saleté *sf.* 167, 309
 salicine *sf.* 166
 salière *sf.* 315
 salir *va.* 92
 salive *sf.* 5, 153
 saliver *vn.* 5, 50
 salle *sf.* 111
 salon *sm.* 231
 salpêtre *sm.* 224
 salsepareille *sf.* 239
 salubre *adj.* 208
 saluer *va.* 8
 salut *sm.* 148, 157, 188, 198, 214, 236, 252, 309
 salulaire *adj.* 208
 salutation *sf.* 158
 salve *sf.* 223
 samedi *sm.* 224
 sanctification *sf.* 153
 sanctifier *va.* 321
 sanctionner *va.* 199

sanctuaire *sm.* 255
 sandal *sm.* 168
 sandaraque *sf.* 215
 sang *sm.* 184
 pissement de sang 34
 sang-froid *sm.* 184
 sanglant *te adj.* 220
 sanglier *sm.* 268
 sanglot *sm.* 269
 sangsue *sf.* 203
 sanguification *sf.* 61
 sanguin *ine adj.* 192
 sanguinaire *adj.* 184
 sanitaire *adj.* 195
 conseil sanitaire 100
 sans *prép.* 130, 134, 247
 sans- façon *sm.* 121
 sansonnet *sm.* 208
 santé *sf.* 27, 214, 227, 289
 bonne santé 236
 sapajou *sm.* 35
 saper *va.* 48
 saphir *sm.* 325
 sapin *sm.* 259
 sarcasme *sm.* 321
 sarcocolle *sm.* 271
 sarcophage *sm.* 145
 sarigue *sm.* 176
 sas (*sâ*) *sm.* 92, 244
 satan *sm.* 9, 106, 226
 de satan 9
 satanique *adj.* 9, 106, 266
 satellite *sm.* 258
 satiété *sf.* 138
 satin *sm.* 75
 satiner *va.* 123

585

satire *sf.* 321
 satisfaction *sf.* 65, 191, 313
 satisfaire *va.* 183
 satisfaire à . . . 21, 33
 satisfaire des ouvriers 34
 satisfaisant *ante adj.* 254
 satisfait *te adj.* 180, 184, 254
 être satisfait 196
 satrape *sm.* 170
 satrapie *sf.* 109
 saturation *sf.* 70
 saturer *va.* 70
 saturne 204
 sauce *sf.* 3
 sauf *uve adj.* 284
 sauf-conduit *sm.* 94
 sauge *sf.* 105
 saule *sm.* 135
 saule pleureur 136
 saumâtre *adj.* 224
 saumon *sm.* 277
 saumure *sm.* 10
 saupoudrer *va.* 84, 315
 saurer ou saurir *va.* 192
 saut *sm.* 81
 sauter *vn.* 162, 166
 sauterelle *sf.* 300
 sautiller *vn.* 162
 sauvage *adj.* 126, 134, 189, 303, 318
 sauvegarde *sf.* 169
 sauvegarder *va.* 174
 sauver *va.* 20, 48
 sauvetage *sm.* 309
 sauveteur *sm.* 306
 sauveur *sm.* 306
 savant *te adj.* 60, 88, 185, 185, 236,

242, 247, 249
 savate *sf.* 264
 savetier *sm.* 144
 saveur *sf.* 290
 savoir *va.* 88, 173, 185, 185, 224, 241, 249
 chercher à savoir 62
 faire à savoir 79
 faire savoir 88
 savoir faire 171
 savon *sm.* 225
 savourer *va.* 121
 savoureux *euse adj.* 183, 273
 scabieux *euse adj.* 161
 scabreux *euse adj.* 180
 scalpel *sm.* 260
 scandaleux *euse adj.* 140
 scandaliser *va.* 247
 scander *va.* 154
 scaphandre *sm.* 273
 scarabée *sm.* 216
 scarifier *va.* 222
 scarlatine *sf.* 286
 sceau *sm.* 175
 scélérat *ate adj et s.* 175
 scellé *sm.* 304
 sceller *va.* 284
 sceptique *adj et s.* 107, 222
 sceptre *sm.* 239
 schah *sm.* 300
 schéma *sm.* 230
 schématique *adj.* 250
 schisme *sm.* 77
 scie *sf.* 44
 sciement *adv.* 242
 science *sf.* 173, 185, 185, 241, 251,

- 587
 251,252
 science médicale 231
 scientifique adj. 241
 scier va. 44
 scintiller vn. 187
 scission sf. 153
 scissure sf. 222
 sciure sf. 176
 scolaire adj. 286
 scorbut sm. 250
 scorpion sm. 240
 scribe sm. 186
 scrofules sfpl. 182
 scrotum sm. 268
 scrupule sm. 319
 scrupuleux euse adj. 190
 scruter va. 246
 scrutin sm. 256
 sculpter va. 171
 sculpteur sm. 313
 séance sf. 62,282
 tenir séance 19
 séant sm. 312
 seau sm. 191
 seau à traire 226
 sébacé ée adj. 220
 sébeste sm. 210
 sébile sf. 272
 sec éche adj. 179
 sécante adj. 180
 sécateur sm. 260
 sécession sf. 146
 sécher va. 180
 sécheresse sf. 180,255
 second de adj. 159
 secondaire adj. 250
 seconde sf. 159
 secondé 304
 secondement adv. 159
 seconder va. 290
 secouer va. 154
 secours sm. 76,95,145,189,286,
 295,296,312
 au secours 110
 secours d'argent 76,290
 secousse sf. 70
 secret éte adj. 67,195,211
 en secret adv. 116,181
 ressorts secrets 89
 secrétaire sm. 190,259
 secrétairerie sf. 75
 secrétariat sm. 185
 secrètement adv. 283
 sécréter va. 149
 sectaire sm. 279
 sectateur sm. 289
 secte sf. 108,287
 secteur sm. 318
 section sf. 257
 séculaire adj. 268
 sécurité sf. 39,75,94,214
 sédentaire adj. 159
 sédiment sm. 199
 séditieux euse adj. 244
 sédition sf. 248
 sédition et des mouvement po-
 pulaires 13
 séduction sf. 74,80
 séduire va. 51,80,250
 séduisant le adj. 191
 seigle sm. 267
 seigneur sm. 85,98,197,225,322

- seigneurial ale adj. 98
 sein sm. 80,141,266
 seing sm. 96
 seize adj. 219
 séjour sm. 85,85,161,214,291
 séjournant le adj. 298
 séjourner va. 281
 sel sm. 314
 sel amoniac 311
 sélection sf. 99
 sélénographie sf. 320
 selle sf. 208
 seller va. 59
 sellier sm. 208
 selon prép. 122,125
 semaille sf. 148
 semaine sf. 22,323
 semblable adj. 95,281,313,323
 nos semblables 10
 semblablement adv. 100
 semblant sm. 233
 sembler vn. 132
 semelle sf. 167
 semence sf. 264
 semer va. 84,139,148,261,264
 semestre adj. 222
 semeur euse s. 122,203
 semi 311,312
 semillant le adj. 191
 séminal ale adj. 312
 semoir sm. 89
 semonce sf. 237
 sénat sm. 282
 sénateur sm. 107
 séné sm. 215
 sénestre adj. 166
 sénévé sm. 272
 sens sm. 35,172,296
 bon sens 186
 dans ce sens 186
 privé de sens 135
 sensation sf. 172
 sensée adj. 236
 sensibilité sf. 174
 sensible adj. 172
 sensiblement adv. 54
 sensitif ive adj. 172
 sensualité sf. 246
 sensuel elle adj. 70
 sentence sf. 78,253
 senteur sf. 292
 sentier sm. 159
 sentiment sm. 77
 sentiment général 77
 sentimental ale adj. 201
 sentinelle sf. 255
 sentir va. 188
 ne pouvoir sentir 147
 seoir vn. 273
 séparation sf. 77,82,103,247,249,
 250,296,321
 séparé ée adj. 161,280,297,
 297,300
 séparément adv. 125,154,161
 séparer va. 58,153,216
 se séparer vpr. 296
 septembre sm. 110
 septentrion sm. 223
 septentrional adj. 223
 septième adj. 323
 septuple adj. 209
 sépulcre sm. 254,287,289

591

- réqustration sf.* 158
sérail sm. 211
séraphin sm. 67
serein ne adj. 87, 202
serein sm. 220
sérénissime adj. 239
la sérénité de l'esprit, de l'âme 39
séreux euse adj. 11
serf ve adj. 237, 245
sergent sm. 321
série sf. 228, 231
sérieusement adv. 161
sérieux euse adj. 161
serin ine s. 258
seringue sf. 90
serment sm. 217, 256
sermon sm. 320
sermonner va. 312
sermonneur euse s. 317
sérosité sf. 4
serpent sm. 275
serper va. 274
serpette sf. 185
serpolet sm. 218
serre sf. 269
serre-file sm. 31
serrer va. 66
serrure sf. 257
serrurier sm. 168
sertir va. 216
sérum sm. 275
servant adj. 175
servante sf. 140, 265
serviable adj. 169
service sm. 132, 178
serviette sf. 144
servile adj. 146
servilité sf. 250
servir va. 140, 178
se servir de . . . 64
serviteur sm. 132, 140, 175, 299, 315
servitude sf. 132, 200, 237
sésame sm. 266
session sf. 282
seuil sm. 60, 60, 237
seul le adj. 154, 157, 249, 250, 282, 327
seulement adv. 323
sève sf. 10
sévère adj. 88, 220, 303
sévèrement adv. 220
sévérité sf. 187, 220
séances simpl. 216
sevrer va. 54
sex-digitaire adj et s. 222
sexe sm. 164
sextant sm. 90
sexuel elle adj. 156
si conj et adv. 89, 111
si ce n'est 89
sicaire sm. 253
siccatif ive adj. 180
siccité sf. 180
sidéral ale adj. 310
siècle sm. 192, 193, 205
le siècle futur 31
aux siècles des siècles 4, 4
dans tous les siècles des siècles 4, 4
siège sm. 148, 161, 283, 312
siéger vn. 12
sieur sm. 85

594

593

- siffler vn.* 228
sifflet sm. 216
signal sm. 70
signalement sm. 311
signaler va. 18
signature sf. 96
signe sm. 18, 70, 93, 109, 152, 176, 240, 311
signé 200
signer va. 96
signifiant te adj. 141
significatif ive adj. 317
signification sf. 248, 296
signifier va. 79
silence sm. 38, 43, 68, 69, 105, 214
silencieux euse adj. 209
silex sm. 215
silhouette sf. 313
sillage sm. 225
sillonner va. 226
simagrée sf. 246
similaire adj. 323
similitude sf. 219
similor sm. 294
simple adj. 8, 207
simplement adv. 251
simplicité sf. 58
simplifier va. 58
simulacre sm. 326
simuler va. 318
simultané ée adj. 297
simultanéité sf. 297
sinapisme sm. 230
sincère adj. 176, 226, 228, 285
sincérité sfa 31, 181, 226, 227, 227, 227
sincérité du cœur 226
singe sm. 306
singer va. 154
singulariser va. 280
se singulariser vpr. 30
singularité sf. 103
singulier ère adj. 297
sinistre adj. 301
sinon conj. 269
si-non 317
sinueux euse adj. 296
sinuosité sf. 79
siphon sm. 218
sire sm. 79
sirop sm. 226
sis sise 317
situation sf. 170
situé 317
situer va. 255
six adj. 222
snobisme sm. 325
sobre adj. 325
sobriété sf. 325
sobriquet sm. 274
sociabilité sf. 64
sociable adj. 287
social ale adj. 19
socialité sf. 108
société sf. 19, 100, 227, 239, 282, 287, 293
sodomie sf. 275
sœur sf. 183, 324
être à soi 60
soie sf. 7
soie écrue 7

595

- soierie *sf.* 95
 soif *sf.* 44, 151
 soigner *va.* 303
 soigneux *euse adj.* 287
 soin *sm.* 20, 86, 106, 154, 190, 213, 267, 287
 soir *sm.* 219, 239
 ce soir 96
 soit *adv.* 182
 sol *sm.* 42, 205
 solaire *adj.* 224
 solbatu *ue adj.* 59
 soldat *sm.* 210
 solde *sm.* 34, 302
 solder *va.* 34
 soleil *sm.* 80, 183, 210, 224, 304
 solennel *elle adj.* 199
 solenniser *va.* 21
 solidaire *adj.* 217
 solidarité *sf.* 62, 66
 solide *adj.* 66, 74, 88, 159, 196, 199, 213, 284, 288, 288, 303
 solidifier *va.* 301
 solidité *sf.* 62, 66, 199
 soliloque *sm.* 105
 solipède *adj.* 215
 solitaire *adj.* 104, 282, 303
 solitude *sf.* 101, 146
 solive *sf.* 189
 sollicitation *sf.* 35, 69, 86, 155
 sollicitation pressante 6
 solliciter *va.* 91, 155
 solliciter ses juges 63
 sollicitude *sf.* 222, 287
 solstice *sm.* 321
 solution *sf.* 284
 solvabilité *sf.* 86
 solvable *adj.* 157
 sombre *adj.* 145
 sombrer *vn.* 245
 sommaire *adj.* 285
 sommation *sf.* 173
 somme *sf.* 156, 164, 278, 297, 318
 somme toute 91
 sommeil *sm.* 41, 182, 315
 sommeiller *va.* 187
 sommelier *ère s.* 221
 sommer *va.* 173
 sommet *sm.* 258
 sommier *sm.* 59
 sommité *sf.* 78
 somnambule *adj et s.* 219
 somnifère *adj.* 302
 somptueux *euse adj.* 283
 son *sm.* 104, 105, 117, 227, 230, 273
 son *sm.* 209
 sonde *sf.* 306
 sonder *va.* 152
 songe *sm.* 182, 315
 songe-creux *sm.* 225
 sonner *vn.* 105
 sonnerie *sf.* 206
 sonore *adj.* 116
 sophistiquer *va.* 115
 soporatif *ive adj.* 302
 sorbet *sm.* 221
 sorcellerie *sf.* 84, 159, 210
 sorcier *ère s.* 159, 200, 267, 247
 sordide *adj.* 276, 300
 sornette *sf.* 305
 sort *sm.* 84, 134
 tirer au sort 256

- sortable *adj.* 219
 sorte *sf.* 68, 164, 255, 256, 302, 315
 de sorte que 100
 sortes *sfpl.* 74
 sortie *sf.* 179
 à la sortie 186
 sortilège *sm.* 84
 sortir *vn.* 53, 136, 186
 sot *otte adj.* 8, 27, 305
 sottement *adv.* 9, 27
 sottise *sf.* 213
 soubressaut *sm.* 162
 souche *sf.* 74
 souci *sm.* 151, 287, 328
 se soucier *vpr.* 187
 soucoupe *sf.* 313
 soudain *aine adj.* 308
 soudainement *adv.* 308
 soude *sf.* 258
 souder *va.* 165
 souffle *sm.* 313
 souffler *vn.* 192, 319
 soufflet *sm.* 191
 souffleur *euse s.* 252
 souffrance *sf.* 87, 92, 284
 souffrant *te adj.* 87, 289
 souffrir *va.* 41, 45, 82, 201
 soufre *sm.* 272
 souhait *sm.* 41, 155
 souhaiter *va.* 41, 41
 souhaits *smpl.* 35, 41
 souiller *va.* 92
 soulager *va.* 249
 souler *va.* 218
 se souler *vpr.* 290
 souleur *sf.* 318
 soulever *va.* 134
 se soulever *vpr.* 236
 soulier *sm.* 137, 264
 souligner *va.* 145
 soumettant 94
 soumettre *va.* 238, 295
 se soumettre *vpr.* 76
 soumis *ise adj.* 298
 soumission *sf.* 74, 81, 94, 103, 151, 157, 229, 250, 278
 soupape *sf.* 188
 soupçon *sm.* 101, 158, 222
 faire naître des soupçons 91
 soupçonné 281
 soupçonner *va.* 236
 soupçonneux *euse adj.* 294
 soupe *sf.* 8, 224
 souper ou soupé *sm.* 219, 244
 soupeser *va.* 148
 soupir *sm.* 106, 172
 soupirant *te adj.* 283
 soupirer *vn.* 159
 soupirer après 106
 souple *adj.* 310
 souplesse *sf.* 310
 source *sf.* 3, 167, 211
 sources *sfpl.* 74
 sourcil *sm.* 6
 arc sourcilier 62
 sourciller *vn.* 6
 sourd *de adj.* 74
 sourdement *adv.* 128
 sourdine *sf.* 89, 90
 sourdre *vn.* 49
 sourire *vn.* 146

599

- sourire ou souris *sm.* 146
 souris *sf.* 303
 sournois oise *adj et s.* 303
 sous *prép* 139, 207
 sous-affirmer ou sous-fermer *va.* 91
 sous-bail *sm.* 19
 souscription *sf.* 221, 242
 souscrire *va.* 96
 sous-directeur *trice s.* 309
 sous-entendu *ue adj.* 297
 sous-marin *ine adj.* 264
 soussigner *va.* 187
 soustraction *sf.* 156
 soustraire *va.* 69
 soute *sf.* 34, 98
 soutenir *va.* 314
 être soutenu 66
 souterrain aine *adj.* 49, 208
 soutien *sm.* 141, 242, 258
 soutirer *va.* 54
 souvenance *sf.* 196
 souvenir *sm.* 196, 325
 se souvenir *vpr.* 132
 souvent *adv.* 127, 298
 souverain aine *adj.* 78, 78, 145, 214, 219, 300
 souveraineté *sf.* 214
 soyeux *euse adj.* 7
 spacieux *euse adj.* 251
 spasme *sm.* 28
 spasmodique *adj.* 28
 spécial *ale adj.* 285
 spécialement *adv.* 46
 spécialiser *va.* 28
 spécieux *euse adj.* 227
 spécifier *va.* 296
- spécifique *adj.* 285
 spécimen *sm.* 315
 spectacle *sm.* 155
 spectateur *trice s.* 312
 spectre *sm.* 326
 spéculation *sf.* 298
 spéculer *va.* 197
 sperme 302
 sphacèle *sm.* 214
 sphère *sf.* 263
 sphéricité *sf.* 263
 sphinx *sf.* 10
 spinal *ale adj.* 236
 spiral *ale adj.* 275
 spirale *sf.* 168
 spiritualisation *sf.* 61
 spiritualiser *va.* 147
 spiritualisme *sm.* 77
 spirituel *elle adj.* 201
 spiritueux *euse adj.* 166
 spleen (*splin*) *sm.* 276
 splendeur *sf.* 24, 146, 172, 202, 250
 splendide *adj.* 115
 spoliation *sf.* 212
 spolier *va.* 245
 spongieux *euse adj.* 67
 spongite *sf.* 215
 spontané *ée adj.* 30
 spontanéité *sf.* 30
 spontanément *adv.* 132
 sport *sm.* 318
 squelette *sm.* 62
 squirre *sm.* 93
 stabilité *sf.* 62, 66, 199
 stable *adj.* 66, 139, 254, 279
 stagnant *te adj.* 196
 stance *sf.* 132

601

- station *sf.* 38, 39, 165, 301
 station bipède 110
 statistique *sf.* 26
 statuer *va.* 96
 statu quo *sm.* 170
 stature *sf.* 254
 statut *sm.* 254
 stéatocèle 93
 stellionataire *s.* 250
 stercoraire *adj.* 203
 stérile *adj.* 240
 stériliser *va.* 135
 sternum *sm.* 245
 stigmat *sm.* 185
 stigmates *smpl.* 16
 stimuler *va.* 104
 stipendier *va.* 23
 stipulé 292, 296
 stocklich *sm.* 277
 stomac *sm.* 295
 stomacale *adj.* 295, 298
 store *sm.* 140
 stras asse *sm.* 92
 strasse *sf.* 7
 stratagème *sm.* 176
 stratégie *sf.* 241
 stratifier *va.* 22
 stricte *adj.* 88
 strictement *adv.* 88
 strict nécessaire 87
 strident *te adj.* 272
 structure *sf.* 229
 studieux *euse adj.* 209
 stupéfaction *sf.* 176
 stupéfait *te adj.* 211, 212, 278, 278, 287

- stupéfier *va.* 263
 stupeur *sf.* 176
 stupide *adj.* 8
 stupidité *sf.* 131
 style *sm.* 101, 209
 style de palais 73
 styler *va.* 149
 su *sm.* 75
 suaire *sm.* 265
 suant *te adj.* 279
 suave *adj.* 273
 suavité *sf.* 174
 subalterne *adj.* 145
 subdivisé 302
 subdiviser *va.* 154
 se subdiviser *vpr.* 301
 subdivision *sf.* 103, 103
 subir *va.* 147
 subit *ite adj.* 308
 subitement *adv.* 190, 308
 subjuguier *va.* 294
 sublime *adj.* 69, 78
 submergé 245
 submerger *va.* 245
 submersion *sf.* 245
 subordonné *ée adj et s.* 145
 subornation *sf.* 74, 80
 suborner *va.* 51
 subroger *va.* 322
 subséquentement *adv.* 279
 subséquent *te adj.* 303
 subside *sm.* 95
 subsistance *sf.* 157, 296
 subsistances *sfpl.* 87
 subsister *vn.* 116, 276
 deux contraires ne peuvent sub-

603

sister ensemble 20
 substance *sf.* 165, 275
 substantiel *elle adj.* 296
 substantif *s.* 69
 substituer *va.* 243
 substitut *sm.* 321
 substitution *sf.* 62
 subtil *elle adj.* 115, 183, 190, 200, 310
 subtilement *adv.* 132
 subtiliser *va.* 115
 subtilité *sf.* 115
 subvenir *vn.* 88
 subvention *sf.* 290
 subversif *ive adj.* 285
 subversion *sf.* 74
 subvertir *va.* 212
 plein de suc 4
 se succéder *vpr.* 159
 succès *sm.* 290, 309
 mauvais succès 34
 successeur *sm.* 181
 successif *ive adj.* 280
 succession *sf.* 97
 succin *sm.* 267
 succinet *te adj.* 303
 succinctement *adv.* 285
 suection *sf.* 299
 succomber *vn.* 288
 succulent *te adj.* 4
 sucer *va.* 299
 sucre *sm.* 223, 258
 sucré *ée adj.* 226
 sucré candi 309
 sucrerie *sf.* 260
 sucreries *sfpl.* 226
 sucrier *ère adj.* 258

sudorifère *adj.* 295
 sudorifique *adj.* 295
 suer *vn.* 238
 sueur *sf.* 238
 suffire *vn.* 87
 suffisance *sf.* 87, 108, 313
 suffisant *ante adj.* 126, 249, 281
 suffocant *te adj.* 181
 suffocation *sf.* 29, 181
 suffocation de matrice 29
 suffoquer *va.* 181
 suffrage *sm.* 64, 197
 suffumigation *sf.* 120
 suffusion *sf.* 99
 suggérer *va.* 311
 suggestion *sf.* 80
 suicide *sm.* 183
 suie *sf.* 192
 suif *sm.* 144
 suinter *vn.* 149
 suite *sf.* 157
 suivant *prép.* 16, 172
 suivre *va.* 86, 144
 sujet *sm.* 145, 294
 sujets 199
 sujétion *sf.* 146
 sumac *sm.* 215
 superbe *adj.* 26, 78, 78, 280
 supercherie *sf.* 298
 superficie *sf.* 213, 290
 superficiel *elle adj.* 218
 superfin *ine adj.* 235
 superflu *ue adj.* 203
 supérieur *eure adj.* 78, 80, 236
 supériorité *sf.* 145

605

superlat de 134
 superlatif *ive adj.* 68
 superposer *va.* 202
 superstitieusement *adv.* 279
 superstitieux *euse adj.* 295
 superstition *sf.* 304
 suppléer *va.* 16, 34
 supplément *sm.* 230
 suppliant *te adj.* 299
 supplication *sf.* 151
 supplier *va.* 155
 supplique *sf.* 238
 support *sm.* 139
 supporter *va.* 144, 147, 278
 supposé *ée adj.* 304
 supposer *va.* 250
 supposition *sf.* 151
 suppression *sf.* 150
 supprimer *va.* 171
 suppurer *vn.* 167
 supputer *va.* 224
 suprême *adj.* 78, 78
 sur *prép.* 122, 252
 sur cela 187
 sûr *ûre adj.* 98
 surabondance *sf.* 65, 207
 surabonder *vn.* 320
 suranné *ée adj.* 268
 surcharger *va.* 207
 surcroître *vn.* 207
 surdité *sf.* 263
 sûrement *adv.* 326
 sûreté *sf.* 94, 97, 214
 surface *sf.* 201, 213
 surfaire *va.* 55
 surgir *vn.* 53

606

surhausser *va.* 207
 surintendant *sm.* 212
 surlendemain *sm.* 141
 surmener *va.* 260
 surmonter *va.* 123
 surnager *vn.* 224
 surnaturel *elle adj.* 252
 surnom *sm.* 274
 surnuméraire *adj.* 301
 surpasser *va.* 243, 248
 surpeau *sf.* 127
 surplomber *vn.* 181
 surplus *sm.* 207
 surprendre *va.* 223
 surprise *sf.* 194, 279
 sursaut *sm.* 162
 surséance *sf.* 304
 sursis *sm.* 304
 surtaux *sm.* 154
 surtaxe *sf.* 276
 surtout *adv.* 46, 180, 243
 sur tout *adv.* 46
 surveillance *sf.* 312
 surveillant *te s.* 200
 surveiller *va et vn.* 303
 survenir *vn.* 123, 211
 survivre *vn.* 207
 sus *prép.* 201
 susceptible *adj.* 140
 susciter *va.* 249
 suscription *sf.* 250
 susdit *ite adj.* 287, 291
 susmentionné *ée adj.* 291
 suspect *ecte adj.* 294
 suspendre *va.* 50, 106, 145
 suspendu *ue adj.* 302

607

en suspens adv. 303
suspension sf. 158
inspicion sf. 216
sustenter va. 141
suture sf. 187
suzerain aine adj. et s. 322
svelte adj. 166, 307
sylogisme sm. 257
symbole sm. 230
symbolique adj. 70
symétrie sf. 155, 256
sympathie sf. 95, 240
sympathiser vn. 283
sympôme sm. 93, 240

synalèphe sf. 20
synchronisme sm. 297
syncope sf. 138, 245
syncrétisme sm. 157
syndic sm. 322
syndicat sm. 313
synonyme sm. 279
synoptique adj. 159
synoque 146
syntaxe sf. 310
synthèse sf. 150
système sm. 74
systole sf. 171
syzygie sf. 283

T

T *abac à fumer* 103, 155
tabac à priser 103
prendre du tabac par le nez 103
tabatière sf. 103
tabellion sm. 276
tabernacle sm. 179
tabis sm. 61
tablature sf. 43
table sf. 306
tableau sm. 151
tablette sf. 275
tablier sm. 144
tache sf. 89, 274
tâche sf. 320
tachéographie ou tachygraphie sf. 156
tacher va. 167

tâcher vn. 213
taciturne adj. 265
tact sm. 172
tactique sf. 232
taie (té) sf. 201
taillade sf. 204
taillader va. 148
taillanderie sf. 109
taillandier sm. 109
taillant sm. 123
taille sf. 150, 254
tailler va. 148
tailleur sm. 184
taillis adj. 136
tain sm. 166
taire va. 142
se taire vpr. 177, 214, 272
tale sm. 233

609

talent sm. 324
talion sm. 256
talisman sm. 233
taloche sf. 157
talon sm. 139, 240, 264
talus sm. 312
tambour sm. 132, 194, 231
tamis sm. 92
tamiser va. 135
tamponner va. 151
tandisque conj. 104, 321
tandour sm. 157
tanière sf. 266
tanner va. 186
tanneur sm. 167, 186
tant adv. 168, 168
tant que 111
tante sf. 177
tantôt adv. 267
taon (ton) sm. 299
tapage sm. 247
taper va. 204
en tapinois adv. 106
tapis sm. 126, 249
tapisser va. 249
tapoter va. 262
taquin ine adj. et s. 273
taquiner vn. 37
tarabuster va. 151
tard adv. 31
tarder vn. 194, 227
taré ée adj. 296
tarentule sf. 199
tarer va. 121
tarière sf. 281
tarif sm. 319

tarir va. 179
taroupe sf. 6
tarte sf. 308
tartufe (ffe) sm. 209, 290
tas sm. 157
tasse sf. 209
tasser va. 163
tâter va. 57, 94, 189
à tâtons adv. 134
tatouer va. 177
taudis (taudion) sm. 265
taure sf. 271
taureau sm. 160
taux sm. 310
taverne sf. 306
taxe sf. 310
taxer va. 41, 310
technique adj. 241
technologie sf. 241
tégument sm. 142
teigneux euse adj. et s. 268
teiller va. 48
teindre va. 201
teinte sf. 201
teinturier ère s. 226
tel elle adj. 104
à tel point 111
un tel 252
tel que 111
télégraphe sm. 155
télescope sm. 193
tellement adv. 323
téméraire adj. 281
témérité sf. 158, 162
témoignage sm. 18, 27, 75

- 611
 porter témoignage 34
 témoigner *vn.* 225
 témoin oculaire 219
 produire des témoins 16
 tempe *sf.* 222
 tempérament *sm.* 212, 289
 tempérance *sf.* 86, 325
 température *sf.* 186
 tempéré *éc. adj.* 44, 182, 295
 tempête *sf.* 234
 tempêter *vn.* 326
 temple *sm.* 314
 temporaire *adj.* 202
 temporel *adj.* 227
 temporel *elle adj.* 192
 temporiser *vn.* 117
 temps *sm.* 176, 193, 193, 202, 205, 205, 239, 245, 321, 324
 de temps en temps 27, 267
 de temps fort long 4
 en ce temps-là 104
 en très peu de temps 104
 tenable *adj.* 300
 tenace *adj.* 273
 ténacité *sf.* 6
 tenaille *sf.* 267
 tenailles *sfpl.* 98
 tenant *te adj.* 266
 tendance *sf.* 85
 tendon *sm.* 318
 tendre *va et adj.* 106, 199, 264, 299
 tendrement *adv.* 48
 tendresse *sf.* 304, 325
 ténèbres *sfpl.* 235
 ténésie *sm.* 206
 ténia (*ténia*) *sm.* 263
 tenir *va.* 21
 tentant *le adj.* 41
 tentateur *trice s.* 283
 tentation *sf.* 80
 tentative *sf.* 56
 tente *sf.* 165, 179, 184
 tenté 297
 petite tente 81
 tenter *va.* 57, 94
 ténue *ue adj.* 307
 tenue *sf.* 213
 tenure *sf.* 258
 tergiverser *vn.* 149
 terme *sm.* 30, 99, 139, 206, 209, 236, 243, 315
 terme de la grammaire 73
 terme de palais 73
 terme de vénerie 73
 terme générique 69
 terme technique 73
 termes techniques de la mathématique 73
 termes techniques de la philosophie 73
 terminaison *sf.* 171
 terminer *va.* 16, 100, 127, 127, 301
 ternaire *adj.* 160
 ternir *va.* 158, 203
 terrain *sm.* 42
 terrain tardif 43
 terrasse *sf.* 117
 terrasser *va.* 176
 terre *sf.* 42, 176, 205, 270
 terreau *sm.* 43
 terre ferme 122
 terre franche 43

- 63
 terre végétale 43
 terrain *sm.* 42
 se terrer *vpr.* 48
 terrestre *adj.* 43, 205
 terreur *sf.* 322
 terreux *euse adj.* 176
 terrible *adj.* 208, 217, 321
 terrien *enne adj et sm.* 225
 terrifier *va.* 149
 terrine *sf.* 159
 territoire *sm.* 301
 territorial *ale adj.* 126
 terroir *sm.* 42
 terrorisme *sm.* 36
 tertre *sm.* 214
 tesson *sm.* 267
 test *sm.* 227
 testament *sm.* 319
 testateur *trice s.* 303
 tester *vn.* 320
 testicule 180
 têtard *sm.* 119
 tête *sf.* 195, 203, 211, 265
 tête-à-tête *sm.* 270
 tête baissé 118
 téter *va.* 299
 teton *sm.* 141
 tétragone *sf.* 196
 têtue *ue adj.* 273
 texte *sm.* 280
 textile *adj.* 301
 textuel *elle adj.* 147
 texture *sf.* 311
 thé *sm.* 166
 théâtre *sm.* 314
 théière *sf.* 259
 théisme *sm.* 110
 thème *sm.* 74
 théologie *sf.* 241
 théologiens *smpl.* 93
 théorème *sm.* 257
 théoricien *enne s.* 108
 théorie *sf.* 241, 293
 théorique *adj.* 250
 thermomètre *sm.* 306
 thèse *sf.* 240
 thoracique *adj.* 218
 thorax *sm.* 218
 thym *sm.* 106
 tic (*tik*) *sm.* 235
 tiède *adj.* 299, 316
 tiédeur *sf.* 299
 tierçon *sm.* 160
 tiers (*tierce*) *adj.* 220
 tige *sf.* 157
 tigre (*tigresse*) *s.* 118
 tiller *va.* 48
 timbale *sf.* 231
 timbales *sfpl.* 215
 timbre *sm.* 155
 timide *adj.* 184, 283
 timidité *sf.* 175
 timon *sm.* 276
 timonier *sm.* 306
 timoré *éc. adj.* 177
 tintamarre *sm.* 270
 tique *sf.* 266
 tir *sm.* 158
 tirage *sm.* 264
 tirailler *va.* 264
 tirailleur *sm.* 158
 tirasse *sf.* 185

ton

615

tire-bouchon *sm.* 143
 tire-ligne *sm.* 213
 tirer *va.* 30, 100, 264
 tiret *sm.* 180
 tiroir *sm.* 264
 tisane *sf.* 19
 tison *sm.* 316
 tisser *va.* 116, 145
 tisserand *sm.* 311
 tissu *sm.* 311
 titiller *va.* 118
 titre *sm.* 242, 274
 titrer *va.* 242
 titulaire de pension 320
 toaster ou toster *va et vn.* 127
 toile *sf.* 188
 toile d'araignée 145
 toilette *sf.* 39, 143
 toison *sf.* 142
 toit *sm.* 117, 214, 238
 tolérance *sf.* 80
 tolérant *te adj.* 124
 tolérer *va.* 41, 147
 tomate *sf.* 271
 tombe *sf.* 254
 tombeaux *sm.* 254, 271, 287, 289, 293
 le tombeau 39
 tombée *sf.* 311
 tomber *vn.* 43, 81
 tome *sm.* 163
 ton *sm.* 232
 tondre *va.* 169
 tonique *adj.* 298
 tonnant *te adj.* 199
 tonneau *sm.* 168
 tonnelle *sf.* 89

tonner *v. impers* 245
 tonnerre *sm.* 199
 topaze *sf.* 204
 toper *vn.* 255
 topinambour *sm.* 218
 topographie *sf.* 320
 torche *sf.* 292
 torchis *sm.* 261
 torchon *sm.* 253
 tordre *va.* 143, 145
 tordu 297
 torpeur *sf.* 248
 torrifier *va.* 133
 torrent *sm.* 218, 218
 torride *adj.* 169
 tors *se adj.* 296
 tort *sm.* 70, 207
 faire tort 51
 torticollis *sm.* 318
 tortiller *va.* 143
 tortionnaire *sm.* 305
 tortue *sf.* 272
 torture *sf.* 37, 223
 tôt *adv.* 206
 total *ale adj.* 169
 totalement *adv.* 57, 211
 totalité *sf.* 155, 163, 164, 253, 261, 265
 touchant *te adj.* 303
 toucher *va.* 30
 se toucher *vpr.* 15
 touffu *ue adj.* 99
 toujours *adv.* 4, 4, 144, 186
 toupet *sm.* 261
 toupiller *vn.* 167
 tour *sm.* 123, 193, 285, 315

617

tourbillon *sm.* 269
 tourbillon d'eau 269
 gris-tourdille 35
 tourment *sm.* 37, 152, 237
 tourmente *sf.* 133
 tourmenté *ée adj.* 295
 tourmenter *va.* 37, 52, 204
 tourmens des damnés 13
 tourner *va.* 167, 269
 tournesol *sm.* 81, 270
 tourneur *sm.* 178
 tournevis *sm.* 24
 tourner *vn.* 167
 tournure *sf.* 232
 touterelle *sf.* 258
 tous 265
 tousser *vn.* 212
 tout *te adj.* 164, 261
 en tout 164
 le tout 74, 265
 tout à fait 265
 tout à l'heure 89, 91
 tout beau 118
 tout de suit 89
 tout doux 106, 115
 toutefois *adv.* 295
 toux *sf.* 212
 toxique *adj.* 215
 tracas *sm.* 72
 tracasserie *sf.* 150
 trac *sf.* 18
 tracé *sm.* 232
 tracer *va.* 199
 trachéates *sfpl.* 86
 trachée-artère *sf.* 257
 tradition *sf.* 171
 traducteur *trice s.* 149, 279
 traduction *sf.* 149
 traduire *va.* 149
 trafic *sm.* 179
 trafiquer *vn.* 179
 tragédie *sf.* 173
 tragique *adj.* 308
 trahir *va.* 184
 trahison *sf.* 184, 244
 grand train 16
 traîneau *sm.* 216
 trainer *va.* 264
 traire *va.* 193
 trait *sm.* 16
 traite *sf.* 122
 traité *sm.* 144, 295
 traité de paix 243
 traitements *smpl.* 302
 traiter *va.* 240, 295
 traître *esse adj.* 177
 trajet *sm.* 197
 tramer *va.* 199
 tranchant *te adj.* 254
 tranche *sf.* 257
 tranchée *sf.* 216
 tranche-file *sf.* 226
 trancher *va.* 126
 tranchet *sm.* 44
 tranquille *adj.* 38, 43, 69, 209
 tranquilliser *va.* 38, 39, 69, 176
 se tranquilliser *vpr.* 43
 tranquillité *sf.* 38, 38, 43, 58, 69, 75, 98, 200, 214, 302
 transaction *sf.* 293
 transcendance *sf.* 242
 transcendant *ante adj.* 78

tra

619
transcrire *va.* 66
transe *sf.* 322
transféré 301
transférer *va.* 301
transfert *sm.* 99
transfert télégraphique 122
transfigurer *va.* 290
transformation *sf.* 61
transformer *va.* 290
transfuge *sm.* 249
transfuser *va.* 49, 54
transgresser *va.* 146
transgression *sf.* 146
transiger *vn.* 228
transir *va.* 58
transit *sm.* 173
transitif *ice adj.* 279
transitoire *adj.* 303
translation *sf.* 147
transmettre *va.* 198
transmigration *sf.* 163
transmission *sf.* 99
transmutabilité *sf.* 61
transmutation *sf.* 61
transparent *te adj.* 222
transpercer *va.* 58
transpiration *sf.* 30
transpirer *vn.* 48, 56, 238
transport *sm.* 318
transporté *ée adj.* 301
être transporté 99
transporter *va.* 301
transposer *va.* 159
transposition *sf.* 29
transsubstantiation *sf.* 61
transsuder *vn.* 149

transvaser *va.* 49, 54
transverse *adj.* 301
trappe *sf.* 185
trapu *ue adj.* 177
traquet *sm.* 185
travail *sm.* 166, 222, 242, 259, 292, 292
faire une travaille 15
travailler *vn.* 52
travaux *smpl.* 290
travers *sm.* 79
à travers le 111
au travers de 111
à la traverse *adv.* 51
à traverse 57
au traverse 57
traverser *va.* 237
traversin *sm.* 280
trébucher *vn.* 81
trèfle *sm.* 328
treille *sf.* 167
tremblant *te adj.* 273
tremblement de terre 205
trembler *vn.* 273
trembloter *vn.* 273
se trémousser *vpr.* 164
tremper *va.* 80
trépan *sm.* 44
trépaner *va.* 44
trépasser *vn.* 288
trépitation *sf.* 273
trépied *sm.* 194
trépigner *vn.* 139
très *adv.* 184
trésor *sm.* 179, 270
trésorerie *sf.* 179
trésorier *sm.* 176, 179

tressaillement *sm.* 28
tressaillir *vn.* 273
tresse *sf.* 206
tresser *va.* 116
tréteau *sm.* 263
trêve *sf.* 38
triage *sm.* 99
triangle *sm.* 92, 281
triangulaire *adj.* 281
tribu *sf.* 145, 255, 259
tribulation *sf.* 293
tribunal *sm.* 284
tribut *sm.* 113, 178
tributaire *adj.* 178
tricher *va et vn.* 250
tricoises *sfpl.* 267
tricolore *adj.* 217
tricoter *va.* 116
trident *sm.* 168
trier *va.* 30, 99
trimestre *sm.* 286
trinité *sf.* 79
trionphal *ale adj.* 235
trionphateur *sm.* 247
triomphe *sm.* 235, 312
triomphes *smpl.* 16
triompher *vn.* 17, 248
tripailles *sfpl.* 78
triplement *adv.* 54
tripot *sm.* 258
tripoter *vn.* 305
trique *sf.* 168
triste *adj.* 156, 172, 191, 246, 246, 284, 298
tristesse *sf.* 101, 203, 245, 246
triturer *va.* 183

trivial *ale adj.* 236
troc *sm.* 277
trombe *sf.* 269
trompe *sf.* 178
trompé 296
tromper *va.* 121, 250
tromperie *sf.* 178, 250
trompeur *euse adj.* 244, 259, 298
tronc *sm.* 157
trône *sm.* 44, 105, 148, 213, 238
tronquer *va.* 257
trop (*tro*) *adv.* 127, 184
trope *sm.* 64
trophée *sm.* 246
tropique *sm.* 286
troquer *va.* 294
trotter *vn.* 127
trou *sm.* 216
trouble *sm.* 28, 29, 71, 72, 74, 79, 151, 221, 262, 296
troublé 141, 287, 292, 302
troubler *va.* 72, 92
trouée *sf.* 198
trouer *va.* 198
troupe *sf.* 210
troupeau *sm.* 200, 270
trousse *sf.* 257
trousseau *sm.* 166
trousser *va.* 117
trouver *va.* 317, 325
se trouver *vpr.* 317
truc (*truk*) *sm.* 176
tricheur *sm.* 267
truelle *sf.* 276
truité *ée adj.* 6
tné 197

623

tuer *va.* 264
 tuerie *sf.* 264
 tuile *sf.* 21, 213
 tuileau *sm.* 22
 tuilerie *sf.* 22
 tuilier *sm.* 22
 tulipe *sf.* 272
 tuméfier *va.* 319
 tumeur *sf.* 93
 tumulte *sm.* 223, 246, 247, 248, 324
 tunique *sf.* 161
 tunnel *sm.* 313
 turban *sm.* 189
 turbe 17
 enquête par turbe 17
 turbulence *sf.* 248

turgescence *sf.* 95
 turlupiner *vn.* 291
 turpitude *sf.* 254
 turquoise *sf.* 252
 tutélaire *adj.* 170
 tutelle *sf.* 260
 tuteur *trice s.* 320
 tympan *sm.* 132
 tympaniser *va.* 199
 tympanite *sf.* 64
 tympanon *sm.* 215
 typographe *sm.* 108
 tyran *sm.* 163, 233
 tyrannie *sf.* 151, 152, 165, 210, 235
 tyranniser *va.* 19

U

Ulcère *sm.* 192
 ulcérer *va.* 282
 ultérieur *eure adj.* 271, 277
 ultimatum *sm.* 31, 210
 un *adj.* 25, 249, 317, 327
 unanime *adj.* 324, 326
 unanimité *sf.* 15
 uni *ie adj.* 207, 290
 unifier *va.* 327
 uniforme *adj.* 290, 326
 union *sf.* 11, 15, 19, 90, 197, 320
 union conjugale 11
 unique *adj.* 106, 249, 250, 282, 317, 318, 327
 uniquement *adv.* 251
 unir *va.* 249

unisson *sm.* 327
 unitaire *adj.* 303
 unité *sf.* 25, 25, 157
 univers *sm.* 42, 236
 universalité *sf.* 159
 universel *elle adj.* 79, 219, 236
 univoque *adj.* 69
 uranographie *sf.* 319
 urbain *aine adj.* 225
 urbanité *sf.* 226
 urée *sf.* 275
 urètre *sm.* 282
 urgent *le adj.* 317
 urine *sf.* 133
 uriner *vn.* 218
 usage *sm.* 64, 112, 198

625

faire usage de 64
 user *vn.* 64
 usine *sf.* 259
 usité *ée adj.* 279
 ustensiles *smpl.* 89
 ustion *sf.* 216
 usuel *elle adj.* 235
 usufruit *sm.* 134
 usure *sf.* 197

usurier *ère s.* 197
 usurpateur *trice s.* 243
 usurper *va.* 245
 utérus *sm.* 198
 utile *adj.* 103, 297, 307
 utilement *adv.* 116
 utiliser *va.* 130
 utilité *sf.* 248, 293, 302, 313

V

Vacances *sfpl.* 152
 vacarme *sm.* 326
 vacciner *va.* 9
 vache *sf.* 130, 267
 vaciller *vn.* 279
 vacuité *sf.* 181
 vagabond *onde adj.* 104, 178, 186, 201
 vagin 304
 vagissement *sm.* 227
 vague *adj.* 303
 vague de l'air 32
 vaguer *vn.* 212
 vaillance *sf.* 220
 vaillant *le adj.* 133
 vain *ne adj.* 116, 237
 vaincre *va.* 223, 235, 243, 246, 248, 296
 vaincu *ue* 298
 vainqueur *sm.* 243, 247, 260, 294
 vaisseau *sm.* 214, 264
 vaisselle *sf.* 105
 val *sm.* 188
 valable *adj.* 187
 valériane *sf.* 215

valet de pied 249
 valétudinaire *adj.* 242
 valeur *sf.* 41, 133, 172
 valider *va.* 221
 validité *sf.* 227
 valise *sf.* 183
 vallée *sf.* 188, 317
 valoir *vn.* 17, 41
 se faire valoir 17
 valve *sf.* 227
 valvule *sf.* 188
 van *sm.* 137
 vanité *sf.* 128
 vaniteux *euse adj. et s.* 296
 vanne *sf.* 149
 vannerie *sf.* 209
 vanter *va.* 155
 vanterie *sf.* 272
 vapeur *sf.* 119
 vapeurs *sfpl.* 3
 vapeurs fulgineuses 3
 vaporisateur *sm.* 239
 vaporiser *va.* 146
 variable *adj.* 280

ven

627
 variation *sf.* 29
 varicelle *sf.* 9
 varicocèle *sf.* 93
 varié *éc. adj.* 272, 285
 varier *va.* 153
 variété *sf.* 28, 285
 variole *sf.* 9
 varlope *sf.* 201
 vase *sm.* 234
 vase *sf.* 273
 vassal *ale s.* 145
 vaste *adj.* 115, 279, 319
 vaurien *sm.* 105, 171, 201, 308
 vantour *sm.* 263
 se vautrer *vpr.* 124
 veau *sm.* 271
 végétal *ale adj.* 309
 végétation *sf.* 308
 véhémence *sf.* 220
 véhémentement *adj.* 88
 véhicule *sm.* 37
 veille *sf.* 139
 veillée *sf.* 100
 veiller *vn.* 135
 veine *sf.* 200
 veineux *euse adj.* 319
 velléité *sf.* 38
 véloce *adj.* 165
 vélocité *sf.* 212
 velours *sm.* 286
 velu *ue adj.* 141
 vénal *ale adj.* 199
 venant *ante adj.* 111
 vendanger *va.* 104
 vendeur *deresse s.* 118
 vendre *va.* 137, 250

vendredi *sm.* 163
 vénéneux *euse adj.* 206
 vénérable *adj.* 171
 vénération *sf.* 24, 52, 152, 172
 vénéré 283
 vénérer *va.* 295, 298
 mal vénérien 9, 14
 maladie vénérienne 9, 14
 vengeance *sf.* 99, 256
 venger *va.* 99
 se venger *vpr.* 99
 venin *sm.* 215
 venir *vn.* 82, 95, 317
 faire venir 26
 vent *sm.* 113
 le vent d'aval 113
 vent doux 311
 vente *sf.* 137
 ventilation *sf.* 146
 ventiler *va.* 324
 ventre *sm.* 128, 223
 bas-ventre 208
 cours de ventre 69
 flux de ventre 69
 ventrière *sf.* 156
 se ventrouiller *vpr.* 124
 vénus *sf.* 207, 309
 ver *sm.* 263
 véracité *sf.* 227
 verbalement *adv.* 273
 verbe *sm.* 251
 verbes neutres 85
 verbes pronominaux 84
 verbes réciproques 85
 verbiage *sm.* 322
 verdure *sf.* 10

vét

vig

629

verge *sf.* 168, 257
 véridique *adj.* 196
 vérification *sf.* 147
 vérifier *va.* 17
 vérin *sm.* 89
 véritable *adj.* 227
 vérité *sf.* 173, 178, 196, 227
 en vérité *adv.* 102, 317
 du verjus *sm.* 8
 vérole *sf.* 14
 petite vérole 9
 marqué de la petite vérole 9
 petite vérole volante 9
 vérolé 14
 verre *sm.* 8, 66, 143, 204, 226
 verrue *sf.* 205
 herbe aux verrues 81
 vers *sm.* 217, 222
 vers composé de deux hémistiches 135
 versant *sm.* 82
 verseau *sm.* 191
 verser *va.* 202
 verset *sm.* 109
 versifier *vn.* 101
 version *sf.* 149
 vert *le adj.* 4, 31, 209
 vertèbre *sf.* 251
 avoir des vertiges 272
 vertu *sf.* 250, 251, 324
 vertueux *euse adj.* 139, 205, 226
 vestibule *sm.* 185, 194
 vestige *sm.* 18, 18
 vêtement *sm.* 160
 vêtements *smpl.* 198
 vétille *sf.* 96

vétiller *vn.* 322
 vêtir *va.* 142
 vêtu 299
 veuf *euse adj. et s.* 138
 veuve *adj.* 138, 138
 femme veuve 138
 vexation *sf.* 37, 45, 161, 163, 285
 vexer *va.* 20, 52
 viande *sf.* 271, 273
 vibration *sf.* 315
 vicarier *vn.* 34
 vice *sm.* 190, 259, 287, 313
 sans vice 215
 vicié 296
 vicissitude *sf.* 103
 victime *sf.* 294
 victoire *sf.* 67, 235, 246, 248, 312
 remporter la victoire 248
 victorieux *euse adj.* 243, 247, 294
 victuailles *sfpl.* 41
 vide *adj.* 158, 177, 282
 vie *sf.* 206, 242, 244
 la vie future 31
 vie retirée 238
 vieillard *sm.* 143, 209
 vieillesse *sf.* 144
 vieillissement *sm.* 100
 vierge *sf.* 130, 215
 vieux 143, 247, 255, 268
 vif *ive adj.* 14, 14, 88, 175, 206, 220, 224
 vif argent *sm.* 166, 218
 vigilance *sf.* 99, 325
 vigne *sf.* 302
 vigoureux *euse adj.* 66, 259
 vigueur *sf.* 213, 225, 228

vit

631
 avec vigueur 88
 vil ille adj. 141, 176, 196, 250
 rendre vil 106
 vilain aine s. 120, 177, 255
 vilénies *sfpl.* 87
 vilipender *va.* 147
 village *sm.* 193
 villageois oise s. 194, 202
 ville *sf.* 106, 131, 225
 vin *sm.* 114, 182, 220, 305
 couper le vin 4
 vinaigre *sm.* 212
 vingt (*vin*) adj. 136
 vingtième adj. 136
 violation *sf.* 314
 violence *sf.* 70, 128, 161, 206, 220, 242
 violent *te* adj. 220, 243
 caractère violent 14
 violet *ette* adj. 132
 violette *sf.* 132
 violon *sm.* 265
 vipère *sf.* 85
 virement *sm.* 34
 virginité *sf.* 130
 virgule *sf.* 240
 virilité *sf.* 288, 310
 visage *sm.* 169, 198, 201, 229, 318
 vis-à-vis *adv.* 122, 144, 297
 visible adj. 72, 301
 visière *sf.* 167
 vision *sf.* 292
 visiter *va.* 294
 visiteur *euse* s. 203
 visqueux *euse* adj. 273
 vite adj. 156, 206

vitesse *sf.* 64, 212
 vitre *sf.* 226
 vitré *ée* adj. 8
 vitrifiable adj. 61
 vitriol *sm.* 208
 vivacité *sf.* 311
 vivant *te* adj. 175, 206
 vivement *adv.* 88
 vivification *sf.* 78
 vivifier *va.* 160
 vivres 198, 258
 vizir *sm.* 319
 vizirat *sm.* 319
 vocabulaire *sm.* 274
 vocal *ale* adj. 105
 vocation *sf.* 42
 vœu *sm.* 155, 310, 324
 vœux *smpl.* 35, 41
 vogue *sf.* 71
 voici *prép.* 111, 111
 voie *sf.* 18, 197, 281
 voie lactée 282
 voilà *prép.* 99, 111
 voile s. 140, 170, 170, 201, 210
 voile d'un navire 113
 voilé *ée* adj. 291
 voir *va.* 88, 98, 194, 292
 voirie *sf.* 314
 voisin *ine* adj. 281, 323
 voisinage *sm.* 256, 281
 voiture *sf.* 261
 voix *sf.* 62, 105, 117, 227, 230
 parler à demi voix 310
 voix du peuple 77
 voix publique 77
 vol *sm.* 188, 212

volaille *sf.* 23
 volant *te* adj. 140
 volatilisat[i]on *sf.* 61
 volatiliser *va.* 147
 volcan *sm.* 13, 267
 voler *vn.* 141
 voleter *vn.* 142
 voleur *euse* s. 188, 208
 volontaire adj. 30
 volontairement *adv.* 234
 volonté *sf.* 30, 37, 37, 41, 71, 261, 287, 287, 293
 voltiger *vn.* 59
 volume *sm.* 163
 volupté *sf.* 273
 voluptueux *euse* adj. 70
 vomique adj. 93
 vomissement *sm.* 65
 vomitif *ive* adj. 298
 vote *sm.* 197

vouloir *va.* 86, 96, 182, 183
 voulu 287
 vouëte *sf.* 231, 254
 voyage *sm.* 85, 198, 213, 218
 voyageur *euse* s. 111, 217, 290
 voyant *te* adj. 138
 vrai adj. 147, 187, 196
 vraie adj. 226
 vraie et bonne nouvelle 127
 vraiment *adv.* 102, 147
 vraisemblable adj. 24, 256
 vraisemblance *sf.* 24
 vu *ue* 47
 vu que 46, 47, 47
 vue *sf.* 116, 194
 avoir en vue de 132
 vues indirectes 80
 vulgaire adj. 236
 vulve *sf.* 249, 252

X Y Z

X énéphobe *sm.* 189
 xylographe *sm.* 173
 xylogologie *sf.* 224

Z èbre *sm.* 271
 zébu *sm.* 267
 zèle *sm.* 174, 248

zélé *ée* adj. 279
 zénith *sm.* 215
 zéphyr ou zéphire *sm.* 311
 zéro *sm.* 228

Y acht (*yak*) *sm.* 264
 yeux *smpl.* 128
 remettre devant les yeux 6

zibeline *sf.* 215
 zinc *sm.* 202
 signe du zodiaque 123
 zone *sf.* 301
 zone torride 301
 zoographie *sf.* 320
 zoologie *sf.* 176

اغلاط مطبوعه فرهنگ منوچهری
Fautes à corriger de Farhang Mènu-Tchêhri

صفحه	ستون	خط	اصحیح	خط	ستون	صفحه	اصحیح
9	4	ابدلا	اصحیح	106	197	24	اصحیح
16	17	آثار قدیم (اثر) آثار قدیم	اصحیح	111	208	22	ساران
24	33	اداره کردن اداه کردن	اصحیح	113	211	24	سرحد
"	34	ادبار بخت ادبار بخت	اصحیح	139	264	27	کفار
28	41	اور	اصحیح	140	265	14	کلبان
29	44	آرمیده خو آرمیده خو	اصحیح	150	288	28	محبوب
53	92	زنجیر العاص زنجیر العاص	اصحیح	152	287	14	مذالره کردن
82	164	جنب	اصحیح	158	300	10	مک
91	168	جنب	اصحیح	371	317		نمره دو ستون که پس ویش شده
98	181	خلال	اصحیح	112	121		

از فرانسه

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
8	1	19	batir	bâtir	16	18	27	résentiment	ressentiment
9	3	27	hypocondriques	hypocondriaques	17	20	30	ancêtre	ancêtres
10	5	7	eternelle	eternel	"	"	"	prédécesseur	prédécesseurs
"	6	6	préssante	pressante	18	21	4	efféctué	effectué
"	"	16	bruillard	brouillard	"	22	3	briqueterié	briqueterie
11	8	1	amuler	annuler	19	23	7	rélevé	relevé
"	"	19	géleé	gelée	20	25	13	emprintes	empreintes
12	9	25	Eils	Fils	22	29	30	exile	exil
13	11	8	claire	clair	24	23	25	faire observer	faire, observer
14	13	5	mouvement	mouvements	25	35	14	suhait	souhait
"	"	24	souffre	soufre	"	"	22	bris-tout	brise-tout
15	15	27	avantnre	avanture	26	38	22	relache	relâche
"	16	20	meubls	meubles	28	41	4	victoilles	victuailles
"	"	28	elencement	elancement	"	"	15	désire	désir
16	17	1	antique	antiques					

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
29	43	10	rizièrre	rizièrre	52	90	2	appreilles	appareilles
"	44	30	repécher	repêcher	"	"	28	accuplement	accouplement
30	45	7	dénuer	dénouer	"	"	35	costellation	constellation
32	49	8	déboiter	déboiter	54	93	21	commende-	commandement
"	50	17	pécher	pêcher	"	"	33	bouffir	bouffler
34	54	21	désaccutumer	désaccoutumer	55	95	27	commende-	commandement
35	56	5	désambourber	désembourber	"	96	31	espoire	espoir
38	61	22	transsubstans-	transsubstantiation	56	97	15	espérance	espérance
40	65	33	essore	essor	"	"	"	espoire	espoir
43	71	17	désire	désir	58	101	3	pédomètre	podomètre
"	72	6	éclairci	éclaircie	"	102	6	vraiment	vraiment
"	"	36	s'opinâtrer	s'opiniâtrer	60	105	16	sange	sauge
45	76	6	g i der	guinder	61	107	2	habitan	habitant
47	79	15	ennuque	eunuque	62	110	28	embassadeur	ambassadeur
"	80	6	pare	parc	64	114	30	embrassure	embrasure
49	83	25	moultiplier	multiplier	67	119	4	ce coup à ce	coup
"	84	21	ensorceller	ensorceler	"	"	11	tétard	tétard
"	"	22	à tout à toute	à tout à toute	"	120	3	abatter	abattre
51	88	23	strictemen	strictement	68	121	15	dire adieu	dire adieu
52	89	7	avnant	avant	69	124	2	se ventrer	se vautrer
"	"	22	sur le champs	sur le champ					

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
70	126	24	coup-gorge coupe-gorge		89	164	4	républicain	républicain
71	127	8	band bande		»	»	26	foli folie	
»	»	15	réatifier béatifier		93	171	13	mezzo-termié	mezzo-terminé
»	128	(22,23,24)	abdomène abdomen		»	172	2	monvoir mou-voir	
72	129	8	confusémeut confusément		»	»	28	ressemblément	rassemblement
»	130	18	à recouions à reculons		94	174	1	gouvermément	gouvernement
73	132	5	batiement bâti-ment		95	175	21	servent ser-vant	
»	»	13	coustruire cons-truire		»	176	3	contur contour	
74	133	35	bonchérir rench-		96	177	21	ennuque	eunuque
75	135	9	{ ehonte ehonté		97	179	27	mesquineri	mesquinerie
»	136	31			»	»	31	eclips eclipse	
76	137	2	paranthèse pa-renthèse		»	180	10	querreleur	querelleur
77	140	18	ehiffonner chi-ffonner		»	»	35	griffonage	griffonnage
»	»	36	plamet plumet		98	182	30	ennuque	eunuque
78	142	6	se eepentir se répentir		»	183	9	se plotonner	se pelotonner
80	145	12	gloper à cheval galoper à cheval		»	184	29	tante fente	
»	146	33	iucarnation incarnation		100	185	8	conniatrs con-naitre	
84	154	18	oorgueil orgueil		»	»	9	serpette-faucille	serpette, faucille
85	155	9	endoctoriner endoctriner		»	»	25	pannauter pan-neauter	
86	158	2	attent attente		»	»	23	suffrant souffrant	
89	163	17	transigration transmigration		101	187	23	suffrant souffrant	

فهرست کتب خطی
اهدائی
موسسه آیت الله
امام خمینی
راکی
شعبان ۱۳۰۹

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
101	188	26	devinar deviner		132	249	2	phisionomie	physionomie
104	194	10	contré contrée		134	253	30	insuffisant insu-ffisant	
109	203	18	femme, adultère femme adultère		»	254	2	Fléphantelé-phanth	
»	204	1	quulqu'un quel-qu'un		136	257	1	bourge bourg	
»	»	11	chrysolite chry-solithe		138	262	15	adragan adra-gant	
110	205	1	orféore orfèvre		139	263	19	abassourdir	abasourdir
»	206	1	cygale cigale		140	265	20	ellips ellipse	
112	210	31	rendourcir ren-durcir		144	273	23	volupte volupté	
113	211	18	chiquaner chi-caner		145	276	19	truel truelle	
»	212	21	eturdi étourdi		146	277	13	stockfiche sto-ckfich	
114	213	11	barguintur barguigneur		»	»	21	discution dis-cussion	
»	214	2	embassadeur ambassadeur		»	278	28	se peine	se peiner
116	218	2	négre nègre		149	282	13	inca né incarné	
117	219	9	princ prince		150	283	7	syzigie syzygie	
118	222	8	poëm poème		»	284	10	erû cru	
»	»	32	sissure scissure		»	»	13	assemblé	assemblée
119	223	16	quadrilatairé quadrilatère		»	»	33	porté portée	
120	225	25	privilégie privi-légié		»	»	34	suffrance souff-rance	
122	230	28	couvive convive		151	285	2	circonférance	circonférence
123	231	12	désire désir		153	290	23	agréé agréé	
126	237	5	inutil inutile		154	291	22	chaudronier	chaudronnier
»	»	19	equite équité		155	294	18	rectune rectum	
128	242	15	tranvail travail		156	296	16	auxillaire auxi-liaire	
130	245	35	exclave esclave		»	»	32	fugard fuyard	
131	247	19	pourir pourrir		»	»	»	»	
»	»	32	fugard fuyard		»	»	»	»	

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
158	299	5	compatable	comptable	163	309	32	réussité réu-	rinette
"	"	7	clandestin	clandestin	"	"	"	ssite	"
"	"	36	annexé annexe	"	164	311	26	zéphyre zéphyr	"
"	"	30	différence	différence	"	312	33	regarde regard	"
"	300	30	différence	différence	165	314	3	ruptur rupture	"
"	"	33	aspect aspect	"	166	315	7	spéciment spé-	cimen
162	307	32	util utile	"	167	317	26	noble noble	"
"	308	23	inombrable	"	"	318	17	manier manière	"
"	"	"	innombrable	"	169	322	29	plaisaaterie	"
159	301	33	battèlement	"	"	"	"	plaisanterie	"
"	"	"	battellement	"	170	324	15	compatriote	"
163	309	5	clairnette cla-	"	"	"	"	compatriote	"

از قسمت فرانسه بفارسی

174	332	14	acariâtre	اینسیر	209	401	25	169	162
"	"	"	"	زیاد است	"	"	28	couloir cou-	"
176	335	21	au	ou	"	"	"	loire	"
179	342	36	242	242	210	403	35	186	189
181	345	19	11	14	"	404	12	286	282
184	352	10	116	161	213	410	22	défectif défec-	"
186	356	4	31	37	"	"	"	tif	"
"	"	6	177	174	214	412	12	délèteire délé-	"
190	363	20	243	242	"	"	"	tère	"
"	364	19	blâmer blâmer	"	215	414	29	dépendre	"
"	"	36	bloce bloc	"	"	"	"	dépendre	"
191	366	10	sm. va.	"	216	415	28	57141 57,141	"
193	369	7	adw. adv.	"	"	416	11	79	71
198	380	2	chamre cham-	"	"	"	17	le	la
"	"	"	bre	"	218	420	14	129	139
202	387	1	co-étate co-	"	221	425	25	252	236
"	"	"	état	"	222	427	13	ebène	ébène
204	391	6	45	46	223	429	24	effacement efface-	"
"	392	35	188	158	"	"	"	ment	"
205	394	17	conjonctif	"	"	"	34	vn.	va.
"	"	"	conjonctif	"	224	431	7	256	254

Page	colon	ligne	errata	lisez	Page	colon	ligne	errata	lisez
224	481	22	275	265	265	514	32	59	52
229	441	21	établier	étalier	272	528	18	patroite patriote	"
231	446	15	222	292	273	529	17	18	19
233	450	1	28	23	282	548	9	191	91
237	458	21	314	3, 14	"	"	16	298	293
243	470	28	naure	nature	297	577	19	199	195
244	471	15	dydrotique	hydrotique	"	578	22	rissée risée	"
"	472	3	humnée	hymnée	298	580	9	rotondo rotonde	"
253	489	1	199	179	306	595	30	69	63
257	498	35	sauton	santon	307	597	27	87	187
261	505	10	eusx	euse	315	613	10	159	152
263	509	4	nefaste	néfaste	"	614	3	thélogie théologie	"
265	514	18	74	75	323	630	12	259	257

(خاتمه فرهنگ منوچهری)

طریق یدایش لغات فارسی از لغت فرانسه بفارسی فرهنگ منوچهری از قراری است که برای نمونه یکی از آن لغات را مثلاً ذکر میکند :

لغت (Abaissement) را رجوع میکنیم به اعدادی (Chiffres) که ستونهای قسمت فارسی بفراسته را معین میکنند : درستون (61) فارسی بفراسته معنی این لغت یعنی (استحقار نفس) نیز ستون (81) یعنی (افتادگی) ، نیز در ستون (100) یعنی (انحطاط) ، نیز در ستون (106) یعنی (اهانت) ، نیز در ستون (151) یعنی (تضرع) و نیز در ستون (229) یعنی (ضراعت) . اینست طریق یدایش لغات از فرانسه بفارسی ؛ و اینست مقصود از اعدادیکه در مقابل لغات فرانسه بفارسی گذاشته شده است .

بعضی از مشترکین مقام فرهنگ منوچهری ایراد میکردند که بهتر آن بود که عوض اعدادیکه جلوی لغات فرانسه بفارسی گذاشته شده است همان معانی لغوی فارسی منظور میشد ؟ جواب دادم که بچندین جهت مرا در ترجیح اعداد بر ذکر معانی لغوی فارسی منظور بوده مثلاً همان لغت (Abaissement) را می سنجیم .

(Abaissement) هکته بموجب اعداد فوق الذکر معانی فارسی آن عبارت بودند از : (استحقار نفس ، افتادگی ، انحطاط ، اهانت ، تضرع و ضراعت) و جز این معانی مفهوم دیگری را در ذکر معانی فارسی نمی رسانید ، و لکن سبکی را که فرهنگ منوچهری اختیار کرده اضافه بر آنکه بخوبی شایسته این مقصود را میرساند بمطالعین محترم خود لغات مترادفه (Synonymes) را هم معرفی میکند و همچنین مبرهن میسازد که در معنی این فارسی این لغت باجه لغتهای دیگر مترادف شده و چه معانی استخراج میشوند : در لغت (استحقار نفس) (Abaissement) مترادف شده با (Humilité) در (افتادگی) مترادف شده با (Chute ، Humilité ، Saut ، Soumission) در (انحطاط) مترادف شده با (Ravalement ، Ralentissement ، déclin ، décadence ، Chute) و هکذا در سایر مواقعی که در ذیل ستونهای (106 ، 151 ، 229) در قسمت فارسی بفراسته ذکر شده است جهة دیگر ارتباطی است که بین این دو دیکشنر میدهد که فارسی بفراسته و فرانسه بفارسی باشد ! و اگر جز این بود کلام مع الفارق میشد و اطلاق دیکشنر فارسی بفراسته و فرانسه بفارسی که آینه و سرلوحه و روح

این لغت است معنی خارجی پیدا نمی کرد ! آنوقت هم قسمت فرانسه بفارسی آن بواسطه تعداد لغاتش در جنب سایر لغات تالیف شده از فرانسه بفارسی چندان حائز اهمیت نمی گشت !
 باضافه يك اشتباه دیگر که ممکن است در نظر اول جالب دقت نظر طالبین فرهنگ منوچهری گردد آنست که بموجب مقدمه کتاب که ذکر شده (این لغت دارای ۱۱۰۰۰ لغت است) شاید تصور فرمایند که آنچه لغاتی که از اول الی آخر کتاب دارد مجموعاً ۱۱۰۰۰ لغت است ؟ ! و این خود يك سوء تفاهمی است بزرگ ، چه مقصود از ذکر ۱۱۰۰۰ لغت آن لغاتی که فقط در قسمت فرانسه بفارسی آنهم بدون تکرار شیفرها که حاوی وجوه متعدده معانی هر لغت فرانسه است بفارسی اختیار شده میباشد : مثلاً همان لغت (Abaissement) را که ملاحظه میفرمایند در شش موقع در ستونهای فارسی بفراسته آمده که باموقعی که در ردیف قسمت فرانسه بفارسی دارد ۷ دفعه تکرار شده است ولی بطریق الفبائی که فرانسه بفارسی فرهنگ منوچهری آنرا فقط يك لغت محسوب داشته و همچنین خیلی از لغات هم هست که تا (۱۶ الی ۱۸) دفعه تکرار شده ولی همان يك لغت محسوب گشته است ! چنانچه اگر در واقع نظر فرهنگ منوچهری بصورت ظاهری بود نه بروحی که باید در لغت باشد هر آینه برای اطمینان قلب دیگران باحررت میتوانست بنویسد که این لغت دارای (۵۰۰۰۰) لغات است در آنصورت هم باز قدم در جاده اغراق نگذاشته و از صراط مستقیم منحرف نگشته بود !

نکته دیگر که جالب توجه است اینست که بعضی افراد میگویند که قطر این کتاب کم است و خیلی بیش از اینها بایست کاغذ مصرف کرده باشد ؟ ! ولی این نکته را در نظر نگرفته اند کتبی که دارای صفحات زیاد و ذی قطرند از این جهت است که صفحات آن کتب بیش از چهل الی پنجاه سطرها محتوی نیستند در صوریکه صفحات فرهنگ منوچهری از (۷۲ الی ۸۰) سطرها حائز و حاوی است و این خود يك فرق محسوسی است نسبت بکتبی که صفحات آن زیاده است !

بعلاوه خود این سبکی که در طرح فرهنگ منوچهری منظور شده و ابزاری وطن عزیز را که فارسی زبانان و پیدایش لغات فرانسه را باکمال صعوبت باید یاز راه لغت فرانسه یا بمعارفت دیگران تجسس نمایند فرهنگ منوچهری باکمال سهولت این مشکل را حل و این راه را مفتوح داشته که بالسان ملی خود تواند بی مقصود برند و الفریق یثبث بکل حشیش نگردند . کمان ندارم که طالبین بلسان فرانسه آنرا بنظر سوء نکرند و زحمت او را تقدیر نفرمایند .

دیگر آنکه در هر نوع کار بدیعی که يك شخص بایک هیئت اجتماعی اقدام نماید در وهله اول جز طرح زمینه یا نمونه نقشه ظاهری نمی شود و لکن روز بروز آنرا ترقی دهند تا از مقام نقطه بمقام باوغ و تکامل رسانند ، و یوما فیوم نقایص آنرا رفع و برتعمالی و تکامل آن همت فرمایند : دیکسینر طبع اول لاروس را ملاحظه فرمائید که چه بوده و مال امروز را هم ملاحظه فرمائید چه شده و بعد ها هم چه خواهد گشت . امیدم آنست که فرهنگ منوچهری هم بهمت راد مردان آزاده و طالبین بمعارف یزودی با قدمهای سریع تواند بسوی ترقی و تکامل شتافته و با عدم وسائلی که در این مملکت از هرجیت در طبع اول او را در مضیق و تنگنا انداخته بود سیل موانع را از جلو برداشته و روز بروز خود را کامتر و بدیتر از آنچه بود بنظر طالبین خود برساند .



فرهنگ منوچهری

لغت کامل فارسی بفرانسسه و فرانسسه بفارسی

Farhang Mênou-Tchéhri
Dictionnaire Complet Persan-Français et Fr.-Persan

مؤلف منوچهر نوری

Auteur Mênou-Tchéhri Nouri

بهای فرهنگ ۴۵ قران — Prix 35 Krans



1^{er} Edition چاپ اول

Tous droits réservés

حق طبع محفوظ است

شماره مسلسل: Téheran

Decembre 1916

تهران صفر ۱۳۳۵

مطبعه کتاب «TEHÉRAN»

تاریخ ثبت دفتر ۵۲/۲
شماره عمومی ۱۸۵۷
شماره خصوصی

توانم که نیازم اندر
بهر
حضور اسرار
عظیم
کرار
خوبیج در

۹۴ ف ۵

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 8 0 3 3